آقای سید عبدالله ناصری

در ره درج حمدی که از گنجینه قلوب صافیه و مخزن جواهر زاکیه بر طبق لسان ذاکرین
الذین یذکرون الله قیاما و قعودا آید و گوهر صدف شکری که از عمان صدق نیت
بضیاء خلوص و نور صفا کانه کوکب دری جلا یافته اولی الابصار را شاید
نثار درگاه محمدت و ستایش نیاز بارگاه پرستش و نیایش خداوند قدیر عالم
الغیب والشهاده که با آبیاری قدرت کامله اش بحکم و لکن جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا فرات عذب معرفت در جویبار قلوب مجاهدین الذین جاهدوا
باموالهم و انفسهم فی سبیل الله جاری و روان است نظم نحمد الله ثم نحمد الله
علی ما هدانا نشکر النعم و بحکمت بالغه اش منطوق لبلا للولاه متعطشان صهبای
قرب و وصال را در بادیه کرب و بلا جذوات مصایب و رزایا محرق قلوب
مطابرت خیال بیت هر که درین بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش
میدهند قطعه که ابداع انواع موجودات و ایجاد افراد ممکنات از دفتر
قدرتش فردی است و ما ذلک علی الله بعزیز کریمی که انفاق ارزاق خلایق و ایصال
آمال ... ن بحر علایق از صحیفه مکارمش سطری است و هو الرزاق ذو القوة المتین
سحاب مطرافشانی را ابر رحمت صمدیت و آزاری در رحمه ای حیتوی جانش
قطرات عبرات باران آن عین بکا آمیز باران است و سها ... زنگاری را

باکمال

باکمال صلابت و وقار در تیه تحیر جلالش نای بلند آوا الحکم و تر عد السماء من خیفته
در ناله و افغان سپهروان عقول دور اندیش سالکان مسالک بینش و رهروان مراحل
دانش در وصول سرمنزل ادراک کنه ذات مقدسش چندانکه بشتابند چون بنات
النعش فلک در اولین مرحله سرگشته و حیرانند و طایران ذو الجناح افهام خورده بین
و اقبل مدینه حضرت و مسافران ام القرای بصیرت در عروج معارج حد جلالش هر چند
طیران نمایند کطائر سلوه من جناحین در نخستین مرتبه پر سوخته و سرگردان
بیت خداوندا بالا و پستی تویی ندانم چه هر چه هستی تویی ذلت بوصفک الن و
صفات بالعجز و التقصیر معترفات یا انت یا ذا الحسن الافضه فقت بک الاحبار و الا
مرات انت الحیات لمن ارویت حیاته و لمن [illegible] لیلای لیس مطلوبا
در ماتم تیر اکبر لباس جامی عزا از او در بر است و شاهد گیرای چرخ را با همه مهر
از هجران مهرخاور که جام انوار و مشوار است کف الخضیب دست حسرت از او بر سر
محیی الاموات که هر کس در کوی محبتش از سر جان گذشت حیات جاودان یافت که
لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و هر که بر خوان معاشش از خون
جگر نواله خوار آمد بعلوی آلای بی منتهای ابد و موائد عواید سرمد مشتاق اولئک
فی جنات مکرمون کیمیائی که دو گانه گزاران طریق محبتش را در جهار ... کرو عدت حواس
بیگانه چنان مستغرق است که ارشش جهه ابواب علایق بر چهره خاطر بسته لکان
سهام آبدار را که هر یک مطفی نیران طبقات سبعه جحیم و مفتاح هشت باب بهشت رضوان
پروردگار رحیم است چون پرنده پرنیان راحت تن و جان شمرده اند عزیزی
که یوسف جمال ان مصر اطاعتش در غیابت الجب ریاضت نه کرسی افلاک جاه بر اعزی
از اعشار قهدار ند اختسه با لکه قائل انی رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رایتهم لی
ساجدین اند با شتیاق نفحات ربانی در عی النجم اجبانی ما یدعوننی الیه که
در حلبه اشتیاق ... نصب اسبق از خوان ... ان برده ... کرکام ان

درگاهش اصرار دارند و مسلمان سعادتش مهدیان ابرار لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة
هو الرحمن الرحیم و گلدسته تحیات وافیات که نسایم شمایم اخلاقش عطرافزای مشام
جان و عبیر آمیز دماغ جهانیان آمده نثار تربت مقدس و مرقد اقدس مفخر رسل
و هادی سبل شافع الامه و کاشف الغمه رسولی کریم که در اجرای حکم بلغ ما انزل الیک
منقاد ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی بیکباره از اراده خود گذشته و در امتثال امر فاصبر کما صبر اولو
العزم من الرسل احمال اثقال ما اوذی نبی مثل ما اوذیت را تحمل گشته پای
استقامتش در راه حق از تند باد حوادث دهر دون چون کوه احد از جای نرفته
و بدر سمارشمار تقیش را غمام سنگ و ریب حجاب ضیا و جمال نگشته مسافران مصر
رسالت را قافله سالار است و جنود مسعود هدایت راهبین سردار براکب براق
سبحان الذی اسری صاحب مقام قاب قوسین او ادنی محمدی که خداوند
علیش به خلق حسن مجتبی کرده که انک لعلی خلق عظیم مؤید که فرزند حسینش را با همه دلبندی
در درگاه خداوندی فدا آورده و فدیناه بذبح عظیم به قول لا اعبد ما تعبدون
زین العابدین است و بحکم انک لمن المرسلین باقر علوم النبیین صادق القولی که ما
کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین صدق مقالش را
گواهی است صادق کاظم الغیظی که تحمل ایذا منافقین رضا و تسلیمش را دلیلی ثابت
مطابق التقی النقی والهادی المهدی قائل کنت نبیا و آدم بین الماء والطین صاحب
لواء الحمد فی یوم الدین بیت خانه ابداع را نقش نخست که از ان نقش دو کون
آمد درست مصرع محرم خلوت سرای لم یزل آفرینش را وجودش ماحصل انجمن آرای
بستان وجود محفل آرای مقامات شهود مفخر اسجاد و فخر ممکنات مصدر
ابداع و صدر کاینات اول اندر آخر در عمل محکی اندر واجب در شکل
احمد محمود شاه تاجدار برنگار در توسن همت سوار شاه بطحا خسرو یثرب مقام
صادع دین شافع یوم القیام و بر آل اطهار او اولاد ابرار و اصحاب اخیارش

که در بازار

که در بازار ومن یشری نفسه ابتغاء مرضات الله که هر تا بنا که جان پاک را بعد فضل
المجاهدین علی القاعدین در جه وجه عظما فروخته اند و غبار رمق تعلایق جسمانی و خیام مجدد
وساوس شیطانی را با آتش عشق یحبهم و یحبونه سوخته لب تشنگان وادی تیه
غوایت را با دیان طریق سعادت و فلاح شعر سالکان راه تسلیم و فنا
رهروان خطه صدق و صفا در طریق حق زجان بگذشته ها دل
بعلم معرفت اشتها عشق یزدان را براه آن قافله زاد و شان تقوی جان شان
راحله هریکی در کشور دین شهریار در طریق خرقه پوشی تاجدار بیمار درمان درد
مندان و راحت جراحت مستمندان مقصود صادقان شهود عاشقان مولای
و افضل آفرینش انگشت نمای محافل اهل فیش تعین قوانین کرم نسیم سباقی همم شعر
له همم لا منتهی لکبارها و همته الصغری اجل من الدهر له راحه لو ان معشار جودها علی البر
کان البر اندی من البحر سیف قاطع قاطع حصاد و سنا قلعن و حصادات و تجرد روحی ربانی
مبین احکام رب العباد مومنین را امان از غموم است و آب تیغ آتشبارش خرمن عمر
قاسطین خاکسار را باد سموم اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا
من الله شعر صلاح العباد و رشد الامم و امن البریه من کل غم و بشیین بالهام
ثالث بحریق الصنام و رفق القلم ای اظهار از اسرار لولا علی خلق را مولا و یزدان را
آن بحر اورنگ ولایت مستوی روح اعظم نفس کل خلق سوی جانشین خیر خلاق و
صفات که بود زان فیض بخش ممکنات و هر را عنصر رئیس اندر وجود آفرینش را اکمال
هست بر وجود اعنی اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب علی ابن ابی طالب علیه و علی
اولاده البرره الکرام صلوات الله الملک الکبیر العلام الی قیام الساعة و ساعة القیام
اما بعد چون بمقتضای اخبار متواتره صادره از نبی مختار و آثار وارده از ائمه
اطهار محبت اهل بیت رسالت و رزیت خانواده طهارت از مصایب و نوایب
جمیع مقربان بارگاه صمدیت عظیم تر است و پاکیان بر این مصیبت و نالیان در این رزیت

از ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و بندگان شایسته خداوند زمان و زمین و ارض و سما
و مرغان هوا و ماهیان دریا و وحشیان صحرا از همه روایات بیشتر و عظیم طاعات است
و اجل قربات و سبب نیل سعادات است و علت رفع درجات چون خبر استقبال بلات
پس سنگ گران جفا بر دندان مبارک سید انبیاست و آن تحفهٔ محنت و ابتلا که در بر کت
عنصری مرکب القوی است تارک شکاف سر اولیا و اصفیا و خاصه گلگون قبای صحرای
کربلاست از اینجاست که در راه ابتلای حضرتش هزار هزار جان کباب است و از کتابش
محنت و بلایش هزار هزار دیده پر آب و در هر بادیه او را کشته از تیغ حسرت افتاده و
در زاویه او را سوخته ایست بحسرت جان داده تن کدام نبی و دل کدام ولی در کربلای ز خار
بخون آغشته شهید کربلا بر بانه آتش بلای او نسوخته و نگداخته جز نظری کن بحسرت آدم
صفی و نوحه نوح نجی و در آتش افتادن خلیل جلیل و قربان شدن اسمعیل خلیل و گریه کرب
یعقوب در بیت الاحزان و بچاه رسیدن یوسف پس از آن بلیت در چاه و زندان و
شبانی و سرگردانی موسی کلیم و بیماری و بی تیماری ایوب سقیم و ارّه شکافتن بر فرق
زکریای مظلوم و تیغ زهرآب داده بر حلق یحیی معصوم و المی که به دندان سید انبیا و جگر
پاره پاره حمزه سید الشهدا و محنت اهل بیت حضرت رسالت و مصیبت خانواده عصمت و طهارت
و سر سنگ درد آلود بتول عذرا و فرق خون آلود علی مرتضی و لب زهر چشیده نور دیده زهرا
حسن مجتبی که تمامی اینها گواه عدل بر رفعت و شاهد بر حقیت جناب سید الشهدا است
خاک هیچ دیده بدانگونه مصیبتی در خاکدان دنیی ندیده و هیچ گوشی از آن نوع مصیبتی در
هیچ زمانی از هیچ زبانی نشنیده از اینجاست که گریه در این ماتم موجب حصول رضای
خداوند حق و علامت وصول بریاض جنت الماوی و این موقوفست بخواندن اخبار
علات آثار و آن وابسته بشنیدن از علمای اخیار و نوشتن و نقل کردن علمای اعصار
از احادیث و اخبار صحیحه الاخبار نه تکرار صحف و تصاحیف اهل آثار بتداریف دهور و
اعصار و ذکر احادیث موضوعه و اکاذیب مجعوله در منابر مساجد و خانقاه هر شهر و دیار

بجائی

چنانچه طریقه انیقه فرقه ناجیه سلف و خلف و اوایل و اواخر شیعه قرین اشرف از طوایف
اثنا عشریه کثر الله امثالهم من البریه این بوده و از هر طرف دست بدست رسیده و در میان
خلایق بروزگار باستقرار و استمرار قرین اشتهار گردیده و از علمای اخیار و محدثین اخبار کتب
و رسایل بسیار در اخبار بلایا و رزایای سید ابرار و ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک
الجبار بعربی و فارسی سمت تالیف یافته ولیکن چون از آن الفات مصیبت آیات بعضی بمدارک
عالم بالاستحقاق فاضل افاخم الآفاق بحار علوم ربانی و جلاء الصدور علمای دین سبحانی علامه
مجلسی ملا محمد باقر اصفهانی قدس سره تالیف نیافته بود چه بعضی بنظر حقیقت منظر آن حق تعیین
ناقص و ناتمام نموده و برخی منقول از کتب سیر و اخبار مخالفین دین مبین بوده که در نظر حق بین
آن حلیة المتقین دین چنانچه آن بحلیه اعتماد محلی نبوده و از عین الحیات سرچشمه صحت احادیث
آن لب آبی نوش جان ننموده و سبب بوده که برای جمعی که مایه وافری از علم نداشته استماع
آن اخبار ضرر عظیم داشته و موجب خلل در عقاید و ایمان ایشان گشته لهذا آن بحر علوم
سید انس و جان علامه زمان و دوران زمان بتالیف چند جلد از بحار الانوار همت افراخته
و ذکر اخبار صحیحه الاخبار مصایب آثار فاول نور و شاه عیل نار در خواطر سامعان اخبار
افروخته و لفظ بنظر کردن بر صحت اخبار و معتمد علیه بودن آن آثار ناظران را موجب جلای
عیون از نظر و حیران را مورث نور علی نور در بصر گشته و از آنکه صراحت بر وارد آمدن
رزیت و مصیبت بر اهل بیت طهارت و اشارت بر صادرات بغض و عداوت اعادی
دون فطرت و اشتعال آثار ستمکاری آن طایفه عنود و حسادت آیت میداشت مستمعان و موجب خلص
حرقة القلوب می آمد و خواطر احباب جگر کباب را می سوخت و تا مدار امر بر علو همت و خلوص نیت
و حصول ثواب و اجر آخرت بود آن دو کتاب صحیح السند عند اهل الخبر هم در نظر خاص
و عام از خبرها خبر و خبر معتبر بود و از برای خوانندگان و شنونده هم حاصل عمل بود و اجر
دیگر و چون قسم مردم قاصر از کتب علوم آمد لاقید از حصول اجر بر جب امر از کتاب
اول عوام بی بهره آمد و کتاب ثانی بعد رحیل خواطر مردم نقص چنان باشتهار کتب

ورسایل که وسایل برلغش تنها اخبار ضعیفه مجوره بوده کشیده ومآل کارشان بخواندن
وشنیدن احادیث غیر مشهوره وحالی آمدن به حکایات غیر منظوره که مطلقا مدخلیت در قربت
ومعصیت نداشته رسیده تا آنکه رفته رفته کار بآنجا انجامیده که جز حدیث وخبر مجهول
بر روس منابر مشغول نبوده ومستمعان معقول وغیر معقول را جز شنیدن خبر غیر معقول یا منقول
از غیر معقول امری در نظر مقبول ننموده ضعف الطالب والمطلوب اگرچه حب راستی شنوز را
چه خبر از دروغ ٭ شمع کج وراست دهد یکفروغ ٭ بر ادیب عاقل واریب کامل ظاهر است
که این عمل باطل است وعلل حاصل ودر نظر لبیب اهل بطلان سخن قایل او در سخن سهل آسان
بباشد آسان وسهل چه تخفیف فعل شریف تشریف قول ضعیف در حقیقت تصحیف است
وتحریف وبا فطرت سلیم خفیف اهل تالیف غیر الیف وبا سلیقه مستقیم حصیف صاحبان
تصنیف غیر سخیف وچون پیوسته از عهد صبی تا حین صباح که صبای عمر از اخبار رزایای
ائمه هدا خاصه جناب سید الشهدا را به موطاسبای ساعد این غواص بحار فیوضات ربانی
وتماس قاموس فیوضات سبحانی محمد مهدی بن سید مرتضی الحسنی الحسینی الاصفهانی
میسر ساخته پس از گریستن ودر مجلس دمعه از باصره آرزومند فرصتی میگردید تا آنکه بواسطه
تالیف اخبار صحیحه وتصنیف آثار صریحه اقتباس از واب ورفتار آبا واجداد سعادت اساس
خود کرده تقیدی بمقتدای کل مقتدای انس جدامی خود مولانا محمد باقر مجلسی رضوان الله علیه
که ناخدای بضعة بحار است ومجلی جلا آگیون اجل اجلا علما اخبار آیه شعر بابه اقتدی
عدی فی الکرم ٭ ومن یشابه ابه فما ظلم ٭ بنابراین در این سنه که یکهزار ودویست وپنجاه و
هشت سال از تاریخ هجرت خاتم نبوت صلعم میگذرد با بضاعه مزجات وعدم مساعدت تسلط
درچنین سنوات که این فرومایه را قحط سال فرصت از هر جهت فرو گرفته بود بار با مداد اوهمت
ناخدای عقل بر خود لازم شمرد که سیاح وادای عاطفت حضرت واهب العطیه وسباح سوای
باطن فاتح الولایه آیه وبا توفیق رفیق توفیق ربانی ربانی در دریای عمان الفاظ یاقوت رمانی
رنگ من بکی او ابکی او تباکی علی الحسین غوص کند تا معانی عقیق رنگ دره وجبت له الجنة را

از بحر

[illegible]

[illegible]

از بحر عمیق الدنیا مزرعة الاخره بیرون آورد وتشنگان بیدای جهالت را شاید بعین الیقین
معرفت تواند رساند واز بابت مذکر ومذکر وگریستن وگریانیدن هر برنا وپیر از جهت سهولت
امر آن الفاظ آبدار را چون مروارید تر ومانند لالی وگوهر لطافت در رشته تحریر کشیده ودر حقه نهاد و
آن حقه را از دراری مصایب حقه پر خواهد ودر طریق مهر خانواده نبوت وولایت سر بمهر ساخته
آن را بنام کتاب درة المصایب خوانده وبدست آن شکان مشتاق مصایب آل رسول وجگر سوختگان
رزایا ونوایب اولاد بتول سپرده تا بواسطه اسماع واستماع از زلال عذب فرات آن دراری
شاداب تمامی تشنه کامان ولای شاه اولیا امیر المومنین ابو تراب سیراب گردانده وبر احوال
سعادت مآب شیعیان ایشان ومقربان درگاه رب العالمین مطلع آمدن موجب قوت این است
وسورت شوکت ایمان ویقین وهم در نزول حوادث دوران وحدوث نوایب زمان وتفکر
در آلام ومصایب ایشان در راضی آمدن به قضاهای زیاده وتوان ودفع وساوس شیطان خذلت
بنیان بجا شده وصول بمقام عین الیقین وچون این کتاب مستطاب را بدره نایب
ودره مروارید بزرگ است آغاز به یک دره کوچک وچهارده دره بزرگ ویک دره کوچکتر
دیگر وهر یک از آن چهارده دره بزرگ را اسم بر دیواری کوچک چند زیب داد وآن دره کوچک
اول را مقدمه نامید وهر یک از دراری چهارده گانه بزرگ را بباب وآن دراری دیگر را
بفصل بنام دانه نشان کرد ودره کوچکتر آخری را مسمی بخاتمه گردانید اما مقدمه پس در بیان
ثواب گریستن است بر مصایب حضرت خیر البشر پیغمبر آخر الزمان وجناب امیر المومنین ابوالحسن
وسیده فاطمه زهرا مادر حسین وحسن ودو سبط رسول خدا که یکی بسر کشیده جور ومحن ودیگری
فتق گلگون قبای دشت محن وحسین وبقیه ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین ومحزون بودن
قیام نمودن بتعزیت داری ایشان بشور وشین ابن بابویه وسایر اهل خبر به سندهای
موثق ومعتبر از حضرت امام رضا علیه آلاف التحیه والثنا چنین روایت کرده اند که هر
که یاد آورد مصیبت ما را وگریه برای ما برای آنچه واقع شده است نسبت به ما باشد در درجه
در حضرت وکسی که یاد دیگران آورد مصیبت ما را وبگرید وبگریاند پس گریان نگردد دیده او در روزی

که دلها از ترس و بیم مرده باشند و علی بن ابراهیم بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که هر که ما را یاد آورد یا ما نزد او مذکور شویم و بیرون آید از دیده او آب به
قدر پر مگسی حق تعالی گناهان او را بیامرزد هر چند مثل کف دریا بوده باشد و شیخ مفید و
شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که هر که مهموم و مغموم باشد
برای ستمی که بر ما رفته است هر نفسی که کشد ثواب تسبیحی در نامه عمل او نوشته شود و غم او برای ما عبادت
باشد و از برای پنهان داشتن سر ما را از دشمنان ثواب جهاد فی سبیل الله باشد پس حضرت صادق
فرمود که می‌باید این حدیث به آب طلا نوشته شود و باز شیخ طوسی از آنحضرت روایت کرده است
که هر که از دیده او یک قطره اشک بیرون آید برای خونی که از ما ریخته‌اند و یا حقی که از ما کم کرده‌اند
و یا عرضی از ما ضایع نموده‌اند حق تعالی او را در بهشت ابد الآباد جای دهد و او را با لوای
نعم منعم گرداند و باز شیخ مفید و شیخ طوسی از احمد بن یحیی از مخول بن ابراهیم از ربیع بن منذر از
پدرش روایت کرده‌اند که گفت از حضرت امام حسین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود که هر بنده
که از دیده‌های او یک قطره آب بیرون آید در مصیبت ما اهل بیت حق تعالی او را در بهشت خلد جا
دهد پس احمد بن یحیی گفت در شبی که حضرت امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم چون بخدمت بخ
آنحضرت مشرف شدم عرض کردم که مخول بن ابراهیم چنین روایتی از آن امام واجب التعظیم
با من حکایت کرد آیا شما فرموده‌اید آنحضرت فرمود بلی گفتم پس سند از میان من
و شما افتاد و حدیث را خود از شما شنیدم علی بن بابویه و ابن قولویه و سید بن
طاوس رحمة الله علیهم بسند صحیح از حضرت امام زین العابدین چنین روایت کرده‌اند
که هر مؤمنی که از دیده‌های او برای قتل حسین بن علی صلوات الله علیهما قطره آب بیرون
آید و بر روی او جاری شود حق تعالی برای او در بهشت غرفه‌های کرامت مهیا گرداند
و هر مؤمنی که آب از دیده‌های او بیرون آید و بر گونه او جاری شود برای آزاری که از
دشمنان بما رسیده است در دنیا حق تعالی در بهشت مکان نیکی از برای او مهیا گرداند
و هر مؤمنی که باو رسد آزاری به سبب ولایت و محبت ما و از شدت و حرقت آن

بعض

مصیبت آب از دیده او بر روی او روان شود حق تعالی بگرداند از او هر آزاری را و ایمن
گرداند او را در روز قیامت از غضب خود و از آتش جهنم و حمیری در قرب الاسناد بسند
صحیح روایت کرده است که حضرت صادق از فضیل بن یسار پرسید که آیا شما شیعیان
در مجالس با یکدیگر می‌نشینید و حدیث ما را ذکر می‌کنید گفت بلی فدای تو شوم حضرت
فرمود من آن مجالس را دوست میدارم پس زنده کنید امر ما را ای فضیل خدا
دوست دارد و رحمت کند کسی را که احادیث ما را ذکر کند و امر ما را و دین ما را
زنده بدارد ای فضیل هر که ما را یاد کند یا ما را نزد او یاد کنند و از دیده او مثل پر مگسی
آب بیرون آید خدا گناهان او را بیامرزد اگر چه مانند کف دریا باشد و ابن
قولویه و برقی نیز این حدیث را بسندهای معتبر بسیار از آنحضرت روایت کرده‌اند
و باز بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده‌اند که هر که ما نزد او مذکور شویم و از دیده‌های
او آب جاری شود حق تعالی روی او را از آتش جهنم حرام گرداند و ابن بابویه بسند حسن از
حضرت امام رضا علیه آلاف التحیة والثنا روایت کرده است که آنحضرت
بریان بن شبیب فرمود که ای پسر شبیب اگر خواهی در درجات عالیه بهشت با ما باشی
پس برای اندوه ما اندوهناک شو و برای شادی ما شاد شو و بر تو باد بولایت و محبت ما
که اگر مردی سنگی را دوست دارد خداوند جل و علا او را با آن سنگ محشور گرداند و باز در روز قیامت
بسندهای معتبره روایت کرده‌اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و علی اولاده
الطاهرین فرمود که حق تعالی مطلع شد بر زمین و ما را از جمیع خلایق اختیار کرد و از برای
ما هم شیعه چند را اختیار فرمود که یاری ما کنند در شادی‌ها و گرفتاری‌ها و شاد می‌شوند برای
شادی ما و اندوهناک می‌شوند برای اندوهناکی ما و جانها و مالهای خود را برای ما
صرف می‌کنند ایشان از ما یند و بسوی ما یند و بازگشت ایشان بسوی ما است و سید بن طاوس
روایت کرده است که ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین فرمودند که هر که در مصیبت ما بگرید
و پنجاه کس را بگریاند بهشت از برای اوست و هر که بگرید و چهل کس را بگریاند بهشت از برای اوست

و صد کس را بگریاند بهشت از برای اوست و هر که بگریاند
و هر که بگرید و سی کس را بگریاند بهشت از برای اوست
و هر که بگرید و بیست کس را بگریاند بهشت از برای اوست
و هر که بگرید و ده کس را بگریاند بهشت از برای اوست

وهر که او را گریه نیاید و خود را بگریه بدارد بهشت از برای اوست

وچون چنانچه سابقا شرح داده آمد اسم سامی کتاب را درة المصابیح نامیدیم
کتاب را مشتمل بر مقدمه و خاتمه و چهارده باب گردانید و مقدم چنانچه متعارف است
مقدمه و ابواب را بر خاتمه داشته و آنرا محل ذکر فضایل و مناقب و مثالب مصائب جناب
رسول و آل رسول صلی الله علیه و علیهم اجمعین و اخبار صحیحه و احادیث صریحه داله بر رزایا
و نوایب خاتمه منایا و مصائب جناب سید الشهدا که تمامی شهدا را مقتدا است بر وجه صحیح
در روضة الشهدا نگاشته و چون اصل ولادت با سعادت بالطبع مقدم شهادت است
حکایت ولادت را اسم بالوضع در مقدمه ولادت با سعادت با برکت آن مهر سپهر
خلافت و ماه آسمان امامت بنابر قول مشهور میان علمای شیعه در مدینه طیبه اتفاق
افتاده به ظهور با سه روز از ماه شعبان سال چهارم از هجرت گذشته و آن روز میمون را
پنجشنبه گفته‌اند و بعضی سه‌شنبه صدف پاک فاطمه دختر سید لولاک بعد از پنجاه شب از تولد
جناب امام حسن علیه السلام بآن گوهر تابناک حامل گشت و آن مدت و مدت حمل میان آن
حضرت و برادرش فاصل بود و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را از تولد آنحضرت خبر دادند
او را حسین نام کرد و گوسفندی عقیقه و بوزن موی عنبر بوی سرش سیم خالص تصدق نمود و کنیت
مشهورش ابو عبد الله بود و ابو علی اسم بروایت مذکور و القاب مستطاب جلیلش رشید و شهید
سبط و سعید و طیب و وفی و سید و زکی و مبارک و تابع لمرضات الله و در حلیه و صورت
اشبه مردم بود از سر تا سینه بموسی بن عمران و از ناف تا کعب برسول انس و جان و مدایح حسن
یحیی بن حکم و جمعی دیگر بی‌حساب بود و نقش خاتمش که اصل کتاب است از حضرت امام رضا منقول
کتاب نقش است که نقش نگین آن امام جانبخش بود ان الله بالغ امره و از حضرت صادق
علیه السلام منقول که نقش نگین فرزند پیغمبر الحسین الحمد لله و در روایت دیگر بود نقش انگشتر آن سرور لا اله
الا الله عدة للقاء الله و نقش انگشتر دیگر ان الله بالغ امره سکه بر زر و طلا نیز

حسن

حسن از صادق‌ترین اهل زمین در خبر است که مردی از آنحضرت پرسید که مردم میگویند
که چون در آن روز پرشور و شین حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند انگشتر او از دست
آن سرور بیرون کردند حضرت فرمود دروغ میگویند بلکه حضرت امام حسین علیه السلام در هنگام
وصی کردن فرزند خود امام زین العابدین را انگشتر را از دست مبارک بیرون کرده در انگشت
زین عابدان کرده و امر امامت را بآن حضرت سپرد چنانچه همان انگشتر از جناب پیغمبر به امیر
المؤمنین حیدر و از آن سرور بامام حسن فرزند ساقی کوثر و از آن حضرت بامام حسین امام تشنه جگر و از آن
تن بی‌سر بامام زین العابدین که علی کهتر بود و از آن اسیر گشته بدر بحضرت باقر و از آن حضرت باقر
بامام دین پرور جعفر و از حضرت جعفر بامام موسی که مولود فرخجسته پدر و از پدر بدر بروز من رسید و اکنون
آن مهر همیون نزد من است و در هر جمعه میباشد در وقت نماز مرا زینت انگشت همان انگشتر راوی گفت
که چون روز جمعه شد بخدمت آنحضرت رفتم و او را در اثنای نماز یافتم چون فارغ شد از نماز دست
خود را بسوی من دراز کرد پس از آنکه بدست آن حضرت نظر کردم در انگشت او انگشتری دیدم که نقش شده بود
بر آن نگینی درخشنده چون ماه بقدرت حضرت اله لا اله الا الله عدة للقاء الله و فرمود که این خاتم
جدم حضرت امام حسین علیه السلام است که دست بدست از دست خاتم نبوت بدست آنحضرت رسید
و از دست آنحضرت بدست ما و از ابن بابویه بسند معتبر در خبر است که صفیه دختر عبد المطلب گفت که من قابله
حضرت امام حسین علیه السلام بودم و چون آن سرور از شکم مادر بزیر آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که ای عمه بیاور فرزند مرا عرض کردم که هنوز آن مهر عالم افروز را پاکیزه نکرده‌ام حضرت
پیغمبر فرمود که ای عمه تو آن سرور را پاکیزه میکنی بگمانی که خداوند او را پاکیزه و مطهر
کرده است [illegible] او را بخدمت آنحضرت بردم از من گرفت و در دامن گذاشت و چون روی مبارک
ازروی آن جان پاک برداشت زبان مبارک خود در دهان آن مولود مبارک داخل کرد و خود او
می‌مکید و چنان میدانم که شیر و عسل از سرچشمه زبان رسول انس و جان در جوی دهان او جاری بود پس
میان دو دیده او را ببوسید و چون گل بوئید و آن غنچه شکفته گلستان ولایت را بمن داد و با حالت
آنحضرت را بگریست و چون از سبب گریه پرسیدم فرمود خدا لعنت کند هر که ترا شهید کند ای فرزند

من و در آن انجمن سه مرتبه فرموده از این قبیل سخن نگفتم پدر و مادرم فدای تو باد که او را خواهند کشت فرمود
که باقی مانده گروه ستم کشنده از بنی امیه لعنة الله علیهم ابن بابویه و ابن قولویه و ابن شهرآشوب با
سانید معتبره بسیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت امام حسن علیه السلام
متولد شد رب جلیل جبرئیل را فرمود تا با هزار ملک بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شود
و از جانب خدا و از جانب خود آنحضرت را تهنیت گوید در حین نزول در جزیره از جزایر دریا ملکی گذشت
که او را فطرس می گفتند و او از حاملان عرش الهی بود و خداوند عالم او را با مری متوجه فرموده بود
و او در عمل آورده بود بر او غضب نموده بالش را شکست و در آن جزیره او را انداخت و او در آنجا هفتصد
سال در آن جزیره عبادت حق تعالی کرد تا روزی که حضرت امام حسین علیه السلام را خالق عالمیان
کرامت فرمود به پیغمبر مبعوث بر ثقلین و بروایت دیگر خدا او را مخیر گردانید میان عذاب
دنیا و عذاب روز قیامت او اختیار عذاب دنیا بر عقاب عقبی نمود پس خداوند اقدس فطرس را
معلق گردانید بمژهای چشمش در آن جزیره و در آن مدت سیر و در آنجا یار و مونس و هیچ حیوانی
بر او نمیگذشت که از او بوی دود بد تو در حالت بلند شدن از زیر او بشام وی میرسید و چون
دید که جبرئیل با ملکه فرود می آیند با آن ملک جلیل گفت که اراده کجا داری گفت چون حضرت احدیت
مولودی از برای نبی بحضرت رسالت کرامت فرموده مرا فرستاده تا از جانب خدا و خود او را
تهنیت مبارکباد گفته مژده داده باشم پس فطرس گفت ای جبرئیل این بنده ذلیل را با آن
با خود ببر شاید که آن پیغمبر جلیل برای من دعا کند و مرا از این ذلت و عذاب برهاند پس جبرئیل آن
ملک علیل را با خود بخدمت رسول جلیل برد و چون از جانب خدا و خود تهنیت گفت حال فطرس را با حاجت
التماس وی بازگفت حضرت رسول خدا فرمود که با فطرس بگو که خود را باین مولود مبارک بمالد و بمکان
خود برگردد فطرس خود را بقنداق حضرت و مسند آن امام زاده آفاق مالید و بال برآورده بالا
رفت و چون بآسمان میرفت میگفت کیست مثل من که آزاد کرده حسین و مادر و پدر و جد او نور مرج
البحرینم پس جبرئیل از جانب رب جلیل گفت که یا محمد امت تو او را خواهند کشت و او را بر تو
مکافاتی هست که هرکه او را زیارت کند من زیارت او را باو برسانم و هرکه بر او سلام کند من



سلام او را باو برسانم و هرکه صلوات بر او بفرستد من صلوات او را باو برسانم این را کیف
و با طرف و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که جبرئیل بر
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله قبل از ولادت حضرت امام حسین علیه السلام نازل شد
و گفت از برای تو پسری متولد خواهد گردید که امت تو او را شهید کنند حضرت فرمود که مرا چنین
فرزندی احتیاج نیست و بعد از آنکه سه مرتبه این مخاطبه اتفاق افتاد حضرت سید المرسلین حضرت
امیرالمومنین را طلبید و فرمود که جبرئیل از جانب خداوند مجید مرا خبر کرده است که برای تو فرزندی
متولد خواهد گردید که امت تو او را شهید خواهند کرد حضرت امیرالمومنین فرمود مرا چنین فرزندی
احتیاج نیست تا آنکه بار سه مرتبه این مخاطبه روی داد و در مرتبه سیم فرمود که در او و فرزندان او امامت
و وراثت آثار پیغمبران خواهد بود و او وارث پیغمبران و پیشینیان و خازن علوم اولین و آخرین
پس نزد فاطمه علیها السلام فرستاد که پروردگار عباد بشارت میدهد ترا بفرزندی که امت من
او را شهید خواهند نمود بعد از من فاطمه گفت ای پدر مرا بچنین پسر حاجت نیست تا آنکه بار سه مرتبه این
مخاطبه شد و در هر مرتبه فاطمه چنین جواب میفرمود پس حضرت فرستاد که او و فرزندان او
پیشوایان و وارثان آثار من و خازنان علوم من خواهند بود فاطمه گفت راضی شدم از خداوند عالمیان
و خوشنود گردیدم بحکم ایزد منان پس حامله شد بحضرت امام حسین علیهما السلام و بعد از شش ماه
متولد شد آن امام عالیمقام و هیچ فرزند شش ماهه متولد شده زنده نمانده است مگر حضرت امام حسین
و حضرت عیسی و بروایت دیگر حضرت یحیی علیهما السلام پس ام سلمه محافظت آنحضرت را متکفل شد
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر روز می آمد و زبان مبارک خود را در دهان حضرت امام
حسین علیه السلام میگذاشت و بر میداشت تا پس از مکیدن لسان او را ابر میداشت پس حق
جل و علا گوشت او را از گوشت رسول خدا رویانید و در کنار جدش رشید دو سرا پرورانید
نه از فاطمه شیر خورد و نه پستان زن دیگر را مکید پس بامر خداوند مجید در شأن آن امام مجید
کریمه و حمله و فصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة قال رب
اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضیه و اصلح لی فی ذریتی

یعنی مدت حمل او و باز داشتن او از شیر سی ماه بود تا آنکه چون بحد بلوغ رسید و بسر حد قوت بدن و
کمال عقل کشید و چهل سال از عمر او گذشت گفت پروردگارا الهام کن مرا و توفیق بده که شکر
نعمت ترا که انعام کرده بر من و پدر و مادر من و اینکه عمل صالح کنم از جهت رضای خاطر تو و صلاح
کن از برای من بعضی از ذریت مرا حضرت فرمود که اگر میفرمود همه ذریه مرا هر آینه همه ذریه او
آن امام امام میبودند و آن حضرت را قائم مقام و لیکن مخصوص گردانید ببعض این بوده
هم گردید مخصوص علی بن ابراهیم کریمه ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه و وضعته کرها را
چنین تفسیر کرده یعنی وصیت کردیم ما ایشان را بوالدین او یکی را حامله شد باو
مادر او از روی کراهت و وضع کرد او را از روی کراهت حضرت فرمود که مراد از والدین
حسن و حسین علیهم السلام اند و آنکه حمل و وضع او از روی کراهت بود حضرت امام حسین زیرا
که حق تعالی بشارت داد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بولادت حضرت امام حسین
علیه السلام و بآنکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آن حضرت را
بآنچه خواهد رسید بحضرت امام شهید و بفرزندان آن امام سعید و در عوض این شهادت
بکرامت مقرر فرمود در فرزندان آن امامت تا روز قیامت و خبر داد که حضرت امام
حسین کشته خواهد شد حق تعالی آن حضرت را بدنیا بر خواهد گردانید در رجعت و خواهد کشت
دشمنان خود را و در آن فرصت بیاری حضرت عزت پادشاه همه روی زمین خواهد کرد و
بفرمان خداوند جهان آفرین این است که میفرماید ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم
ائمة و نجعلهم الوارثین یعنی میخواهیم که منت گذاریم بر آنها که ضعیف کرده شده اند
ایشان را در زمین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و باز فرموده است ولقد کتبنا فی
الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون یعنی تحقیق که ما نوشتیم در زبور بعد از تورات
که زمین را میراث خواهند برد بندگان شایسته حضرت فرمود پس خدا بشارت داد
پیغمبر خود را که اهل او پادشاهی روی زمین خواهند کرد و در هنگام رجعت بدنیا رجوع خواهند
کرد و دشمنان خود را خواهند کشت پس حضرت رسالت صلعم فاطمه دختر خود را خبر داد

بولادت

بولادت حسین و شهید شدن آن امام سعادت بنیاد پس حامله شد فاطمه بآنحضرت بکراهت
پس حضرت فرمود که هرگز دیده کسی را که بشارت دهند او را بولدی که پسر باشد و حامله شدن
بآن هم بکراهت باشد یعنی در هنگام بشارت مغموم شد و مهموم و کراهت داشت از ولادت
بواسطه استماع شهادت و در وقت وضع حمل هم کراهت داشت از همین جهت فاصله میان ولادت
حضرت امام حسن و حامله شدن بامام حسین بقدر یک طهر بود و مدت توقف آن سرور در شکم
مادرش شش ماه بود و زمان خوردن شیر بیست و چهار ماه و از اینجاست که خداوند جل و علا میفرماید
که مدت حمل او و باز گرفتن از شیر سی ماه است و شیخ طوسی و دیگران بسندهای معتبر از علی بن موسی
الرضا علیه التحیة والثنا روایت کرده اند که چون حضرت امام حسین علیه السلام متولد شد
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله باسما بنت عمیس گفت بیاور فرزند مرا ای اسما
گفت که بیاوردم او را پوشیدم و آن ماه فلک امامت را در جامه سفیدی پیچیدم و بخدمت آن جناب
سید رسالت بردم حضرت او را گرفت و در دامن گذاشت و در گوش راست او اذان
و در گوش چپ او اقامت گفت پس جبرئیل نازل شد و گفت رب جلیل ترا سلام میرساند و میفرماید
چون علی را نسبت بتو نسبت هارون است بموسی پس پسر آن مقرب درگاه حضرت بیچون را بنام پسر
کوچک هارون که شبیر است نام کن و چون لغت تو لغت عرب است و شبیر در لغت عرب بمعنی
حسین نام او را حسین بگردان چنانچه حسن را بنام شبر که پسر بزرگ هارون بود نام کردی و
چنانچه یعنی حسن پس حضرت رسول آن نور دیده بتول را بوسید و گریست و فرمود که ای صاحب
خلق کریم ترا مصیبت عظیم در پیش است خداوندا لعنت کن کشنده او را پس فرمود ای اسما
این خبر را بفاطمه زهرا مگو و چون روز هفتم شد حضرت رسول صلعم آمد و فرمود بیاور فرزند مرا چون
بنزد آن برگزیده حضرت ایزد بردم گوسفند سیاه و سفیدی از برای آن فرزند ارجمند عقیقه
کرد و یک رانش را بقابله داد و سرش را تراشید و بوزن موی سر آن سرور نقره تصدق
فرستاد و خلوق بر سرش مالید پس از آن آن یگانه زمان را بر دامان خود نهاد و گفت
ای ابا عبدالله چه بسیار گران است بر من کشتن تو پس بسیار گریست اسما گفت پدر و مادرم فدای

تو باد امروز میباید شاد باشی و از قید غم و هم آزاد این چه خبر است که در روز اول کفشی و روز
هم میگوئی و بعوض شادی گریه و فریاد میکنی حضرت فرمود که گریه میکنم برای این فرزند دلبند
ستمند خود که جماعه کافر نامه سیاه از بنی امیه این مولود دلبند را در خواهند آویخت و خون او را
بناحق خواهند ریخت خدا شفاعت مرا بایشان نرساند و آن جفاکیشان را بعذاب بعد ابدی
ابدی گرداند و خواهد گشت او را مردی که رخنه در دین من خواهد کرد و خداوند عظیم کافر خواهد شد
پس گفت خداوندا سؤال میکنم از تو در حق این فرزند خود آنچه را که سؤال کرد حضرت ابراهیم
در حق ذریت خود خداوندا تو دوست دار ایشان را و هر که را که دوست میدارد ایشان را
و دشمن دار هر که دشمن میدارد ایشان را و لعنت کن بر قومی که این لعنتی کرد که آسمان و
زمین را الی یوم الدین و ابن عباس از پیغمبر خاتمیت اساس روایت کرده که آنجناب فرمود
که حضرت رب جلیل را ملکی هست بنام دردائیل و او را شانزده هزار بال بود و میان هر دو
بال آن تفاوت از زمین تا آسمان روزی خبری بخاطر او گذشت که شناخت عظمت و جلال حضرت
ذو الجلال نمود باین سبب خداوند منان بالهای او زیاد چندان گردانید و وحی کرد بآن
که پرواز کن در میان آسمان و او پانصد سال پرواز کرد و هنوز یک قائمه از قوائم عرش
نرسید چون حضرت رب دید که آن ملک بتعب افتاده فرمود که برگرد بمکان خود که من خداوند
عظیم دارم بعظمتی عظیم تر و از من بلند تر چیزی نیست و مکانی ندارم و بلندی من مکانی
نیست پس قدیم ذو الجلال همه بال او را از آن ضعیف البال گرفت و او را از صفوف ملائکه بیرون
کرد و در شب جمعه چون حضرت امام حسین متولد شد از خداوند ودود امر شد تا خازن جنان
بهشت را بیارآید و خوشبو گرداند و خازن نیران آتش جهنم را فرو نشاند از برای کرامت
آن مولود مبارک و فرمان خداوند بساکن حور العین در رسید که خود را بیارایند و بدیدن
یکدیگر روید برای کرامت آن مولود مبارک و وحی نمود بسوی ملائکه که صفها بر کشند و تسبیح
و تحمید و تکبیر گویند برای کرامت آن مولود مبارک و وحی نمود بسوی جبرئیل که هزار
قبیله از ملائکه که هر قبیله هزار هزار ملک و همه بر اسبان ابلق زین و لجام کرده قبها از در

ویاقوت

و یاقوت بر آن تعبیه نموده سوار گشته و ملائکه روحانیان که جوهرها از نور در دست داشته باشند
بر داشته با این همه تعبیه و طمطراق نازل شوید بخدمت نبی مختار محمد بن عبد الله و آن بنده حبیب
حضرت اله را تهنیت و مبارکباد گویید از برای کرامت آن مولود مبارک و ای جبرئیل خبر ده
آنحضرت را از جانب رب جلیل که آن فرزند جلیل را حسین نام کردم و منصب شهادت دادم و او را
تعزیت گو و گو یا محمد آن فرزند دلبند ترا خواهند کشت و خود معذب بعذاب ابد خواهند گشت و آن جماعت
بدترین امت تواند و بر بدترین چهارپایان سوار شوند و بر عترت نبی مختار و ذریت حیدر کرار تاخته
و امام اخیار را شهید سازند پس وای بر کسی که ایشان را بسوی قتال او بکشد و او را بظلم و ستم و او
و امام بکشد من از کشنده او بیزارم و او هم بیزار است از من بیزار زیرا که هیچ گناه کاری در صحرای محشر از او
گناه کارتر نیست قاتل حسین از او بیشتر خواهد بود و قاتل آنها هر دو عین رسول ما ثقلین حسین در روز پر شور و شین
قیامت با کافر که با خدا خدای دیگر را شریک خواسته باشد بمرتبه داخل جهنم خواهند گرد و آتش
جهنم تعاقب و حنین مشتاق تر است از مطیعان خدا بسوی بهشت پس جبرئیل در هنگام نزول از آسمان
بزمین بدردائیل گذشت دردائیل از جبرئیل سر گذشت و واقعه نگاری و واقعه عظمی در آن شب را طلب کرد گفت
و گفت نیدانم امشب این چه واقعه است که در سماء روی داده مگر قیامت بر پا شده امشب جبرئیل
گفت نه ولیکن خداوند احد فرزندی بمحمد کرامت فرموده و امشب میلاد او است و خداوند
باعدل و داد مرا بتهنیت نزد آنحضرت فرستاده دردائیل گفت ترا بحق سیدیم ای جبرئیل آن رب
جلیل که ترا و مرا آفریده و ترا حامل وحی و تنزیل گردانیده است که چون بخدمت آن حضرت بوسی اسلام
مرا با او برسان و بگو بحق این مولود جلیل الشان که از خداوند بی شبه و مثال سوال کنی تا از من درگذرد
و امر فرماید که بجوش شود با بالهای من بر گردد و در مقام خود در صفوف ملائکه بوضع سابق جای دهد
پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و با مرملک علام تهنیت امام را تهنیت و تعزیت گفت حضرت
رسول فرمود که آیا امت من آن پاره تن بتول را خواهند کشت گفت بلی حضرت فرمود که ایشان
امت من نیستند و من بیزارم از ایشان چنانچه خدا هم بیزار است از ایشان پس آن ملک
جلیل گفت که من هم بیزارم از ایشان و ضلالت ایشان ای رسول انس و جان پس حضرت پیغمبر نزد فاطمه

دختر بیک جگر خود رفت و آن مخدره مکرمه را چون جان در بر گرفت و او را تهنیت و تعزیت گفت چون
حضرت فاطمه بر آن حال گریست گریست و فرمود کاش من او را نمی زاییدم آیا قاتل حسین در
آتش است ولیکن کشته نخواهد شد تا از او امامی بهم رسد که ائمه هدایت کننده بعد از او از
او بهم رسند پس حضرت رسول فرمود که ای عذرا ای بتول ائمه بعد از من علی است که هادی است
و بعد از او حسن است که مهدی است و بعد از او حسین است که ناصر است و بعد از او علی بن الحسین
است که منصور است و بعد از او محمد بن علی است که شافع است و بعد از او جعفر بن محمد است
که نفاع است و بعد از او موسی بن جعفر است که امین است و بعد از او علی بن موسی الرضا است
که ضامن است و بعد از او محمد بن علی است که نافع است و بعد از او علی بن محمد است که
مؤتمن است و بعد از او حسن بن علی است که علام است و بعد از او آن کسی است که در پشت سر او
عیسی بن مریم نماز خواهد کرد پس از آن حضرت فاطمه علیها السلام ساکن شد در آن وقت جبرئیل
پیغام دردائیل را بخدمت حضرت خیر الانام عرضه داد و بیان کرد و بلائی را که بآن مبتلا
گشته بود پس رسول ثقلین امام حسین را بر روی دست گرفت و آن امام و امام زاده
بی قرینه را در آن وقت بر جانب سینه چسبانیده بودند و بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا
بحق این مولود بر تو بلکه بحق تو بر این مولود و بر جد او محمد و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب که اگر
حسین را نزد تو قدر و منزلتی هست راضی شو از دردائیل ای رب جلیل پس حق تعالی دعای آن
جناب را مستجاب گردانید و آن ملک را آمرزید و بالهای او را باو رد فرمود و او را در
مقام خود در صفوف ملائکه جای داد و آن ملک در آسمانها معروف است و با آزاد کرده حسین
موصوف و قطب راوندی از حضرت علیه السلام روایت کرده است که حضرت
رسول نزد فرزندان شیرخواره فاطمه می آمد و آب دهان خود را در دهان ایشان می انداخت
و فاطمه را میگفت که ایشان را شیر بده و ابن شهرآشوب روایت کرده است که چون
حضرت امام حسین متولد شد حضرت فاطمه را بیماری عارض شده شیرش خشکید
و هر چند دایه طلب کردند نیافتند پس حضرت خیر الانام انگشت ابهام خود را در دهان

[illegible]

او گذاشت

او گذاشت و آن امام شهید مکید تا روزی چند در انگشت ابهام جد والا مقام خود در یافت
و بروایت دیگر زبان مبارک خود را در دهان آن گرامی گذاشت و او مکید و برداشت تا چهل
روز میگذاشت و پس از مکیدن بر میداشت این بود که گوشت او از گوشت حضرت
رسالت بود و رویده شده از گوشت او و از بره خزاعیه روایت کرده است که چون حضرت
فاطمه علیها السلام بامام حسن علیه السلام حامله شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده سفر
کرد و در حین حرکت بحضرت فاطمه فرمود ای دختر جبرئیل مرا خبر داد که پسری از تو قدم بدنیا
خواهد نهاد و چون متولد شود باو شیر مده تا من از سفر باز آیم در روز سعادت مورود حضرت
امام حسن بشارت میلاد او را باطراف بلاد فرستاد حضرت فاطمه تا سه روز او را شیر
نداد و منتظر قدوم مسرت لزوم آنحضرت بود پایان مرز و بوم و سه روز گذشت و خبر بازآمدن
آن سرور رسالت منظور نشد آن مخدره بحکم شفقت بآن جگر گوشه اولاد و بنای رافت را
نهاد و او را شیر داد و چون دولتسرای شرف نبوت بتشریف وجود مسعود پیغمبر با
فر و شرف مشرف گردید پرسید که ای دختر گرامی من درباب حسن چه کردی فاطمه گفت که مهر
مادری مرا از آن باز نداشت که او را شیر سیر کردم جناب محمد فرمود که آنچه حضرت احد
میخواهد میشود و چون بحضرت امام حسین حامله شد حضرت رسول زهرای بتول فرمود که
ای فاطمه جبرئیل مرا خبر داد که پسری از تو قدم در این عالم خواهد نهاد و چون متولد
شود او را از شیر سیر گردان اگر چه یک ماه از ولادت آن آفتاب تمثیل ماه حائل گردد
پس حضرت رسالت بسفری رفت و چون حضرت امام حسین متولد شد و جد حسنین در
سفر بود حضرت فاطمه آن امام زاده پاک زاد را شیر نداد و هنگامی که حضرت پیغمبر از سفر آمد
آن فرزند خجسته منظر را بمنظر آن سرور آوردند زبان معجز نشان خود را در دهان
آن شیرین زبان گذاشت و او چون شیر سیر مکید و چون سیر گردید دهان از او برداشت
پس حضرت فرمود که آنچه خدا میخواهد میشود و خدا میخواهد است که امامت در فرزندان تو باشد
و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السلام

نه از زهرای ازهر و نه از زنان دیگر شیر نخورد و یکبار ابهام مطهرش را آن قدر می‌مکید که
دو روز سه روز از هر جهت مستغنی میگردید پس گوشت و خون او از گوشت و خون
حضرت رسول خداوند مجید روئید و هیچ فرزندی شش ماهه متولد نشد که مانده باشد
مگر عیسی و سید الشهدا و بقول حضرت یحیی و بسندی دیگر از حضرت امام رضا علیه آلاف
التحیه والثنا روایت کرده که حضرت امام حسین علیه السلام را نزد رسول خدا می‌آوردند
و زبان خود را در دهان او میگذاشت و او می‌مکید تا سیر میگردید و به همان اکتفا میکرد
و از هیچ زنی او شیر نخورد قلم شکسته را در نگارش این حکایت جان سوز اگر جان
سوزد رواست و دیده جهانیان را بر این قصه ملال اندوز بجای آب اگر خون چون
رود جیحون سازد چه جای شکایت است هست از ملال گرچه بری ذات ذو الجلال
او در دل است و هیچ دلی نیست بی ملال چون امالی روزگار را رغبت در اختصار است
و در مهمات از اکثار و اطناب بساط آن پیچیده و طومار اطالت در افراط پیچیده و در اثبات
اصول و اسقاط روایه و فروع کوشیده و لابد نگارش نکاتی چند که شنوندگان را
مفید هست اشارت رفت تا بعد از آن اصل مطلب نگاشته آید باید دانست
که علوم اهل بیت عصمت سلام الله علیهم نه موقوف بتکرار و درس است و نه تفکرت
و حدس و علم امروز و فردای ایشان علم حسی است و از خفایای ضمایر و خبایای سرایر
آگاه‌اند بقوت نفس و کیفیت دانش ایشان دور است از ادراک و لمس و در کتمان فضایل
ایشان پوشنده پرده است بر قمر و شمس آنحضرت در مراتب فضل و شرف و شجاعت و ورع
و سماحت در این بیت شریف باوج ارتفاع رسید و از رای جمیل و صبر جزیل بغایت الغایات
هنر او ولادت خجسته زهرا بود نزد رسول خدا شیر از هیچ پستانی نخورد و دو روز سه روز
سیر بود و غیر محتاج بشیر و بعد بصیرش را پیوسته نظر بر ابهام پیغمبر و شیر گوشتش از گوشت
جدش بود و خونش از خون آن سلاله امجاد از آنجاست که آن پیغمبر مبعوث بر ثقلین فرمود
حسین منی و انا من حسین بودن آنجناب از پیغمبر خیلی ظاهر است چه پاره جگر و سبط

اکبر است

آن سرور است و بودن نبی چنین از امام حسین شاید مطلب آن باشد که آثار نبوت و
انوار رسالت بآن حضرت و بقیه ائمه دین که از صلب او بودند تا انقراض عالم باقی و ظاهر
خواهد بود و این تاویل دقیق نیز بدین تحقیق است که اگر موافق حدیث خدا از جانب اشارت
بسید الشهدا است اگر آنحضرت ذبح عظیم نبودی و حضرت اسمعیل بدست خلیل قتیل و جرعه
نوش شراب سلسبیل بودی نور احمدی صلی الله علیه و آله بصلب حضرت اسمعیل تحویل نیافتی و در تو
وجودش بر ساحت شهود نتافتی چنانکه از ام سلمه مرویست که روزی جبرئیل نزد رسول
جلیل بود و من امام حسین علیه السلام را نزد سید انام بردم او را بگرفت و بر دامنش بنشانید
جبرئیل گفت این فرزند را بسیار گرامی داری نبی با عظمت فرمود جبرئیل گفت امت
تو او را در زمینی که نام آن کربلاست سر از تن جدا کنند و مراد از ذبح عظیم در کریمه و
فدیناه بذبح عظیم فرزند عزیز صاحب خلق عظیم است چه در هنگامی که خداوند جلیل ابراهیم
خلیل را امر کرد تا ذبح گوسفندی که بفدای اسمعیل برای حضرت خلیل بتوسط جبرئیل
فرستاده بود بردارد ابراهیم عزیز چون مردم ذلیل با قلبی علیل و صبری قلیل آرزو
کرد که چه خوش بود که بذبح گوسفند مامور نبودم و فرزند جلیل اسمعیل را که اعز اولادست
بدست خود در راه خدا سر از بدن جدا نمودم تا زیاده ثواب حاصل نمودم که
وحی حی قدیم بابراهیم رسید که از فرزندان آدم که را دوست میداری گفت
خاتم نبوت که او را حبیب خود شماری فرمود که او را دوست داری یا خود را
گفت او را فرمود که فرزند او را گرامی‌تر داری یا فرزند خود را گفت فرزند او را
فرمود کشته شدن فرزندان او بدست دشمنان خویش دلت را آتش تر نخواهی یا کشتن
فرزند خود را بدست خویش گفت کشتن آن فرزندان سلطان زمن بدست دشمن
اهرمن محشر دود دردناکتر است نزد تو یا کشتن فرزند خود را بدست خویش گفت خداوندا
کشته شدن فرزندان سید لولاک نزد من دشوارتر و دردناکتر است از بریدن
بوته فرزند خداوند کریم وحی فرمود بحضرت ابرهیم که ای خلیل من گروهی که دعوی کنند

که از امت محمد صلی الله علیه و آله یکی از فرزندان جلیل او که نام مبارکش حسین باشد
بظلم و عدوان چون گوسفند او را بکشند و جسد شریفش را در خاک و خون بکشند و
بسبب این عمل آن گروه داخل مستوجب غضب من شوند پس ابراهیم بجزع آمده و دلش درد
و قطرات عبرات از دیده عبرت بین بر گلزار رخسار خود ریخته وحی در رسید که یا ابراهیم
جزع تو بر امام حسین همان فدای پسرت اسمعیل است و فدیناه بذبح عظیم و لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم مؤید این خبر خبر صادق است علیه صلوات الله الملک الاکبر که
روزی در دامن فخر بشر حسین تشنه جگر نشسته بود که ناگاه جبرئیل در آن بارگاه عزت شرف نزول
شد گفت یا محمد آیا این فرزند را دوست میداری گفت آری جبرئیل گفت امت تو این
فرزند جلیل را خواهند کشت آن جان پاک بواسطه آن خبر دردناک غمناک گردید پس جبرئیل
گفت آیا میخواهی تو بنمایم آن تربتی را که در آن کشته خواهد شد و بخون آغشته حضرت
فرمود بلی پس جبرئیل بامر ملک جلیل آنچه میان مجلس ختم انبیا و صحرای کربلا بود فرو برد و آن زمین
مصائب و بلا را نزدیک آورد تا آنکه بقدر یک چشم بر هم زدن رسید و از بال خود
قدری از تربت آنحضرت برداشت و در خدمت جد مطهرش گذاشت باز زمین را بهمان
آئین بهم کرد که کربلای معلی بجای خود برگشت حضرت فرمود خوشا بحال تو ای
تربت و خوشا بحال کسی که در تو کشته خواهد شد

در بیان خبر
دادن خالق انس و جان است به پیغمبران از شهادت سرور شهیدان و آنچه بعوض شهادت
کرامت فرموده است بآن حضرت حضرت سبحان در هر دو جهان از شیخ طوسی بسند
معتبر از امام همام جناب باقر و جعفر علیهما صلوات الله الملک الاکبر در خبر است که
خداوند اکبر بعوض شهادت فرزند امیر حیدر و خیر حضرت امام حسین بآن حضرت سه مرتبت
کرامت فرموده یکی آنکه امامت را در ذریت او مقرر داشت دیگر آنکه شفا را در تربت
حضرتش مترتب خواست سیم آنکه در محضر قبر مطهرش دعا را باجابت مؤثر ساخت و
روزهای زیارت کنندگان حضرتش را در ذهاب و ایاب از جمله عمرشان حساب نخواهد

فرمود

فرمود راوی گفت هرگاه مردم ببرکت زیارت حضرتش آنقدر فضیلت را دریابند آیا آن حضرت
خود به شهادت چه درجه از قرب و منزلت را دریافته خواهد بود فرمود حضرت ودود آن شهید مسعود
حق گردانیده است بجایش محمود که در درجه و منزلت با آن حضرت خواهد بود و ابن بابویه و دیگران
بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت امام حسین علیه السلام را
هنگام میلاد با سعادت فرجام نشان شد حضرت رسالت فاطمه علیها السلام را خبر داد که امت بعد از من این
فرزند ارجمند را شهید خواهند کرد حضرت فاطمه گفت که من چنین فرزندی را نخواهم حضرت فرمود
که حضرت احدیت بعد از او امامت را در ذریت او قرار داده است تا روز قیامت حضرت فاطمه
علیها السلام فرمود راضی شدم هرچه میفرماید عین صدق است و غایت لطف و مرحمت و شیخ طوسی
و دیگران از روات ثقات سعادت انتسابات از سعد بن عبدالله روایت کرده است که گفت روزی بخدمت
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مشرف شدم و از آن حضرت مسئله چند سؤال کردم آنجناب فرمود
که از مولای خود صاحب الامر علیه السلام استعلام کن و در آن وقت حضرت صاحب الامر بظاهر کودک بود
و بسن کوچک و باقتضای طفولیت در پیش روی پدر بازی میکرد پس سؤال کردم از تأویل و تفسیر
کهیعص آن منبع فیض نون و صاد فرمود که این حروف از اسرار غیب است و اخبار لاریب که
خداوند عزی از غیب خبر داده حضرت زکریا را از آن آگاه کرده و بعد از آن بجناب محمد مصطفی القا فرمود
و سبب آن آن بود که حضرت زکریا از خدا طلب نمود که اسمای مقدسه آل عبا را باو تعلیم نماید که
در شدائد بآنها پناه برد و جبرئیل آن اسمای جلیل را بزکریا انها نمود پس چون زکریا نام محمد و علی و فاطمه
و حسن علیهم التحیة و الثنا را یاد می نمود هم و غم او زائل و بدرجه قصوی خورسندی واصل می آمد
و چون نام غم افزای گلگون قبای دشت کربلا حضرت امام حسین را یاد میکرد گریه بر او مستولی
گشته ضبط خود نمی توانست نمود روزی در مقام مناجات عرض کرد بار الها چرا چون نام
آن چهار بزرگوار را که بر زبان میرانم غمهای من زائل و انواع سرور مرا در خاطر حاصل
می آید و نام آن ملالت فرجام را که بر زبان می آرم از هر طرف سپاه هموم بر من هجوم آورده
دل مرا سیاه و بجای اشک خون از رخ بر چهره ریخته جاری میخواهد پس خداوند یگانه

زکریا را از ان قصه جانکاه آگاه کرد و قصه پر غصه شهادت و مظلومیت شهید آل محمد را بخطاب باز
کهیعص کاف اسم کربلاست و ها اشارت بهلاکت آل طه و یا یزید بن معویه و عین عطش عترت
طاهره و صاد صبر سرور عباد است دران عرصه بلا و چون زکریا آن قصه دردناک را شنید
سه روز از مسجد حرکت نکرد و معتکف آن زمین و ساجد آن خاک پاک گردید و کسی را نخود راه نمیداد
و از آن شنید او گریه و زاری و نیز او ناله و بیقراری خاک این تیره مغاک را بر باد میداد و در
مصیبت آنحضرت مرثیه میگفت و میگفت الهی آیا دل بهترین خلقت را بمصیبت فرزندش بدرد
خواهی آورد آیا بلای چنین مصیبتی را چون سم قاتل در کام خانواده رسالت خواهی کرد آیا علی
و فاطمه جامه این تعزیت را خواهی پوشانید آیا جرعه ناگوار چنین کربت را بذائقه ایشان
خواهی نوشانید آیا هم و غم این ماتم را بساحت عزت جد و پدر و عم و بنی عم ایشان راه خواهی
داد آیا کاروان چنین درد و الم را بمنزل رفعت و جلال این در و خواهر ایشان خواهی فرستاد بعد
از این سخنان میگفت الهی چه شود که بمن فرزندی کرامت فرمائی که در پیری دیده من بان روشن
شود و چون چنین شود مرا فریفته محبت او گردانی و چون چنان کنی دل مرا در مصیبت آن جان
بدرد آوری که دل محمد را که حبیب تست برای فرزند دلبندش بدرد خواهی آورد پس خدا
یحیی را بزکریا کرامت فرمود که چون حضرت امام حسین بشهادت فایز گردید و حضرت یحیی هم
چون حضرت امام حسین مدت زیاده و کم شش ماه در شکم بود امام زین العابدین علیه السلام میفرمود
که پدرم در راه سفر عراق مکرر یحیی بن زکریا را یاد میفرمود و میفرمود بی اعتباری دنیا همان بس که
سر یحیی را برای زن زانیه بهدیه بردند و مشهور است که سر مرا برای ولد الزنائی بهدیه برند
ابن بابویه از کعب الاحبار اخبار کرده است که گفت ما در کتابهای آسمانی خوانده ایم که مردی
از فرزندان محمد صلی الله علیه و آله کشته خواهد شد که هنوز عرق اسبان اصحاب آن جنگ خشک
نشده باشد که داخل بهشت شوند و با حور العین معانقه کنند پس حضرت امام حسن علیه السلام گذشت
کعب گفت این است گفت نه چون حضرت امام حسین علیه السلام گذشت کعب گفت این است گفت
بلی و همچنین آن فاضل مدقق این روایت کرده است که جمعی از مسلمانان بقافله فرنگان رسیدند

دچال

و چون فتح بلاد ایشان کردند در یکی از کنایس ایشان دیدند که شعری نوشته است که مضمون ان
این بود که آیا امید میدارید گروهی که حسین علیه السلام را میکشند شفاعت جد او را در روز قیامت
از ایشان پرسیدند که چند سال است که این شعر در کتب شما نوشته شده است گفتند سیصد سال
پیش از آنکه حضرت پیغمبر شما مبعوث شود و همچنین باز از حضرت صادق آن مخبر صادق روایت
کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روزی در خانه با عصمت و طهارت ام سلمه
رضی الله عنها تشریف داشت فرمود که نباید احدی نزد من بیاید ام سلمه گفت حضرت امام حسین
علیه السلام آمد و چون کودک بود من نتوانستم که او را مانع آیم چنانچه میرفت رفت تا بخدمت آنحضرت
رفت من از پی او رفتم دیدم که جد حسین حسین را بر سینه خود نشانیده است و گریه میکند و چیزی
در دست دارد و میگرداند پس حضرت فرمود که ای ام سلمه جبرئیل مرا خبر داده است که این کشته
خواهد شد و این تربتی است که در ان کشته خواهد شد این را نزد خود نگاه دار هر گاه که
خون شود بدان که حبیب من حسین در آن جنگگاه کشته شده است ام سلمه عرض کرد یا رسول الله
از خداوند مهربان سؤال درخواه که این واقعه وحشت انتما را از ان امام زاده بیگناه برطرف خواه
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که از خدا درخواست کردم خطاب الهی در رسید که پروره
رسالت پناهی را بسبب شهادت درجه و منزلتی غیر متناهی خواهد بود که احدی از مخلوقین بان
درجه نخواهند رسید و بدرستی که آن شهید سعید را شیعه چندی خواهد بود که در قیامت سیاه
و سفید از گناهکاران امت را شفاعت کنند و شفاعت آن مقربان درگاه در حضرت الهی
مردود نخواهد بود و مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله از فرزندان او خواهد بود پس خوشا
حال کسی که از اولیا حسین علیه السلام باشد و شیعیان آن سرخیل اهل شهادت باشند
از رستگاران در روز قیامت و همچنین بسند معتبر از زینب زوجه رسول عجم و عرب روایت
کرده است که گفت روزی جناب ختمی مآب محمدی در خانه من بخواب رفت و حضرت امام حسین
از در درآمد و من او را مشغول میگردانیدم که مبادا حضرت رسول خدا بیدار شود پس از
پی کاری رفتم چون برگشتم دیدم که حضرت امام حسین علیه السلام بر روی شکم جدش رسول اکرم

نشسته است و بر ناف آن شرف دودمان عبد مناف بول می کند خواستم که او را بردارم حضرت
فرمود که بول فرزند مرا قطع مکن و بگذار تا فارغ آید و چون آن سید جلیل القدر فارغ شد آن حضرت
شکم خود را آب ریخت و عرق حضرت فرزند مکرم خود را بر زمین مجلس ریخت و وضو ساخت و مشغول
نماز شد و چون بسجده رفت امام حسین بر پشتش سوار شد پس حضرت صبر کرد تا او بزیر آمد و سر از سجده
برداشت پس او را در بر گرفت و نماز را بپای داشت و بعد از فراغ از نماز دست مبارک بلند کرد
و آواز داد که ای حسین بیا بنزد من بیا گفتم یا رسول الله امروز کاری چند کردی که هرگز نکرده بودی سبب
آن چه بود حضرت فرمود که جبرئیل بنزد من نزول نموده مرا تعزیت فرمود و مرا خبر داد که فرزند
دلبندم حسین را شهید خواهند کرد و خاک سرخی برای من آورد و گفت این تربت اوست و
بسند دیگر مثل این حدیث نیز در خبر است و بسند معتبر ابن قولویه از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که چون جبرئیل خبر شهادت حضرت امام حسین علیه السلام را برای حضرت رسالت
آورد جناب سید المرسلین دست حضرت امیر المؤمنین را گرفت و بخلوت رفت و ساعتی طویل
در این امر جزیل انجمن ساختند و در این باب سخن پرداختند در آن زمان [illegible]
گریه بر ایشان غالب آمد زیاده گریستند پس پیش از آنکه از هم جدا شوند جبرئیل نازل شد و گفت
حضرت ملک علام شما را سلام میرساند و میفرماید که [illegible] شما را که صبر کنید بر این
مصیبت عظمی پس ایشان صابر آمدند بامر حق جل و علا و باز بسندهای معتبر از حضرت امام محمد
باقر و امام زین العابدین علیهما السلام آغاز داستان کربلا الطریق راستان چنین کرده اند
که حضرت امیر المؤمنین فرمود که روزی جناب خاتم النبیین بدیدن ما تشریف آورد پس طعامی
که ام ایمن برای اهل بیت طهارت بوسیله آن هدیه کرده بود نزد او حاضر کردیم و آن خرما و شیر و مسکه
بود و چون قدری تناول نمود و فارغ شد من آب بر دست مبارکش ریختم و شست و چون
از شستن فارغ گردید بر رو و ریش مبارک خویش کشید بزاویه خانه رفت و چند رکعت نماز
گذارد و در سجده آخر نماز آغاز گریه کرد و چون گریه بسیار شد آب از دیده اش چون رود
روان گردید سر از سجده برداشت و نماز را بتمام گذاشت هر چند خواستیم از سبب گریه آن

صاحب خلق

صاحب خلق عظیم سؤال کنیم بواسطه جلال و تعظیم حضرتش هیچکدام جرأت نکردیم که قدم پیش گذاریم
و حضرت امام حسین کودک بود و چون غزال کوچک تازه برفتار آمده نزدیک جد امجد خود رسول خدا صلی الله
علیه وآله رفت و بر ران آن پیغمبر جلیل الشأن جای گرفت و عرض کرد که ای جد بزرگوار چون بخانه ما قدم
گذاشتی از آمدن خود ما را شاد و خرم داشتی و چون گریه کردی ما را بگریه آوردی سبب گریه شما چه بود
حضرت رسالت فرمود ای فرزند گرامی چون در شما نظر کردم و شما را بتمامی در گرد خود مجتمع دیدم
بنوعی شاد شدم که در خود هرگز چنان شادی ندیده بودم و چون شادی دوستان خدا در دنیا
مبدل بدرد و الم می شود و همه مقرون بهم و غم در آن وقت جبرئیل بر من نازل شد و مرا خبر داد
که همه شما کشته خواهید گشت و قبرهای شما در جاها دور از هم متفرق خواهد بود پس من باین سبب گریستم
و خدا را شکر کردم و از برای شما از حق تعالی خیر شما طلبیدم پس حضرت امام حسین گفت ای پدر پس کی
ما را زیارت خواهد کرد با حال آنکه قبرهای ما متفرق خواهد بود حضرت فرمود که گروهی از امت من که بنیت
شما خواهند آمد برای برکت و برای نیکی و احسان بمن و من ایشان را جستجو خواهم کرد و دست ایشان را
خواهم گرفت و از شدائد و هول آن روز ایشان را نجات خواهم داد و ابن بابویه و ابن قولویه با سندهای
معتبره مطابق فرمایش حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که بریر عجلی از آن امام مغارب و
مشارق پرسید که آیا اسمعیل که ذکر کرده شده در قرآن خدا بوصف صادق الوعد همان اسمعیل فرزند
خلیل ابراهیم خلیل است یا دیگر مردیست موصوف باین وصف بعلت تبجیل کلام الهی ناطق آمد
که آن مرد خوانده شده بصادق الوعد اسمعیل است ولیکن اسمعیل فرزند حزقیل و رب جلیل او را بر
گروهی علیل از جهت اقامت حجت و دلیل رسول خواست پس آن قوم موصوف بقلب علیل و صبر
کلیل و نیل ذلیل آمده آن پیغمبر نبیل را تکذیب کردند و پوست سر و روی مشکین بوی ریش و ابروی او را
کندند آنگاه خداوند آگاه بر آن قوم دین تباه غضب کرد و سطاطائیل را که ملک عذاب بود
بر ایشان فرستاد و چون نزد آن پیغمبر جلالت منظر رسید ندا در داد که اگر خواهی قوم ترا
بانواع عذاب معذب گردانم و سزای عمل ایشان را بایشان برسانم اسمعیل عرض کرد یا رب
جلیل مرا حاجتی در حضرت تو بدانها نیست پس ندا در رسید هر حاجت که داری که آنرا

طلب فرما حضرت اسمعیل عرض کرد که بارالها تو از پیغمبران پیمان گرفتی برای خود بپروردگاری و
برای محمد صلی الله علیه وآله برسالت و پیغمبری و برای اوصیای او بولایت و امامت و سروری
و خبر دادی خلایق را بآنچه ستمکاران امت آنحضرت با جگرگوشه وی حسین بن علی بعد از نبی خواهند
کرد و وعده دادی حسین که او را بدنیا برگردانی تا خود از هر که براو در شهادت ستم کرده خود آن ورا
مقام انتقام بکشد و قتله خود را و ظلمه را بهر نحو که خواهد بکشد حاجت من ای خداوند رحیم
جبار آگاه در درگاه تو اینست که مرا بدنیا برگردانی تا خود از قوم ظلام خود در بر مقام انتقام
بکشم و ظلمه خود را بکشم پس خدا حاجت او را برآورد و حضرت اسمعیل با حضرت امام حسین بقتل
در رجعت بدنیا برگردد و بروایت دیگر گفت میخواهم صبر کنم و در تکلیف بحسین بن علی تاسی نمایم و ابن
قولویه بسند معتبر روایت کرده است که سلمان گفت نماند در تمامی آسمان ملکی که بخدمت رسول
انس و جان در زمین مشرف نشد و تعزیت نگفت آنحضرت را در مصیبت فرزندش حسین همه با غایت شور
و شین خبر دادند و هم در مقام اعلام ثواب عظیمی که بازای شهادت حضرت عزت با آنحضرت کرامت
فرموده برآمدند و هر یک ازان ملائکه بازی تربت آن تربت را که آنحضرت بجور و ستم در آن شهید
میگردد برای حضرت رسالت آوردند و حضرت رسول میفرمود خداوندا مخذول گردان هر که
او را یاری نکند و بکش هر که او را بکشد و ذبح کن هر که او را ذبح کند و ایشان را براد خود
مرسان راوی گفت که دعای آنحضرت در حق ایشان مستجاب شد و یزید بعد از قتل آن امام شهید
تمتعی از دنیا نبرد و حق تعالی آن روسیاه را ناگاه اورا گرفت شب مست خوابید و صبح از صدمه
مرگ در عذره خود غلطیده بمرگ اسفل و اذل گردید آن دین تباه را مرده یافتند و چون قیر سیاه
هیچیک از آنها که بمتابعت یزید پلید در قتل امام شهید گردیدند و در میان آن لشکر عنید داخل بودند
مگر آنکه مبتلا شدند بدیوانگی و یا بجذام و پیسی و این امراض رسید باولاد و احفاد ایشان تا آنکه
وارثی و باز ابن قولویه از ابن عباس روایت کرده است که ملکی که از برای رسول یک خبر شهادت
حضرت امام حسین علیه السلام را آورد جبرئیل بود و بالهای خود را گشوده فریاد بلند میکرد و میگریست
در حالی رسول خدا دران مصیبت کبری میگریست و تربت با برکت آنحضرت را با خود آورده بود

و بوی مشک

و بوی مشک ازان ساطع بود پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود آیا ستمکار
خواهند بود امتی که فرزند دلبند من و فاطمه را شهید کنند جبرئیل گفت که رب جلیل میفرماید
دل و زبان ایشان مخالف که اندازد و دلهای ایشان با یکدیگر مخالف باشد و هیچ چیز
با هم موافق نباشد و همچنین روایت کرده است که ام الفضل دختر حارث خدمت
حضرت رسول آمد و عرضه داد که یا رسول الله دیشب خواب منکری دیدم آنجناب فرمود
که چه خواب دیدی عرض کرد در خواب دیدم که پاره از تن شما جدا کردند در دامن من
گذاشتند حضرت فرمود که خواب نیکی دیده پسری از فاطمه متولد خواهد شد و در کنار
او خواهی کرد پس بزودی حضرت امام حسین علیه السلام متولد شد حضرت رسول آن
نو گل گلستان فضل را بام الفضل داد تا محافظت کند ام الفضل گفت روزی آنحضرت را
بخدمت حضرت رسالت پناه بردم و چون از من آن پاره تن حضرت ابو الحسن را
گرفت در دامن خود نشانید ناگاه دیدم که آب از دیده های مبارک آنجناب فرو
ریخت گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله این چه حالتست که در تو
مشاهده میکنم حضرت فرمود که الحال جبرئیل نزد من آمد و مرا خبر داد که امت من این
فرزند ارجمند مرا شهید خواهند کرد و خاک سرخی ازان تربت از برای من آورد
و شیخ جعفر بن نما در کتاب مثیر الاحزان و دیگران روایت کرده اند که ملکی از ملائکه
سموات که هرگز بخدمت فخر کاینات نیامده بود از حق تعالی رخصت طلب نمود که
بزیارت آنحضرت مشرف آید چون روانه شد حضرت آلهه بان مقرب درگاه وحی
فرستاد که با خبر گردان محمد بن عبد الله را که امت و دین تباه تو مردی روسیاه
که او را یزید میگویند فرزند مبارک رسول و جگر بند طاهره بتول را شهید خواهد
کرد ملک گفت الهی و سیدی من شاد شدم که بزیارت آنحضرت میروم حالا من
آنحضرت را باین خبر محزون گردانم حق عز و جل فرمود که آنچه ترا امر میکنم باید بعمل آوری
پس آن ملک چون در ردیف فیض حضور سعادت نمود محمد محمود را نمود و بالهای خود را

کشته و گفت السلام علیک یا حبیب الله من از پروردگار رخصت حاصل کردم که بزیارت
تو مشرف آیم چون مرا رخصت داد محبوب من خبری بجناب مقدست فرستاد که
آرزو کردم کاشکی لبهای من گسسته بود و حامل این خبر نیامده بودم ولیکن مخالفت
امر پروردگار خود نمیتوانم کرد یا رسول الله بدان که مردی از امت تو که او را یزید
گویند و خداوند مجید عذاب خود را بر او شدید خواهد فرزند طاهر مبارک را
که از بتول دختر رسول بهم رسد شهید کند و بعد از کشتن آن جان پاک آن پلید
ناپاک از این عالم خاک بهره نبرد و حق تعالی آن نابکار سیاه را ناگاه بعذاب درد
ناک خود معذب خواهد و بجهنم برد پس چون حضرت امام حسین دو ساله شد برای
رسول خدا سفری روی داد و در هنگام سفر روزی در اثنای راه ایستاده و گفت
انا لله و انا الیه راجعون و آب از دیده مبارکش فرو ریخت آنگاه دهن خود را بالمحی آن
خبر دهشت اثر بهم آمیخت و فرمود که در این وقت جبرئیل حامل وحی و تنزیل بر من نازل شد و
خبر داد که در کنار فرات زمینی است که آن را کربلا گویند و فرزند من حسین را در آنجا
بتیغ ظلم و بیداد شهید خواهند کرد صحابه گفتند یا رسول الله کی او را شهید خواهد کرد آن
حضرت فرمود یزید پلید نابکار سیاه که خدا برکت ندهد آن بدبخت بد اصل دین تباه را
گویا می بینم جای کشتن او را و محل دفن او را و گویا می بینم که سر مبارک او را برای یزید
میبرند در این حالت هر که نظر کند بر سر فرزند من و شاد شود حق تعالی میان دل و زبان
او مخالفت اندازد و او را بکفر و نفاق میراند پس آن حضرت از آن سفر محزون و غمگین
برگشت و چون بر صدر منبر تکیه گزین گشت خطبه در غایت بلاغت و فصاحت ادا کرد
و نور دو عین خود امام حسن و امام حسین علیهما السلام را بر منبر بالا برد و دست راست
خود را بر سر امام حسن و دست چپ خود را بر سر امام حسین گذاشت و سر خود را بسوی
آسمان برداشت و فرمود که خداوندا منم محمد بنده و پیغمبر تو و این دو فرزند از پاکیزگان
عترت منند و از نیکان ذریت من و از آنهایند که ایشان را بعد از خود در میان

است

امت خود بودیعت میگذارم و جبرئیل مرا خبر داد که فرزند دلبند من حسین را بجور
و ستم بتیغ بیداد خواهند کشت و امت من یار و یاور او نخواهند گشت خداوندا کشندگان
او را برکت مده و او را بهترین شهیدان بدرستی که تو بر همه چیز قادری خداوندا برکت مده کشنده او را برکت مده
کسی را که یاری او نکند پس همه اهل مسجد صدا بگریه بلند کرده حضرت فرمود که امروز
بر او گریه میکنید و فردا یاری او نخواهید کرد ابن عباس گفت که پس آنحضرت پیش
از وفات خود قلیلی متوجه سفری گردیده چون برگشت رنگ مبارکش متغیر و افروخته
گردیده بود پس بر سر منبر برآمد و خطبه مختصر بلیغی ادا فرمود و آب از دیده مبارکش چون
رود روان بود پس گفت ایها الناس من از میان شما میروم و دو چیز بزرگ
در میان شما میگذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت من که از شجره نبوت روییده
شده اند و میوه حدیقه رسالت گردیده و این دو چیز از یکدیگر جدا نمیشوند تا در سر حوض
کوثر بر من وارد شوند و من در حق عترت و اهل بیت خود از شما سؤال میکنم بار خدای را
که خدا مرا امر کرده است که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو ای
محمد صلی الله علیه و آله که سؤال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی الا محبت در
خویشان من پس چنین مباشید که چون بیایید در حوض کوثر نزد من و دشمنی کرده
باشید بر ایشان و بدرستی که در روز قیامت سه رایت بر آنحضرت وارد خواهد با عرض امم گویند
شد از این امت یکی رایت سیاه و تیره چون نزد من آیند گویم که شما کیستید و از هم
تیره پس نام من از خاطر ایشان محو شود و گویند ما اهل توحیدیم و از عرب یکی گویم
منم احمد و پیغمبر مبعوث بر عجم و عرب ایشان در آن وقت گویند ما از امت توایم ای محمد
من گویم ای امت من چگونه رفتار کردید با کتاب خدا و اهل بیت من ایشان گویند
از کتاب خدا که نشنیدیم و قلم تحریف بر آن کشیدیم و اما عترت ترا پس سعی کردیم
که ایشان را از روی زمین براندازیم پس گذاردن هیچکس را در میان ایشان
روا داشتیم پس من روی از ایشان بگردانم و آن بدبختان را تشنه لب از حوض

کوثر برگردانم پس رایت دیگر نزد من آید از رایت اول سیاه‌تر و تیره‌تر پس من از آنها
همان سؤال کنم و آنها همان جوابها که جماعه اول گفتند باز گویند من گویم دو چیز
بزرگ در میان شما گذاشتم با آنها چه کردید گویند با کتاب خدا مخالفت کردیم و عترت
ترا یاری نکردیم و با ایشان از کشتن و راندن و پراکنده کردن هر آنچه نباید کرد کردیم
پس من گویم دور شوید از من پس آن گروه نامه سیاه برگردند از لب حوض کوثر با لب
تشنه و روی سیاه پس علم و رایت دیگر با قومی از امت نزد من علم آیند که نور
از ان تابد پس من با ایشان گویم که کیستید شما گویند که مائیم اهل کلمه توحید و پرهیزکاری
مائیم امت محمد ص و بقیه اهل حق که بودیم حامل کتاب حضرت باری جلال ذو الجلال را
حلال دانستیم و حرام آنرا حرام و ذریت محمد ص را دوست داشتیم و در هر امری که
خود را یاری میکردیم ایشان را یاری فرو نگذاشتیم و با هر که دشمن بود با ایشان و
ایشان با او مقاتل در رکاب حضرت آب ایشان روز کین با دشمنان قتال جهدی
دین نگذاشتیم پس من با ایشان بطریق مهر و صواب در جواب گویم هر آنچه گفتید
راست گفتید و در دنیا خوار آمدم دین آنچه باید کنید کردید بشتابید بسوی حوض کوثر
و از آن آب خوشگوار چندان بنوشید که سیراب آیید و خرم و شاداب بجای
خود برگردید و بهشتی که جبرئیل مرا خبر داد که امت من فرزند مرا حسین را دلیل این
و کربلا بزنند و با هزاران کرب و بلا او را بکشند و لعنت خدا تا روز قیامت بر کسی باد که او را
بکشند و یا بدست جماعت یا از یاری او بکشند پس جناب پیغمبر از منبر بزیر آمد و تمام احدی
از انصار و مهاجر کار که یقین کردند که حضرت امام حسین علیه صلوات الله الملک الاکبر
در آن سفر شهید خواهد شد و در بعضی از کتب معتبره از ام سلمه روایت کرده است که
روزی حضرت رسالت پناه حضرت امام حسن علیه السلام را بر ران راست و حضرت
امام حسین علیه السلام را بر ران چپ نشانیده بود و گاهی این را می بوسید و گاهی آنرا
می بوسید در آن وقت جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله تو این ها را دوست میداری

جناب

جناب رسالت پناه فرمود چگونه دوست ندارم اینها را که دو ریحانه منند و در دیده
دو نور دیده من در آخری جبرئیل گفت یا رسول الله حق تعالی بر ایشان حکمی کرده است
صبر کن حضرت فرمود که کدام است آن حکم گفت حسن را بزهر شهید خواهند کرد و حسین را
بقهر سر خواهند برید و هر پیغمبری را دعای مستجابی هست اگر خواهی دعا کن که حق تعالی
این مصیبتها را از ایشان دفع کند و اگر خواهی آنها را از برای شفاعت گناهکاران
خود در روز قیامت ذخیره گردان حضرت گفت یا جبرئیل من بحکم پروردگار خود راضیم
و پسندیده او را مختار داشته از برای خود میخواهم و میخواهم که آن مصیبت را از امت
گناهکاران امت وسیله شفاعت خواهم و همچنین از ام المؤمنین در خبر است که چون
حضرت آدم بزمین آمد بطلب حوا در اطراف زمین میگردید تا چون بصحرای کربلا رسید
گروه گروه سپاه غم و اندوه از هر سو رو با و آورده تا بجائی که مقتل حضرت امام حسین ع
در آمد پایش بسنگی بر آمد و از قدمهایش خون جاری گردید پس سر بسوی آسمان
بلند کرد و گفت پروردگارا در جمیع روی زمین گردیدم و اندوهی که در این سرزمین
بمن رسید در هیچ زمینی بمن نرسید خطاب الهی در رسید که ای آدم برگزیده من
حسین که جناب خاتم را عزیز فرزند است در این زمین کشته میشود و خونش میریزد
خواستم که تو در آن ظلم و ستم با او شریک باشی و خون تو چون خون او در این
زمین ریخته شود حضرت آدم گفت ای پروردگار آن بزرگوار کیست و نامش
چیست آیا او پیغمبر است و جای او را به پیغمبری است و حضرت حق وحی فرمود که
پیغمبر نیست ولی را ولی و فرزند زاده پیغمبر است و برگزیده است حضرت آدم علیه
السلام گفت پروردگارا کشنده او کیست حق جل و علا بآدم وحی فرمود که کشنده
آن امام سعید یزید است که اهل تمامی آسمان و زمین آن پلید را لعنت می کنند
پس حضرت آدم پیوسته و دمادم آن ملعون را لعنت کرد و از آن زمین بیرون رفت
و حضرت نوح علیه السلام چون بر کشتی سوار شد و کشتی بکربلا رسید موجی زحالت

و کشتی مشرف بغرق شدن گردید و حضرت نوح علیه السلام را ترس و بیم و المی عظیم عارض شد
و گفت پروردگارا در هیچ زمین بمن نرسید آنچه بمن رسید پس جبرئیل نازل شد و گفت ای نوح
این موضع دریائی خواهد شد از خون که طوفانی شود و در آن دریا کشتی صحرای کربلا فرزند خاتم
انبیا محمد مصطفی غرق کشته شود در آن دریای خون بالا طلاح سفینه نجات فرزند بهترین اوصیا
علی مرتضی از وزیدن باد طغیان مخالف بیداد و بانی اولاد زنا نوح گفت پروردگارا کشنده او که خواهد
بود وحی باو رسید که یزید لعین که ملعون است در تمامی آسمان و زمین پس حضرت نوح مکرر آن
بد اختر را لعنت کرد تا کشتی او از غرق نجات یافت و بر جودی قرار گرفت و حضرت ابرهیم روزی سواره
بصحرای کربلا گذشت و از اسب آن حضرت بسر در گشت و سرش را شکستی آمد و شکست و چون
خون جاری شد شروع باستغفار کرد و گفت خداوندا چه گناه از من بوجود آمده که مستحق این عقوبت
و تادیب شدم پس جبرئیل نازل شد و گفت ای حضرت خلیل گناهی از تو صادر نشده است و لیکن این
موضعی است که حسین برگزیده محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و فرزند برگزیده علی مرتضی علیه السلام در این
زمین بلا بمنع اهل جور و جفا سر از تن جدا خواهد شد و خدا خواست که وجود تو هم در این
درد و غم و حزن به درد و الم او بموافقت آمیخته گردد و خون تو هم در این زمین بلا ریخته شود حضرت
ابراهیم خلیل گفت یا جبرئیل قاتل و نسل آن فرزند عزیز که خواهد بود آن ملک جلیل گفت که یزید پلید است
و اهل همه آسمان و زمین و لوح و قلم آن لعین مدام را لعنت می کنند پس حضرت ابراهیم
سر بر داشت و آن ملعون لئیم را لعن بسیار کرد و خداوند کریم است حضرت ابراهیم را تحسین
آورد و هر لعنی که حضرت ابراهیم بر آن لعین میکرد آن اسب آمین می گفت حضرت خلیل الله آن
اسب را گفت که چرا بر لعن آن بی کیش تو آمین میگوئی گفت برای آنکه بشومی آن لعین ترا از زمین
زدم و از تو خجالت کشیدم و حضرت اسمعیل علیه السلام گوسفندان خود را در کنار فرات بصحرا میچرانید
راعی او را خبر داد که گوسفندان شما چند روز است که در این صحرائی که هستیم چرا میکنند و هر چند
آنرا بکنار آب میبرم آب نمی آشامند پس اسمعیل از رب جلیل خود مناجات کرده سبب این حالت را
از پروردگار خود سوال نمود و جبرئیل نازل شد و گفت ای اسمعیل سبب این حالت از گوسفندان

خود سؤال

خود سؤال کن چون سؤال کرد گوسفندان بزبان فصیح گفتند که با خبر رسید که فرزند
زاده حسین و جگر گوشه پیغمبر آخر الزمان در این زمین با لب تشنه بهزار گونه ستم و عطش شهید
خواهد گردید پس ما بسبب حزن و اندوه بر آن حضرت از این آب خوردن
و خوردن او در تشنگی و گرسنگی بموافقت آن حضرت شریک خواستیم حضرت اسمعیل از ایشان
پرسید که قاتل آن زبده انام که خواهد بود گفتند که یزید پلید که اهل آسمانها و زمینها
و جمیع مخلوق خدا آن ملعون کافر بخدا را لعنت می کنند گفت خداوندا لعنت کن کشنده
حسین را و روزی موسی با وصی خود یوشع بن نون بصحرای کربلا رسیدند و چون داخل آن
صحرا شدند بند نعلین موسی گسیخت و از خلش خار و خاشاک بر پای آن جان پاک خون
بر خاک ریخت پس با دل دردناک گفت خداوندا سبب این حالت چیست وحی باو رسید
که در این زمین خون برگزیده من حسین خواهد ریخت و آن سبب آن که خاک غم بر فرق تمامی
اهل عالم خواهد ریخت خواستم که خون تو هم در این دشت اندوه قرین ریخته شود موسی عرض
کرد خداوندا حسین کیست وحی باو رسید که آن شهید فرزند زاده محمد مصطفی و فرزند دلبند
علی مرتضی است گفت پروردگارا کشنده او کیست حق تعالی فرمود یا موسی کشنده او کسی است که ماهیان
دریا و وحشیان صحرا و مرغان هوا او را لعنت میکنند پس حضرت موسی دست بدعا برداشت و بر قاتل آن
ذی شأن تمنای سید الشهدا لعنت کرد و یوشع آمین گفت و حضرت سلیمان روزی بکمال خرمی و انبساط بر بساط
خود نشسته بود و باد آن بساط را بر روی هوا سیر میداد ناگاه بساط آن پیغمبر سلطنت شعار محاذی صحرای کربلا رسید
و باد سه مرتبه آن بساط را بچرخانید و اهل بساط را در هم پیچیده مکان و در آن ترسیدند که از هوا فرو ریزند
پس باد ببرکت سلیمان باعدل و داد ایستاد و بساط بر زمین قرار گرفت حضرت سلیمان بعتاب
با باد خطاب کرد که ترا چه شد و سبب اضطراب چه بود که جنبش کردی گفت سبب آنکه در این مکان آن
سلطان مظلوم شهید خواهد شد نور دیده احمد مختار و فرزند دلبند حیدر کرار سلیمان گفت قاتل آن شهید
سعادت شعار که او را بدنهاد خواهد بود گفت یزید که اهل آسمانها و زمینها بر آن پلید لعنت می کنند حضرت سلیمان
دست بدعا برداشت و بر قاتل سید شهدا آفرین لعنت بجد و جهد کرد تمامی آدمیان و جنیان و مرغان

که در خدمت سلیمان بودند تمامی آهن کوبان کشته شدند و از آن صحرا بیرون رفتند و حضرت علی علیه السلام
چون در اطراف زمین با جماعتی از مؤمنان سیاحت میکرد بصحرای کربلا رسید و چون داخل آن صحرا شد
و خواست که از آنجا بیرون رود شیری سر راه بر ایشان گرفت علی فرمود که ای شیر از چه رو راه
گرفته که بر آمده سر راه ما گرفته شیر بامر حق تعالی بسخن آمده بزبان فصیح از امام خود باز گفت گفت
نمیگذارم از این صحرا بیرون روی تا لعنت کنی بر قاتل حسین علیه السلام حضرت علی گفت حسین کیست شیر گفت
فرزند زاده نبی امی است و فرزند ارجمند علی ولی است حضرت علی گفت کشنده آن شهید سرافراز چه نام است
شیر گفت یزید بی سعادت که وحشیان و درندگان صحرا او را لعنت میکنند خصوصا در ایام عاشورا پس
حضرت علی دست بدعا برداشت و یزید شیطان و سایر را لعنت کرد و حواریون آمین گفتند و شیر دور شد
و ایشان از آن زمین بیرون رفتند ابن بابویه و ابن قولویه و شیخ مفید و صفار و غیر این چهار بزرگوار
باسانید معتبره بسیار از حضرت امیر المؤمنین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و ابن عباس و غیر آن صحابه
ایشان روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد بروش من زندگانی
کند و بروش من بمیرد و داخل جنت عدن شود که اشجار آنرا پروردگار من بید قدرت خود غرس کرده است
پس باید بولایت علی بن ابیطالب دوست باشد با هر که با او دوست باشد و دشمن باشد با هر که با او دشمن باشد
و فضل او را بشناسد و اوصیای حضرتش را بعد از او امام و مقتدای خود داند بدرستی که حق تعالی عطا کرده است
باینها علم مرا و داده است بایشان فهم مرا و ایشان عترت منند و از گوشت و خون من بهم رسیده اند
و حق تعالی علم و فضل مرا بایشان روزی کرده است وای بر آنها که از امت منند و انکار فضل ایشان را میکنند
و بسبب بدی کردن با ایشان صله رحم مرا قطع مینمایند و بروایت دیگر بخدا شکایت میکنم از دشمنان ایشان که از
امت منند و انکار فضیلت ایشان میکنند بخدا سوگند که فرزندم حسین را بعد از من شهید خواهند کرد خدا
جل و علا ایشان را از شفاعت من محروم گرداند و فرات بن ابراهیم و ابن قولویه بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که روزی حضرت فاطمه علیها السلام امام حسین علیه السلام را
بر دوش داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن حضرت را گرفت و گفت لعنت کند خدا کشنده
ترا و لعنت کند خدا ظلم کننده ترا و خدا حکم کند میان من و یاری کنندگان کشندگان ترا چون حضرت

اینها را که معاونت
برقتل تو کنند و کشنده
را و لعنت کند شرایع



فاطمه علیها السلام این سخنان وحشت انجام را شنید مضطرب گردید و گفت ای پدر والا مقام
این چه سخنان است که درباره فرزندم در حجابم میفرمائی حضرت رسول فرمود ای فاطمه بتول
بخاطر آوردم آنچه باو خواهد رسید بعد از من و تو از این قوم عنید از آزار و ظلم و ستم خواهد دید
و بگرد عدوان کشته خواهد گردید و بفرزندان شهید آفتاب عالم افروز در آن روز جان سوز در میان دلبند
گروهی از اصحاب خود باشد که چون ستارگان آسمان صفا اند و بر باشند و با نهایت شوق
و شعف سرها بر کف بطرف صفوف مخالف روند و ما اهل کین آنها ایشان اهل این مبارزت کشته بکشند
و کشته شوند و در نظر من است لشکرگاه و خیمه گاه و قبور خوابگاه ایشان حضرت فاطمه علیها السلام
گفت ای پدر اینکه میفرمائی در کدام موضع واقع خواهد شد حضرت فرمود در موضعی که آنرا کربلا
گویند و محل کرب و بلا و مقر محنت و عنای اهل بیت رسول خدا است و بیرون آیند بر ایشان
بدترین امت من که اگر برای یک نفر از ایشان شفاعت کنند همه اهل زمین و آسمان شفاعت
ایشان مقبول قبول درگاه خداوند شان نکرده و ابد الآباد در عذاب جهنم معذب آیند و عقاب
سرمدی معاقب حضرت فاطمه گفت ای پدر این گرامی پسر من کشته خواهد شد حضرت فرمود بلی ای
دختر گرامی چنان کشته خواهد شد که هیچکس پیش از او بآن نحو کشته نشده باشد و بر او گریند آسمانها
و زمینها و وحشیان صحراها و ماهیان دریاها و کوهها و هر یک از اینها از حضرت عزت رخصت
طلبند که انتقام آن والا مقام را بکشند و رخصت بیابند و اگر رخصت شوند الفور بکشند که
نفسی از ایشان را بر روی زمین نگذارند که تواند نفس بکشند و گروهی از دوستان ما بزیارت
ایشان روند که در زمین تحق حسد او تعلق اهل حب از ایشان کسی و اما زنها شده کسی بغیر ایشان
توجه بزیارت ایشان نکرده و ایشان چراغهای راه هدایتند و شفیعهای روز قیامت و چون برد
حوض کوثر بر من وارد شوند من ایشان را بسیمای نیک ایشان می شناسم که زیارت کنندگان
حسین اند و در آن روز اهل هر دینی پیشوایان خود را طلب کنند و ایشان ما را طلب نمایند و از غیر ما بیزار
و بایشان زمین بر پا باشد و ببرکت ایشان باران از آسمان ببارد و حضرت فاطمه چون این
خبرات را شنید پس گفت انا لله و انا الیه راجعون خروش از دل برآورد و برگشت بدر خبر

جناب پیغمبر فاطمه را چون جان در بر کشید و فرمود ای دختر بهترین خلق خداوند که ایشان اهل بیت
آنانند که در راه خدا جان باز شدند و در دنیا مال فدا ساختند بهشت را با زای جان از کریم ذو
الجلال خریده‌اند و ثوابهای خدا بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست از برای ذخیره معاد و
معاش و کشته شدن در راه خدا بهتر است از مردن در فراش هر که را برای شهادت مقرر
کرده‌اند بکشتن‌گاه خود میرود و هر که بسعادت شهادت فایز نشود البته در فراش خود بمیرد ای جان
بابا ای فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله آیا نمیخواهی که در قیامت شفاعت تو در حق این امت
در هر امر و از هر بابت مجری باشد آیا راضی نیستی که پسرت حسین شهید از حاملان عرش رب مجید مقرر
آید و شوهرت علی ابی طالب ساقی حوض کوثر گردد و روزی که همه خلق تشنه باشند دوستان خود را از آن
آب سیراب گرداند و دشمنان خود را چون شتر بیگانه از سر آب بگرداند آیا راضی نیستی که ملکه مقرب خدا
بر فرزند تو سید الشهدا ملول و گریان باشند و هم متاسف و نالان آیا راضی نیستی که هر که بزیارت
او رود در ضمان خدا باشد و چنان باشد که حج خانه خدا رفته و عمره بجا آورده باشد و تا
در راه زیارت قاطع مسافت باشد از رحمت حق خالی نباشد و هر که در راه بمیرد شهید مرده باشد
و اگر زنده بماند تا زنده باشد پیوسته بجای حفظ اهل است زنده باشد و همواره در حفظ و امان
خدا محفوظ باشد تا از دنیا مفارقت نماید حضرت فاطمه گفت ای پدر بزرگوار راضی شدم
و از روی توکل امر خدا را تسلیم کردم پس سید لولاک دست مبارک بر دل آن گوهر تابناک بمالید
و آب دیده‌های مبارک آن جان پاک را پاک کرد و فرمود که من و شوهر تو و دو پسر تو در
مکانی خواهیم بود که دیده تو بآن روشن باشد و دل پر از ملالت شاد گردد و ابن بابویه از ابن
عباس روایت کرده است که حضرت رسالت در حین وفات خود حضرت امام حسین را
بسینه خود چسبانید و عرق جبین مبارکش بر روی او میریخت و متوجه عالم بقا بود و میفرمود
که مرا با یزید چکار ای پروردگار لعنت کن یزید بدکار را و ساعتی مدهوش شد و چون بهوش
باز آمد باز حضرت امام حسین را بوسید و چون باران سرشک از دیدگان میبارید و
میفرمود ای فرزند میان من و کشنده تو مقامی خواهد بود نزد خداوند عالمیان و ابن

عباس

عباس گفت که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وقتی که متوجه جنگ بود بودم و چون صفین
به نینوا که در کنار فرات است رسیدیم حضرت بآواز بلند ندا در داد که ای پسر عباس
میشناسی این موضع را گفتم نه یا امیر المؤمنین حضرت فرمود که اگر بشناسی
این موضع را چنانچه من میشناسم هر آینه از این موضع نخواهی گذشت تا گریان شوی چنانچه
من گریان شدم پس حضرت فرمود که آه آه مرا چکار است با آل ابو سفیان مرا چکار است
با آل حرب که لشکرهای شیطان و اولیای کفر و عدوانند پس فرمود که صبر کن ای ابو عبدالله
که رسید بپدرت مثل آنچه بتو خواهد رسید پس آبی طلبید و وضو ساخت و بادای رکعات
بسیار از نماز پرداخت و بعد از فراغ از نماز بار دیگر همان سخنان میفرمود و مکرر است پس
ساعتی امام خواب را خواب ربود و چون از خواب بیدار شد فرمود ای پسر عباس گفتم بلی
عرض کردم در اینجا حاضرم فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بآنچه در این ساعت در خواب
دیدم گفتم دیده تو در استراحت باشد و آنچه دیدی برای تو خیر و سعادت باشد
فرمود که دیدم مردانی چند از آسمان فرود آمدند و علمهای سفید در دست دارند و
شمشیرها حمایل کرده‌اند و آن شمشیرها از نور میدرخشیدند و در دور این زمین خطی کشیدند پس
دیدم که شاخ هر درختی سر بر زمین آورد و خون تازه در این صحرا موج میزد و حسینم
نور دیده‌ام را دیدم که در میان آن دریای خون دست و پا میزند و هر چند استغاثه میکند
کسی بفریاد او نمیرسد و آن مردان سفیدپوش که از آسمان بزمین آمده بودند فرزندم را
صدا میزدند و میگفتند که صبر کنید ای آل رسول که کشته میشوید بدست بدترین قوم جهان
و اینک بهشت عالم آفاق ای ابا عبدالله از برای تو جا شده مشتاق پس آن سفیدپوشان
جوشان و خروشان نزد من آمدند و مرا تعزیت گفتند و گفتند ای ابو الحسن شاد باش که
حق تعالی دیده ترا روشن خواهد کرد در قیامت پس بیدار شدم و سوگند یاد میکنم بآن
خداوندی که جان علی در قبضه قدرت اوست که خبر داد مرا راست گوی تصدیق کرده شده
حضرت ابوالقاسم رسول خدا صلی الله علیه وآله که من خواهم دید این زمین را در وقتی

که بیرون روم بقتال اهل البغی و عدوان که بر من طغیان کنند و این زمین را کربلا گویند
که حسین با هفده نفر از فرزندان من و فاطمه در اینجا سر از بدن جدا کنند و مدفون
گردند و این زمین در آسمانها معروف است چنانچه حرم کعبه و مدینه و بیت المقدس
معروف باشد و از این زمین در آسمانها نام میبرند چنانچه از انها نیز نام میبرند پس
فرمود ای پسر عباس طلب کن در این صحرا و بیابان پشکل آهو از انجا که هرگز
دروغ نگفته‌ام و از رسول خدا هم دروغ نشنفته‌ام و مرا خبر داده است که در این
صحرا پشکل چند خواهم دید که شکل آنها چون زعفران زرد شده باشد ابن عباس گفت
اساس کف طلب کردم و آن پشکلها را بطوری که آن حضرت پشکلها فرموده بود مجتمع
یافتم پس ندا در دادم که یا امیرالمؤمنین بوصفی که فرمودی در این سرزمین یافتم
زوج بتول فرمود که راست گفتند خدا و رسول پس حضرت برخواست و بسرعت
شتافت و چون بر سر آن پشکلها رسید و به همان وصف آنها را مجتمع یافت قدری
از آن برداشت و در پیش دماغ نگاه داشت و بوئید و گویا کرده که این همان است
که مرا خبر داده اند ای پسر عباس میدانی که این پشکلها چیست اینها را حضرت عیسی
اساس بوئیده است در وقتی که جاده این صحرا را او پیموده است و حواریین
هم در خدمتش بودند با دیدن آهوهای شوریده و آهوهای کورزده عیسی بن مریم دید که گله
آهوئی در آنجا جمع شده و در دم بهم کرده بودند و گریستند و حضرت عیسی چون
بر آنحالت نگریست نشست و گریست که سخت نیز بمتابعت آنحضرت نشستند و گریستند
و جهت را ندانستند چون از جهت پرسیدند عیسی فرمود که میدانید این چه زمین است حواریین
حواریین گفتند نه عیسی علیه السلام فرمود که این زمینی است که کشته خواهد شد در آن
زمین فرزند جناب رسول و جگرگوشه طاهره بتول که شبیه مادر من است در اخر الزمان
و در اینجا مدفون خواهد شد در همان زمان و خاک این زمین از مشک خوشبوتر است
زیرا که خاک آن فرزند مبارک شهید اطهر است و پاک شده است اینها دادند یا را

چنین

چنین خاصیت و اثر در این آهوان پاک سخن نخورند و مرا از حقیقت امر مطلع کرده اند
و با خبر و میگویند که در این زمین چرا میکنیم برای شوق تربت آن فرزند مبارک
مطهر و ما تا در این سرزمین چرانیم برکت تربت آن برگزیده خداوند طالبان از
شر حال نوزادان و درد مکان ایمنیم و در خدا پس حضرت عیسی دست زد و آن پشکلها را
برداشت و بوئید و گذاشت و فرمود که خوشبوئی این پشکلها برای خوشبوئی این
گیاهی است که از این زمین مبارک میروید خداوندا اینها را بر این حالت بدار تا
پدر آن بزرگوار اینها را بوید و موجب تسلی خاطر او گردد پس حضرت امیرالمؤمنین
فرمود که اینها بدعای آن حضرت در این سرزمین تا حال بر اینحالت چنین سالم
مانده است و بسبب طول مدت زرد شده است و این زمین کرب و بلاست و در زمین
رنج و عنا پس بصدای بلند فرمود که ای پروردگار عیسی بن مریم برکت مده قاتلان
او را و آنهائی را هم که یاوری بر قتل او خواهند کرد و آنهائی را که یاری او نخواهند
کرد پس بسیار گریست و چون ما آنحضرت را بدانحالت نگریستیم ما هم گریستیم آن امام
با دین و داد آنقدر گریست تا آنکه از بسیاری گریه برو در افتاد و ساعتی مدهوش شد
و چون بهوشش باز آمد قدری از آن پشکلها را گرفت و در کنار ردای خود بست و مرا هم
امر کرد که قدری از آن را بر کنار ردای خود بستم پس فرمود ای پسر عباس چون ببینی
که این پشکلها خون تازه شده و از آن کنار ردای تو میریزد بدانکه جگرگوشه شهادت
اساس من در این زمین شهید شده است ابن عباس گفت این پشکلها را در
آستین لباس خود بسته بودم و پیوسته آنها را محافظت میکردم و زیاده از
از نمازهای واجب خود مراقب آنها بودم پس روزی در خانه خود بخواب
استراحت غنودم و چون از خواب بیدار شدم دیدم که آستینم پر از خون است
و خون از آن پشکلها جاری میشده چون رود جیحون پس فریادش برآوردم و گفتم
بخدا سوگند که حسین شهید شده است و هرگز از علی دروغ نشنیده‌ام و هرگز مرا

خبری نداد که واقع نشود در اینحالت گریبان خود را دریدم و بیرون دویدم دیدم
که چنان غباری مدینه را فرو گرفته است که یکدیگر را نمیتوانست دیدن و قرص
آفتاب را سرخ دیدم چون طشت خون و دیوارهای مدینه را چنان بنظر آمد
دیدم که گویا خون بر آنها ریخته اند و اهل مدینه را خاک سیاه بر سر و صورت بیخته پس بخانه
برگشتم و گریان گشتم و گفتم بخدا سوگند که حسین را کشتند و جسم لطیفش را بخاک و خون
آغشته ناگاه از ناحیه خانه صدائی جانگداز شنیدم که کسی با ناله و آه میگفت صبر
کنید ای آل رسول که کشته شد فرزند بتول و نازل شد روح الامین با گریه و حنین و صدای
گریه آنشخص را شنیدم و او را ندیدم و گریه من زیاده گردید و دانستم که آنحضرت شهادت
در همان ساعت بخون خود غوطه ور گردیده و آن روز دهم محرم بود و کشتن جمله اهل
عالم را بواسطه آن کشتن با هم و غم توام و چون خبر بمدینه رسید معلوم گردید که آن
حضرت در همان روز بشهادت فائز گردیده بود و آن جماعتی که با آن حضرت بودند
نقل کردند که ما بعد از شهادت آنحضرت چنین صدائی که تو شنیدی در جنگگاه
می شنیدیم و کسی را نمی دیدیم و گمان میکردیم که حضرت خضر علیه السلام و باز
ابن بابویه بسند معتبر از هرثمه روایت کرده است که گفت چون در خدمت حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه از غزوه صفین مراجعت کردیم حضرت بکربلا فرود آمد
و نماز بامداد را در آنجا ادا کرد پس کفی از آن خاک برگرفت و بوئید و فرمود که خوشا
بحال تو ای تربت گروهی از تو محشور خواهند شد که بی حساب داخل بهشت شوند
پس هرثمه بسوی زوجه خود برگشت و با زن که شیعه آنحضرت بود آن خبر را نقل کرد
گفت آن زن گفت که امیر المؤمنین دروغ نمیگوید و آنچه میگوید البته واقع میشود هرثمه
گفت که چون حضرت امام حسین علیه السلام بکربلا آمد من در میان لشکری بودم که ابن زیاد
علیه اللعنه برای مقاتله آنحضرت فرستاده بود چون آن زمین و درختان را دیدم آن
قصه بخاطر من آمد و بر شتر خود سوار شدم و بخدمت حضرت امام حسین علیه السلام رفتم

وسلام کردم

وسلام کردم و آنچه از پدر آنحضرت شنیده بودم در آن منزل عرض کردم حضرت از
من پرسید که تو با ما خواهی بود یا بر ما خواهی بود گفتم نه با توام و نه بر تو کودکی چند
در عقب خود گذاشته ام و از ابن زیاد در ترس برداشته ام حضرت فرمود پس
برو که کشته شدن ما را نبینی و صدای استغاثه ما را نشنوی زیرا که بحق آن خداوندی که
جان حسین در قبضه قدرت اوست هر که در معرکه ما حاضر باشد و صدای استغاثه
ما را بشنود و یاری ما نکند او را برو در جهنم اندازد و ابن بابویه و ابن قولویه و شیخ مفید
و شیخ طبرسی باسانید معتبره از جمع ابن نباته و غیر او روایت کرده اند که روزی حضرت
امیر المؤمنین بر عرشه منبر تکیه کرده بود و پس از خواندن خطبه میفرمود بپرسید از من آنچه
خواهید پیش از آنکه مرا نیابید بخدا سوگند یاد میکنم که هرچه از خبرهای گذشته و آینده
سؤال کنید شما را از آن خبر بدهم و در روایت دیگر فرمود که بخدا سوگند از گروهی که
صد کس را گمراه کنند یا صد کس را هدایت کنند اگر از من بپرسید شما را خبر بدهم
با آنها و سرکرده آنها و داعی آنها تا روز قیامت پس سعد بن وقاص برخاست
و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا که در سر و روی من چند مو میباشد حضرت فرمود که
خلیل من رسول خداوند جلیل مرا خبر داده است که در زیر هر موی تو شیطانی هست
که ترا گمراه می کند و در خانه تو بزی است که فرزندم حسینم را شهید میکند و اگر از عدد
موهای تو خبر دهم تصدیق من نخواهی کرد و لیکن بآن خبری که در باب تو گفتم حقیقت
گفتار و صدق قول من ظاهر خواهد شد و در آنوقت عمر کودکی بود که سعد را پسر بود و در
خانه او تازه برفتار آمده بود و حمیری در قرب الاسناد باسناد این روایت معتبر را
بحضرت صادق علیه السلام داده میگوید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با دو کس
از اصحاب خود بکربلا رسید و چون داخل آن صحرا گردید آب از دیدهای مبارکش فرو ریخت
و فرمود که این محل خوابانیدن شتران ایشان است و این محل فرود آوردن بارهای
ایشان است و این مکان ریخته شدن خونهای ایشان است خوشا بحال تو ای

ترتبت که خونهای دوستان در تو ریخته شود و این قولویه با سانید معتبره از ابو عبد الله

جدلی روایت کرده است که گفت رفتم روزی بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه

و دیدم که حضرت امام حسین علیه السلام در پهلوی پدر والا مقام نشسته بود و پس دست خود را

بر کتف حضرت امام حسین زد و فرمود که این کشته خواهد شد و کسی یاری او نخواهد کرد گفتم

یا امیر المؤمنین بخدا سوگند که زندگانی آن زمان در روی زمین بد زندگانی خواهد بود حضرت

فرمود که این امریست که البته روی خواهد نمود و باز از هانی بن هانی روایت کرده است که

روزی حضرت امیر المؤمنین فرمود که حسین من کشته خواهد شد و من می شناسم آن زمینی را

که در آن کشته خواهد شد و آن خاک چون آب حیات نزدیک است بنهر فرات باز

ابن قولویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که پیر مردی چنین روزی

با حضرت امام حسین گفت ای ابو عبد الله سالهاست که مردم در کار زر توجون جان پاک

اند و هلاک می باشند امام حسین گفت فدای تو شود جان حسین حال اگر چگونه خواهد بود حضرت

فرمود می دانم آنچه مردم شنیده اند و تو نیز بدان ای فرزند دلبندم پیش از آنکه بتو رسد بعضی

زمان بحق آن خداوندی که جان علی بید قدرت اوست که بنی امیه خون ترا خواهند

ریخت و جسد لطیف ترا با خاک و خون خواهند آمیخت و نخواهند توانست که ترا از دین برگردانند

و یا دیر روزگار ترا از خلافت محو توانند نمایند حضرت امام حسین فرمود همین بس است

مرا و مقرم بآنکه بر سنت او و حق او و تصدیق کننده ام بخبر رسول خدا و تکذیب کننده بشتم

فرموده ترا ای پدر با جهد و فا و شیخ مفید از براء بن عازب روایت کرده است که روزی

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و علی اولاده الطاهرین با و فرمود که حسین من کشته

خواهد شد و تو زنده خواهی بود و یاری او نخواهی کرد چون حضرت امام حسین شهید شد براء بن عازب گفت

که راست گفت علی بن ابی طالب امام المتقین کشته شد حسین و من یاری او نکردم

و اظهار حسرت و ندامت بسیار کرد و فایده نداشت و باز آن راوی صادق آنان از عبد الله

شریک که خداوندی بی شریک را خواسته بود روایت کرده که گفت هرگاه عمر بن سعد

عمر

علیها اللعنه با حضرت امام حسین ع گفت که نزد ما گروهی از بیخردان هستند که میگویند من ترا

خواهم کشت حضرت فرمود آنها بیخردان نیستند که دانایند و لیکن بآن شادم که بعد از

من در دنیا چندان زمانی و از گندم عراق نخواهی خوردن مگر اندک زمانی در بیان آنکه حضرت

جناب سید الشهدا اعظم مصیبت و ابتلای دنیا را در بیان آنکه چه علت باعث آمد که حضرت حق جل و

علا محافظت نکرد آنحضرت را از شر اعدا و رد قول آنان که میگویند آن حضرت کشته

نشد در آن صحرا و در نظر مردم چنین نمود صورت آن ماجری و حقیقت ماجری این باب بسند

معتبر از عبد الله بن فضل روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام

عرض کردم یا ابن رسول الله بچه علت روز عاشورا روز اندوه و جزع و مصیبت گردیده است و روزی

که حضرت رسالت پناه بعالم بقا رحلت نمود و روزی که حضرت فاطمه دار فانی را وداع کرده و

روزی که حضرت امیر المؤمنین ع شهید شد و روزی که حضرت امام حسن ع مسموم گردید در جزع

و مصیبت مثل آن روز نیست حضرت فرمود که مصیبت روز شهادت حسین از جمیع روزها عظیم تر است

و شداید آن رزیت شدیدتر زیرا که اصحاب کسا و آل عبا گرامی ترین خلق بودند نزد حق جل و علا

و مردم ایشان را با یکدیگر شده بیکدیگر دادند و آیات کرامت و فضلشان را که در یک محل

نازل میشد ملاحظه می نمودند پس چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمودند

حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم کلهم در میان مردم بودند و مردم

خود را بدیشان تسلی میدادند پس چون آن جناب امیر در مسجد کوفه بضرب شمشیر شهید شد و دست یافته

از دنیا رفت مردم خود را بحسن و حسین تسلی میدادند و چون حضرت امام حسین بطرز سیف و تیر

و سنین شربت شهادت نوشید و بشوق لقای حضرت حق چشم از این عالم فانی و

مشتاق پوشید دیگر کسی از آل عبا نماند که مردم خود را باو تسلی دهند پس ارتحال آن

جان پاک از این عالم خاک مثل رفتن همه آل سید لولاک بود از این تیره مغاک و تا رفتن

آن مثل تمامی آن گوهرهای تابناک و باین سبب روز مصیبت آنحضرت بدترین روزها

است و چون گوره حداوی شعله افروز راوی گفت یابن رسول الله آیا دیدن علی بن الحسین ع

[illegible]

فاطمه از دنیا رفت مردم خود را بامیر المؤمنین ع

و حسن و حسین تسلی میدادند و چون بعد از

حضرت امیر ع زهر دادند و بحرز مسموم شد مردم خود را

بحسین ع تسلی میدادند و بعد از

تسلی مردم می‌کنانیده حضرت فرمود علی بن الحسین سید عابدان و پیشوای زاهدان و حجت
خداوند عالمیان بود بعد از پدران بزرگوار خود و لیکن خدمت جدش حضرت رسالت نرسیده
بود و از او بگوش هوش حدیث نشنیده و علمش میراث از پدر و جد با او رسیده بود و مردم
حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را پیوسته با حضرت پیغمبر رسول ثقلین دیده
بودند و در مجالس و مشاهد متعدده ایشان را با یکدیگر مشاهده کرده بودند و از خدمت رسالت فضایل و
مناقب علی ابن ابی طالب و آنچه در کردار و مطالب فاطمه و حسنین را بگوش خود شنیده و دیده بودند
و در هر زمان که هر یک از ایشان را میدیدند همه آن اوضاع و اطلاع بر فضل ایشان را بخاطر آورده چنان
متذکر آن احوال و اقوال میگردیدند که گویا تمامی را با پیغمبر هر دم مشاهده میدیدند و حضرت
امام حسین بنوشیدن شربت شهادت و کشته شدن و در وصول بمقام قرب و منزلت از دار فنا
بسرای جاودانی رفت دیگر کسی نماند که خلایق بدیدن آن برگزیده حضرت خالق مشاهده کنند
آن مواقف و مشاهد آینده و آن فضایل و مناقب آن ذوی القربی را دیگر بار بخاطر ایشان یاد شاید
نمایند پس گویا در همان روز شهادت همه آن مقربان پروردگار از عالم شهود در گذشته و کار از
ملالت و مصیبت و اکر و عیش و عشرت را از ساحت خاطر هر کس رفته و این است سبب مصیبت آن
حضرت اعظم مصائب بود و حاوی جمیع رزایا بود و اجل ثواب را دارد گفت ابن رسول الله
پس چگونه شد که شیعیان دین تباه روز عاشورا را ... اگر روز شهادت سبط حضرت رسالت است
روز برکت می‌شمارند حضرت رسالت راوی بگریست و گریست و فرمود که چون جدم حسین
علیه السلام را شهید کردند و دل سیده نساء عالم را خسته و در شام تقرب بسوی یزید پلید علیه
اللعنه و العذاب الشدید جستند و احادیث از برای آن خبیث شوم وضع کردند و اموال مسلمانان را
برسم جوایز و عطیه بردند و از جمله احادیث موضوعه احادیث برکت و فضیلت این روز بود
که وضع کردند تا آنکه مردم را از جزع و فزع و گریه و مصائب در آن روز که از برای شهادت
آن شهید عالم سوز عید و دل ... میکردند مایل بسوی فرح و سرور و شادی و حضور ساختند و در
عاقبت آن که از و سوز خواهد بود و بسوی تهیه و تدارک کردن انواع نعم را از جهت او قم

و نعم

و نعم در آن روز متعدد من نعم و هم مشحون به نعم که مال جمع آوری آن سال بدان روز حصول مآل
و علم خواهد بود و گرفتاری و مشغول بعذاب و نکال دردناک و الم خدا حکم کننده میان ما و ایشان بس
حضرت فرمود که ای پسر عم غم و ضرر جعل این احادیث بر اسلام و اهل اسلام بیشتر خواهد بود از ضرر
آنچه وصف می‌کنند آن جماعت که محبت ما را بخود بسته اند و دور زند و دعوی محبت ما
داشته اند و مع ذلک مدعی کشته نشدن آن شهید ممتحن فی الواقع در آن دشت محن و بلا
چنین نموده گشته اند و گفته اند که چنانچه حضرت عیسی بن مریم در نظر مردم چنان نمود که کشته شده
و در واقع کشته نشده پس بنابر گفته این جماعت حماقت آیت چه باید که چگونه عقاب و عذاب و ملامت
و عتاب بر بنی امیه نباشد ای پسر عم هر که دعوی کند که حسین بجز دو الم کشته نشده است پس
تکذیب رسول خدا کرده است و ائمه هدی را نسبت بدروغ داده است چه اخبار ایشان
جماعت که با خبار قتل ایشان بسر حد تواتر و انکار است و هر که ایشان را تکذیب کند بخدای
عظیم کافر است و خونش برای شنونده مباح است و در هر پس راوی گفت یا بن رسول الله
چه میفرمائی در باب جمعی از شیعیان شما که گمراه آمده اعتقاد ایشان چنان است حضرت
فرمود که آنها از شیعیان ما نیستند و من از ایشان بیزارم و همواره در آزارم پس حضرت فرمود
که خدا لعنت کند غلات را که در حق اهل بیت غلو می‌کنند و از حد بیرون میروند و مفوضه
می‌آیند و میگویند که حق تعالی خلق عالم را با این کرده آدم و اگذارده زیرا که معاصی را صغیر
شمرده اند و خدا را حقیر شریک از برای خدا قرار داده اند و کافر بخدا آمده اند
گمراه شده اند و گمراه کننده مردم آمده اند چه بار ساز اقامت فرایض خدا آمده اند
و مطالب او در کردن خلق حقوق خداوند خالق را شیخ طبرسی و کلینی بسند معتبر روایت
کرده اند که فرمانی بخط مبارک صاحب الامر علیه صلوات الله الملک الاکبر بیرون آمد که قول
آنها که دعوی کشته نشدن امام حسین علیه السلام را نمایند کفر است و هم موجب تکذیب
پیغمبر و ائمه اثنی عشر و هم متضمن گمراهی و ضلالت در امر و ابن بابویه بسند معتبر روایت
کرده است که ابو الصلت هروی بخدمت حضرت رضوی علیه السلام عرض کرد که گروهی

در کوفه می‌باشند که دعوی می‌کنند که حسین بن علی علیهما السلام در زمین کشته نشد بلکه او را به آسمان
بردند و کیفیت آن چنان است که حق جل و علا صورت آنحضرت را به حنظلة بن اسعد شامی بخشید
و او را شهید کردند و آنحضرت را به آسمان بالا بردند چنانچه حضرت عیسی را به آسمان بالا برد و از این
حجت خود گرفته‌اند «ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا» دلیل خود می‌خواهند یعنی قرار نداده است
خدای تعالی از برای کافران بر مومنان راهی و تسلطی حضرت فرمود که دروغ می‌گویند بر ایشان
باد غضب و لعنت خدا و کافر شده‌اند ایشان به تکذیب کردن رسول خدا که خبر داد که کشته
خواهد شد حسین جگر گوشه فاطمه زهرا سلام الله علیها که کشته شد حسین و کشته شد کسی که بود بهتر
از حسین یعنی امیر المؤمنین پدر حسین و امام حسن که بود امام چنین همه کسانی از ما اهل بیت آن
نیست مگر آنکه هر یک یا زهر کشته شویم و مرا از روی مکر و حیله به زهر شهید خواهند کرد و این خبر از جدم
جناب پیغمبر به من رسیده است چنانچه جبرئیل از جانب رب جلیل همین خبر را به جدم رسول الله آورده
داده است و مراد خداوند در این آیه آنست که کافر بر مومن را بر مومن حجتی نیست و چگونه
این معنی خلاف این معنی مراد باشد و حال آنکه حضرت حق خبر داده است در قرآن که کافران
بسیاری از پیغمبران را به ناحق کشتند و لیکن با وجود مقتول آمدن پیغمبران به دست کافران باز
حجت در دست پیغمبران بر کافران غالب و قاهر بود و حقیقت امر ایشان به حق ظاهر در این باب در احتجاج
کتاب احتجاج روایت کرده است که محمد بن ابراهیم طالقانی گفت که من روزی نزد شیخ
ابو القاسم حسین بن روح که از نواب جناب صاحب الامر علیه السلام بود با جماعتی نشسته بودم که
از ایشان بود علی بن عیسی قمی پس مردی برخاست و گفت می‌خواهم مسئله از تو سؤال کنم
شیخ ابو القاسم گفت سؤال کن از هر چه خواهی گفت مرا خبر ده که حسین بن علی آیا خدا را ولی
بود گفت بلی گفت آیا جایز است که خدا دشمن اهریمن خود را بر دوست مومن خود مسلط کرده
گفت به معجزات بی این گفت آنچه می‌گویم بشنو و بفهم مرا که حق تعالی هیچ کس خدا را ندیده و به سخن کسی گفت چندی
کلام خدا را نمی‌تواند شنید و لیکن خداوند عطوف چون بر بندگان خود رئوف بود
پیغمبر و رسول مخلوق که از جنس و صنف ایشان باشند بر ایشان مبعوث می‌خواهد تا آن قوم عیوف

قدرت

خود را از کلال مواعظ پیغمبران خواسته به راه راست هدایت فرماید زیرا که اگر رسول ایشان
به صورت ایشان نمی‌بود و از غیر صنف ایشان می‌بود هر آینه از ایشان نفرت می‌کردند و قبول
قول مقبول ایشان را از روی فطرت نمی‌کردند و چون از جنس ایشان بودند و طعام می‌خوردند و مسکن گرفته
و می‌شنفتند و در بازارها راه می‌رفتند با ایشان گفتند که شنیده شما مثل ما بشرید قبول نمی‌کنیم تا از
آوردن مثل آن چیز از خرق عادت واثر و بدانیم که به آن سبب شما امتیاز کرده‌اید
از مردم دون فطرت و آن خاصه مخصوص شما است به رسالت و خلاف پس حضرت حق
از جهت اثبات حق برای ایشان معجزه و کرامت چند مقرر کرد که سایر خلق عاجز آمدند از اتیان
به آن عمل کرد مثل آنکه بعضی از انبیا و رسل بعد از اتمام حجت بر امت خود که بنده کمان حلق حزن و کل
بودند طوفان را از خرق عادت آورد و عصات قوم خود را غرق کرد و بعضی پس از اندا حتن او را
به آتش بدون کشش و کشش آتش را بر او گلستان کرد و بعضی از سنگ سخت ناقه بیرون
آوردند که از پستانش شیر جاری بود و بعض دیگر از جمله بنی و پیغمبر در یا را شکافت و از سنگ خشک
چشمها جاری کرد و از یابس تنبیه عصات عصی را به درجه اژدها رسانید و بعض دیگر از
پیغمبران مشهور مذکور پیس و کور را شفا داد و به اذن خدا مرده را زنده کرد و هم برای
قوم خود بدانچه می‌خوردند و در خانه‌ها ذخیره می‌کردند خبر می‌داد و بعضی دیگر چون خاتم نبوت با نگشت
قمر شکافته را بدون شایبه اشتباه شکافته و غنچه دهان حیوانات برای آنحضرت بدون
شکفت به سخن چون گل بشکفت و به آنچه گفتنی بود گفت پس از عاجز آمدن امثال ایشان از مثل آوردن
صاحب نبوت از اعجاز و کرامت معلوم شد در آن جا حال صاحب فطرت پیغمبری هر پیغمبری که در
هر عصری از برای ادعای نبوت پس جناب حق عز و جل مقتضای الطاف شامله و حکمتهای کامله پیغمبران خود را
با این معجزات گاهی غالب کرده‌اند و گاهی مغلوب و زمانی طالب کرده‌اند و زمان دیگر مطلوب
و در حالتی قاهر کرده‌اند و در حالت دیگر مقهور زیرا که اگر با این معجزات و خوارق عادات در
جمیع احوال غالب و قاهر بودند و مبتلا به مصایب و محن نمی‌شدند هر آینه مردم ایشان را خدایان می‌دانستند
و فضیلت صبر ایشان را بر بلاها نمی‌دانستند و لیکن خداوند بار دو سوره احوال ایشان را در این امور

یعنی او امرد نوا هی آن شتر
تشنه از آب

احوال دیگران کرده‌اند با آنکه در حال بلا و محنت تسلیم و صابر باشند و در حالت نعمت و رخا
راضی و شاکر و در جمیع احوال فروتن و خاضع باشند و در همه اطوار متذلل و خاشع و متضرع و
شکر باشند و تنمر و تجبر و تجسم ننمایند تا مردم بدانند که ایشان را خدائی هست که بود و
هر بلندی پست بدست اوست و تدبیر همه امور بارادهٔ بسته بتقدیر او هر که را خواهد بسلطنت و کرامت
نوازد و هر که را خواهد در دوستان برای دنیا خوار سازد و در بوتهٔ محنت و محنت کند از روی لطف که او را
عبادت و اطاعت کنند و حجت خدا را در بارهٔ خود تمام دانند پس اگر کسی از ایشان
از حد بدر رود و دعوی بر درد کار از برای ایشان بکند و یا معاندت و مخالفت و عصیان ایشان را
در طاعت تسالت کند و آنچه را که از جانب خدا آورده‌اند قبول نکند هلاک شود بعد از
اتمام حجت هلاک شود و اگر نجات یابد بدلیل و برهان نجات یابد لیهلک من هلک عن بینة
و یحیی من حی عن بینة پس شیخ ابوالقاسم گفت که آنچه گفتم از پیش خود نگفتم بلکه از آنچه از حضرت
صاحب الامر شنیدم گفتم و ابن بابویه و حمیری بسند موثق روایت کرده‌اند که از حضرت صادق
پرسیدند که خداوند منان در قرآن فرموده که آنچه بشما بندگان میرسد از آلام و مصیبات
پس آن چیزیست که کسب کرده است آنرا دستهای شما از جرایم و سیئات و خدا عفو می‌نماید
از بسیار گناه و خطیئات پس چه میفرمائید در آنچه که رسید بحضرت امیرالمؤمنین و اهل بیت
طاهرین آن امام با داد و دین آیا بجزای کردهای ایشان بود و حال آنکه بودند آنها با عصمت و
طهارت از خاندان حضرت خاتم النبیین و دامن عصمتشان گاهی بلوث گناهی آلوده نشده
بود در جواب آن حضرت فرمود خداوند ودود این آیهٔ شریفه را در بارهٔ ایشان نازل نفرمود
ولیکن حق تعالی مخصوص میگرداند دوستان خود را بمصیبتها برای آنکه مزد و ثواب ایشان را بثوابها
و درجات ایشان را مضاعف گرداند بی آنکه گناهی از ایشان صادر آمده باشد چنانکه
حضرت رسالت بی آنکه گناهی کرده باشد روزی هفتاد مرتبه استغفار میکرد و صفار بسند
معتبر روایت و اخبار کرده است که روزی گروهی از اصحاب حضرت امام محمد باقر علیه السلام در
خدمت آن سرور نشسته بودند فرمود عجب دارم از گروهی که ولایت ما را اختیار کرده‌اند



و ما را امام میدانند و اطاعت ما را بر خود چون اطاعت خدا واجب میشمارند و بضعف عقول
خود مرتبهٔ ما را پست شمرده از برای ما عیب جوئی کنند و حجتی که ما را می‌شناسند و رتبه
ما را میدانند و کمالات ما را بیان مینمایند و ایشان را نسبت بغلو میدهند آیا گمان
دارند که خداوند عالمیان اطاعت دوستان خود را بر خلق واجب گردانده و از ایشان
اخبار آسمان و زمین را مخفی دارد و آنچه بایشان در بر دیگران واقع میشود بر ایشان نرساند
حمران گفت فدای تو شوم مرا خبرده که چگونه بود امر علی امیرالمؤمنین و حسن و حسین
صلوات الله علیهم اجمعین که خروج کردند و بدین خدا قیام نمودند و اهل طغیان و جور بر ایشان
مسلط گشتند و پس از ظفر یافتن بر ایشان را کشتند و حضرت فرمود ای حمران در علم الهی چنین
گذشته بود و چنین مقرر گشته بود و بتقریر مود رسول خدا خروج کرد هر که خروج کرد از ما با
خدا و سکوت کرد از ما هر که سکوت کرد و از روی علم بود و اما ای حمران اگر آنوقت
که بر ایشان بلا نازل می‌شد و اهل جور غالب ایشان از خدا زوال ملک و پادشاهی هلاک
آن طاغیه رانده شده از درگاه الهی سائل می‌آمدند خداوند احد زودتر از آنکه رشتهٔ را
احدی بگسلد و دانه‌های آنرا از هم بریزد دعای مسئول ایشان را بدرجهٔ اجابت مقرون میگردانید
و آن ناپاک مردمان را هلاک میکرد و آن بلاها را از ایشان دفع مینماید و لیکن چون
ایشان در مقام رضا و تسلیم بودند در مقام قضا هم از روی رضا بر حسب قدر قدم تسلیم
می‌نمودند و استغفای تبدیل قضا را بر رضا گاهی نگاهی نکردند ای حمران آنچه بایشان رسید
نه بواسطه گناهی بود که نموده باشند ارتکاب آن موجب سخط الهی آمده باشد و عقوبت معصیت
ولیکن بواسطه خواست خدائی بود و رسیدن در درجات عالیه و مرتبه بفیوضات نامتناهی
حضرت الهی پس چیزهای بد ای حمران در حق ایشان بخاطر مرسان در بیان سبب شهادت
که آن حضرت شهید شده و درجات و منازل ایشان ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است
که مردی از حضرت صادق علیه السلام پرسید که یا بن رسول الله چه سبب داشت که اصحاب
آن شاه کم سپاه با آنکه میدانستند که در آن قتلگاه کشته شوند چگونه اقدام می‌نمودند و خود را

فرمودند که بی باکانه در دریای جنگ غوطه ور میخواستند حضرت پرده از پیش چشم ایشان برداشته بودند و
منازل ایشان را بایشان نموده بودند پس مبادرت بمحاربت میکردند تا کشته شوند و بمنازل
خود برسند و حوریان را در بر گیرند و ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین
علیه السلام فرمود که من با پدرم بودم در شبی که صبح آن شهید شد با اصحاب خود فرمود که اینک شب
در آمده و راه [illegible] بدون تعب کرده شد پس این شب را غنیمت شمرده بگریزید که این جماعت جفا
اکبر با من در ستیزند چون خون مرا در این دشت بلاخیز بریزند با دیگری در ستیزند و من بیعت خود را
از گردن شما برداشتم و شما را آزاد کردم هر جا که خواهید بروید ایشان گفتند بخدا سوگند
که این نخواهد شد حضرت فرمود که فردا همه کشته خواهید شد و یکی از شما در نخواهد رفت گفتند حمد
میکنیم خداوند را که ما را اکرام و شرف داشته است بکرامت شهادت در خدمت تو پس از آنکه فقره
چه نعمت از آن اعظم که با چون تو امامی شهید شویم و خدمت امام سعید عرضه داشتند و دل
بر کشته شدن گذاشتند و حضرت برای ایشان دعا کرد و فرمود سر بالا کنید و منازل خود را
ببینید چون نظر کردند منازل خود و درجات خود را در بهشت دیدند پس حضرت منازل هر یک را
بنام و نشان و نظر او انداخت تا هر کسی منزل خود را شناخت و حور و قصور و نعیم خود را ملاحظه کرد
و قصور دیده و باین سبب در آن دشت پر رنج و تعب رو بنیزه و شمشیر و سنگ و تیر میرفتند
و سخن از زبان [illegible] می گفتند و ساعی بودند که زود بمنزل خود برسند و به نعیم ابدی متنعم گردند و ابن
بابویه بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام
میفرمود که چون کار در آن دشت خونخوار بر [illegible] تنگ شد و آن کافران غدار از
هر سو بر آنحضرت و اصحاب هجوم آور گشتند اهل آن عسکر که از اهل نفاق و خلاف احوال
غیره عبد مناف را برخلاف احوال خود دیدند زیرا که رنگهای ایشان خائف و ترسان شده بود
در کتمان متغیر گردیده مفاصل بدن ایشان میلرزید و قلب ایشان می طپید و آن امام زمان با مخصوصان
اهل بیت پیغمبر جز آنان [illegible] رویهای چون گل شکفته و رنگهای افروخته و سکون قلب و اطمینان
خاطر رو بر آن کافران گذاشته با یکدیگر میگفتند نظر کنید بسوی این [illegible]

بیشه

بیشه شجاعت که با آرزوی شهادت چگونه شوق مقاتله اعدا و هوای کشش دشمن را
بر سر دارد و مطلقا پروای از کشته شدن و ابای از مردن ندارد و حضرت چون این
سخن را شنید فرمود صبر کنید ای فرزندان بزرگواران که نیست مرگ از برای شما
مگر بمنزله پلی که از آن در گذرید از این جهان و از شدت و بدحالی منتقل شوید بدیگر جهان
و نیست مرگ از برای دشمنان شما مگر مثل کسی که از قصر و قباب بسوی زندان و عذاب
رود و بدرستی که پدرم مرا خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که دنیا زندان
مومن است و بهشت کافر است و مرگ جسر مومنان است بسوی بهشتهای ایشان و جسر کافران است
بسوی عذابهای ایشان و هرگز دروغ نگفته ام و از پدران خود دروغ نشنیده ام و ابن بابویه
بسند معتبر از ابو حمزه ثمالی روایت را باین طرز ذکر کرده است که روزی علی بن الحسین را
نظر بر رخسار عبید الله پسر عباس شهادت اساس که علمدار امام انبیا و برادر بزرگوار
خود بود در آن دشت خونخوار افتاد آب از دیده مبارکش جاری شد و فرمود که
هیچ روز بر حضرت رسالت سخت تر نبود از روز احد که حمزه شیر خدا و عم رسول خدا
در آن معرکه وغا و هنگامه [illegible] او شهید شد و بعد از آن روز موته بود که پسر عم او
جعفر بن ابی طالب شهادت شربت موت را نوشید پس حضرت فرمود که هیچ روز بروز
حسین علیه السلام نمیرسد که سی هزار نامرد که دعوی میکردند که از امت خداوندیند آن امام
مظلوم را در میان گرفتند و چون آن گروه انبوه بهم پیوستند و آب را بر روی آن جناب
و عیال جگر کباب تشنه بالش بستند هر یک بکشتن آن سید شهدا بسوی خدا تقرب میجستند
و هر چند آن شاه شهیدان ایشان را موعظت و نصیحت میفرمود پند پذیر نگشتند تا او را
بجور و ستم و ظلم و الم کشتند پس فرمود که خدا رحمت کند عباس را که [illegible] اساس جان
فشانی و مردانگی را در رکاب حضرت خسرو سپهر اساس برادر بزرگوار خود محکم گردانید
دلیری در فدا کردن جان از برای آن سید شباب اهل جنان بپای نهاد
تا آنکه دو دست او را بریدند و پس از آن سرو آسا قامت بلند ارجمند [illegible]

کشته شد پس حق تعالی بعوض دو دست آن شهید شکسته بال دو بال با کرامت کرد که با آن
بالها با ملائکه در بهشت پرواز می کند چنانچه جعفر بن ابیطالب را دو بال داده که با ملائکه چنان
پیوسته در طیران است و بدرستی که عباس را نزد خداوند عالمیان منزلتی است که جمیع شهدا
آرزوی منزلت او می کنند و ابن قولویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که هیچ شهیدی نیست مگر آنکه آرزو می کند که کاش با حسین شهید
شده بودم و با او داخل بهشت میشدم

## در بیان کفر قاتلان آنحضرت است و شدت عذاب ایشان و لعن کردن بر ایشان

ابن بابویه رحمة الله علیه بسندهای معتبر از حضرت امام رضا علیه الف
الاف التحیة والثنا روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود
که قاتل حسین بن علی در تابوتی از آتش و بر او نصف عذاب اهل دنیا مقرر است
و دستها و پاهای او را بزنجیرهای از آتش دوخته اند و آن ملعون را سرنگون در قعر جهنم
آویخته و سوخته و از گند و بوی او اهل جهنم بسوی پروردگار خود استغاثه می کنند و آن
ملعون از خدا بیخبر را با همه معاونان و یاوران بر قتل آن سرور ابد الآباد در جهنم مقر مقرر
خواهد بود و هر چند پوستهای ایشان سوخته شود خداوند جل و علا پوست تازه بدل آن
پوست کهنه بپوشاند تا عذاب الهی را دریابند و یک ساعت عذاب از ایشان ساکن نمی شود و از
حمیم جهنم در حلق ایشان می کنند پس وای بر ایشان از عذاب جهنم و باز با سانید معتبره
از آن حضرت روایت کرده است که حضرت موسی از خداوند جل و علا سؤال کرد که
برادر من مرده است او را بیامرز حق تعالی وحی کرد باو که ای موسی اگر شفاعت
کنی در حق گذشتگان و آیندگان هر آینه شفاعت ترا قبول میکنم مگر در حق قاتل حسین بن
علی که البته از آن شقاوت فرجام انتقام میکشم و چند آن حضرت فرمود که روزی حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که خواهد کشت حسین را بدترین این امت و هر که بیزاری
جوید از فرزندان آن حضرت کافر شده است بلی و باز بسند معتبر روایت کرده
است که مردی در خدمت حضرت صادق علیه السلام اسم قاتل فرزندزاده حضرت

خیر الانام

خیر الانام حسین بن علی علیهما السلام را ذکر ساخت بعضی از اصحاب آنجناب گفتند که خواستم که
که کاش خداوند روز بازخواست از آن کجب فرجام انتقام اهل بیت سید انام را در دنیا هم
میخواست حضرت فرمود مگر عذاب خدا را عظیمی برای او سهل می شمارید آنچه حق تعالی برای او از
عذابها و عقابها و عظیمی برای او ذخیره فرموده است مشابهتی ندارد بعذابهای دنیا و بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود
که در جهنم منزلی است که کسی مستحق نشده آنرا مگر قاتل حسین بن علی و یحیی بن زکریا و ابن قولویه از کعب
الاحبار روایت کرده است که اول کسی که لعنت کرد بر قاتل حسین بن علی ابراهیم خلیل الرحمن بود و
امر کرد فرزندان خود را و عهد و پیمان از ایشان گرفت که پیوسته او را لعنت کنند و بعد از آن
حضرت موسی او را ابجد لعنت کرد و امر کرد امت خود را تا لعنت کنند او را پس لعنت کرد او را
داود و امر کرد بنی اسرائیل را بلعنت آن ملعون و جبرئیل پس لعنت کرد آن ملعون شقاوت اساس را حضرت
عیسی و امر کرد بلعنت کردن قاتلان حسین شهید بنی اسرائیل را بتاکید و امر کرد بتشدید که اگر زمان
او را دریابید در خدمت حضرتش بجهاد بشتابید چه اگر کسی با او شهید شود چنان است که با پیغمبران
شهید شده باشد و گویا آن بقعه مبارکه در نظر من است و محل دفن آن گرفتار جور و محن در بعضی
و هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه بزیارت کربلا رفته است و در آن زمین برزخ و غنا توقف آمده زمانی
جای گرفته و با آن زمین مبارک خطاب کرده است باینکه تو بقعه که خیر تو بسیار روشنی از آن است
داده تابان امامت در تو مدفون است و تابان و باز از غیر بن ابن جبیر روایت کرده است که
گفت روزی دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله دو گل من بتول حسن و حسین صلوات الله علیهما را
در دامن خود نشانده بود گاهی این و گاهی آن را می بوسید و با امام حسین می گفت وای بر کسی که ترا
بکشد و باز باسانید صحیحه بسیار از حضرت امام جعفر صادق روایت اخبار در مقام خود بنابر آن است
که قاتل یحیی بن زکریا ولد الزنا بود و قاتل حسین بن علی هم بود ولد الزنا و آسمان بر کسی گریست
مگر بر ایشان که بخون یکی گریست و ابن قولویه و کلینی بسند معتبر از داود رقی روایت کرده است
که گفت روزی در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که آب طلبید چون بیاشامید آب

از دیدهای مبارکش فرو ریخته که ای داود خدا لعنت کند قاتل حسین را که خون آن برگزیده حضرت
بیچون را ریخت پس هر بنده که آب بیاشامد و آنحضرت را یاد کند و بر قاتل او لعنت کند البته حق
تعالی صد هزار حسنه برای او بنویسد و صد هزار گناه از او محو کند و صد هزار درجه برای او بلند
کند و باشد و چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد و در روز قیامت شاد و خرم مبعوث
گردد و از کلینی بسند معتبر از داود بن فرقد روایت کرده است که گفت روزی در خدمت
حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم و کبوتر راعبی در خانه آنحضرت صدا میکرد حضرت فرمود
که ای داود میدانی که این مرغ چه میگوید گفتم نه والله فدای تو شوم فرمود که نفرین و لعنت
میکند بر قتلهٔ حسین پس این کبوتر را در خانهای خود نگاه دارید و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام مسطور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که گروهی از امت من خواهند
بود که دعوی کنند که از اهل ملت من اند و نیکوترین ذریت مرا بقتل آورند و پاکیزه ترین
خویشان مرا بکشند و بدل کنند شریعت و سنت مرا و شهید کنند حسن و حسین دو فرزند سعید مرا چنانچه
پیش گذشتگان یهود و عنود کشته شدند زکریا و یحیی بدرستی که حق تعالی لعنت می کند ایشان را چنانچه
لعنت کرده است آنها را و خواهد فرستاد بر بقیه ذریت ایشان پیش از روز قیامت امام هدایت
کننده هدایت یافته را از ذریت حسین علیه السلام را که بشمشیر دوستان خود ایشان را بگروه دشمنان
خود را بجهنم خواهد فرستاد و بدانید که خدا لعنت کرده است بر قاتلان حسین و دوستان و یاوران
ایشان و آنهائی را هم که از اسلام لعن بدون تقیه ساکت شوند از لعن کردن بر قاتلان
فرزند پیغمبر و سلطان و بدانید که خداوند جل و عز صلوات فرستاده است بر آنهائی که گریه میکنند
بر حسین از روی شفقت و رحمت و هم بر آنهائی که لعنت میکنند بر دشمنان عداوت قاتلان آن
حضرت و انکار میکنند بر مخالفت اهل بیت طهارت از روی نقص و حسادت و کینه و عداوت
و بدانید آنهائی که راضی اند بقتل آن امام با عزت شریک اند در قتل آنحضرت و بدرستی که قاتلان آن
امام زمان و اتباع و اشیاع ایشان و اقتدا کنندگان بایشان بیزارند از دین خدا و بدرستی
که حق تعالی امر میکند ملائکه را که برسانند آبهای دیده گریه کنندگان بر آنحضرت را بسوی

خازنان

خازنان بهشت تا ممزوج گردانند بآب حیوان و بسبب این عذوبت و لذت آن آب زیاده
گردد و بریزند آب دیدهای ایشان را در جهنم تا ممزوج گردانند بحمیم و صدید جهنم تا زیاده گردد
شدت حرارت و عذاب آنها را هزار برابر و بسبب این سخت تر گردد عذاب آنها که از دشمنان
آل محمد بسوی جهنم میروند از آن قوم کافر و در بعضی از کتب معتبره روایت کرده اند که چون ابن
زیاد لعین اصحاب خود را جمع کرده ایشان را تحریص بر جنگ حضرت امام حسین میکرد عمر بن
سعد علیه اللعنه را تکلیف امارت آن لشکر کرده وعده حکومت ری را بوی داد آن بد نهاد
بواسطه حصول اساس سرداری کاوس کی و قبول سرداری آن لشکر ضلال و غی در نهاد
آتش فکرت افتاده با اصحاب و یاوران خود و فی اساس مشورت را در میان نهاده و در میان
آنها مردی بود بنام کامل و در طی اصل عقل هم کامل در مشورت طریق خیانت را چون راه
غیر موصل بمطلب دید آن خجسته پی طی طریق نصیحت را با آن بد نهاد در میان نهاد و آن را
زیاده از حد پند داد و از مخاوف عقوبات الهی او را بترسانید و آنچه باید بمفید بنهاد
هرچند کامل در نهی از ان عمل امر ازیاد کامل خواست آن بد اصل ضلالت نهاد نظر بوعده ری
زیاد کم شنید و هیچ فایده بر آن طالب مهتری حاصل نگردید پس کامل گفت در سفری با پدر تو
سعد هم سفر بودم بجانب شام میرفتیم در اثنای راه اسب من از راه باز ماند و از قطع مسافت
از حرکت کماند چون تشنه شدم در آن حال نظرم بر دیر راهبی افتاد چون از راه دیر ماندم نزدیک
بآن دیر رفتم از اسب خود پیاده شدم و از جهت خواستن آب آماده راهب از دیر بر من مشرف
شد و گفت چه میخواهی گفتم تشنه ام و شربت آبی میخواهم گفت تو از امت این پیغمبری که امت او برای
دنیا جگر پاره اش را میکشند گفتم من از امت محمد مصطفی میباشم گفت بدترین امتها جماعتی اند و مردود ترین کشتما
مردمها و ای برشما در روز قیامت ای گروه بد عاقبت چه با عترت پیغمبر خود دشمنی میکنید
و ایشان را میکشید و زنان ایشان را باسیری شهر بشهر و دیار بدیار میکشید سرهاشان را بناحق
از روی عداوت میبرید و اموال ایشان را بغارت میبرید من نزد راهب آمدم گفتم ای راهب چنین و چنان
خواهیم کرد گفت بلی و چون چنین کنید آسمانها و زمینها و صحراها و کوهها و مرغان هوا و ماهیان دریا

برای آنکه پدرش معلوم نبود و یزید از غلام بحدل کلبی بود و فرزند زنا بود و عمر پدرش سعد
هر دو مشهور بودند که از زنا بوجود آمده بودند و مشهور است که مردی از قبیله بنی عذره با مادر سعد
زنا کرده و او بهم رسید و روزی سعد با معویه گفت که من احق بخلافت از تو معویه گفت از بنی عذره
بپایه پدر رسید و احادیث بسیار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده است که می‌کشند
پیغمبران و اوصیای ایشان و ذریت ایشان را و اراده قتل ایشان نمی‌نمایند مگر اولاد زنا لعنة الله علیهم
اجمعین الی یوم الدین و شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده است که سعید بن وهب گفت روزی
در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته ناگاه مرد پیری که منحنی شده بود از پیری بمجلس
حضرت درآمد و سلام کرد حضرت فرمود که وعلیک السلام و رحمة الله و برکاته ای شیخ
نزدیک من بیا پس آن مرد نزدیک آمد و دست مبارک آنحضرت را بوسید و گریست
حضرت فرمود سبب گریه تو چیست ای شیخ گفت یا ابن رسول الله من صد سال است که انتظار میکشم
که شما خروج کنید و شیعیان را از دست مخالفان نجات دهید و میگویم که در این سال البته
و جلال بعد حضرت ذو الجلال اتفاق خواهد افتاد یا در این ماه روی خواهد داد یا در این روز
بروز خواهد کرد و نمی‌بینم این حالت را در شما پس چگونه گریه نکنم چون آنحضرت از آن مرد پیر
چنین سخن شنید گریان شد و فرمود که ای شیخ اگر اجل تو تاخیر افتد و ما خروج کنیم با ما خواهی
بود و اگر پیشتر از دنیا مفارقت کنی در روز قیامت با اهل بیت رسالت صلی الله علیه وآله قیام کنی آن مرد
گفت پس از آنکه این را از تو شنیدم هرچه از من فوت شود پروا نخواهم کرد حضرت
فرمود که در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم تا متمسک باشید گمراه نگردید کتاب خدا
و عترت من اهل بیت من و چون روز قیامت را بیابی با ما خواهی بود پس فرمود که ای
پیر ترا گمان ندارم که از اهل کوفه باشی گفت که فدای تو شوم از اطراف کوفه ام فرمود که آیا از نزدیک
بقبر جدم حسین مظلوم گفتم بلی فرمود چگونه است رفتن تو بزیارت آن امام معصوم گفت میروم
و بسیار میروم حضرت فرمود که ای شیخ این خونی است که خداوند عالم طلب این خون
خواهد کرد و مصیبتی بفرزندان فاطمه رسیده است و نخواهد رسید مثل مصیبت حسین علیه السلام و

وحوش صحرا و ماهیان دریا بخروش آیند در قاتل او لعنت کنند و کشنده او در دنیا نخواهد ماند مگر اندکی
تا بزنا کی مردی بهم رسد و طلب خون آن ذات اقدس کند و نگذارد در روی زمین کسی را که در
خون آن شهید بسعادت مقرون شریک باشد مگر آنکه شمشیر بر حلقوم منحوسش بگذارد و در روز حشرش دارد
که شربت حمیم و عذاب الیم با خلود در جهنم بر آن ملعون نصیبش مقرر خواهد بود پس راهب گفت که چنان
گمان میبرم ترا الفت بیک شده آن فرزند مبارک نسبت و قرابتی باشد بحق خدا سوگند که اگر زمانی
او را دریابم هر آینه بعد فدا کردن جان در رکاب شهادت یابم فخرها و مباهات بغیر فنا پیدا میکنم
ای راهب راغب آنم که پناه دهم بنفس خود ترا بحق خدا اراکه از متعلقان فرزند رسول باشم یا
از قاتلان جگر گوشه بتول گفت اگر دوستی ای با قاتل او در نسبت بقرابت قریب هستی دربار حشر
او نصف عذاب جهنم شامل خواهد بود و عذاب قاتل آن قتیل بسیف و سنان بدتر از عذاب فرعون
و هامان خواهد بود پس در دیر را بر روی من بست و مشغول عبادت شد بلی مرا جواب او و آب
نداد چون بلشکر سعد نحس ملحق شدم پرسید ای کامل کجا بودی خبر او برآمدی من احوال خود و
آنچه را که راهب گفته بود بازگفتم در جواب گفتم که راست گفتی من هم روزی راهب آمدم و بنزد
همین راهب رفتم گفتم و شنفتم آنکه مرا خبر داد که من با پسرم کشنده آنحضرت خواهیم بود در این سن عمرم
که عمر بن سعد کشنده آن سرور باشد از این جهت بود که ترا از خود دور کرد پس حذر کن ای عمر که النصف
عذاب سقر را استحقاق مقرر نیابی و از برای دو روزه دنیای فانی جهت باقی را از دست
ندهی و شنیدن سخنان راهب را بطوری که کامل نقل آن عمر ... نیاید شقاوت بر آن بد
غالب گشت و طالب قتل آن سرور گشت و چون آنکمال کامل بن زیاد و جاهل رسید او را ابو طلیعه و
زبانش را برید و دو روز بشکم آن در خوشش هست برای جا و دیه راند و در کتب معتبره انساب غیر آن
انساب عبید الله بن زیاد را بر مقرون بصواب دانسته اند و گفته اند عبید الله پسر زیاد و خود
زیاد مردی کم در نیاده ولد الزنا بوده چه ابکه سمیه مادر زیاد در زنا مشهور بزنا بوده و با او زنا کرد غلامی
از ثقیف بطور سخیف در زنا و از او بهم رسید و چون ابو سفیان نیز با مادر زیاد زنا کرده
بود معویه او را برادر خود خوانده و در خبر است که عایشه زیاد را لقب داد بزیاد بن ابیه

۱۷ ازانکه

بدرستی که آن امام سعید با هفده نفر از اهل بیت خود که برای این جنده اجتهاد کردند شهید
شدند و صبر کردند پس خدا جزا داد ایشان را به بهترین جزاهای صبرکنندگان چون قیامت
برپا شود حضرت رسالت دست خود را بر سر سار حضرت امام حسین که آغشته باشد به خون
از آن ریزد پس فرماید که خداوندا سوال کن از امت من که بچه سبب کشتند پسر این حضرت
فرمود هر جزع و گریه مکروه است مگر جزع کردن و گریستن بر حضرت امام حسین علیه السلام در بیان خبر دادن
که به شیعیان امام آفاق امیرالمؤمنین وارد شده پیش از داخل شدن حضرت سید الشهدا از شیخ کشی بسند معتبر
در خبر است که روزی میثم تمار رضی الله عنه که از اصحاب امیرالمؤمنین حیدر کرار بود و صاحب
اسرار بر مجلس بنی اسد میگذشت ناگاه حبیب مظاهر که از شهدای سید الشهداست در کربلا معلی و از
بنی اسد بود رسید و گفت گویا می‌بینم که مردی پیری که پیش سر او موی ریخته باشد و شکم فربهی داشته باشد
و خربزه فروش باشد او را بگیرند و برای محبت اهل بیت رسالت بر دار کشند و بر دار شکمش را
بدرند و غرض او میثم بود میثم گفت من نیز مردی را میشناسم سرخ رو که دو گیسو داشته باشد و برای
نصرت فرزند پیغمبر بیرون آید و او را به قتل رسانند و سرش را در دور کوفه بگردانند و غرض
آن مرد حبیب بود آن دو مرد خدا این را گفتند و از هم جدا شده هر یک بجای خود رفتند
حضار چون گفتار آن دو مرد بزرگوار را شنیدند گفتند ما از ایشان دروغگوتر کسی ندیده‌ایم و هنوز
اهل آن مجلس در آنجا نشسته بودند از محل خود برنخواسته بجای دیگر نرفته بودند رشید هجری که از
اصحاب امیرالمؤمنین بود و از محرمان اسرار آن معدن اسرار بطلب آن بزرگوار آمد و از اهل
آن مجلس احوال ایشان را پرسید گفتند که ساعتی در اینجا بودند و با هم چنین سخنان گفتند رشید
گفت خدا رحمت کند میثم را این را فراموش کرده بود که بگوید آنکس که سر او را خواهد آورد
جایزه او را صد درهم زیاده از دیگران خواهند داد چون رشید رفت آن جماعت گفتند
که این مرد شدیدتر است از آنها در دروغ گفتن پس بعد از اندک وقتی دیدند که میثم را بر
در خانه عمرو بن حریث بر دار کشیدند و حبیب بن مظاهر را با حضرت امام حسین علیه السلام شهید کردند
سر او را بر دور محلات کوفه گردانیدند و حبیب از جمله آن هفتاد و دو نفر بود که در یاری

آنحضرت

آنحضرت در برابر کوههای آهن ایستادند و سینه خود را در برابر چندین هزار شمشیر و نیزه و تیر سپر کردند
با آن کافران بد آیین از باب اتمام حجت در این سخن گفتند و با آنکه ایشان را امان میدادند
و وعده مالهای بسیار میکردند ابا میکردند و می گفتند تا دیده ما در حرکت باشد و آن امام مظلوم
شهید شود ما را نزد خدا چه عذری خواهد بود و این بود که ایستادند تا آنکه همه جانها را فدا
کردند و بر دور آنحضرت کشته افتادند و در هنگامی که هنگامه جنگ در آن صحرا برپا شد و آن گروه
انبوه کثیر کافران جمیع قبیل و ... حبیب بن برو را در میان گرفتند حبیب مظاهر اسدی با یزید بن
حصین همدانی که او را سید القراء می گفتند مزاح میکرد و میخندید بریر گفت ای برادر در این ساعت
با تشکی خاطر و فردگی هم چه جای خنده و اینگونه صحبتهای خیر دلپذیر است حبیب گفت کدام
ساعت از چه روز برای شادی بهتر از این روز و این ساعت اول فرو رسیده که در رکاب فرزند
حبیب خدا سید الشهدا به شمشیر این کافران بجا کشته گشته حوریان جنت الماوی را در بر خواهیم
کشید و به نعیم ابدی بهشت خواهیم رسید شیخ کشی بسند معتبر روایت کرده است که روزی حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب خود بخرماستانی رفتند و در زیر درخت خرمایی نشستند و فرمودند
که از آن درخت خرمایی به زیر آوردند و با اصحاب خود تناول نمودند پس رشید هجری گفت یا امیرالمؤمنین
چه نیکو رطبی بود این رطب آن مظهر عجایب مظهر غرایب فرمود یا رشید ترا بر چوب این درخت
بردار خواهند کشید پس از فرمایش آن امام رشید رفت و شنیده و فرموده امام را رشید پیوسته
نزد آن درخت می آمد و آن درخت را آب میداد تا روزی که از ملاقات آن درخت
رشید یک یک را روزی آمد دید آن درخت را بریده اند طمع از توقف خود ...
بعد از بریدن آن درخت بی برگ و نوا بر دید و گفت اجل من نزدیک شده بعد از گذشتن چند روز
ابن زیاد رشید را این خبر را داد و ابن زیاد ... فرستاد و رشید را طلبید چون در راه
دید که آن درخت برگشته بخت را دو نیم کرده اند بدون ... گفت این را برای من بریده‌اند
چون به در خانه آن ... رسید رشید را طلبید و گفت از دروغهای امام خود خبری نقل
کن رشید گفت نه دروغ میگویم و نه امام من دروغ می گفت مرا آنکه مرا خبر داد که ابن زیاد بد...

از عقب تو خواهد فرستاد و بریدن دو دست و دو پا و زبان تو حکم خواهد داد آن ملعون
عنید گفت دستها و پاهای او را ببرید و زبان او را بگذارید تا دروغ امام آن ظاهر
شود چون دست و پای او را بریدند و بخانه اش بردند مردم او را عیادت میکردند و از
او امور عظیمه می شنیدند چون خبر آن ملعون از خدا بخبر رسید که رشید امور عجیبه از
برای مردم نقل می کند امر کرد تا زبانش را هم بریدند و موجب روز معجزه و کرامت شاه اولیا
علی مرتضی گردید و شیخ طوسی بسند معتبر از ابو حسان عجلی روایت کرده است که ملاقات
کردم امة الله دختر رشید هجری را و گفتم خبر ده مرا بآنچه شنیده ای از پدر بزرگوار خود
گفت شنیدم از پدر خود که گفت شنیدم از حبیب خود امیر المؤمنین صلوات الله علیه و صلوات
ملائکة المقربین که میفرمود ای رشید چگونه خواهد بود صبر تو در وقتی که طلب کند ترا ولد الزنای
از بنی امیه و دستها و پاها و زبان ترا ببرد گفتم یا امیر المؤمنین آخرش بهشت است خواهد
بود فرمود بلی تو با من خواهی بود در دنیا و آخرت پس دختر رشید گفت بخدا سوگند
دیدم که عبید الله زیاد دعی پلید پدرم را طلبید و گفت بیزاری جوی از امیر المؤمنین پدرم گفته
گفته آن لعین برگزین رشید قبول نکرد پس آن ملعون جفا کار گفت که امام تو ترا چگونه
داد که کشته خواهی شد پدرم گفت که خلیلم امیر المؤمنین مرا چنین خبر داده است که تو مرا
تکلیف خواهی کرد که از او بیزاری جویم پس دستها و پاهای مرا خواهی برید و بعد از آن زبان
مرا قطع کنی پس آن ملعون گفت بخدا سوگند که امام ترا امروز دروغگو گردانم و حکم بقطع
زبان بر زبان جاری گردانم پس از آن حکم کرد که دست و پا را ببرند و دست و پا
پس دست و پای او را ببریدند و چون مردم بدست و پا او را بخانه ما کشیدند من
نزد او رفتم و گفتم ای پدر این ستم بر تو چگونه میگذرد گفت ای دختر المی بدرد تو نمی یابم
اگر کسی را در میان ازدحام مردم ایام یفشارند با و از صدمه چه میرسد همان قدر
فشار این الم میخابم پس همسایگان و آشنایان گیان ما بدیدن او می آمدند و چون
او را بر آنحالت می نگریستند بر او میگریستند و گروه گروه الم و اندوه برای مصیبت آن

ستم رسیده میکردند پس پدرم بمردم گفت که گریه را بگذارید و قلم و دوات و کاغذی از
برای او دوات نوشتن بیاورید تا بآنچه از مولای خود امیر المؤمنین و امام المتقین شنیده ام
که بعد از من چه برسد و از قوم لعین لیشما چه خواهد رسید شما را خبر کنم
و بگویم و بنویسید پس خبرهای آینده را گفت و ایشان می نوشتند تا آنکه خبر را آن ولد الزنا
پس از خدا و رسانیدند و بردند که رشید خبرهای آینده را بمردم میگوید و نزدیک است
که فتنه عظیمی برپا شود گفت مولای او دروغ نمیگوید ببرید زبان او را ببرید پس ملعونان
آن محزون اسرار را با صرار بریدند و در آن شب مرغ روح مطهرش با ارواح جماعه طاهره
بآشیانه قدس پرید حضرت امام دنیا و دین امیر المؤمنین سلام الله علیه آن کشته ارباب
کین را شهید مبتلا خوانده و علم منایا و بلایا را با او تعلیم نموده و بسیار بود که بمردم میرسید
و میگفت تو چنین خواهی مرد و با چنان کشته خواهی شد و آنچه می گفت واقع میشد و شیخ مفید
علیه الرحمه روایت کرده است که زیاد حارثی گفت روزی من نزد ابن زیاد بودم رشید
هجری را بنزد او آوردند ابن زیاد پرسید از او پرسید که علی ترا چگونه خبر داده است که من
ترا خواهم کشت رشید گفت که خبر داده است که دستها و پایم را خواهید برید و بر دار
خواهی کشید ابن زیاد گفت بخدا سوگند که ترا رسوا میکنم و سخن او را دروغ میگردانم چون
خواست از مجلس ابن زیاد بیرون آید آن حرامزاده پشیمان شد و گفت هیچ سیاستی بدتر
نیست از آنچه مولای او خبر داده است دستها و پاهای او را ببرید و او را بردار کشید رشید
گفت هیهات یک خبر دیگر باقی مانده است که مولای من خبر داده است که با من خواهی
کرد ابن زیاد گفت زبانش را نیز ببرید رشید گفت الحال تمام شد آنچه مولای من خبر داده
بود و در روایات سابقه اشهر است شیخ کشی و شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که میثم
تمار غلام زنی از بنی اسد بود حضرت امیر المؤمنین او را خرید و آزاد فرمود و پس از او پرسید
چه نام داری گفت سالم حضرت شاه اولیا فرمود مرا خبر داده است رسول خدا که نام
پدرت عجم ترا میثم نام کرده است گفت راست گفتند خدا و رسول و امیر المؤمنین

زوج بتول گفت بخدا سوگند که به هم برایشان ماتم کرده ام حضرت فرمود که عالم را که در دم بگذار
که قوام هم جبر داده است برادرش نام خود را قربان امر خوب جمیع هم گردد و گفت خود را
او درسال روزی حضرت امیرالمؤمنین با آن مرد فرمود که بعد از من ترا خواهند گرفت
و بر دار خواهند کشید پس از آن حربه بر تو خواهند زد و در روز سیم خون از بینی و دهان تو
روان شده ریش تو از آن رنگین خواهد شد پس منتظر آن خضاب باش ای میثم ترا بر دار
عمرو بن حریث با نه نفر دیگر بر دار خواهند کشید و چوب دار تو از آن نه نفر کوتاه تر باشد
که تو او از بالای آن نه نفر خواهی بود بیا که تو بنام آن درختی را
که تو بنمایم که ترا بر آن خواهند آویخت و خون ترا در پای آن درخت خواهد ریخت
پس آن درخت را بمن نشان داد و در روایت دیگر هر وقت در خدمت آن حضرت بود
میثم بمن می گفت که ای همسایه ترا با این درخت معاملتی در میان خواهد بود
و در روایت دیگر حضرت او فرمود که ای میثم چگونه خواهد بود حال تو در وقتی که ولد الزنا
از بنی امیه ترا بطلبد و امر کند که از من بیزاری جوئی میثم گفت بخدا سوگند که از تو بیزاری نکنم
حضرت فرمود بخدا سوگند که ترا خواهند کشت و بر دار خواهند کشید میثم گفت صبر خواهم
کرد و اینها در راه خدا اندک است چه رسد در راه خداوند عزوجل و حضرت فرمود
که ای میثم در درجه آخرت تو با من خواهی بود و بعد از امیرالمؤمنین آن درخت را و
نزد آن درخت می آمد و نماز میکرد و میگفت خدا برکت دهد ترا ای درخت که من از برای
تو آفریده شده ام و تو از برای من نشو و نما کنی و هر گاه عمرو بن حریث میرسید
میگفت من وقتی همسایه تو خواهم شد رعایت مرا در همسایگی خود منظور دار عمرو گمان میکرد که
خانه در همسایگی خانه او میخرد و میگفت مبارک باشد خانه ابن مسعود یا خانه ابن حکیم را بنده اینها
که مراد او چیست پس در سالی که حضرت امام حسین از مدینه متوجه کربلا شد میثم هم اراده حج کرد و
او و دوستان خود گفت ترا خبری دهیم این خبر را حفظ کن تا وقتی که اثر آن ظاهر شود و حقیقت گفتار
مرا بدانی ومن در این سال بحج خواهم رفت و در برگشتن ابن زیاد مرا میکشد ...

صفحه

عبد المطلب بن خواهد رسید و مرا برد او خواهد برد و چون مرا خواهد دید خواهد گفت
که کیست این نوشته که توانستی بر آن جسد ما است و بخدا سوگند که من دشمنان پدر ترا خوب
ماه خواهم گفت که خدا ترا رحمت کند علی بن ابیطالب ترا بامام حسن بهتری شناخت
که تار زبانه بر سر قوره و امام حسن با آن حضرت گفت که ای پدر تار زبانه مرا و سر خاک دوست تا حشر و زنده
که بخدا سوگند که من او را بهتری شناسم و او دوست دشمنان ماست و دشمن دوستان ما از برای تو من
مرا بر دار خواهند کشید و لجام بر دهن من خواهند بست و در روز سیم خون از بینی و دهان من روان
خواهد گردید و بحرمت تو ریش من بشیند من خواهد رسید پس میثم در سال پنجم رفت و بخدمت ام سلمه
رضی الله عنها زوجه رسول خدا آمد و شد کرد چون ام سلمه میثم را دید احوال او را پرسید گفت
تو کیستی گفت منم میثم ام سلمه گفت بخدا سوگند که من در شبی شنیدم که حضرت رسالت پناه ترا یاد می نمود
و سفارش ترا بحضرت امیرالمؤمنین میفرمود پس میثم احوال حضرت امام حسین را پرسید ام سلمه
گفت یکی از باغهای خود رفته است میثم گفت چون بیاید سلام مرا باو برسان و بگو در این روزها
نزد حق تعالی بملاقات تو خواهیم رسید انشاء الله پس ام سلمه بوی خوش طلبید و گفت که خود را بگفت
که ریش او را خوشبو کن چون ریش او را خوشبو کرد و روغن مالید میثم گفت که ریش مرا خوشبو کردی
و این زودی بدرود ما محبت شما اهل بیت بخون خضاب خواهد شد پس ام سلمه گفت که حضرت امام حسین
ترا بسیار یاد میکرد میثم گفت من نیز در یاد او هم و من تعجیل دارم و برای من و او امری مقدر
شده است که باید بآن برسیم چون بیرون آمد عبدالله بن عباس را دید که نشسته است گفت ای
پسر عباس سؤال کن از من آنچه خواهی از تفسیر قرآن که من قرآن را در خدمت امیرالمؤمنین خوانده ام
و تاویلش را از او شنیده ام ابن عباس کاغذ و دوات طلبید و از میثم فرا گرفت و نوشت تا آنکه میثم گفت ای
خواهد بود حال تو ای پسر عباس در وقتی که ببینی مرا با نه کس دیگر که بر دار کشیده باشند چون
ابن عباس این را شنید دوات را شکست کاغذ را درید و گفت کهانت میکنی میثم گفت
کاغذ را نگاهدار که اگر آنچه گفتم واقع نشود کاغذ را پاره کن پس چون از حج فارغ شد متوجه کوفه گردید و پیش از آنکه
بحج رود امیر کوفه گفته بود که روزی شود که ترا از دست بنی امیه مرا از تو طلب کند و ترا باو تسلیم نمایند

عباس

حریث

بطوعی و آخر نزد او بسر برد تا آنکه در خانه عمرو بن حریث را بر دار کشیدند چون عبیدالله بن زیاد بکوفه
آمد کس فرستاد و عریف را طلبید و احوال میثم را از او پرسید عریف گفت او بحج رفته است
گفت بخدا قسم اگر او را نیاوری ترا بکشم پس عریف مهلت طلبید و انتظار آمدن میثم و کردن آن لعین
رفت و در آنجا توقف کرد تا آنکه سعادت میثم رسید میثم را در عین مراجعت گرفت
و از قادسیه بسوی آن لعین برد و چون آن مردود داخل مسجد شد حاضران
گفتند این مقرب‌ترین مردم بود نزد علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین عبیدالله گفت وای بر شما
این عجمی را بنزد خداوند شما این اعتبار داشت گفتند بلی عبیدالله پرسید که پروردگار تو کجاست
گفت در کمین ستمکاران و تو هستی یکی از ایشان ابن زیاد گفت تو با عجمی بودن هستی
که با من فرا نمائی بی ستور سخن در پوستی اکنون خبر خود را در باب بیزاری جوئی از ابو تراب
انتخاب گفت عریف ندارم بکمال ابو تراب آن ملعون گفت بیزاری جوی
از علی بن ابیطالب میثم گفت اگر نکنم چه خواهی کرد گفت بخدا سوگند که ترا بقتل رسانم
میثم گفت مولای من مرا خبر داده که مرا با نه نفر دیگر بکشند و بردار کشند ابن زیاد گفت
من مخالفت مولای تو بکنم و دروغ او را بر مردم ظاهر گردانم میثم گفت مولای من دروغ
نگفته و آنچه گفته از پیغمبر و پیغمبر از جبرئیل و جبرئیل از رب جلیل شنیده پس چگونه مخالفت ایشان
میتوانی کرد و حال آنکه میدانم که بچه روش مرا خواهی کشت و در کجا بدار خواهی کشید
و اول کسی که در اسلام لجام بر دهان او خواهند زد من خواهم بود پس امر کرد تا میثم و مختار را
با جماعتی در زندان بردند و در زندان میثم بمختار گفت که آخر از این زندان رها خواهی شد
و خروج خواهی کرد و در طلب خون امام حسین همین مرد را در دست کشتن خواهی گشت و در زیر قدم
سطوت خواهی گرفت چون آن ملعون اراده کشتن مختار را باشتاب بیرون برد که بکشد حکم
لطف او در رسید و چون نکشد حکمی از جانب یزید بآن عنید رسید و نامه آورده که مختار
را رها کن مختار را با ضطرار بیرون کرد پس میثم را طلبید و امر کرد تا او را بر در خانه
عمرو بن حریث بردار کشیدند و آن درخت را که میثم پیش از آن خود را بگرد

درخانه عمرو بن حریث

نزد او

تا نزد او را دیده و بوی خوشی برای او آورده بود و چون آن ملعون ناشسته علاقه مختار را
بر دار کشیدند نقل حادثات و اخبار در اخبار فضایل و مناقب اهل بیت اطهار رضی الله عنهم
مثل بنی امیه غدار را نخست و حال و تفصیل او را از نبدار کواکب میثم افزودن وقایع حادثه
بعد از آن روزگار اهل دل و انقراض بنی امیه و حال بر انتشار شوائب عالی سرکار مختار
اشخاصی ... ابن زیاد و خبر داد که این مردود و از عنایات شما ... داده
بهشت و قرار داد و ناودان آن مردود شسته جا و بالجام کشیدند در چوب دار بستند تا دو گردن
نیامد کسی بعد از ارتکاب آن فعل شنیع چون سه روز گذشت عمودی گشت آمد در جائی که چهره
در دوست داشت گفت بخدا تو که کدام حربه را بر تو بزنم و حال آنکه میدانم روزها روزه بودی
و عبادت حق تعالی قائم شب بودی پس آن حربه را آن گمراه روسیاه چنان بر تهیگاه آن
بنده از هم جا آگاه زد که بالمره از ترش رسید و در آخر روز خون چون آب جوی از دو لوله
دماغش بر ریش و سینه مبارکش که مخزن اسرار علوم خالق قدیم بود روان گرده ... روغ
روحش را از شهادت بقید ملاعنه ... ریاض جنان آمده بار شیخ کشی از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا
والثناء روایت کرده است که روزی میثم تمار رضی الله عنه بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام آمد و آنحضرت در خواب بود میثم آن ... که حضرت امیرالمؤمنین آن مرد پاک دین داوه بود گفت
ای مولای من در دعا که ریش مبارک ترا از خون سرت رنگین خواهند کرد حضرت بیدار شدند و گفتند
که ای میثم ترا خواهند گرفت و دستها و پاها و زبان ترا خواهند برید و در درخت خرمایی
که در کناسه کوفه است قطع کرده بچهار پاره خواهند کرد و در یک پاره آن ترا بر دار خواهند
کشید و در یک پاره آن حجر بن عدی را و در پاره دیگر محمد بن اکتم و در ربع دیگر که چهارم است
خالد بن مسعود را میثم گفت که فکر این خبر که در خاطرش عقده گشتم این خواهد شد
یا امیرالمؤمنین گفت آری بحق پروردگار کعبه چنین خبر داده است مرا رسول خدا صلعم گفتم
یا امیرالمؤمنین چرا مرا خواهند کشت فرمود که از تو نمیگذرند ما کار عبیدالله بن زیاد ترا
خواهد گرفت برای محبت ما و این روش که کارش رفت خواهد گشت پس چون عبیدالله ناحق زیاد
دیگر

داخل کوفه شد میثم با درخت خرمائی که حضرت فرموده بود بند شد و پاره شد آن ملعون
مرحال آنرا برای خود نقال کرد و حکم کرد که آن درخت برگشته تخت را برید پس نجاری
آنرا خود به چهار حصه کرد و چون میثم را آن درخت گذشت و در برید ق درخت مطلع گشت
گفت ای درخت برای من رویده شدی و برای من پرورده گردیدی پس عمرو بن حریث را
گفت کرسی آورده و نام میثم را بر آن سیخ نوشت و در یکی از آن چهار قطعه کندنان داد و چو
کرید و گفت مرا بر این قطعه بر دار خواهند کشید بعد از چند روز پاسبان ابن زیاد میثم و جماعت آن
نزاعی شد میثم را بردند و با خود نزد ابن زیاد بردند چون مجلس گشت [illegible]
امان و فصاحت بیان میثم خوش آمد و از احوال عمرو بن حریث گفت که این را [illegible]
ابن زیاد گفت کیست نام و نسبش چیست عمرو عدار گفت این میثم تمار است که خود گفت بر مولای
او کذب است و مولای او درست علی ابن ابیطالب حیدر کرار این پیر خلل گرار چون آن محب خاندان
ائمه اطهار خاصه آن امام اخیار را شناخت آتش خشم و کین و کینه جناب امیرالمؤمنین در سینه
شقاوت دفینه آتش مشتعل گشته درست نشست و سر بهوا بر افراخت و گفت چه شکرها گفت
دروغ میگوید نیم راست گو و مولای راست کو علی ابن ابیطالب امیرالمؤمنین که پادشاه همه
مسلمانان بود و امیر [illegible] ابن زیاد گفت که بیزاری بجو از علی و بهیاسای از او که
دو امامت عثمان را اختیار [illegible] دستها و پاها و زبان ترا
ببرم از استماع این سخن میثم گریان شد ابن زیاد گفت من همان در باب تو سخن گفتم
چرا گریه میکنی میثم گفت من بر کردار و گفتار تو گریه نمیکنم ولیکن میگریم از شکی که در خاطر من
بود که گشته در روزی که مولای من امیرالمؤمنین پیش واقعه را به من خبر داده و خبر داد
ابن زیاد [illegible] گفت که او چه خبر داد میثم گفت روزی که من خدمت او رسیدم آب در
بود من چنین گفتم و احسان گفت و [illegible] انحضرت [illegible] نقل کرد تا آنجا که حضرت
فرمود که ترا خواهد گرفت [illegible] فرزند [illegible] ابن زیاد
از خشم غضب کرده و گفت [illegible] دستها و پاهای ترا خواهم برید و زبان ترا خواهم

تا دروغ تو

تا دروغ تو و مولای ترا سخن ظاهر سازم پس امر کرد آن لعین که دستها و پاهای آن
مرد مؤمن را بریدند و بر دار او را کشیدند چون او را بر دار بردند فریاد کرد که ایها الناس هر که
خواهد علم مکنون و سر مخزون علی ابن ابیطالب را بشنود بیاید و از من بشنود پس مردم بسیار جمع
شدند و او بر بالای دار بهزار [illegible] آن عالم اسرار را با هزار [illegible] در روز [illegible] اخبار
حیدر کرار را با خبار [illegible] عمرو بن حریث [illegible] رسید که گروهی
انبوه در در خانه او جمع شده اند ابن زیاد از آن اجتماع پرسید گفتند میثم تمار است در بالای دار
احادیث و اخبار را بر اهل روزگار از حیدر کرار [illegible] پس آن ملعون [illegible]
رفت و گفت [illegible] گفت روزی [illegible] زبان آنرا قطع کنید که اگر [illegible]
زبان او [illegible] زبان [illegible] اهل کوفه را بر تو [illegible]
[illegible] افتاد [illegible] آن [illegible] و گفت [illegible] زبان آن [illegible]
قطع کن [illegible] گفت میثم گفت چه میخواهی گفت زبان ترا
میخواهم [illegible] امر کرده است که قطع کنم میثم گفت [illegible] مرا [illegible] دروغ
میکرد [illegible] زبان مرا [illegible] زبان [illegible] آورد و آن [illegible] قطع
کرد و چون ملاحظه کردند [illegible] نام [illegible]
[illegible] آن [illegible] کشیدن [illegible]
[illegible] ده روز [illegible] و امام [illegible] حضرت امام حسین [illegible] عراق بود [illegible]
و غم [illegible] در خاطر [illegible] بالاتفاق [illegible] شیخ جلیل المقدار [illegible]
که چون آن بزرگوار [illegible] و [illegible] امیرالمؤمنین
[illegible] که ما او هم [illegible] بودند [illegible]
که [illegible] همه [illegible] بودند [illegible]
[illegible] خدا [illegible] آورده [illegible] کردند
و آب [illegible] در [illegible] کردند [illegible]

و شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده است از حسن بن ابی فاخته که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق
عرض کردم که من حاضر می‌شوم در مجالس اعادی شما و شما را بخاطر می‌آورم چگونه حضرت فرمود که
چون حاضر شوی در مجالس ایشان بگو اللهم ارنا الرخاء و السرور فانک تاتی علی ما ترید راوی گفت حضرت فرمود
که هر مرتبه که صلی الله علیک یا ابا عبد الله پس فرمود که چون حضرت امام حسین شهید
را در کربلا شهید کردند آسمانها و زمینهای هفتگانه و هر چه در میان آنهاست و هر که در بهشت
و هر که در دوزخ و آنچه دیده می‌شود و آنچه دیده نمی‌شود از خلق پروردگار همه بر آن حضرت
گریستند راوی گفت کدام است قاتلی او آن حضرت فرمود که بصره و دمشق و آل
حکم بن ابی العاص و ابن زیاد و بسند معتبر از جبله مکیه روایت کرده است که گفت شنیدم از میثم تمار
که از صحابت امیر المؤمنین بود گفت بخدا سوگند که این امت خواهند کشت فرزند پیغمبر
خود را در دهم ماه محرم شهید خواهند کرد و دشمنان خدا این روز را روز برکت خواهند
دانست و این امری است که البته واقع خواهد شد و در علم الهی گذشته و این خبر داده
مرا مولای من امیر المؤمنین و خبر داده است مرا که هر چیز بر شهادت امام حسین خواهند
گریست حتی وحوش در صحراها و ماهیان دریا و مرغان هوا و گریه خواهند کرد
بر او آفتاب و ماه و ستارگان و آسمان و زمین و مؤمنان انس و جن
و ملائکه آسمانها و زمین و رضوان خازن بهشت و مالک خازن دوزخ و حاملان عرش الهی و آسمان خون و خاکستر خواهد بارید
پس گفت واجب شده لعنت بر قاتلان امام حسین چنانچه واجب شده بر آنها که با خدا شریک
قرار دادند و بر آنها که رحمت آن شده و لعنت بر طایفه گبر و ترسا و یهود و جمله
گفتم ای میثم چگونه ایشان روزی را که حسین بزرگوار کشته شود روز برکت
شمارند پس میثم گریست گفت آن طایفه حدیث وضع کرده‌اند که در این روز

خداوند عالم

خداوند عالم توبه حضرت آدم را قبول کرد و حال آنکه در ذی حجه قبول شد
و هم چنین جعل کرده‌اند که در این روز توبه داود را قبول کرد و حال آنکه در ماه ذی حجه بود که حضرت توبه داود را
قبول کرد و هم روایت می‌کنند که در روز عاشورا بود که یونس از شکم ماهی بیرون آمد و حال
آنکه آن هم در ماه ذی حجه واقع شد و هم چنین جعل کرده‌اند که در این روز بود که کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت و حال آنکه روز هجدهم ذی حجه بود که آن شد و دریا شکافته شد
و دعوی دیگر آنکه هم چنین حکایت می‌کنند که در این روز آتش نمرود بر ابراهیم سرد شد و حال آنکه آن در ماه ربیع الاول بود
بر بنی اسرائیل شکافته شد و حال آنکه در ماه ربیع الاول بود پس میثم گفت ای جبله بدانکه حسین بن علی علیهما السلام
سید شهیدان است در روز قیامت و از برای اصحاب او درجات است بر سایر شهدا ای جبله هرگاه
ای جبله چون نظر کنی بر آفتاب که چون خون تازه سرخ شده باشد بدانکه سید شهدا کشته
شده است جبله گفت روزی بیرون آمدم دیدم شعاع آفتاب بر دیوارها افتاده است گویا ملحفه‌های
بسیار رنگین و رنگ سرخ و چون پس چون این حال را مشاهده کردم فریاد زدم و گریستم و گفتم بخدا
سوگند که سید ما حضرت امام حسین شهید شده است و این نوع روایت کرده است از روی که امام
حبیب القدسی بود که گفت سماع کردم که حبیب القدسی فرمود که روز حسین بن علی شهید
شده بود دیدم که آن حضرت شهید شده است راوی گفت چگونه دانستید گفت هیچ سنگ و کلوخی را
برنداشتیم مگر آنکه در زیر آن گویا خون دریافتیم بود شید و چون خیمه فرا نشستیم بر آن یک شب دیدیم
که خون تازه سوخته شده و دیوارها مانند خون سرخ شده بود و سه روز خون تازه می‌بارید و در میان
شب شنیدیم هاتفی ندا می‌کرد ای امت سنگدل که خون حضرت را ریختید این بود که امام حسین را
کشتند حسین بن علی علیه السلام شجاعت جد او حضرت رسالت را داشت و در روز جنگ سعادت داده به شجاعت و دلیری
شجاعت جد او حضرت رسالت را تحمل نشد پیغمبر برادران نمود که شجاعت را دارد و
جوانان و پیران هر جماعت را و سه روز آفتاب تیره و گرفته بیرون می‌آمد و ستاره‌ها در روز روشن
درخشیده بود و چون ایام که در آنجا گذشت خبر رسید که ایذای ظالمان بر نواب و در روز شهادت
جگر گوشه حضرت سید الشهدا جد بزرگوار بود است و بازار زمین آسمان تغییر و در نوحه خود که چنین است

علی ع چون شهید شد هر سنگ ریزه که از بیت المقدس برمیداشتند از زیر آن خون تازه میجوشید
و باز باسانید معتبره از امام محمد باقر ع روایت شده است که کشندهٔ حسین بن علی ع و کشندهٔ یحیی بن
و چشمان ایشان و در بدنشان تا که در زیر هر سنگی که از بدن ایشان برمیداشتند و باز اخبار و آثار
حدیث از حضرت امیر ع روایت شده است که حضرت امیر المؤمنین فرزند دلبند خود امام حسین ع را
در بر گرفت و میبوسید و چشم مبارکش گریان میگردید و گریه میکرد که اولاد و اصحاب او را
تا اینکه قبر منور و مرقد مطهرش گشته باشند و از اول شب تا صبح گریه و نوحه برای آن روز
که بر امام حسین امری واقع شود و بر امت جفا کنند و زیارت آن فرزند دلبند مبارک کنند
و باز هم معتبر از راوی صحیح الخبر نقل شده است که روزی حضرت امیر المؤمنین در مسجد کوفه با جماعت
و قار و تمکین نشسته بودند ناگاه حضرت امام حسین ع نزد آن امیر در آمد حضرت دست مبارک
دست مبارک خود را بر سر مبارک فرزند آن سرور گذاشت و ناله بر آورد و گفت خداوند عالم
جماعتی را در قرآن تعبیر فرموده است که بر هلاک آن جماعتها که از بنی اسرائیل کشتند
و یحیی را کشتند ای فرزند ترا خواهند کشت و آسمان و زمین بر تو خواهند گریست و باز از حضرت
صادق ع روایت شده است که چون کشته شد حسین آسمان و زمین برای قتل حضرت امام حسین ع آسمان
و زمین گریستند و سرخ شدند و در روایت دیگر وارد شده است که آسمان بر حضرت امام حسین و یحیی بن
زکریا گریست و گریه آسمان سرخی است که سرخ میشد و راوی پرسید که گریه آسمان چه بود فرمود که
چهل روز صبح طلوع میکرد و سرخ غروب میکرد و باز از جعفر بن محمد الصادق ع روایت کرده‌اند
که گفت چون چهل روز بر شهادت آن حضرت گذشت تا یک سال و نه ماه آسمان چنان بود که خون سرخ بود
که آفتاب دیده نمی‌شد و باز روایت از جعفر بن محمد ع نقل کرده که چون حضرت امام حسین ع شهید شد ابر آسمان
خاک سرخ بارید بر سر مردم و باز معتبر از علی بن الحسین ع روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود
روزی که آسمانها را آفریده رنگی گرفته است که دیگر در روز حسین ع راوی پرسید که گریه آسمان
چگونه است فرمود که چون سپر را در هوا بلند میکردند اثر شرح خون بر آن ظاهر میشد مانند خون گرگ
در جامه ظاهر میشد و باز معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که قاتل امام حسین ع ولد الزنا بوده و قاتل



یحیی ولد الزنا بود و چون آن امام مظلوم را شهید کردند تا یک سال آسمان سرخ بود و رنگ آن
و آسمان و زمین بر کشتهٔ حضرت امام حسین ع و یحیی بن زکریا گریست و سرخی آسمان گریه آن بود
و باز باسانید معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع و امام رضا ع روایت کرده‌اند که چون
که جغد در بیابان خانه‌ها و در خانه رسول خدا و در خانه‌های دیگران جای میگرفت و مردم آن را میراندند
و چون خانه طعام حاضر میکردند بر سر خوان حاضر شدند و طعام پیش آدمی نمیگذاشت
چون حسین بن علی ع را شهید کردند از آن روز که و بیرون رفت از آبادانیها و در بیابانها
و در کوهها و بیابانها قرار گرفت و گفت بد آدمی بوده‌اید شما که فرزند پیغمبر خود را کشتید و من
ایمن نیستم از شما بر خود پس روزها از حزن و اندوه بجهت آن حضرت روزه میدارد
و آب و دانه نمی‌خورد و چون شب شود در کنج در بسته خود نوحه و ناله بر امام حسین ع میکند تا صبح و این
شهر آشوب از طرق مخالفان و کتب معتبره ایشان روایت کرده است از زنی که از قبیله
ازو بود و گفت که چون حسین بن علی ع را شهید کردند آسمان خون بارید و در کاسه‌ها تمام خانه‌ها
و سبوها و ظرفها پر از خون شد و باز از عروة بن عبد الله روایت کرده است که روزی
در بیابان بود از آسمان خون تازه بارید و چون جامه‌های سفید رسید و نظرها بر آن انداختند و دید که
همه از خون رنگین شده بود و بعد از آن خبر رسید که شهید کرده‌اند که حضرت امام حسین ع
در همان روز شهید شده بود و از حضرت صادق ع روایت است که آسمان بر روز شهید شدن آن پیغمبرزاده
چهل روز خون گریست و از ام سلمه روایت کرده‌اند که چون آن شهید سعادت را شهید
کشتند از آسمان سرخی خون بارید که در و دیوار خانه‌ها از خون سرخ گشتند و از نقش‌ها
و غیر آن روایت کرده‌اند که این سرخی که در افق ظاهر میشود بعد از شهادت آن حضرت بهم
رسید و در تاریخ کوفی از راوی ابن قیس روایت کرده است که چون حضرت امام حسین ع شهید گردید
سرخی از جانب مشرق ظاهر شد و سرخی هم از جانب مغرب ظاهر شد تا روزی چند آن
که در میان آسمان بهم رسیدند و تا شش ماه بدین حال ماند و از ابن قیس نیز روایت کرده است
که چون آن فرزند ارجمند حضرت رسالت ع را از اسب مظلوم قتیل آمد آفتاب گرفت و تاریک شد تا ستاره

که ستاره بود ستاره و ثابت بود ثوابت در روز ظاهر شد و ما گمان کردیم
که قیامت برپا شده است و در بعضی از کتب معتبره الاثبات از امام جابر روایت است
که از روزی که شهید شد آن امام شهید سه روز هوا تاریک شد و هر سنگ را که بر میداشتند
از زیرش خون می جوشید و شیخ طوسی به سند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون
حضرت سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام را با فرزندان [illegible] شهید شدند و آمدند
که سر مبارک آنحضرت را جدا کنند منادی از جانب رب العزت از میان عرش الهی ندا کرد
که ای امت متحیره ظالمه ستمکاره بعد از پیغمبر خود خدا توفیق ندهد شما را برای اضحی
و فطر پس حضرت صادق ع فرمود بخدا سوگند که ایشان توفیق نیافتند و نخواهند یافت
هم که نماز اضحی و فطر را با امام حق بجا آورند تا طلب کننده خون حسین ع که قائم آل محمد است ع
ظاهر شود و باز به سند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که روزی حضرت امام حسین ع نزد
برادر خود حضرت امام حسن رفت چون نظرش بر آنحضرت افتاد گریست حضرت امام حسن ع فرمود یا ابا عبدالله چرا
میگریی حضرت امام حسین گفت که میگریم برای آنچه نسبت به تو خواهند کرد حضرت امام
حسن ع فرمود آنچه نسبت به من خواهند کرد زهری است که بمن بخورانند و مرا خواهند کشت
و لیکن روزی مثل روز تو نیست ای ابا عبدالله که سی هزار کس از این گروه [illegible] بر تو خواهند آمد
که همه دعوی کنند که از امت جد ما محمد بن عبدالله ص هستند و دین اسلام را بر خود بندند پس اجتماع
کنند در جنگ تو و در کشتن تو و ریختن خون تو و هتک حرمت تو و اسیر کردن عیال و اطفال
و غارت نمودن اموال تو پس در آن وقت بنی امیه لعنت نازل شود و از آسمان خون و خاکستر
بارد و بر تو هر چیزی حتی وحشیان صحرا و ماهیان دریا و مرغان هوا گریه کنند و ابن قولویه
بسند معتبر از عروة بن زبیر روایت کرده است که گفت چون عثمان [illegible] اخبار [illegible]
جناب پیغمبر علیه السلام [illegible] الملک الاکبر را [illegible] و فرستاد [illegible] گفتند ای [illegible]
و مکش بسیار که حیف آزارها در راه خدا سهل است [illegible] گفت می سهل است
و لیکن [illegible] چگونه خواهد بود حال شما مردمان با اهل [illegible] که حضرت امام حسین را شهید کنند

لکن

بخدا سوگند که بعد از قتل امیرالمؤمنین ع و از قتل آن امام شهید قتلی عظیم تر نخواهد بود و حق تعالی شمشیر ظالم
خود را بر این امت خواهد کشید و در غلاف نخواهد کرد تا آنکه مهدی از فرزندان او بیرون آید و انتقام او
از ایشان بکشد و اگر بدانید که بر اهل آسمان و زمین چه اندوه و حزن و بر اهل دریاها و سکان کوهها و وحوش صحراها
و جنها و اهل آسمانها از قتل او شد هر آینه شما بگریید که خود را هلاک کنید و روح مقدس آنحضرت را
از هر آسمانی که بالا بردند هفتاد هزار ملک از بیم و ترس برپا ایستادند و در مقابل ایشان لرزند تا قیامت و هیچ ابری
که بر شما بگذرد و رعد و برق از آن ظاهر گردد و البته لعنت میکنند بر قاتلان آنحضرت و هیچ روزی نمیگذرد
مگر آنکه روح مقدس آنحضرت را در بارگاه رسول خدا بازمی آرند و با یکدیگر ملاقات میکنند و در بعضی از کتب معتبره
از [illegible] روایت کرده است که گفت هر روز برای گنجشکها نان خورد میکردم و آنها میخوردند چون روز عاشورا
نان نزد ایشان بدستور هر روز نان برای آنها خورد کردم نخوردند من دانستم که از جهت تعزیت آن امام مظلوم ع
نخوردند در بیان گریه و جزع انبیاء و اوصیا و ائمه هدی و ملائکه مقربین صلوات الله علیهم اجمعین در روز عاشورا [illegible] است
و ابن قولویه و دیگران باسانید معتبره بسیار از حضرت صادق ع روایت کرده اند که چهار هزار ملک از حضرت
عزت رخصت طلبیدند که بزمین آیند و حضرت امام حسین ع را یاری کنند چون بزمین آمدند حضرت رخصت
محاربت [illegible] نفرموده بودند تا آن امام کشته شد و چون باز رخصت جهاد و [illegible]
کردند بزمین آمدند پس از رسیدن ایشان بزمین فرزند امیرالمؤمنین در آن زمین جمع عداوت دیدند شهید شده بود پس
نزد قبر آنحضرت [illegible] ژولیده و غبارآلود [illegible] آن امام [illegible] تا روز قیامت و
زاری و ناله و بیقراری [illegible] ملکی است که او را منصور میگویند پس هر که بزیارت آنحضرت برود او را
استقبال میکنند و چون وداع میکند او را مشایعت مینمایند و اگر بیمار شود بعیادت او میروند و اگر بمیرد بر جنازه
او نماز میکنند و بعد از مردن برای او استغفار میکنند و منتظرند که قائم آل محمد ع ظهور کند و طلب خون آنحضرت نمایند
و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر بسیار از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده اند که چون
حضرت سید الشهدا امام حسین بن علی ع شهید گردید [illegible] آسمانها [illegible] کردند [illegible] بسیار
آیا [illegible] ملکی [illegible] زاری [illegible] لطف آن [illegible]

حضرت باری را در خاک و خون کشیدند پس ما حق ازلی قدیم در رسید که قرار گرفته و محو شده فرمود شعار ملائکه
من بعزت و جلال خود سوگند میخورم که انتقام خواهم کشید از ایشان اگر چه بعد از زمانها باشد از زمان پس
حق تعالی روحها را از پس نقطه اسمار گشود تا ملائکه از درجه انوار ارواح نمودند ارواح فرزندان امام حسین را و دیدند
و دیدند که یکی از آنها ایستاده است و نماز میکند پس حق تعالی اشارت کرد بسوی ملائکه که باین مردی که ایستاده
انتقام ایشان خواهم کشید و این شخص حضرت صاحب الامر را قائم گفتند و ابن قولویه روایت کرده است که آن
ملکی که بسوی حضرت رسالت پناهی آمد و خبر قتل حضرت امام حسین را برای حضرت رسول آورد ملکی
بود که بر کل است در دریاها در رسید که از ملکه فردوس نازل شد بر دریاها و بال خود را گشود و گفت ای اهل
دریاها جامه‌های ماتم و اندوه بپوشید و چون دریا بخروشید که فرزند رسول خدا را بقتل
آوردند پس تربت آنحضرت را بر بال خود برداشت و به آسمانها رفت و هر ملکی را که آن برسید
بهبوبند آن تربت را بو شنید و بهره از شرافت آن می یافت و لعنت بر قاتلان آن حضرت میکرد و اتباع
و یاوران ایشان را لعنت نمود و در محاسن بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حق تعالی
هفتاد هزار ملک را موکل گردانیده است بقبر حسین بن علی از روزی که آن حضرت شهید شده است
همه ژولیده مو و گردآلوده بر او گریه و صلوات میفرستند برای حضرت و گریه میکنند تا قیام آل محمد و ابن
قولویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که هر روز چهار هزار ملک بر قبر منور او گریه میکنند
از آن کسانی که ملک حسین بن علی از روزی که شهید شده است ژولیده مو و گردآلوده بر او نازل شدند
در یاری آنحضرت گریه و زاری میکنند از طلوع صبح تا وقت زوال شمس و چون وقت زوال آفتاب میشود آنها بالا میروند
و چهار هزار دیگر نازل میشوند و بر آنحضرت زاری و گریه میکنند تا طلوع صبح و کلینی و ابن قولویه بسند معتبر از
روایت کرده‌اند که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که فدای تو شوم بسیار کم است بقای شما اهل
و نزدیک است اجلهای شما بیکدیگر با احتیاج بسیاری که مردم بسوی شما دارند حضرت فرمود که هر یک
از ما را صحیفه و نامه هست که در آن نوشته است آنچه باید که از عمل نام در مدت امامت خود بعمل آورد چون
تمام شود دانیم که اجلهای ما رسیده است میدانند که عمر ما آخر رسیده است پس حضرت رسالت نزد او می آید

و خبر وفات او را

و خبر وفات او را باو خبر میدهد و او را از حالات عالیه که نزد حق تعالی از برای او هست خبر میدهد و حضرت
امام حسین صحیفه خود را خواند و آنچه در آن نوشته شده بود بعمل آورد و آنچه مانده بود بعمل آورده و از آنچه ماند
بعد از وفات امام آورده و باقی ماند چیزی چند که در ایام حیات خود بعمل نیاورده آن بود که ملائکه از حق تعالی
سؤال کردند که یاری آنحضرت نمایند رخصت یافتند تا مهیای قتال کردند آنحضرت شهید شده بود
و چون بزمین آمدند آنحضرت را شهید یافتند عرض کردند که پروردگارا ما را رخصت دادی که او را یاری کنیم
او را یاری کنیم چون بزمین فرود آمدیم آن امام را یافتیم شهادت را بر گزیده بود پس حضرت
اقدس باری وحی کرد بسوی ایشان که بچسبید بقبر او و برسید ملازم قبر او باشید تا ببینید
که آن امام شهید از قبر خود بیرون آمده دنیا را رجوع خواهد کرد پس او را یاری کنید و در مصیبت
برای او و او و بر آنچه از شما فوت شده است از یاری او گریه کنید بدرستیکه شما را از یاری کردن و گریستن بر او مخصوص
گردانیده‌ام پس ملائکه برای تقرب بحق تعالی بحضرت امام آنچه از ایشان فوت شده بود از یاری آنحضرت
جزع کردند و گریستند و چون آنحضرت از قبر مقدس بیرون آید از جمله یاوران او خواهند بود
و ابن قولویه بسند معتبر از صفوان جمال روایت کرده است که گفت در راه مکه در خدمت حضرت امام
جعفر صادق بودم و در این مکه و مدینه روزی آنحضرت را غمگین دیدم عرض کردم یابن رسول الله
چرا شما را غمگین می بینم حضرت فرمود اگر بشنوی آنچه من میشنوم هر آینه ترا حالی عارض شود که قدرت سؤال
نداشته باشی عرض کردم آنچه شما میشنوید چیست حضرت فرمود تضرع و ابتهال ملائکه بسوی خداوند بر قاتلان و لعنت
و نفرین کردن بر قاتلان امیرالمؤمنین و فرزند بزرگوارش امام حسین و نوحه کردن جنیان و گریه ملائکه
اینصورت در زمان و گریه کردن ملائکه که در دور قبر امام حسین میباشند و شدت جزع ایشان پس با استماع اینها
این حالات چگونه گوارا شود خوردن و آشامیدن و خوابیدن و بسند معتبر از حضرت روایت کرده است که چون
زیارت حضرت حسین برود زائر ملائکه بنزد او آیند و گویند که حفاظت و کتابت اعمال شما میکنند
می آیند نزد ملائکه که در چهار جانب قبر میباشند و با ایشان مصافحه میکنند و هر چند از ایشان سؤال میکنند
جواب نمی شنوند از شدت گریه و زاری و بیقراری که بر ایشان غالب شده که با لال شده

پس انتظار می‌برند تا زوال شمس و تا طلوع صبح و در این دو وقت چون قدری از گریه آرام می‌گیرند
پس با ملائکه سخن می‌گویند و سؤال می‌کنند از ایشان از بعض امور آسمان و در غیر این دو وقت سخن نمی‌گویند
و از گریه و دعا کردن فتور و مشغول نمی‌شوند و آنچه می‌گویند در زیارت و دعا می‌شنوند راوی گفت که فدای
تو شوم ملائکه حایر و ملائکه حفظه اعمال کدام یک از دیگری سؤال می‌کنند و از چه چیز سؤال می‌کنند آنحضرت
فرمود که ملائکه حایر از ملائکه حفظه سؤال می‌کنند زیرا که ملائکه حفظه سؤال نمی‌کنند زیرا که ملائکه حایر از آن
مکان شریف حرکت نمی‌کنند و حفظه از آسمان بزمین می‌آیند و بالا می‌روند و اعمال که بجا آورند بالا می‌برند
و محبت حضرت رسالت و شاه ولایت و دو گل گلستان نبوت حسن و حسین و سایر ائمه را
و تا هنگام رحلت کرده‌اند می‌پرسند و جناب سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین ایشان را سؤال
می‌نمایند که کی حاضر شده است در حایر و کی وارد آن مکان شریف شده است برای زیارت آنحضرت
و می‌فرمایند که زیارت و دعای ایشان را و دعای ما را بایشان برسانید پس ملائکه عرض می‌کنند که ملائکه زیارت
و اهل بیت ایشان را دعا کنند که ثنای ایشان را ما می‌شنویم پس ائمه علیهم السلام می‌فرمایند ایشان که ما برکت و رحمت
برای ایشان دعا می‌کنیم از برای ایشان که ای زیارت ایشان از ما باشد و چون برگردند تمام ملائکه خود را
بر دور ایشان بگیرند و جماعت رحمت بر ایشان نازل می‌شود و حاجات را می‌سپاریم بآن خداوندی که هیچ امانتی
نزد او ضایع نمی‌شود و اگر مردم بدانند که در زیارت آنحضرت چه ثواب است هر آینه مشتاق گردند و اموال
خود را در زیارت آنحضرت صرف نمایند و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها با هزار پیغمبر و هزار صدیق و هزار شهید
و هزار ملک از کروبیان بر آنحضرت گریه می‌کنند و ایشان در گریه و زاری آن حضرت مدد می‌نمایند و حضرت فاطمه
نعره می‌زند که هیچ ملکی در آسمانها نمی‌ماند مگر آنکه گریان و نالان می‌گردد و برای گریه و ناله و زاری
آنحضرت و آنحضرت از گریه ساکن نمی‌شود تا آنکه حضرت رسالت نزد او می‌آید و می‌فرماید ای دختر گرامی
من گریه آوردی جمیع اهل آسمانها را و ایشان را از تسبیح و تقدیس حق سبحانه و تعالی بازداشتی پس صبر کن
تا حق تعالی انتقام ترا از قاتلان فرزندان تو بکشد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها نظر می‌کند بسوی کسی که
بزیارت آنحضرت می‌روند و سؤال می‌کند از حق تعالی از برای ایشان هر خیری را که حق تعالی با ایشان کرامت کند

بزیارت آنحضرت

بزیارت آنحضرت را که فضیلت زیارت آنحضرت زیاده از آنست که کسی بیان کند و با ایشان فرموده
و دیگران روایت کرده‌اند که اسحق بن عمار بخدمت حضرت امام جعفر صادق عرض کرد که من در شب عرفه در حایر
حضرت امام حسین بودم و نماز می‌کردم و در آنجا نزدیک به پنجاه هزار کس دیدم با روهای نیکو و بوهای خوش
و در تمام شب در آنجا نماز و زیارت می‌کردند و چون صبح طالع شد من بسجده رفتم و چون سر از سجده برداشتم
احدی از ایشان را ندیدم حضرت فرمود که چون در صحرای کربلا شهید شد آنحضرت از ملائکه در آسمان گذشتند و بخدمت آنحضرت
ملک بر آنحضرت گذشتند که بآسمان می‌رفتند چون بآسمان رسیدند حق تعالی بایشان وحی کرد که گذشتید از دور
حبیب من و دیدید که او را کشتند و یاری او نکردید پس بروید بسوی زمین و ساکن شوید نزد قبر او تا روز قیامت
ژولیده و پریشان و گرد آلوده پس ایشان تا روز قیامت در آنجا که نزد قبر ایشان بوده‌اند تا آخر حدیث و در روایت
دیگر وارد شده است که حضرت فاطمه صلوات الله علیها را در خواب دیدند که بر سر قبر آنحضرت ایستاده و می‌گریست
و فرمود که چرا گریه نکنم که این قبر فرزند من است که بر او ایستاده و گریه می‌کنم
پس از آن بر زمین نشسته و بر خود و بر همه گریه کرده و گفت در زیارت او غافل نبودم و در ماتم او اشک حسرت باریدم و گفتنی
بسیار است که از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده‌اند که چون حضرت امام حسین را شهید کردند آسمانها و زمینها
و هر چه در آنها بود از ملائکه فریاد برآوردند که پروردگارا ما را رخصت ده که خلق را از روی زمین برداریم
و همه را هلاک کنیم که حرمت ترا حلال دانستند و برگزیده ترا کشتند پس حق تعالی وحی فرمود بسوی ایشان
که ای ملائکه من و ای آسمانها و زمینهای من ساکن باشید پس حق تعالی حجابی از حجابها برداشت و در پشت آن حجاب
جناب مصطفی و ائمه اثنا عشر را باز نمود و گفت ای ملائکه من انتقام ایشان را خواهم کشید پس حق تعالی
اشارت کرد بسوی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و فرمود ای ملائکه من و ای آسمانها و زمینهای من ساکن باشید
که باین مرد انتقام خواهم کشید از برای آن شهید مظلوم و شیخ مفید و شیخ طوسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت
صادق روایت کرده‌اند که روزی ابن عباس رضی الله عنهما گریان از خواب بیدار شد پرسیدند که چرا گریه می‌کنی گفت
شبی در خواب دیدم چنین است که امشب شهید شده باشد زیرا که حضرت رسالت را در خواب دیدم
در خواب دیدم و روی مبارکش را از غبار گرد آلوده و شیشه پر از خون در دست داشت و گفت این خون حسین است که امشب جمع کرده‌ام

در سایه او رحلت نکرده و هر که از بادیه می آمد شفا یافتها در سایه می‌نشست و از آن درخت نعمت می‌خورده و بعد از آن
سیر میشد و برگ آن درخت را برگ درخت را برای کف برای خود میبردند و در بیابانها که آب در آن
دست ایشان نمی آمد بیکاری آنها میخوردند سیر و سیراب می شدند و پیوسته آن درخت مبارک در غایت سبزی
و خرمی بر کنش بیار سبز و تازه که حاضر و بادی می خوردند تا صبح یکی ناگاه که از خوابگاه برخاستیم دیدیم
که میوه های آن درخت کمی فرو ریخته بود و در کمالش چون مردم زرد و ضعیف سر زیر انداخته از مشاهده آن حال
غریب ما جانانه غمناک گردیده و ترسناک در سبب آن حادثه حالکاه و در غایت حیرت تا حال حکایت بر صفحه
خاک نشسته بودیم و گردش را اطراف و جهتم را کناف سیاه دیدیم که بعد از اندک زمانی خبر رسید که حضرت
پاک علت غائی از آفرینش آب و خاک سید لولاک که از نسل خاک تا رنگ [illegible] رحلت نموده [illegible] بر جانب عالم بالا
میوه و تغیر حالت آن درخت را در آن روز رحلت شنیدن رحلت آن حضرت رحلت آن حضرت رحلت نمود ارواح بالای

ابو بسر ... از آن درخت میوه میداد ولیکن
کمتر از اول بچه میوه دادن لوده در بزرگ

برای جا دادی و خوشه ها و لذت میوه مثل اول بود و سی سال بر آن حال باقی بود تا آنکه صبحگاهی که برخاستیم
دیدیم که ناگاه سرتاپای آن درخت خار شده بود و طراوت و رنگ و بوی او و برگهای او در طرفی شده و میوه‌اش
یکطرف ریخته بود و آب و رنگش را بر سر خاک ریخته بعد از چند روز معلوم شد که در آن روز نامبارک تیغ کین
بر تارک مبارک کشای کافر و نشارک خورده داماد شقی و سعید شهید گشته بوده و در محراب
سجده کرده بخون خود آغشته پس از آن دیگر میوه نداد نه بزرگ و نه کوچک و برگ بسیار و اندکی تا قابل عرب می آمدند
و برگ آن درخت را برای شفای بیماران تبرک تحت خود می بردند و شفا می یافتند و در هر بری از امور
با شاخ و برگ آن درخت تبرک می جستند و گاهی در حوضها بس از آن درخت خود را بی‌هستند
و چون مدتها بر اینحالت گذشت روزی برخاستیم و دیدیم که از زیر آن درخت خون تازه بجوش آمده بر روی
زمین میگذشت و برگهای آن خشکیده و از اغصان و شاخهای آن قطره‌ها چون آب بر زمین میریزد و از حدوث آن
حالت دانستیم که واقعه عظیمی حادث شده است و در شسته خالف و ترسان و ترسش در آن بودیم و اسیر
خبر هر دم چون شب شد از زیر آن درخت صدای گریه و ناله شنفته شد و نوحه گری در میان تنهای صدا
بر کشته بود و می‌گفت ای نور دیده محمد مصطفی ای جگر گوشه علی مرتضی وای بقیه عزیزان رهنمای بسیاری کردار

که در تمام این شب در حیرت و در قربانی مانده ایم و چشمان را از بی نیکرده‌ام در بیان نوحه و ذکر حسب حالت
که چون حضرت ... صلوات الله الملک الاکبر ازین جهان بجوار رحمت حق بستافت و آنجناب خرد را به هیچ امام معصوم عادی
فرو و آمده و از او شیر طلبیده ام معبد عرض کرد که گوسفند این را به صحرا برده اند و گوسفندی که از ضعف از رفتن
در خیمه که داشته اند حضرت فرمود که گوسفند را بیاورید و بسم الله از آن شیر بسیار دوشیدند چون حضرت دست
دست مبارک را بر پستان آن گوسفند بمالید و باعجازش شیر از پستان آن بدر آمد پس آن حضرت درد آن بشیدن
دست خود را بر پستان او مالید تا آنکه ظرف در خیمه ام معبد بود پر شد و اصحاب دیگر پیاده گشته و آنحضرت پیا شیدند
تا سیر شدند و چون بیدارگری بود آنحضرت در خیمه او قیلوله نمودند و چون بیدار شدند آب طلبیدند و در زیر درخت
خاری که از رنگ خمار بود دست خود را شسته و مضمضه فرمودند آب دهان مبارک را در زیر آن درخت
ریختند و چون از وضو فارغ شدند فرمودند که از این درخت شیء عجیب ظاهر خواهد شد پس بر خاستند
و دو رکعت نماز گذاردند و ام معبد گفت که من از آن اعمال متعجب شدم و از ... تعجب شدم و اهل قبیله من
نیز تعجب کردند زیرا که تا آن وقت درخت را ندیدم مگر روز دیگر شد دیدیم که آن درخت بسیار
بلند شده و درخت عظیمی گردیده و خارهای او فرو ریخته و شاخهای بسیار روئیده از اطراف هم آمده
و بعد از آن میوه بسیار بزرگ از آن بهم رسید تا آنکه دانه بسیار بزرگ گردید و رنگ آن چون
ورس بود و روی آن مانند عنبر میشد و مزه آن مثل عسل بود و هر گرسنه که از آن میخورد سیر میشد
و هر تشنه که از آن می آشامید سیراب میگردید و هر بیماری که میخورد عافیت می یافت و هر زنی که از آن میخورد
و شیر و نفاس و ترویت میل میکرد و هر صاحب حاجتی که میخورد حاجت خود میرسید و هر حیوانی که از آن
میخورد فربه میگردید و هر روز یاد و چهار پای اسیری که از آن برگ میخورد برکت آن ... زیاد و دوان
میشد و از روزی که آن رسالت در خیمه آن نیک بخت نزول کرده و زنگ صحرا در ربع آن فزودی است
و علف آن بی پایان گردید جز در برکت افزوده نعمت و آبادی ولایت جمعیت کثرت در طایفه ما قبیلت آن
روز بروز روی زیاد نهاده که اهل قبیله ما آن روز را نام درخت مبارک می‌نامیم و هر که بود بر دور او ادای حق خود

دناله و بیقراری می‌شنیدم که چه می‌گفتند ولیکن صدای نوحه و گریه ایشان را می‌شنیدم که تا صبح چنین بود و تا اکنون

بعد از چند روز خبر رسید که سید شهدا با شهدای کربلا در آن شب بر قتلگاه شهید شدند که تا آخر شب بر روی بخون غلطید

تخت از سر تا پا خشکید و باد و باران قیامت آثار نوعی در هم شکست که دیگر از درخت آن شاخ و برگی

نرست و دو ورکنار سرا اخوان مروست که درختی که آن را با شهیدان که به کنار بود اهل مدینه و رسول اما

دهان سیدی هیچ‌شناسان را می‌شنیدند و کسی را نمی‌دیدند و صدای ناله را هم می‌شنیدند که شعری چند با کسی می

خواندند که ای کشندگان حسین از روی جهالت و شقاوت و خوف و ضلالت بشارت باد شما را در قیامت بعذاب

و نکال خبر شما جهت آنکه و گریه کنند برای این شهیدان جمیع اهل یمن و اهل آسمان و پیغمبران و ملائکه و کروبیان

و دوستان منزل و لعنت کرده شده‌اید شما بزبان داود و سلیمان و عیسی بن عمران و در اکثر ولیت و پیغمبران این

نوحه‌ها از آن امام عبادی شنیده و کسی را نمیدیده‌اند و از فوتی روایت کرده است که صفوان از حسین بن علی روایت

کرده شعری چند که مضمون آنها این است که چه خواهید گفت در روز قیامت و رسول را پیغمبر خدا و رسول در و قتی که

سؤال کند از شما که ای امت‌های من چه کردید با اهل بیت من در اولاد من و مجروحان من و بعضی ایشان را

کشته بخاک و خون آغشته و بعضی را اسیر کرده بی‌سرپرستی شیخ مفید در شرح ارشاد و در سول خدا شرم کرده

روایت کرده‌اند از مردی از قبیله‌ای بنی اسد که گفت از پدرم شنیدم که گفت با چند اختیم از قبیلهٔ بنی حضرت امام

حسین عم و انفرم نشسته که فرود می‌آمدند و شهیدان آن امام سعادت تمام چون شب بعد از عاشورا شد در آن زمانه

خود مردی از قبیله خود نشسته بودم و صدای ناله‌ای که می‌گفت شنیدم رو که که من نیامدم مبرهن و امالو بعد از آنکه دیدم

که حضرت امام حسین را در کربلا کشته و در خاک و خون آغشته و در دو دوران جوانان و مردم در خون خود غلطیده

و خون از رگهای آنها جاری کرده و حال آنکه هر یک چراغی راه هدایت بودند و من شتران خود را و ندیدم کردن

که تا به این را ببینم و در شب اکنون حیدر را در اندوه روز شنیدیم پس قضا و قدر حق تعالی واقع شد و تقدیر خدا را باید

شد پس بخار بسیار و مدح آن ملائکه چنان بشارت کرد و گفتیم که از کسی خدا را جهت کند گفت من سر گرده

قبیله از قاتل چشم که در لشکر عمّ امام و تقصیری در حضرت امام حسین رضی بودم که جان خود را فدای جان آنجناب

کنم و می‌رسیدم که آنحضرت و حماسه دیدم و او کو آنحضرت را به شهید ولیکن آن بی‌شمه تا رحش

بامداد و بسیار

باید و بسیار و این قوله سند معتبر روایت کرده است که جمع کثیرا از کوفه به جهت حسین بن علی رضی‌الله‌عنه

آمده شب در ورود که آن شب‌ها به تخت نزول کردند ناگاه دو مرد به دیوار آن جماعت گذشتی چون دو کوی

هر دو ایشان سلام کردند پس آن مرد گفت من برادر طلا الف جن و این است برادر من و خواهیم یاری

آن ذات معصوم امام علیه السلام و پس آن جنی گفت من را نیز رای تو دیده آمدم که شنیده ای

را در آسمان و پروردم دختری از برای شما آوردم پس کشتانه روز غایب شد در روز گرد صدای او را شنیدند و او

نشدند و شعری چند خوانده که مضمون آنها این بود که در عشقت بالی کند شاعر کوفیان و شنیدند که آنحضرت

شهید شده است و گفتند این قوله و دیگران نیز به سند بسیار روایت کرده‌اند که بعد از شهادت حضرت

امام حسین گچ بر زن کوفه که بصوان می‌شدند برای گچ آوردن در وقت سحر در صحرا صدای زن جنیان را شنیدند

که را آنحضرت نوحه می‌کردند در بیان علتی که بسبب آن حق تعالی بعد از شهادت حضرت سید الشهدا

فرار — علیه السلام عذاب را از قاتلان آن حضرت برداشته و انتقام خون امام را بر زمان حضرت قائم صلوات الله علیه داده

این بابویه بسند معتبر روایت کرده است که ابو الصلت هروی بخدمت حضرت امام رضا علیه الف الف التحیه

و الثنا عرض کرد که حدیثی از حضرت صادق روایت می‌کنند که حضرت قائم چون ظاهر شود فرزندان

حضرت امام حسین را بسبب کرده‌های پدران ایشان بقتل خواهند رسانید حضرت فرمود که حال این را دی

گفت که ایشان چه گناه دارند حضرت فرمود که ایشان چون راضی‌اند بکرده‌های پدران خود و فخر می‌کنند

که آن حضرت ایشان را برای این که گشته و هر که کرده مردی راضی باشند چنانست که آن کار را خود کرده باشد

و اگر کسی او در مشرق بکشد و مردی در مغرب کرده او راضی شود هر آینه شریک او خواهد بود پس یابی حضرت

قائم ایشان را که راضی‌اند بکرده‌های پدران خود و از تفسیر حضرت امام حسن عسکری مذکور است که روزی حضرت

علی بن الحسین ذکر کرد و قصه اصحاب بنی اسرائیل را که شکار ماهی در روز شنبه نکردند چنین عقوبتی بکشیدند

خواهید بود نزد خدا احوال آن کسانی که اولاد رسول خدا را بقتل رسانند و هتک حرمت ایشان نمایند اگرچه

ایشان را در دنیا مسخ نمایند ولیکن آنچه برای ایشان در آخرت از عقوبت مهیا کرده است زیاده از اضعاف مسخ است

پس مردی از حضار مجلس بخدمت آن امام عرض کرد که دشمنان اهل بیت می‌گویند که اگر کشتن امام

جیش بعد از ارتکاب امثال بسیار و حق تعالی عبارت کرد ایشان را مسخ کند حضرت فرمود که سلطان زادۀ

از نسل ایشان جماعتی که باغوای ایشان کرده و حق تعالی در دنیا ایشان را عذاب کرده و در سلطان

عذاب کرده ایشان و او را محشور گردانید و در اثنای این سخن حق تعالی سخن بنمود که بسیاری که کمایش حضرت

اگر آن روسیاه را در دنیا بگیرد و حضرت گناه بسیار را عقابت می‌دارد از جهت آنکه عذاب ایشان

شدید تر باشد و حجت بر ایشان تمام تر و قائم آل محمد قیام خواهد کرد و انتقام از فرزندان ایشان خواهد

کشید و این قول را مستند بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که آنحضرت فرمود خدا برگزید که

قاتلان حضرت امام حسین همه کشته شدند و لکن همان طلب خون آنحضرت نشده است و در رجعت خواهند

خواست و این شهر آشوب از ابن عباس روایت کرده است از ابن عباس که حق تعالی وحی کرد به حضرت رسول

که من برای خون یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را بقتل رسانیدم و برای فرزند تو هفتاد هزار کس خواهم کشت

و در حدیث دیگر از حضرت صادق روایت کرده است که چون حضرت امام حسین صد هزار کس کشته شد تا انتقام

طلب خون او نشده است و ابن شهر آشوب روایت کرده است از فرعامه و سید سجاد که در روز چون

با مردم کربلا و مرا در مسیح شرط و وحی آمد که آنکه با او رسید و حضرت یحیی بن زکریا او در روز و بنگرد او را

و فرمود که از این شماری و حق تعالی فرمود این بود که سرش را بهدیه آوردند برای زن زناکار بنی

اسرائیل و حق تعالی بخت النصر را مسلط گردانید و هفتاد هزار کس را کشت تا خون یحیی ساکن شد فرزند من که خدا

بر کند که خون من ساکن نخواهد شد تا آنکه مهدی بیرون آید و انتقام از این ستمگاران از زنازادگان بنی امیه بگیرد

می‌آورد در بیان بعضی از احوالی که در زمان مختار بن ابی عبیده ثقفی واقع شد و انتقام خون امام حسین

از قاتلان آنحضرت کشید و در ذکر شرح اینکه منتخب از کتب ابن شهر آشوب

بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امام حسین بعمرو بن سعد علیه اللعنه فرمود که من با تو بشارت می‌دهم که

و تعهد کرده‌ای که بسیاری از گندم عراق بخواهی خورد اما گفتار تو را از روی استهزا گفت اگر گندم نباشد

جو هم خوب است پس چنان شد که حضرت فرموده بود امارت ری باو نرسید و نام او رسید که گذر

رسید که او را اکثر روزگار می‌کشید و بزرگان و راوی حدیث در روزگاری روایت کرده است که از آن

بجا رکن

از انبار قرار بیعت کرد از غارت بردند همه خون شده و دیگر چیزها که از آنجا بغارت برده بودند همه آتش گرفت و در روایت

دیگر از مردودان هر که آن را استعمال کرد و بعضی شد و بازار ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده‌اند که

کرده‌اند که حضرت سید الشهدا در صحرای کربلا تشنه شد و خود را بکنار فرات رسانید و آب بر کف گرفت که بیاشامد

ملعونی از دشمنان تیری بحضرت انداخت بر دهان مبارکش رسید آنحضرت فرمود که آن تیر بر دهان آنحضرت نشست

او را از ایشان نگرفت و فرمود که خدا ترا سیراب گرداند پس آن ملعون تشنه شد و هر چند که آب مینوشید

سیراب نمیشد تا خود را تسلیم آتش کرد و هر چند آب خورد که آتش جگرش رفع شد و بازو برانداخت

که حضرت امام حسین از این کافر آب طلب کرد و منع نمود آنها بر او نفرین کرد که تا حق تعالی او را

در آتش عطش افکند شکم او چون گوشت شد و آتش حضرت فرمود که خدا او را آتش زنی

بیاشامد او را با آب عطش بیشتر کرد و هر چند که میخورد سیراب نمیشد تا آنکه

و اهل سنت بعضی گفته‌اند که آن عبد الله بن حصین ازدی بود و بعضی گفته‌اند حمید بن مسلم بود و بعضی روایت کرده‌اند

که ولد الزنا او در دهان آنحضرت تیر انداخت و تیری انداخت که آن امام آفاق افتاد و در جنگ آن فرزند رسول

و بعد از آن حضرت آن حرامزاده ملعون و کمان بدست آنان بداشت بر آن عمل ملامت

که ما فوق آن تصور نبود از شدت و بلا و حرارت آتش آنچنان شعله میکشید و آتش از آن حرارت و درد

بقلب او رسید گرد او نشست ورم شکم او و خودی چنانچه از دهان او بیرون آمد و سوز و درد او

و سوزش عظیم نگشت تا ریشه شد و شکم او پاره پاره شد و این تا آنجا رسید که دنیا و آخرت او

از زنی روایت کرده‌اند که گفت در ایام حجاج چون کسی را طلب می‌کرد که در آن حین اعلام نگاهی

از اهل کوفه از خوف حجاج از کوفه بیرون آمدیم تا بکربلا رسیدیم چون در آنجا جایی که ساکن شویم و توقف

در مقام جستجو برآمدیم و بعد از آن خیمه در کنار رود فرات نصب کردیم که از خوف حجاج بودیم تا آنکه

وارد شدیم ناگاه مرد عربی آمد و گفت دستوری دهید که من امشب با شما در اینجا بسر برم و چون صبح شد بجای

خود روم چون مرد عرب بسیار راه رفته بود او را جای دادیم و با او طعام خوردیم چون آفتاب غروب کرد چراغی افروختیم

نفط او در چشم و سرو و دست او تا آن چراغ را ما دیدیم که در خشم بر تو بود و از زبان او آهسته گفتیم ای مرد ما این چراغ را در دست شعله

گرفت و گفتند و سجده آن حضرت بجا آورده و دیدم که آن سفرت درگاه آگه از دور صحرائی

محزون و غمگین نشسته و کمر را خدمه و عبادات فلو فرزند و گفتندش با اشک در میان لشکر و آتش

ساربانی را رها کرده بکشتند و در دست دارد و بلغتی ورشش بر روی او روشن گشته بود دانه ریگی رملای

پریش افتاده و شمشیری در دست دارد که آتش از آن شعله زده و آن نه نفر ترسش برا گرفته تنگ شدند

دیگر شد و شمشیر را بهر یک از ایشان که نزدیک آتش بگرد و همه و بنازنده شده و داردگر گشته شده

و آتش بگرد و چون آنحالات را مشاهده کردم بدو را فرو دآمدم و عرض کردم السلام علیک یا رسول الله

جواب سلام مرا فرمود و ساعتی سر در پیش افکنده تامل فرمود پس از آن بعتاب خطاب نمود

و فرمود که ای دشمن خدا ارجب هتک حرمت من کردی و عترت مرا کشتی و رعایت حق من

نکردی و در رعایت من ضایع کردی عرض کردم یا رسول الله شمشیر نزدم و نیزه بکار نبردم و تیری

نینداختم حضرت فرمود که راست گفتی ولکن در میان آن لشکر بودی و سیاهی خیل ایشان را زیاد

نمودی نزدیک من بیا ای دشمن خدا چون نزدیک رفتم دیدم که طشت پر از خون در پیش آن

حضرت گذاشته است پس آن نبی خاتم فرمود که این خون فرزند من حسین است و از این خون در چشم

در دیده های تو کشید چون بیدار شدم چشم من دگر هیچ ندید و در بعضی از کتب معتبره از زبان

ابن زیاد لعین بابن حق روایت کرده اند که گفت بعد از آن مردی و برص غم و غصه روز بر عمل

قرآن نشدم چون آن برسر دامل قصر شد تا شی در روی آن بر محمل سنگ گفت مضطرب کردم

برگشت و من تندی کرده گفت وی دیدی گفتم مرا کی نقل بکن مرا گفت آن روز ابراهیم خلیل

که گفت در زمان مظهر اگر بشنود به نقل کرد و تعالی را که پس از آن در این است دانع بود

شد و ختن و محن عدیده که در زمین حادث خواهد کرد و در این گفت که از جمله ها عظیم تر از آنها

مصیبتهائیست که قتل شهید احسین بن علی مرتضی خواهد شد و دانست فسادی که حق تعالی

در قرآن یاد فرموده است که ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس و اول فسادی

عالم کشتن هابیل بود و آخر فسادها کشتن حضرت امام حسین علیه السلام و در روز شهادت آنحضرت دریاهای آسمانها

خواهد

خواهند گرید و آسمانها بر آنحضرت خواهند گریست و چون بعضی که سرخی در آسمان پیدا شده

ره بر آمده و دانسته که آن حضرت شهید شده است گفت ای کعب خبر از آن بر کشتن عمر ابن

و زر شدن آن امام شهید حسین خواهد گفت گفت ویلکم ان قتل الحسین امر عظیم و ای

بر شما کشتن حضرت امام حسین امریست بزرگ و کاریست صعب و ی فرزند برگزیده خاتم پیغمبران

و در سال آخر الزمان پاره تن خیر البشر است و در حق تشنه آب و دهان آن سرور در کربلا بی کس

و بسم آل عبا بر زنده و فاطمه زهرا است متحقق گردی و از در اشکر و تشیم علامه در تاریخ آمد

دگر شد روی آن جدا از او در جای رعایت بخواهند کرد بدان جدائی که حال کعب هست

اینست که حال آن خوانده ام که از روز که در شهید کشند گروهی را که تمام بر سر تربت او

آن مقتول السیف جفا سید شهدا باشند دیگر نشسته تا روز قیامت که هر که گریه از گریه باز

نایستند و در هر شب جمعه هفتاد هزار فرشته و در روایتی نود هزار فرود آیند و بر سر قبر وی زاری

کنند و از دیده های خود که های اشک را روان جاری کنند و چون صبح نزد بعض مطاعات

خود باز گردند و آن بقعه شریفه که آن شهید غرقه بخون در آن مدفون خواهد شد بهترین بقاع

[illegible] است و هیچ چیزی بوده است که زیارت آن شری هالون در قبه باشد و با وی وده

چون روی چون بر دن نباید باشد و هر روز فوج فوج ارواح که جن زیارت آن امام

انس و جن تا آن مکان شریف میرسند و در آن امام مظلوم و شهید معصوم مشکر شده و از دیگر

فضایل و فواضل آن شهید بگو شمایل محمود و خصایل فضیلت میرسند و در آسمانها و دریاها او را حسین

مذبوح می گویند و در زمین او را شهید ابن الشهید مقتول و تشنه لبان دریا اورا فرزند مظلوم

میخوانند و مکرر مثل اسمی شهید مظلوم و در روز شهادت آن بیکس تمام اهالی آفتاب

منکسف خواهد شد و در شب شهادت آن قسم فلک ولایت ماه منخسف باسرور

عالم در نظر فرزند آدم از دور ریک تاریک خواهد بود و اختران چون دختران

از پس پرده سازی خواهند نمود چون که شد به تیره سر آن بزرگوار سر خورشید سر زند

برآید زکوهسار • آسمان خواهد گریست زمین بحسرت خواهد گریست کوهها از هم
خواهد پاشید صحراها زرها خواهد خراشید رودها رود رود گریان خواهد جوشید
دریاها افغان کنان خواهد جوشید نظم قتل حسین ارض و سما سوگ کنند •
از عرش علا تا بثری سوگ کنند • ماهی در آب و مرغ در روی هوا • در ماتم شاه کربلا
سوگ کنند • واگر باقی مانده ذرات او جمعی از شیعیان او در روی زمین میشود نه هرچه
از شیعیان او پس چاره پس گفت کشف عجائب از لطائف غرب که از کتب های سن در
مکرر که رسید تفصیل حضرت امام حسین بتحقیق می گفتند سوگند که خداوند چیزی را مخفی
نگذاشت از آنچه گذشت و از آنچه را خواهد آمد که اکثر آنرا برای حضرت موسی در بیان
کرده است و هرچند که خلقت شده و بعد از آنهم شود همه آن اشباح را در عالم ارواح حضرت
علیه السلام اعلام نمود و اختلاف احوال مباحات در قتل و قال آنها را در طلب ربانی
و مکال را آدم او به [illegible] ظاهر گردانید پس حضرت آدم عرض کرد که ای خدا
بنی آدم و ذریات پیغمبر آخر الزمان که موصوفند بهترین اوصاف انبیاء اند
چرا و سبب اختلاف اولاد ایشان را موجب کدام انحراف ندا رسید
که ایشان فتنه و فساد را [illegible] و [illegible] خواهند بود چون فتنه ها بلند
شهادت محمد در زاده ملک [illegible] حسین شهید کربلا که [illegible] هزار
ابتلا رحمت خواهند که پس واقعه کربلا و آن شهدانی از شرح [illegible] آدم در دوم نمود
و آن شباه که [illegible] که سیاه [illegible] تمام را با روی سیاه مشاهده کرد
پس از آنکه آدم را احوال شهدای دشت کربلا منکشف گردید گریست و عرض کرد
ای ملک علام خودرا از [illegible] قوم لئام قساوت [illegible] نامی [illegible] که

لعن الله علیهم

چون نزاد و فضا در سال شصتم هجرت تمام ابنا جهارت و تمامت سواد را بر تحته نرد باخت روزگار در تمامت سو آن مستحق بر را بر سر تخت حکومت بر نشاندند و یزید پلید نابسامان که تخت آن پلید با سیاست
و وزرا راه سبیل به زور عقل باده و رخ لولی وش و فرح لقاحات شده آنچه از رهنمی خلافت و فقد و سعادت
که تمامی باخت و بنا آخرت را شغلی بود چیزی که بگذشت در سال شصت هجری داد رسم بحری سری تاریخ را
وداع و مهره جان ناپاکش از تخته شطرنج زندگانی بیرون رفته انتقال بهشتم خانه درک کرفتار در دوزخ آمد
مدت خلافتش سه سال و چیزی شد و زمان عمرش سی و هشت سال گشته و اهل شام پسرش معاویه
تمامت سو بیات را بر جای او تخت حکومت نشاندند ولی او بنای دنی برتت و زیاده از چهل یا سی روز
به خلاف را بر تخت حکومت نشست و از سر کنج عزلت بر خواسته کنج عزلت نشست و مدت عمرش شد
خلافتش مدت و سال شد
گویند چون خبر مرگ یزید به عبید الله زیاد و عبید در البصره رسید سودای سلطنتش در سر افتاد و خواهش خلافت
در اندیشه او نقش یافته خواست بصریان را جمع نموده با ایشان گفت آمدگاه اهل بصره مولد و وطن من است
شهرت و رابطه و الی بودن من در این طول سی سال است از بحر ال سفت و بهر جمله در اعمار و اعتبار
و این سالها همه ده هزار تن بودند از هشتاد هزار چون رسم و دستان رسیده از برای یاکی که از او یک
داشتند و خاطر غمناک را از روی خوشناک صفه را از ترجم وداد پاک داشتم و جنبنده را از معاند شمارنده بکده ام
اکنون یزید که خلیفه روی زمین بود حاکم زیر زمین آمد و در تعیین خلیفه خلاف پیدا شده اهل شام در کار انجام خلافت
هر هیچ راه انجام نیابند هیچ فرقه را مدت بکثرت شما نیست اگر از تعیین خلیفه بر جمله خلاف رسانند و بصرت نخواهد
الفضل

اطلاعه که در قتال شما زیست تواند کند و یا مخالف خواهد آید کیست را با شمار آن مختار و چه مختار ساخت ایشان مرا اختیار
بصریان در جواب گفتند تو را شایسته این کار و با تو را فرمان بردار و در ربیع اوائل ستان با تو دون بیعت دادند و چون از دار الاماره
بیرون آمدند و استان مخالفت را بنا نهادند و گفتند که این مرجانه زیاد این که با ما است که ایشم و او را ما اهل
خلفای اربعه بیدانیم بعد از نیست بصریان دو نفر رسول روانه کوفه نموده مردم را به نیعت دعوت کرد چون رسولان
بکوفه رسیدند و در جامع مسجد رسالت کردند حارث بن یزید شیبانی که از اکابر قوم کوفه بود بتاییت
کردند و حکم خواستند گفت ما شکر خدای تعالی بر تکای می آوریم که از دولت ابن مرجانه و حکومت آن ناراحا یکبارگی
خلاص شدیم و تنبیه دشمنی که شما را برین سعد برده ایم ستاب رسولان باید و کرام بزرگ از بهرک رزمه حرام شدند
تا ریزه ریزه کشتند رسولان منفعل و خجل با پای خود چون بکل با بصره مراجعت کردند و چون آن دو رسول بصری
ماجرا از بصره بصرت را از اهل و طوایف کوفه دیدند و در سکام رحمت عرضه دادند بصریان
از استماع سخنان رسولان کوفیان اطلاع کافه یافتند و از طریقی ای که مخالفت عبیدالله با شما شناختند
شناختند بالاخره عبیدالله از بصره بیرون رفته به قبیله ازد پناه برد و اهل بصره عبدالله بن حارث بن
عبدالمطلب را که خواهر زاده معاویه بود بحکومت طلب آمده بر خود امیر کردند و انتظار ظاهر شدن خلیفه میبردند
و اهل کوفه نیز از جهت حصول آشوب در شهر مسعود بن اسید بن خلف کرده آنرا کار
خلیفه بر خود حاکم ساختند و در این اثنا خلافت عبدالله بن زبیر قوت گرفت و در مکه و دور او در اثنای گفتند
عبدالله بن یزید خطمی و ابراهیم محمد بن طلحه تیمی را از جهت قیام با مارت و دیگری را از بابت حکومت کوفه
فرستاد و با امارت تیمی از رو و بی بصره فرمان داد و اکثر علمای شام در طلوع صبح سلطنت ابن زبیر مطلعه دست
اورا آوازه کوشش خود دانسته بعد شش ماه که ضحاک بن قیس و زفر بن حارث و نعمان بن بشیر انصاری خلافت در غیبت
حضرت او در خواسته مروان که چون ابن زیاد بی پناه از خوف بصریان در شب تا ریک از ایشان در کار وی
مسعود که بزرگ و مهتر آن قوم بود با آن مرد و گفت که مردم خود را بهلاکت داده در حال آمده که با بصری آن
در عوض مکارت و حفارت خواهی علاقه آن مختاری از شام و جنگ را از بابت علاقه چندی دیگر با یک
و جنگ محکم خواهند و ایشان بر سر اول خود آن با سوار اول را اعراض و سبیل روز شام ساختند از آن تا اول او

کو در شبی از آن شبها که با آن ذلیل همراه بودم آواز مردی را می‌شنیدم که بکلمه چند من حدی به شدی سرخوش
سرائید و میخواند که یا رب لا ترض ولیهاد العین ابن الزنا دین بنی زیاد و ابن ابن الزنا و آن گفتار شنیدن با هراس
ورد دل افتاده بترسیدم نبود که مگر آن سردار و نشان است و طلب آن مرد و دیگر و سیار ترسیده داوم در و ابن خیام زبانی
در آن گذشت و آن منزل اثنا بعد قتل دعوی گشت چون نظر کردم دیدم در بالای شتر سر خود را چنان در پیش
انداخته بر غار شتری ساخته که گویا آواز او شنیده گشته مرا گمان آنکه بخواب شد پس آن [illegible] کردم که از آن
آن از روی داد و چنان جواب داد که در خواب نیستم اما در اندیشه خود هستم گفتم در آن شتم که از اندیشه دور کدام اندیشه
گفت کار خود را بیاد میگیرم و اندیشه کشتن حسین بن علی علیهما السلام نبودی تاسف میخوری که چرا اندیشه خوردم
از قتل آنحضرت اقدام نمودی در رتبه خود را در و نیاوردی و آخرت از من گندی و دیگر میاندیشیدی که عبدالله زبیر سر خ
خروج قدر ابیض کردی و فقیران مکه آشفته از آن تشنی بر کرم [illegible] که از روی [illegible] خود و در آن تمام این بعض
گفت مرا از قتل حسین علیه السلام فکری نیست زیرا که مخالفت امام کرد و یزید مرا بقتل او امر نمود و در متابعت امام
لازم بود اگر خطایی در آن واقع شده یزید را طالب آن باید داد و از برای [illegible] ندارم چه آن را از
[illegible] یزید فرمان او [illegible] کردم اندیشه من از این است که [illegible] را [illegible] خود را از بصره بردن [illegible] بعد از
فوت یزید [illegible] المال را تمام بحاضر عام بخشیدم و [illegible] برد آوردم خلاصه آن [illegible] شام
رسید بعضی اهل شام را بابیعت ابن زبیر و بعضی را خوانان خلافت خالد بن یزید [illegible] پس آن [illegible]
[illegible] مروان حکم را [illegible] گشید و حکم گفت که سزاوار [illegible] ابن زبیر بیعت [illegible]
[illegible] که هر کار او [illegible] حسین بن علی علیهم السلام [illegible] زنده [illegible] کشته [illegible]
عثمان است [illegible] رسیدن [illegible] گفت خالد بن یزید [illegible]
[illegible] خلاف [illegible] اگر [illegible] [illegible] کار [illegible]
تمامی [illegible] گفت [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] حسین بن علی علیهما السلام [illegible]
[illegible] از خود [illegible] سلطان [illegible]

لکن

لکن گفت من [illegible] حسین بن علی علیهما السلام نبودم این عمل را ابن زیاد کرد و [illegible] امارت [illegible]
مردان گفت [illegible] صلاح [illegible] نظام مهام [illegible] صلاح [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] گفت [illegible] عثمان آن [illegible]
از سخن آن [illegible] زبان [illegible] زبان [illegible] آمد [illegible] فصاحت [illegible] کرده [illegible]
کرده ابن زیاد [illegible] نبود [illegible] ابن زیاد [illegible]
[illegible] مردان [illegible] ضحاک بن قیس [illegible] ابن زبیر [illegible] مخالفت [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] جنگ [illegible] مردان [illegible] لشکر [illegible] قتال [illegible]
[illegible] محاربه [illegible] طرفین [illegible] ضحاک [illegible]
ضحاک هلاک [illegible] مروان [illegible] مروان [illegible] این [illegible]
که [illegible] آن ولایت اخراج کرد [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] خالد [illegible] نکاح خود [illegible] استقلال [illegible] سلطنت [illegible]
این احوال رایت دولت [illegible] عبدالله زبیر [illegible] ارتفاع [illegible] مصعب بن زبیر

[illegible] عبدالله مطیع [illegible] کرده

چون در سنه [illegible] هجری [illegible] سلیمان [illegible] کرده و آن [illegible]
[illegible] در خانه سلیمان [illegible] اجتماعی کرده [illegible] خلافت امام زمان حضرت امام حسین علیه صلوات الله
الملک [illegible] متابعت [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] غالب [illegible] آن [illegible]
[illegible] آمده [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] کار [illegible]
امام [illegible] شجاعت [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]

در آید و مردم را بطلب حق شتافت و از بیعت حضرت دعوت نماید چون مسلم که در تسلیم مسلم بود اهتمام امام وزین علی علیه
بعداز وقوع آن واقعه کرده جمعیت کرده و دانستند که حقیقت چه چیز هزار و شهرها بر طرف دشتان بیعت نمودند و در آن
عوارض کوشش در تشیع آن شریف ولایت امام زمان را و آن زمان آن مبرزین کرام خواستند که چون در کار امام کرام
آمده برفادار کرده را بدو رسیده و هم اندیشه بوده خواسته اقبال عهدی که بحکم بسته بودند از روی عقل اول آن
امر جلیل را قتیل و عرصه کوشش از شرف ایشان خواسته به سخنان ایشان نوشته و از پیشتر دستی نفاق یاران چون شد
تنگ شده زنش بخشش جیده مردم بستند و از آنجا روانه عراق گشتند و امام مظلوم و فرزندان معصوم و یاران محرم آن
و ضمن گشتند که تا قیام قیامت فلک را افراد ایشان را عادت شد در روز حادثه بود و در زمین رخاک تربت زیر دار آن
خلق نجات از سنگ حضرت ازینده روان خواهند بود و به درد انگشت نمی شمع جهره و دل آن شد از جمیع گناه
گفته شده و نوشته بر خویش لعن نمی کردند که آنچه بامام مظلوم و یاران و برادران معصوم آنحضرت و عترت اهل
بیت طهارت از قتل و اسیر و غیبت و غارت رسید از بر خا طا بود و در روی آن فرقه به است آگاهی نبود و مردانگی
اصحاب اسرار کشتن سلیمان بن صرد خزاعی و مسیب بن نجبه الفزاری و عبد الله بن سعد بن نفیل الازدی و غیره من
شدند و انجمله و عبد الله بن وال التیمی که هر کدام از آن امام رهنمای آمده بانفاق جمع کثیری از اهل کوفه و غیره
سلیمان صرد اجتماع کرده و هر یک از ایشان ناکار خویش عذری گشته بجوشیدند مسیب بن نجبه چون از ابطه
ریفش کرها پاسخ انقدم عزم آمده بود و گفت سخن بعد از تسلیم ارشاد و رحمت گفت که نظارت بحضرت
را طول هم سفر عمر بعدم کرده باشد در ابطه رقص کرده انواع بلاها کشیده و اقبال ما نداشتیم که هم خواست
در ملازمت آنحضرت اقدام بآن نداشتیم بعضی اکنون از آن سینه خود شمایم و پیغام افتاق رفعت اوست در این باب
زنیم و از ورنوبه در آن ستانه حضرت کریم فرماید و ظلم رو برسانیم تمامی سلیمان گفت حق بر سر دستی نظیر
از این جهت که خویش را در رسیدن تیغ آوریم خدا نخواهی از ایشان که در مکه نهادند قال الله تعالی انکم ظلمتم انفسکم
باتخاذکم العجل فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم را بار استغفار در آمده الاخره صلاح در آن دیدند
که شمشیر بانتقام کشند که جانها را از عقوبت و خون آن آل محمد صلی الله علیه و آله پاک کرده باشند چون همه جمله
بر این قرار یافتند نامه ای بسر یاران سلیمان را بر خود امیر ساختند که بعد از آنکه رخو بیعت ایشان ترتیب اسلحه زمین بروند
علی نمی معین

عاین نمیعن علیه السلام را از سر آن خوف امر خواسته پس سلیمان رسایل باطراف فرستاده دعوت شدند که بخونه
آل محمد صلوات الله علیهم تشیع شده اکنون از شرف و تیغ و سنان برخیزیم که ما از در خواستن خون شهدای کربلا بر تیغ
اعداد نماییم تا داد او خود را از آن قوم ضلالت نهاده بستانیم بعضی گفتند که این بنا را در سال شهادت آنحضرت نهادند
اما از هم تا یزید پلید بکمال ملک شده بود و اخذ عامل در کوفه از شیعیان سخن شنیده و در زمرد عبید الله تمیمی جمع میکرد
در وقت فرصت جمع تدارک لشکر نماید چون یزید پلید در گذشت بقتل در گذشت کرده عبید الله زیاد از عراق فرار
شام نمود و هنگامه بر پا خواستن انکار محاربه را مرفع داشته نزد سلیمان آمده گفتند وقت خروج است و هنگام
گرفتن خراج سلیمان گفت همان وقت نیست مجال فرصت نیست زیرا که ما را از بیعت مردم گرفتن معارف
اهل کوفه از شیعیان تدبیری نماییم در کارت و پس از آن مردی از اصحاب بر معاد عزم آوردن از افکار انکار رو و بعضی از اخبار
صحیحه چنین باخبار رفته که بعد از مردن یزید عبید الله زیاد سپاه از کوفه بصره روانه و لشکر خود را تا همه را در کوفه حاکم
نزد چون بصره رسیدند بازگردان حکم بفرمان حکم مخلوطی کرده بدستور آنکه یزید بخشم خواهد رسید در هر یک از کان
دولت راخیال درست و روایتی خلیفه نکری چون نامه مرا انجام نیابند حضرت را بضرورت به بصره رسیدن
و چون نامه شان صولت خامه رسیده از غرض مطلع کرده و لشکر خویش که در کوفه نایب بود از وقایع آگاهی
داد و باحصار خویش فرمان و بتا و آن لعین بن اللعین در روم سپاه نامه سپاه خود را خواست و بهانه آنکه مردم بن
و شمار بصره خواستند در آن شتاب گاهی خویش را از استخر بسوی بصره رفتند و در آن ایام هیکام مباری و غیره از کس شیعیان جناب
امیر بر شان مبادی آن لعین بی امان در زندان نهاده چنین پاییست بودند چون از حرکت آن اخترد لشکر خبر
اطلاعی حاصل کرده خود را از قید بند و سلاسل زندان فارغ خواستند بیرون آمدند و باتفاق یاران شیعیان بخانه سلیمان
صرد خزاعی رسیدند و از بیعت سخن گفتند و دست بیعت دادند چون قدوم ایشان اشتهار نمود رسیدند قتال را
رهایی کرده روی کار از یاد و نهادند چون آتش فتنه را افروختند فتنه و هنگام آتش بر تخت ژنده با و از جنگ خود کشتم
آخشند و آب تیغ ببیدر ریخت روی خویش را از سیاست و اضطراب هنوز تمام در آمد و سپاه و بهادران بصره فرار در راه نمودند
و به شام کرده سلیمان پس از فوت آن ابن عمران و بصره شام مطلع شده استمداد استصلاح الله سلطان و چون بحور روده نشستند
از عقب آن سلاح اختیار فرمود چون نزدیک قلعه شام رسیده آن حرف از شام اعلان نمود و کرد از قلعه و بعد از دو هم

و عهد و میثاق کرده آن لعین آن جنگ را باز داد و روز بروز در رزمگاه از سپاهیان کرداران شیعه چون لقمه
رسیدند تیری چند دهند و چند کم کردند از این زیادتی منهزم گشتند از کثرت ... فجار شوق گشته که ... نوازش
و فرزندان متعلقان این زیادتی جنگ آورده گشتند و کشته شدند چون آن مؤمنان از جنگ شتران آن آجال ... فرمان
ربیع عاصف از بنیان پای آن مدد رفت و کار آن پیکار خاطف لوی ... شتافت و از آن حکم جوی که از آن
زود قلم مختصه رقم گشت بیعت نمود که آن خارج از حکم خدا و مذهبان از اهل بیان حکم و حکم اخلاص ذهبی در آن روی
مرا از کین روی کین کرد بعضا و چون عثمان را از تربت آن در سر تا سر بن و بعد از حصول اطلاع خبر او چهار هزار
مرد از بیره کذار چون قتل خونخواران حسین اهل ضلال را استقبال و رد فراهی بر سر راه مع الوه جنگ و جدال کشتند
غازیان خیمه نگار بزرگ سلیمان بن صرد القوم و لکو حمله آور شده و جمعی کثیر را از مار زندگانی ختام فنا محو ساختند
آنروز جنوم تا شام هنگامه جنگ گرم بود و تیغ جان ستان در خونریزی بی آرزم سلیمان از کثرت اعدا و قلت
انصار تاب نیاورده فرار و ورد آن گروه و از فیض شهادت فایز گشت و شیعیان متفرق شده هر یک بسمتی نهادند
صاحب روضة الصفا از روی صدق و صفا آورده چون خواهان ذریت جناب مصطفی زاین بلکان اله آمده گرچه
بعد از خروج هرکس حرمت دالی ابن زیاد را از کوفه دادخواه عبدالله بن مطیع را به محمد و ابراهیم بن محمد بن طلحه از جانب
عبدالله زبیر حکومت در رمضان سنه شصت و چهار هجری سلطنت تا طلوع کرد که اشعار ذات مختار ثقفی افتاد
بدعوت مردم بمطالبه خون امام هم مشغول آمد و شیعه و دعوت مختار جهت سار جوف و سخن این شد که
با سلیمان که رجوع نمی ساخته و دعوت و شیخ کین آمده باشند با نعام چون امام قیام نشان مختار پس از اطلاع
این گفت از نزد سلیمان رفت و سخن آن اینکه زنده مرده و مسرور خود استغفار از خلاف نباید کرد و ما گرد آنکس
اقدام بر هوس برسند مکرست کرد اکنون زمان آن فرصت واداده بهشت و شیوه بجان فرزاد و رسالت سبکسنگ
سلیمان و جواب گفت همان زمان وقت با ذات مختار را گفتا رغبت با کس اتفاق عکس دادن نگر
چون از زادور آمده سبکسنگ این مرد مهدویت و دعوت از خاندان ذریت و را بعد از به کار دادن اقدام
نظیر و حرب براه   زیرا که مرد کار روز آن روز که چنین فرصت دست آمده را از کار نکشید وار گرد اش
پیش ... مطالبه خون عترت اطهار را انکار و نامه محمد حنفیه را هر روز به مردم به شنیده و چون او را امام بدانست باید خنجر



خاص و عوام را بسبب نفرت و بیعت نمودن امام و بدست او بر باب وجه و جهت دعوت نمود ... انرحمه کرد از سب
و سجاب علوی ابیطالب از جمله اقرب و کتاب خدا از تمامی علم و سنت جناب مصطفی از حکما اسم و اوحی
و وصی ... نامه ما را از حق با ما ... جمعی کثیر و جمعی عظیم از زنان و پیران سوی بیعت
اوصیانه ... آن بود که سلیمان از اهل بصیرت چه دلائل بر خروج و قیام نموده ... به
نقض بیعت مختار تکرار که کوفه رفته شیعیان را در خونخواهی امام زمان امام حسین صلوات الله الملک المنان
بخوان و بیعت مرا از کرمان بستان و در هم آنجا با بیان تا زر و دربان آنکه چه باید کنی محمد را تو
حکم آن آمد که بعد از اظهار مختار نامه محمد حنفیه را اکثر کردان با بیان کوفه از سلیمان روی گردان
شده بمختار رو آوردند و مختار با شیعه مذاق شعار گفت که اگر سلیمان قبل از این زمان خروج
کرده و شهیدها را اوقاف انبساط کرد است بوده بود هر که عبدالله زبیر بحال آن بود که عمال حرمین را از کوفه بیرون داده
حکم آن آمدی و مختار محمد حنفیه را مختار دانسته مهدی     و مردمان سبکسنگ سلیمان میان این کار را
کرفته نامی از پادشاه خدمت آن را از راست و دوران معدوم اوان خدمت مهدی با این ترتیب و در جواب
بعنوان نامه علوی رو دستور عوض در باب مشغول کرده و چون سلیمان نامه را از مخالفت مختار در بین مختار
آمده نشسته که مردان حکم حکمان که عبیدالله زیاد را کوفه خواهد فرستاد و آنگاه شیعه پاک خود را
مجمع خواسته گفت اگر مختار خواهد که از جانب محمد حنفیه او را خروج کنند مرا انکار در انکار بهیچ وجه نخواهد بود
زیرا امام بن علی بن الحسین علیه السلام است و بار زبان که متواتر است که بر دن آنم و خروج تمام مشقت
نخواهم خست و جهاد و رسالت نخواهم کرد و در آن ایام شما امر دی بخدمت ولایت او را از حقیقت احوال
مختار و سلیمان واراده خروج ایشان خبردار کرده گفت نخواهد شد که خبر برای حکومت ریزد تدبیر قرار
ایشان برو آرند مصلحت آنست که در این باب جمعی را از پی سلیمان فرستاده تا او را گرفته و ... آن
هوس شرع خواهی و اگر چون خروج ارزند این امر زیاد مهیا و آماده طعن و ضرب کند و ابا گفت اجماع از عرب
بکدام مرتب ... تا مکن از ایشان با خدمت ... و خونخواه جناب سید الشهدا علیه
گفت بن کاهی قاتل امام نبوده و بسیار تا وصی قاتل انتقام باشم عبدالله زیاد که قاتل امام است در وزیره خون

چون ای امام اکنون بلشکر بیا و از شام متوجه کوفه حضرت مجاورت با او رغبت فرما و از من قبول کن امام مردم در مسجد
جامع جمع آیند و سخنان او را استماع و قبول اصغا نمایند و چون مسجد آمد و در منبر رفت و گفت ایها الناس شنیده ام که
طایفه از اهل عراق در طلب خون امام حسین علیه السلام از قاتلان آن امام با هم اتفاق نموده و میخواهند که ابواب
کفر و شقاق را بگشایند بخدا سوگند که من قاتل نبوده ام و نه آمر بر آن قتل بوده ام به بخدا که افروخته ام که ایشان
در مقام خود چند و در صدد مقام و با اعدای دین در مقام محاربت برخواستند آمده تا آنجا خواهند کار را از این شکل
خواهند نمود از ایشان شنید که آهنگ ایشان از آنکه زمان بسته شد و آنکه قاتل فرزند رسول خدا فردوس
بریزند و بی بنیاد است نظر من ایشان است و این من اکنون بر اعدا اهل نزد کوفه فرستاده و آنچه در جرگه است
امام حسین و سخنان گرمیت از زمان لشکر شرح آن توان داد پس از کسان چنین سخنان از منبر فرود آمد و از
الا ماره رفت مختار و سلیمان نامدار هر یک جداگانه نزد آن امیر کاتبه فرستادند و با آن دولت زمانه سخن نرم
و خوش میگفتند و وعده خروج سلیمان با فوج شیعیان در اول محرم شصت و شش بود و چون هلال محرم سال مذکور
گشت سلیمان بکتاب نخیله که لشکرگاه او مقرر بود رفت چون چند روز در آنجا توقف نمود زیاده از چهار هزار نفر
در رکاب او حاضر نشدند و حال آنکه شانزده هزار نفر در دست بیعت داده بودند سلیمان مرد دل سرد شد و گفت آن زمان
کرفتار شدیم در کار این وقت و نه در آن زمان نه زن و بادیه نشین و نه حاجیان بمعاونت ما مسلم بن عقیل با این بنده و دلیل و اهل محبت
خود خواسته مراد در اینجا تنها که اکنون از هر جهت کم بود با اتفاق از ما رفته اند و از این شنید چون نزد کردید
خطبه خواند و در جماعت و لشکر چنین سخنان در زبان آورد که ای اصحاب من هر که از بابت نفع و تحصیل مال می آید
بر گردد که نفع او در آن جا نخواهد بود و هر که از جهت انتقام خون امام در این دولت و آن می آید خوش حال می آید دل قدم
در نکال آنها و چند از این سخنان پیش از آن در زبان راند تمامی اصحاب را با اتفاق و ارکان روی نمود و بسعادت مرحبایی
مانده در کمال سلیمان بالوقت اتفاق از نفاق ترک و جلال نمودن با اطراف و اکناف فرستاد و در مردم را بجهاد دعوت کرد
با آنکه یکصد هزار کس بیعت کرده بودند زیاده از ده هزار کس حاضر نشدند در آن حال اهل علم حال خلاف ارا لشکر مانده
کردند این جنگ و قتال بکدام جهت رانند تا با کار سره عزت شام کرده چون عبدالله را کوفه را از حیرت خواهی سلیمان ترک
لشکر با قبول است و سپاه را میگفته شام که شما را در اقدام این امر خطر تدبیری سپاه با او نماید که عبدالله زیر را از حقیقت



حال طلوع خواهم نا لشکر گران روانه نماید و باستعداد تمام روانه شام آیم سلیمان کسانیکه سخنان او کرده بود توجه
بکتاب شام از حقیقت چون عبدالله داد که او را از وقایع اطلاع یافت پیغام داد که شنیده ام اراده دارید و طلوع
صبح دولت را از برای غنیمت انتظار می نمایند که اکثر تمامی را نفعت کرده اکنون را ده روز کنف بیداد
کرد با چنین سپاه قبیل و سبیل تعجیل در مقابله ایشان مقابله لشکر برآیند که بنیاد کرده در مقام دولت هزار مرد در مقام
مقام دارند و چاره برخیزد چون مراد اهل حیات مقام استقامت با قدم و از آن را از عقل و رای دور است و هیچ کسی تحریر
نزدیک با ما هم با نوابات از اهم مهمات است و از اعظم مهمات در حضرت امت کفی در توقف آن در راست
و انتظار رسیدن از وصول لشکر این زمره اگر اختر سخت ما هم در رجعت شود رخصت کرامت و مانا با تا بعد از
لشکر آرایی با اتفاق اهل قوم روی خصمان برآ با اتفاق با نامه نفاق آوریم رجعی اتفاق چون بعد از وصول
قاصد و چون مقاصد سلیمان اصحاب خود را در این باب مشاورت اشارت کردو اصحاب گفتند رای این شود و
با جارت اجابت است آن امیر بیان آن افتاده گفت عبدالله سوالها پاس از آنها که شکست خورده و در تشنه خاطر جمعی که چون
ردین که هم بسته اند از دو شین بهانه جمعیت خودی و بیگانه ما را چون نجات آنقدر تعرض تا رده و اگر تنگ
جفا رشته خاطر اهل وفا آید مرجع تنگ شکر ما کرده و اگر تیز تر زود در نشین بهدف نشانه استوار کردد سلسله
جمعیت استوار و بیگانه عسکر از هم پاشیده و ظیفه آنکه توکل بر ملک علام کرده بکتاب شام توجه نموده از صنیع
تا شام جهاد با اعدا را وجهه همت خود خواستیم پس از آن محاهدان دین را رایات صدق القمر تنخان سلیمان برانگیخ
رضا اصغا و چون تعجیل آنکه سپاه را امر داد که از چمن تعجیل آیند و حرکت خوش را عازم نشسته خود را نخیل صادق
نخیله برخواسته نخیل ملیح سیل کردند از آنجا کوچ برکوچ فوج فوج برنشسته تا بعد از طی منازل قطع مراحل
بقرب قبر حضرت امام حسین علیه السلام تقریب جستند و چون چشم ایشان بر مرقد منور و قبر مطهر آن سرور افتاد
تمامی خود را از اسب انداخته بر تربت که بر فغان از دین تا غایت آن تمام بر رسیدند بعد از اقدام بر زیارت و اهتمام
در تربه و اذانات بر مراکب خود بر آمده همه جانب شتافتند تا مطلع جمله فرقان سعد ختام حرکت نشستند و چون
حاکم و ارث آنجا از فرزین الحارث بود و از اقدام ایشان آگاه شد استقبال کرده از داد و تاورد چهار روز ایشد
در آن سید داری تمام در رو دن از دیار نشستند سلیمان صرف نظری عنان سپاه ملک پناه بدون خانه ترابی

بسبب این نسخه گفته چون زوداین عزم ثبت و ترا نزد ظفر بر آن ظفر حاصل در این حصار روزگاری و صورت [illegible]
کامروی فیما مربیان فرمانی چنین حکم آن آگهی که توقف ما را موقوف از صلاح تا رواج ریاده بخواهد رسید [illegible]
از اینجا بر جای پای خواهیم رسید اگر از کار این سرور خواسته که اهل حصار را جهت معاودت درگاه کاهی
خوردا و رفع مدارند و خورشهای اقسام طعام را در میان جام عساکر را بر اشتر خواهند تا عزیمت و دوش
نمایند هم و سرال انقاع بخود را سر حبس می‌بینند و هم آن احتیاج اهل زود را برجا انقطاع چه خوش بود که بر آید یک [illegible]
و دو کار از فرمایش سلیمان را ظفر دانسته پس از فرمان داد این مردان آورده چون لشکر آن طایفه و دوش
از مال مخصوص خود با ابلهٔ خود را شتری چو درگاه ببار چریان از جنگ و تیر با انعام قند و شکر زعم اهل زمان
با آن درگاه فرستاده رمضان حضرت سلیمان خدمت رحمن چند بیضای دیگر را هم معدرا آمده و چون روز دیگر شد خود
بحضور سلیمان مشرف آمده و بجای نخلان نصیحت سلیمان را معذرت که لشکر شما قلیل است و غدت گرت عدد و خیل و عیال
با سپاهی زیاد و جنگ شما را در کمینه اتفاق بخ ابر دیگرست شما را ثقه خاطر خطر خواسته اند انکه ساخته در روز [illegible]
امروز با غایت ضعف سامان رفته زوال می‌گشته اکنون مصلحت در این است که از این شهر توقف آید ضعف [illegible]
صحرا را منصرف و چون آن لشکر پیش شهر آیند به واسطه بی بهرآیند و من کار کار زار شما را به و مردم [illegible] صلاح
تا آن غایت که سوران نفوذ و فلاح شده و صورت تحقق قدرت شوق [illegible] صلاح خواهم از تقویت نفوذ قدرت
ظفر ظفر میزان تا اولاد در حصار که در جانب سوران حصار رست مکن آمدن و هیچ کس قرین تا حصار سلیمان [illegible]
گفتن بارک الله فیک و جزاک الله خیرا گفت عبدالله را مالکی که از اصل این نخلان بدان قال و قیل الان [illegible]
گفت گفتم دیدم بنای امر بر کل است و سر اصل بر خلق خود وکل زور گفتا که شما حصار خود برده اختیار بنا بید و سگار
در مقام امرا آید با دوست از مصلحت شما باز نخواهیم داشت و اینکه برو حو فیه دیگر شما بیان قرب لعرب کاهی [illegible]
بر لعنت شما خواسیم کاشت چه خوش بگوید طوطی شکر آغاز خواجه حافظ شیراز   حافظ و ظیفه تو سخن گفتن است [illegible]
بس دیگر مدار کار که شنیده باشید و اگر لغور ستا مرور طبل رحیل خواهید کرد به عاصیل لیل چیلانه حمل [illegible]
کشیده تا قبل از دروان کرده انوه حتی الورد راهبی غایت محل زوال اهوال خواهند شد از آن تهدیدات زیرک
و از غایت و فور لعنت شما به تحمل آفات تعرب و عجم و جنگ و زرگ و ایلان برابر و جدا وارت گرت آب و [illegible]

جلد اول

عاد از حد قلعه و نهر گذشته خیام سپاه اعتصام را بر پا خواستند تا از آب حلف ساختهام تصرف خود را گرداند [illegible]
از خلیق عین الورد تا این محل چون محل ورود بر روی وادی این است و تمامی خواطر از شر دشمن ایمن اگر علف [illegible]
شکر کی کند و با فیض عسکر شهر علف کرده با ما را خواستن کمک و مدد ذخیره کشیده و تدارک آن کار مشکل با رنگ
داشته و لیعت دیگر آنکه ما تو انیم در صحرا با شما میان جنگ نگشیده چه شما ابه کنید و از ایشان بسیاره مایه کرای [illegible]
آمدن اندک با سپاه را بر تلفات تو را اگر در جنب دلالا حصار را در ظل تخت انتظار با دشمن با کار کار زار
ایمن شاید که هر روی کار آرید دیگر از تعاسه کار آنکه پیاده و در روز کار سوار را زیاده بکار است و لا ازدون [illegible]
پیاده در بکار و چون لشکر شما سوارست و پیاده از جهت سوار در در کار زار چون علاوه حصار در ضرورت اگر خواهید
نظارتی سعادت صف تیش و رقیب کشیده از خود افتاده و دشمن تکشید خود با گمنه پس پیاده جنگ جنگ را
با جنگ عز سعادت ساز خواهد و شتهٔ دانسته شوند فرح فوج چون رسید از خود و ازشته آمده جنگ [illegible]
اما نشسته اگر در میدان محاربت تکشته آمده و رشته دیگر که خسته نام ماند از جای بر خواسته کنند و نتوان [illegible]
کس با جوا ستم تا دگر نامه این نوع افسانه از جنگ دشمن از حد امکان خلاص شده و رنجی خاص [illegible] فتح و ظفر
قرین بخلاص دیگر دولت حلی مناص پس از اتمام هر اسم لطف سلیمان لشکرا حاق زرق خصومت خطرت قیام اقدام
بحرکت در مبادرت نمود و قبل از طلوع الف شانی صبح عین الورد را سوره و مرول حرکت و بعد از چند روز دیگر گوشه [illegible]
کوه سیاه خزان که تمام شام و در یک منزلی ایشان رسید سلیمان رحلت و خطبه خوانده مردم را بند و در [illegible]
خطبه جهت رفع خطبه رست و مرد تعیب این نخبه گفت هر کاه من گشته شوم عبدالله و الی آید و خلیفه گردد
عبدالله سیل هر کجا کاه نامه امر خلافت مروان داد و فرماد و رفاعت بن شداد رقرار باد و بعد از اتمام [illegible]
بر ایج باب فرمان داد که باید بر رسم شیوخ باور میدان محاربت نهاد و از حسن خون با خفاعت مولان نوبن [illegible]
و شب را در سنگ و ثبت حیوان خواست پس سه سن نخبه چهار کس چون خطاب دیگر کس با ارشک نخه کرده در حب
فرمان سلیمان چون به سپاه روان شد در آن سحرگاه گاهی دیگاه آوازه اعرابی را که عادی ر کله شیر از گوش شود
ابکاه آن صدا را ریشا رت اشارت نمود و آن عرب طلیعه چون حاضر آمد و احوال او ما خطر از نام وی پرسید گفت
اسم من حمید کنیت عاقبت بالعافیت الله را اورود و محو دانست پس استقبار از قبیله و تبار او ورجال و اذکار بی تعق [illegible]

شب گفت بحکم محکم سبب غیرت شما را انه با مات انگاه خواست از بنگاه سپاه تا به سپاه تمام انگاه با او گفت اگر
جمل غلام اگر خبری ما را اعلام نما و دعوت گفت با سبب فتح از ظلمت ... لشکر ایشان ... و کثرت بی نظیر
از همه لشکر و بخبر ز جمل بن ذوالکلاع است که از اتحاد ایشان کار بلطف الله دون ما به یک سپل ... پس از
سبب آن مردعوت را عرض نمود و خود با دل قوی لشکر بروی که او راست ... جانب بی ایشان
اجابت کلاشت چون در آن سحرگاه به بنگاه لشکر جمل ... رسیدند تیغ کین را با سر ... تیغ افتاب
بران طایفه مدعی حکم خواستند هر چه را کشتند کشتند و بقیه السیف راه رستیه با فتح و نصرت بار دوی سلطان باز
برگشتند چون راک شاهی از درگ زین پیاده و بر مراکب که اکثر تمام خویش ... هر که آنجا را ... برکب
نصرت ... خود خواستند و ابیات تازی نژاد خویش را آراسته رسم کرکل ... ان درپیش ... و چون این
خبر ... کر تمرد این ... و ... واقعا و حصین بن ... سلطان ... سلطان ... وقش فرستاد

چون حصین بحکم امارت در آمد روی بعین الورده آورد و سلیمان ... خویش آمده بر تیغ انکی جماعت
و حادث گشته روی بر جهه آن جمع حصین که اشت و سیح در نصرت آل محمد از هر روی ... و چون ...
فراقش وی نمود حصین ... دل ... سلیمان کرده ... سپاه ... بار را با سلیمان
نداد ... مردان ... مردم ... عبد الملک ... بیعت داده ... اهل مجاز
و ... امارت عبد الله زبیر ... کنون شما را ... خواستن ... مصلحت است که
مراجعت نمایید و چون ... سلیمان گفت ای ... را ... کنیم
از همه ... امام ... چون ... اگر ... دو ...
عبید الله زیاد ... بحرب ... اهل بیت طهارت ... جا ... خواب
... تسلیم و عبد الملک ... امارت ملک ... کرده ... تا ... بیعت ... شاه و ولایت
... امید ... آن ... تا ... آنحضرت ... گروه ... کشتیم
چون از ... جنس ... حصین ... دیگر ... سیاری ... جنگ

الکر ولدا

آهنگ جنگ و آهنگ مدافعت ساز کرد و اول محاربه نهاد چون صفوف طرفین آراسته شد و صفوف لشکر
با هم آراسته اهل عراق از شام از طلوع صبح تا غروب شام صفوف خون آشام را در میان خود محکم خواستند و از طرف
چون دریای ژرف بر هم می تاختند نمکیدی ... و اگر ... می تاختند الغرض کوشش کرده
و ... ورزش ... تا روز ... جان و دل ... روز ... چون روز دیگر ... کار
چون خور از شرق ... سر برکشید ... هزار ... جمل ... پسر زیاد ... لشکر
حصین رسیدند ... تمام ... حصین کرده ... صفها آراسته شد ... مردان کین
طرفین ... آراسته ... آتش ... مردان ... اشتعال ...
افروخته ... آن ... جان ... مردان ... سپهبد ... انجم
روی کار ... معرکه ... روز شد ... خون ... افق ... روزگار
... که ... ده هزار مرد ... حصین ... طرف ... روی
... آراسته ... هر طرف ... و ... جان ... تیغ و سنان ...
معرکه ... گرم ... کردان کین ... از هر جانب ... از طرف ... و جان ...
... چون حصین ... ثبات ... و ... قیام آهنگ جنگ اهل عراق ... محکم
... علم ... تیر ... اهل عراق
... چون ... تیر باران ... نصل ... تیر ... کان
... کار ... که ... بیکاه ... ان ... سلیمان ...
... سپاه ... آن ... جانگاه ...
... که ... راز ... بیکان ...
... از ... سر ... سنان ... کردن ... سپاه ...
گرفت ... پس از آن ... آن راست ... جمال ... دل ...
... جان ... چون ... کوشش ... از ... خدا ... آن ... ابن ...

شد و مصاحبات آمد و ارشاد تا آفاق جهانتاب سیاهی سپاه اسلام و شام آمد در رفاعه هزیمت جست عزیمت
سحاب کرده برفت اگرچه این شد و از مخالف اسپند و هکاره پیچ و سپاهان که اگر ما باشیم تا اگشته ایم مذهب حق
از صفحه جهان یکباره محک خواهد آمد دولت عار و فرار را خوب یا آمده و ننگ فرار را ما از جهاد بروف
ارزوی ما نوع گشت و گفتا که از این بیان ذوالکلی بواسطه تعاقب کردن لشکر دشمن عاقبت رتبه
جرم و بقیه السیف دشمن شکن را از رفته کمی در ضرورت صواب آنست که بضرورت که بلشکرگاه شتافته فرود
آئی و چون شبانگاه شود لشکرگاه قرار درآید از ایشان بر یوده و با لشکرگاه به دران اصلاح خداوند برده دریده
و را ما و تیر برکت قرار بپا دارد تا بیکبارگی قصد شما نماید تا چون روز شود و دشمن به لشکرگاه ما درآید و بخت
و کاه و خیمه و خرگاه را از لشکرگاه خالی یابند در شکل شهر که جای در آن بیابانست و بخیه پیدا نیست آنگاه آمد
رفاعه بصواب دید این عرف و چون لیل تگشته بطرف همراهان خسته فرمت جبه سلیح و درهم و اهل
با فیان که خسته آنچه پل و چون صبح شد لشکر شام از خواب بیدار شد پل اخراب و ندیده رفاعه را
گذشته از ابن حصین بن نمیر از خیمه و لشکر کردن و اسیر نمودن آنچه کمان تعاقب لشکر و تا و ادراک
تا عودت ماداد با همراهان از راه جند از عقب آنشاه نا خسته اعدای از اطراف فراری خبری بدو فرمود
چون در آن جنگ از جنگ اجل جهت پس از رود و کوفه دار السلطنه بر و بعز دولت مختار التزام خدمت
و با مهتران سپاه و زرم کامرانی راح ریحانی حیات زندگانی را از دست ساقیان شکین کلاله رباینی
می دوشیدند و نغمات رنگارنگ عود و چنگ مغنیان زهره آهنگ نام عار و ننگ را بضرب مضراب
دستهار بعد آنان بخواسته برده بر چهره جهانی روزگار می کشیدند

در تواریخ سلاطین و پادشاهان معتبره مذکور است که چون دو ماه از حکومت مروان گذشت در دولت مروان لوای زوال
مروان تشریح احوال آنکه مروان در زمان حکومت عبدالملک پسر خود را ولیعهد و مالک ملک خود کرده
روزی خالد بن یزید که مادرش در حباله نکاح مروان بود برای مرض مروان او را دید و عتاب الحکم داشت
و با او دشنام او و مادرش زنان و از زر او حوش علم کاتب برافراشت خالد چون از والده مادرش رفت بزد مادر که


بادی مادرش بود رفت و از مروان شکوه نمود گفت مرا از خلاف مجرم ساخت پس بود این بازی زنان
بیرون خانه مادر خالد پسر را تسکین داده تمهید فرصت کرده که کار آن مرد را برساند تا آنکه شبی زهر در طعام نموده
روز عمرش را بانجام رسانیدند و بعضی گفته اند که در هنگام خواب بالشی بروی او نهاده نگذاشت و بر روی اش آن گروه
سراج حیات او را خاموش کردند تا خرج حال از کالبد او رفت و مدت بعد از وی عبدالملک
جالس سریر حکمرانی گشت و علم جوش روز بروز پیکر سپید تا والی تمامی بلاد اسلام آمد و در آن روز که مختار متفکر
کوفه و اطراف آمده بود عبدالملک بعنوان خطاب بایشان زیاده بر بیان فرستاده بر پیغام و ثنا که در کمال روشن است
که به مرم مروان در هنگام حکمرانی بود تا سر از عراق برداشته بود و چنان مقرر داشته بود که آن سرحد
از جمله کدورت نفاق و شر در صادر و از اهل نفاق در کمال بالا نفاق با کوهی و کاهی همت را بر
زر فتنه و اطول نحو سپاهیگری و بنا بر مقتضیات ایام حکام هنگام مرجوعه خبرها شنید و باره خلاف را تا حول
مکاردی و اگر چنین می شنوم که مختار خروج کرده است و جمعی کثیر متابعت بالعیب و موافقت در کشتار و عیب
آن حضرت چون شد با موج آمده اند اگر دولت و فتح رسیدم کمی کار مشکل آمده اعمال و در پس برجب
ماندن ما بی غرور کل اکنون تا اتفاقا دور از سر و کار متوجه کار را رو اشتهام و در فرار بر عراق سردار و کمر
خاطر از استقلال آن سالار استعجال مختار نمادرات از لشکر خونخوار و پس از رفتن از کار مختار بسیار ترحم
بصره است و توجه آمدن بکمعات از مصعب که اهتمام کاری است مصعب لغات نمود ابعد از تمامت مهم
بصره و آن شهر را آهنگ حجاز را از راه راست ساز کردن و جنگ جنگ را در آن خطه سمت و از باخبر
جلادت بلند آوازه ساقی و در باغ عبدالله بن زبیر را که دشمن دیکهاره را ضعیف روزگار جگرگرانی است
هر دو بار دشمن که ترا ظفر بر آن میسر کرده و بعد تر باشد چون نامه آن شهر با عبیدالله زیاد و عداد رسید کوچ
بر سر کوچ جلیل جسل کرفت و منزل بمنزل برفت تا به دیار بصیعین رسید پس از رود و هزار کس برسم مقدمه جیش
تا نزد جسل بن وارانفرت عبدالرحمن بن سعید پیش که از قبل ابن حبیل مختار در جسل الی مختار بر او بعد از آنکه
حقیقت کار مختار رحمان بعزت رکاب کثرت منعطف و نه کار کرخ و در اطراف آنکه نشستند بر احوال
خرقش آب و روی جلادت خورد او بر پیاده سرا بسر فرو ریخت چون این سر مختار در رفتن عبدالرحمن بکرت آنگاه که

در جواب فرمان داد تا در همان مکان که او را داراب بن سبند نام بیابان رسید صدور فرمان جلی وی را که چنین
کن و چنان باش و چون مردان زمان و دلیران حکمران آنگاه بر زبر انش که در نهایت فخامت جلیل جایگاه
بود و در شجاعت و شهامت رفیع جایگاه و از عقلای کوفه هم ممتاز و از امرای سپاه عراق شام
سزاوار کردانید زبر گفت اما لا امیر شرط به شرط این امر خطیر را متحمل می آیم و انجام جلیل ما را به اهتمام رسانم که
یکی آنکه لشکر مختار بعده سه هزار باشند و دیگر آنکه یکه گزین و مختار من باشند تا مرا موافق دیار آید مختار باشند
ما در ل او را التماس مقبول داشته به متابعت ای ایشان را در کرسی شتافت و چون داخل قریه ای زبر اکر
چه در جهارت محاربت او را پایه قدر داده از انقطاع است ولی درحیث ... که اگر درد در ... شفی
با دشمن دانی را او فرصت رسیدن نیست داده متعاقب خبر نو رجوع کنش که آنجا و اکر احتیاج بود و است
اختیار آن بر تو لازم است مقاصد او حول قاصد سپاه به تو حاصل آید تا به کام مرام تو کفایت حاصل گرد و آن کار
لشکر کشی و دشمن کشی مستقل آید زبر گفت ای امیر را بجای ظاهر بود و جز از احتیاط است در تو هم تا بنت
در باز ار کارزار را رجب روا باشد پس آن فرمان به عهده عبدالرحمن شرف صدور یافت که زبر چون ارب
با پاس شده و در حرب به غایت ثبات و به ده صولت در معارک ترا معلوم است و روزش پرده در جگر
رگ در دم حرب به صرف با صراحت اطاعت زاده است و ان در حق حصول آن رای و آن اب راء او راست
کار اطاعت او را بر خود واجب دانستم به وجه فرمان دهی دیگران که مطیع آیند اطاعت و ارجب حجر و دولت
و مخالفت وی سرزنت نکال و نقمت چون مختار نامه را از متابعت راحت فرمود به بن اش سرداران از روی درسی
حرکت نمود و منزل به منزل طی مسافت نموده تا در کرب دار و آمد و عبدالرحمن با هزار کس با زبر پیوست و چون آن
امیران به هم پیوستند و از انجا حرکت نموده تا آنکه چون خبر نزول ایشان را به شهر نزول خود شنید دان خبر برده در کار
جماع ان زاد و فیاد کرده آن پیسر ربیعه بن مخارق غنوی را با سه هزار نفر در دشمن پیش ایشان فرستاد که ... جنگ این ...
فرستاد با زبر هم رو انه خواستن سه هزار کس که با سرهنگ عربی ازنام و ننگ سپاه ربیعه سماوی دهد و داد
و چون آن دو سپاه تمامی دلاوران شام سپاه به هم برسند تا ... هنگامه محاربه را بیاد ... شد اتفاق ورخ به
بر روی ... شدند تا نوبت ابن اشعث را گرفته بود باز خود داری نموده بر جاده معبری برانند معبری را همراه از رخت

قتال

قتال با اهل شام آمد و مبارک ... دی او را دست نگاه ... شتند تا از حرکت شعبد ابن ... باره کرد لشکر کار
برآمده پیرو التفات مقال تمامی لشکر ازخم عرو ... صف صفوف ... طرار ... هیجا ... لشکر ... انداخت و ایشان بکشت اکرین ... در قرار
بن حارث پسر عم حای کریم آمده در ... ابیر واکر ایشم چون حارث غار سابه عبدالله بن زبیر غنوی با وارث کشور
آمده و با دشمن به سر حارث واکر عبدالله هم راه جنبش کرد و شورش و شور شا واده ... و او دست لشکر آمرا تو همساد
سپاه با جنس فرمود و فرود آمد و چون عرصه بر کرسی تنشا ... و دست ... در با وارسی پیاده ملازمتش با خود راه و فرار بر جنگ
زبر غنی بود و در اشعار بنک و ار ... بر ست مخالفان هنگام حرب در آن ... لشکر ... آمد که آتش آن کرم خانه
زبانه بکرد اخر کشیده و چون شراره ... تا بر و ... سر داور ... آن رشته بر ... کله اعتدال کردیده و چون عرصه بر جود
ازاقی روز عرصه سر رکشیده شد پس که قتال در فارس غارب از افق میدان طالع و بیان ... حمله ور گشته
و یرا از ضرب تیغ آورده ... زن در کشته ... روی زمین گشته ... خاست ... ورش هکمان سر بر اش افکنده آنگاه
از سر استظهار فرمان داد تا تمامی سپاه شر بکار عراق بر روی صف آن لشکر شام حمله در شند و از هر طرف
و جانب الطاف الله چون ... ثابت تعالی ... درآمد به دو خواهند بیعت اجتماعی ... بر اطراف شامی عقد و از هر پیش تیر
کین بر ایشان آمیخته تا ... ... دره ... شر ... ما ... شستند ... سپاه ... ساخته ... را در میدان فرار ساخته تو به
در تعاقب ایشان بر آمیختند و می انداختند ... السیف الفقیر ... ایشان و ضربت شمشیر کاری که سپاه بر اد
کمراه را آرا مکاه بود و اول ... ساختند و از سپاه نامه سپاه شامی ... نوزده ... بر سر خر نعمت آمد و چون از
نماز عشای ... بود و دیگر ... بس اشرار ... به غرض قدرت بر تکلم نمود همواره زبان تحت خویش ... کرده اند
و ... کرده بود ... نماز ساعت ... به شعادت ... بر ... غفران ... سپاه عراق ... آمره ... فاق ... اتفاق
حول و ... آمده ... راو ... نشد ... و دیگر ... حود ... شد و ... آنکه هر که آمد ... ان در
فا ... بود ... ایشان ... منیت ... سازد آنگاه از حرکت ... لشکر ان در آن ... به ... ان آنگاه کاه ... را بر ... خواستند
رای بر ... آراسته ... گفتند ... سنه از ان نشست ... شرف ... اتفاق ... المراد ... تما
لا اطلاق بر طاق ... شرح ... کرده ... از تکار ... شد ... تکرار ... ان چهار ... هزار کس بود و سپاه طلوع
شام و ابن زیاد ... هزار تا کس فرود چون ... در فارس غارب از افق کرده طالع آمد در شهر خبر ... گشت

کوفه پس به تیغ شامیان کشته گشته و ابن فارب [illegible] هزیمت [illegible] کرده فرار گریخته بواسطه اطراف آن
در آمده و اخبار مختار با دولت انتظار گشت مساعدت بخت امیر زمان امکان داشت که روزی در [illegible] بشارت
انباری داده و [illegible] داده و سرکار مختار را فتح بر فتح افزود و پس از آن بحکم [illegible] استبشار [illegible] فال [illegible]
پسر زیاد و بسیار گروه [illegible] نام [illegible] ابراهیم بن مالک اشتر [illegible] و بیرون آمد ابراهیم بن
مالک اشتر [illegible] که [illegible] مجلس بزم می [illegible] شنید آمد [illegible] سرور و سالار [illegible] آمده
که در فارس [illegible] آمده از [illegible] با جماعه سپاه گرد آمد و با اهتمام زیاد و توجه [illegible] ابن زیاد و نام
چون ابراهیم با قومی [illegible] گفت که [illegible] خلاف [illegible] آزار جماعتی از معارف [illegible] بسیار گرفته
پیدا گشت [illegible] کشتند و در سر کار [illegible] مخالفت [illegible] آن شد که مختار [illegible]
کوفه را که قبل از آمدن عبدالله مطیع [illegible] از مطیع آمده و دست بیعت داده بودند [illegible] که پس
از مختار آمدن مختار [illegible] دعوت [illegible] بیعت [illegible] آمده و در هر کار [illegible] بیعت جماعه [illegible]
طایفه [illegible] که با ضطراب [illegible] طالع [illegible] آن اعظم
[illegible] نموده که مخالفت حضرت مختار را [illegible] فرصت [illegible] شنیدند چون ابراهیم با [illegible] عظیم [illegible]
مختار [illegible] عبیدالله [illegible] آمده و چون [illegible] بیرون رفت شبث بن ربعی [illegible]
کوفه با مختار [illegible] کرده که اگر [illegible] از این طریق سلوک [illegible] سالاری [illegible]
والا آن جماعه [illegible] نفاق [illegible] نفاق آن [illegible] آفاق [illegible] مختار [illegible]
از حقیقت انکار استحضار حاصل آمد در مقام جواب [illegible] راه [illegible] در آمده [illegible]
خوب [illegible] که چون [illegible] فال [illegible]
با استعجال [illegible] آن سردار [illegible] فرستاده و پیغام داد که از دست [illegible] طایفه [illegible]
استنفار کرده [illegible] و در هر کار [illegible] انکار [illegible] اقدام [illegible]
چون قاصد [illegible] رسید ابراهیم [illegible] کرده [illegible] برای
نصرت کرده [illegible] اما [illegible] کرده قبل [illegible] عنان [illegible] ابراهیم [illegible] کوفه

شبث

شبث بن ربعی رفته [illegible] آتش فتنه کوشیدند و [illegible] متابعت [illegible] شبث [illegible] در خانه مختار رفتن
و گروهی [illegible] شدند و [illegible] مختار [illegible] پس از آنجا [illegible] شورش [illegible] پیاده [illegible]
که در رکاب [illegible] حاضر بوده [illegible] کارزار آمده [illegible] صحرای جنگ
در ای محاربت [illegible] آوازه [illegible] و چون [illegible] شورش [illegible] و محمد بن اشعث و عمر سعد [illegible] بسیار رفته [illegible]
[illegible] شبث رفته [illegible] محاربه مختار [illegible] شبث گفت [illegible] مبادرت در کار
[illegible] که [illegible] مختار [illegible] مصلحت [illegible] اکنون [illegible]
[illegible] پس از آن [illegible] عمل [illegible] طایفه مخالف [illegible] شبث [illegible]
[illegible] بخدمت سرکار مختار فرستاد و پیغام داد که اعیان کوفه [illegible] و فلان [illegible] شورش
[illegible] دیگر [illegible] محاربه [illegible] سابقه [illegible]
[illegible] در خلاف [illegible] استقبال [illegible]
در [illegible] سخن [illegible] آمد [illegible] چنان [illegible] کرده که
[illegible] مختار [illegible] سخنان ایشان که تمامی [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] رسول [illegible] خود را [illegible] قبول [illegible] آن [illegible] شود
[illegible] مختار از آن [illegible] شده [illegible] مخالف [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] طبل [illegible] کوس [illegible] سپاه را گرد [illegible] خبر [illegible] شد که [illegible] ابراهیم
[illegible] مالک اشتر ابراهیم [illegible] شهر [illegible] مختار را خبر [illegible]
[illegible] آن امیر [illegible] رسید [illegible] که خبر [illegible] گفت [illegible]
[illegible] شد که امیر مختار اظهار مخالفت [illegible] قتال [illegible]
اقبال [illegible] چون [illegible] حال [illegible] مختار [illegible]
[illegible] که [illegible] طایفه از آن طایفه [illegible] فوج [illegible] ابراهیم [illegible]
کرده [illegible] آن [illegible] سرکشان [illegible] آن [illegible] جماعت [illegible] لشکر [illegible]

گرگ صفت از میدان محاربت فراری و روز از پی جهاد ناکامی فراری گشته بیابان دوری رفت و بجانب بصره
لشکر دستگیر شده اسیر گشته را که در شان ایشان سخن نهادی کربلا آلوده شده بود با امر مختار کشتند و بقیه را رها
کردند و چون خاطر مختار از معاندین اشرار از هر جهت جمع شد بار فرمان داد و ابراهیم ملاوت تا بار بر کنگ
ابن زیاد را در بر منبه نامه سازگند ابراهیم لعو بوده مختار تسلیم نموده از روی رضا قدم بجاده غزا گذاشت بعد از
قطع منازل و طی مراحل ایامی که رسم و رسمش در راه نقاشه کسی خود قاتل شده بخبر حی کرد و از اول روز
مقابل قاتل فرزند رسول خدا بخشنده مقابل تعاقل آمد از آنجا که زخمی کرده که در لشکر ابن زیاد و ابن نهاد
بردی بود عدل وداد و از اشراف بنی سلیم که آن جناب عمیر بن حباب می گفتند از روی تسلیم قاصدی نزد
ابراهیم فرستاد و پیغام داد که مرا اصل آنست که از این رسول خدا آیم و آن لشکر ضیا نظر جز سبیل متصل کردم
بشرطی که امان ما را امان آید و برگد امان ابراهیم عمیر را امان داد و همچه دیگر خاطرش را چون روز
نوروز فروزان ساخت عمیر در همه شب با هزار نفر از اتباع و حاکم خود در لشکرگاه ابراهیم شر جدا در خیمه دیگر گاه
ابراهیم آمد بزرگ ابراهیم مقدم او را بر اسلام او عزیز داشته انواع لطف و احسان بتقدیم رسانید و ابراهیم
بسیار بعهد مختار حرف زد و نرم شد و گفت خواهم که چند دور کرد و لشکرگاه کند و تدریج تا ساعتی جنگ
کنم رای تو در این باب چیست عمیر گفت بسیار در کار است لشکر این زیاد هر چند توقف تو زیاد و گرد و
اتحاد و دلیر گردند و حرف گرگان بیشتر گیرد صلاح آنست که چون ما گزند ضربه عظیم در جی قوی
در دل ایشان سارت سفارم را ابراهیم حاکم طاهر در دو میل ابطالف بر دو در کناره گاه از زمین زنشر
کن که ابراهیم بر جمله نفت نمودی در شرایط الصف لعص اعمار عمل نمودی و در قرار اول و فصل تو در نوتی یناهی
دست داد و در بندگان و وداع امیر مختار و رباعی که بسیار غبار از خاک برانگیخته و سرم را انتقال ... و انقطاع سود
و در دستور راه دستور الطالع سر حاکم قارن کوفه و در حکمران آنکه تعالی آنست که قتل از رسیدن خبر
قتل لشکر زیاد در اسرای مرتضاه نصر جهاد و مظفر و منصور آمدن ابراهیم بحضار رسید از آنچه واقع شده خبر بیداو نیز
از وصول خبر و فرق دادن تا فتح بجانب مختار آوردن سرهای اشرار و ناظر خود و نمودن اهالی از ایران
سرها در صحرا رفته هر سه سر صدق گفتار مختار را نشان دادند و گروه کمان بردند که دمی زیاد و نازل شود مرد شقی

بابگر

با ایشان گفت که از این عقیده فاسد مراجعت نمایید که امثال این کلمات ناشی از ذات بی‌برکت شما است چنانچه رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که فرار از زحف را کافی است و چون ابراهیم بن مالک ابن زیاد و سپاه او را از آن جهاد از جنگ
در صفحات آینه نگارش خواهد یافت مالک آمد رحمانی فحی را مالک خراج جزایر را از بابت باج گرفته بعضی از آن
وجوه را خود خواه انعام در راه سخت و در جنگ لشکر ظفر پرور خود بخش و مصرف کرد و بعضی دیگر از جهت تا بر جمیل
سرکار مختار فرستاد و الی الله به خاطر می کوید که مختار سرهای سرداران سپاه شام را با نعام فتحنامه و بی‌ارز
دینار بمکه نزد محمد حنفیه فرستاد و محمد مال پس از آن بر دست السجده شکر ادا کرد و تا سرها را بر سر دار بیاویزند
و عبدالله زبیر آن جماعت مساجد و در راه مانع از آنجا که آمد امر کرد و تا آن سرها را فی الحال دفن کردند
تسلط و غلبه مختار را بر این زبیر کار و نزار افتاده جهان گشا و بر روی تنگ آمد چون خداوند مختار و از غم
لیل و نهار انجام روزگار حیله امام جبار فرزند او احمد علی مختار را باز رسته از آغاز طلوع صبح سلطنت مختار
تاریخ شب چهارشنبه چهاردهم شهر ربیع الآخر عام شصت و شش هجری که ما خلاف را از وجود و عمارش
ارادت مردم کوفه چاپلوس و بسیار رسیدی بر زمین که اسنه گفتند لعن باشد که مرتبه داریم و هر آنچه منظور است در دل
جان می سپاریم شرط آنکه بکتاب خدا و شریعت سید و در اعمل نمائی و مطالبه خون جناب سید الشهدا
و سایر شهدا و اصحاب آنحضرت از آن جماعت جفا کیش نمائی و دفع شر از شیعیان را وجهه همت سازی و در حمایت
ایشان کوتاهی ننمائی که حکومت بلاد اسلام بعهده خاندان تا زمان خلافت و امارت
امیرالمومنین صلوات الله علیه و عبادت الله بن سعید بن مسعود ثقفی که امیری مردانه دار و عم مختار حصار مدائن
در وقتی که حضرت امام حسن از جمله بود و در قصر ابیض بصره تا آنجا که در قرار و ملازمت عم مختار بود
ملازمت عم خویش مشغول بودی گفت که مرا آنست که حسن بن علی را گرفته به معاویه سپاری و لقاب و مال و سلاح آنجا
و بار سپس مشغول فجاج عم مختار را وی گفت اف باد بر تو مرا از غضب آن گناه چنین شخص ده عاقبت
من پسر که فرزند و حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفته بدست دشمن بسپارم معاذ الله هر آینه این سخن
در میان اهل ایمان آشکار یافته شیعه را از آن جانب از مختار برهم شدند که آن را بحقارت و آن رسم بگویند بعد از
کردار بسیار دارا آخر کار شفاعت عم مختار از مختار کینه شدند و کینه داشتند که لعنت از کوفه رود و شیعیان در میان آن

زبان گشودند و به طعن طارق زبان درازی بردند تا آنکه جمیل مسلم بن عقیل از طرف پسر اشرف ملک شاه
نجف حضرت امام حسین به آنجه کرد بی‌حیا ز خاص و عام بگرفته آمد مختار با هفتاد آن شنید رزکار را
در خانه خود پنهان ساخت و اصفهان از فرار او لازم خدمتگاری او در آمد حکم نهاد و این نهان از زرون آن شجاع
یگانه را شکافته و درنگ کشتها انواع خدمات کرد اخبار به آنکس که بر چهره اهل زمانه گشته بود زلال
آن خدمات شایان نشسته کرده شعبان بعد از وقوف را حیثی عطوف آمد و عذر با آزردی خواستند
وزم او را بدیع الصفات رحمت سید الشهدا شنیدند چون مسلم بن عقیل اعمال آل کار راستخته و آثار روزگار
خود را با خون و خاک آمیخته رهبا از خانه مختار پس از رقت و زبل بعد از اتفاق الطاف خامه خداوند مختار
زرون یگانه‌ها تا آن عرصه و رستن را مصلحت دانسته با کمال نفل سکانی کرد و مختار آنجه آوردن آماده داد
از کوفه بیرون رفت و به اعادت کرده خبر شهادت مسلم بن رسید در هنگامیکه از وجود مقدس آن امیر
جمیل با کس کرده یکی از سرهنگان ابن زیاد در بیرون شهر با آن جماعت نهاد و برخورده خواست بدارد
نسبت به آن سردار جمیل انعام نماید مختار میغ آورد از آتش خون عزم آن نابکار بیت و بیخ کس
که با او بار ده و کار بودند ز دو انصار رحیش را از خمس بشوده خون نشان وارده شمر که بد ابن زیاد نخواست
آن سهنگ دلی جنگ را عوض دیای آن سرهنگ کشد و انتقام در شسته کینه را در انتقام از مختار
ما انتقام بکشد با تماس جمعی از اشراف از قتل وی در گذشت و آن مختار ساخت چون صفیه خواهر مختار
در آن روزگار در قید نکاح عبدالله عمر بکار بود مختار نامه نکاح زیاد از رحم نوشته وی را در حبس کار آگاه
کرد عبدالله شرحی بیزید نامه سیاه از شر حبس استخلاص او گشت زیاد نامه ذرابکار کردن داد از قید
ابن زیاد و زشت و آن نامه مختار را جلو از بند قید رها کرد مختار دیگر توقف در کوفه نکرده پسر شاد
مدینه شد و در کنار سبزه بنا دولت یزید سقفی گشت و زشت حکومت عبدالملک مروان رسید آمد
بودن محمد حنفیه شمشیر خونی سیه گشت از ان ملت دلان بجار سلطان نیز را جواهر جمشید دارد
داوری سوی کوفه نهاد و در ورود تا تخت در جنگ بخوار شسته خلوت سازد و رستاخیز بیعت بری امده قوم
تا هزاد بیعت کذارده سر در آستان سلطنت حضرتش نهادند و از آن عبدالله زبیر را چون عبدالله بن مطیع

مطیع بود و والی کوفه از بیم مجاهدین برکب مختار فرار به دیار شام نمود عبدالملک دفع فتنه آن ملک را باین باد
مفوض داشت و ابن زیاد در آن وقت حاکم و سالار علاو جزار بود مختار بعد از ورود کرده با محرم
عام شصت و نهم هجرت در آن ملک معظم بجمعیت لشکر و حشم پرداخت چون عبدالله با سپاه شام و
شمار شامی شقاوت شعار جمع و طبل حرکت بسوی کوفه کوفت مختار بکار زار سپاه ملائکت پناه
جوره را در عالم خواسته بود که مالک اشتر را که ابراهیم نام داشت و در شجاعت نشان از رزم دستان
سام پهلوان لشکر خواست و او عبیده جدا که در جدال به هلالها داشت و او عماره کیسان که از
عرب باج میگرفت با مقدمه سپاه آمده و دیگر لشکر را گشت پناه چون روز تقسیم محرم شاه خور
با خنجر آتش افروز و ناوک دلدوز بر خنگ خوش خرام جلوه گری برآمد پهلوان زمان خلف الصدق
جهان پهلوان ابراهیم بن مالک اشتر سلیح محاربت در بر و بر پشت رخش کوه و پس زین نشسته با دو هزار
کس از قبیله مذحج و دو هزار نفر از لشکر بنی تمیم و همدان و کهار و پانصد عدد از قبایل بحر و پانصد
شجاع از کنده و ربیعه و دو هزار نفر با شش هزار از طایفه حمرا و چهار هزار نفر از قبیله دیگر با تیر و تیغ
و سخاوی تمامی همت را بصوب حرکت معطوف خواسته رشته بسمند گردون خرام برام زرشت
برا جمله جمله مخر صفوف بتقسیم ساخت را صفوف ممند و محاربت را شهرت یکی چون زود
دیگر آمد سجای جهان را نماند که جای اگر جهان پهلوان از جهان رفت و لاجهان
دوش در جهان نگذاشت زمینی که بنا گرز سام آمده جوان است و جوانی ام آمده ابراهیم
اشتر چون ترتیب رو داختند آن لشکر بجوش با درخشش خواست رمین از حرکت آن جدال
چون آسمان بیقرار شده بر رفتار آمد و آسمان از رفتن کردن و سطوت سواران چون زمین
سجای رباب ستاده وار با بانگ سنای ناله و آوای و خروش آسمان تا زمین زاد و غلغله در گشت گردون
افتاد زنان بدن بوق و بانگ سپاه که گفتی که خورشید گم کرده راه چون آن سپهدار عراق
با انکوه طمطراق از کوفه بیرون رفت سالار گردون وقار مختار پیاده بمشایعت آن سعادت ظفرت
بیرون رفت ابراهیم گفت یا مختار سوار شو خداوند با غیرت را رحمت کناد مختار گفت میخواهم تا ثواب

ن در طریق متابعت تو مضاعف آید و قدم همایم در جادهٔ نصرت آل محمد سر کرد آکوده کرد و پس آن
دو سردار نخوت گذار که تکرار وداع کرده ابراهیم اعمی قدم در طریق مجاهدت گذاشت و مختار ربحی
مختار راه سپار نزاهت گشته رایت امارت را در کوفه که دار خلافت بود برافراشت و تیغ سیاست از
از غلاف انصاف برآورده جماعت بسیاری از کوفیان را که در واقعه کربلا ابن زیاد و مجاهد را یار
و مددکار بودند در خون کشید و دولت که عمر و شمر لعین بعهده هر کس رسید در هنگام این کردار
چاپار وار و ذخار کرد که ابراهیم از مدائن حرکت کوفی بر قتل نفت بود و مختار سپهر احتشام در زم
امور کوفه را انتظام داده فرمان داد تا آوای نای حرکت و صدای درای نفت را بلند زده سپهر ساختند
و او به جلالت آیت لوی بارگن کشیده از عقب ابراهیم لشکرشکن روی تربه نهاد که اشتشند
تا اگر آن نزد از شهر او زن را احتیاج شعبن و بعاون افتد اعانت کند چون ابراهیم با چندین هزار
سوار که در دریای جلادت نهنگ بودند و در کوه ثبات پلنگ بر موصل بر موصل آمد و ابن زیاد هم با فوجی از
دریا موج پیوسته و قریب اصل بوی او موصل گذاشت و در چهار فرسخی از موصل از کنار نهر حازر جاده زده
هم شقاوت شیم با رافضت چون آن دو لشکر شیر جگر چون دو دریای پیدا در کنار نهر حازر
جاری و لبیان سیل ساری با هم بر اصل گشت نای تند را آوای در هر دو شنیدن آمد دگر سر فتنت
غوغو برندن همانکه در دو رسته ساخته سانها کردن برخاسته بهادران سپاه ابراهیم چون نحوی
لشکر آن نامه سیاه را دیده هر یک چون پیل مست تیغ ناما نخو مصری بدست زدی بلشکرگاه
آن بت پرستان نهادند و بازوی خصم شکنی و دست مردافکنی برکشادند ابراهیم اشتر را چون آغاز جدا نابود
و ابتدای حیلها نا هر نادانا را چنان بکار خطر بود که شیدا کارزار در آن روز کارزار در بیکار
بیکار نماید در صفی کو نالسته بردن کار است تواند که از عهده آن واقعه برآید که برخلاف دستگاه نحی
آن شقی از اعلام و تسلیم بردن آگاه بر لیف چون شقی روزگار در برکته و کناره نهر جنگ را بلطف از آن
عمده و جنگ بنگ جلادت چنان ساز کرده که اکثر اکابر شام را در ورطه حرب رکوند رکوب
و ... ات از خون شعار بر خوکهای اولاد و عشایر رسید ترب و مجاز رها در صفحی شیر از ریان

بلند آوازه

بلند آوازه خواست که بزرگ دیگر چک صفاها یک را بر که هم و غم از یاد رفته از زیر پرده ماتم بر زیرم
بجزمی برخواست دو رجان نا رهٔ حرب بوجه و طرب گفت همان تیغ کین کرده دی نهنگ
نهان و اشمی خویش از زیر سنگ خیمه کم مه بوزد و دل آفتاب گندم در آرد و رکز و دون عقاب
پس آن نهنگ زمین و دلیران لشکرشکن و سینه داران سپاه خویش را امر کرد که از چهار جانب
بورش برده نقش وجود خیل اجانب را از اطراف واکناف وقف و نداف میدان براندازند
پس لکو ابراهیم با خوبی جمیع چون شیران گرسنه با ستال تیغ و دشنه دست برده روی
تهور بسوی رو باه صفتان سپاه شام نهاده و دست از تن و سر از بدن ایشان جدا ساخت
فن بیکنند اما از کثرت مخالفین و قلت یاوران آتش تکه و آتش زد تا آن رسید که مجاهدین
دین متین و خونخواهان عترت سید المرسلین را رشته حیات و کمند ثبات گسسته و بنای قرار
سنگ از وخام کفار شام شکسته کرده زمین چاک چاک و زمین دار و کمر نالیده خورشید در پاشید
و پس ابراهیم از روی رضا و تسلیم کرده ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا علی القوم الکافرین
نقش قرار در کلمین خواست و فرمود با شارات محسین را بلند آوازه کرد و دفع خونخواهان سبط رسول الثقلین را
تازه کرد ابند بیان آن از درد غربت و روی بالبه و ندا در داد که یا مظلوم هوی ازوه جار در جنگ ای جنگ
داری از نسل فرزندی شریعت آهنگ آهنگ کدام شریعت و آیین کدام طریقت این گروه مدار از طواف
روم و فرنگ و کفره فتنه فرقه هنود و ترک فرار آمده اند و خویش را بدین زار زخود روی نهاده اند
اسفور آوازه حسین بر عراق فرات و کودنه تشنه بان غوغان حجاز را آوزه کو نقش بنده رنجه داده ما
و در آن جگرگاب را از قحط آب دریا در آب زهر زده و همان ناله ره و دور رفته جان است و دلیل الیق
ناواقفان ناقه خاطر که اعجوبه ناخن حسرت جگر آن سینه ما دران ای اهل حق در آی یاری کشندگان
دین خداوند رحمان پسر زاده است و دولة ازنا و گنده حسین بن علی سید الشهدا و بنا بر نهید انتها کیف بابی
خود و با لشکر شقاوت خویش کو حرمت شکانند با جوج فتنه و طغیان مدت تمام آمده است جنگ جو وبا
و در این مقاتله و جنگ آزاد و با زندار بدینا بافت ورثت آن کافر بت پرست راه دست آرای جو بنده گان اجر

وای طلب کننده گان صبر قدم ثبات ورزید تا رابطهٔ رشتهٔ خون آن گروه قطع افزوده زخون سینه‌ها
خود را مهد دل راحت خواهید پس عبدالله شمار آمده گفت ای معاشر کفار و فجار بر شما بشارت باد
زیرا که شنیده‌ام از لسان حیدر کرار صلوات الله علیه که لشکر اسلام با سپاه نامه سیاه شام در کنار نهری که آن را
نهر خازر گویند بعد از جنگ طویل جرأت کرده چون پای ستیز در آورند و در آخر شامیان جان
بر اسلامیان خونریز تازند که اهل اسلام خود را بازنده روی کرزار آرند و بعد از آن تلاطم حرب
واقعه را از اهل شام هزار خون ریزند که شامیان چون صبح سینه چاک آمده‌های لشکر جنگ
اسلامیان علاوت آغاز کنند پس از آن امیر ایشان را خواهند کشت و نصرت و فیروزی روی دهد
گشت و نصرت طریق اصطبار پیش نهاد خاطر سازند و زآن قوم دغا تازند تا از جهانشان برآوردند
پس از آن بشارت ابراهیم ظفر آیت بر میمنه تاختند و جنگ در می‌انداخت غازیان از دو طرف
درخت قوی شاخ ریاض ملک اشتر شعله‌های برّان کالبرق اللامع از دو جانب شام رسید و چنبر
کوهان زرهی دلاوری لوی تیغ شامیان جرات نهادند هر کرار از فرق نبرد تیغ مجمش خالی جا نهد
از هر جانب آوای جاء الحق لا الا فتی الا علی الله نصر الا انقیاد کوشش معاو بن خاتم الابرار
برسید عاقبت شامیان ترم از حملات سنانهای اژدها پیکر بهادر صفدر اسلامیان افتوم
دست جز زدامن فرار زدند و از بیم تیغ آبدار اشرار بادران احمد مختار باد کردار ازان طاغ و بخاک
گرفته کانهم حمر مستنفرة فرت من قسوره به بار او بار ادبار رسیدند و چون سپاه ظفر و ظفر و رشیشه فرت
کش را از خون خاک و خون عثمان خاندان امیر المؤمنین رفتند پس از مظفر و منصور آمدن از قبل رنگهای آن لشکر
شکسته و مغرور بستوه با هم سخن گفته و چون از روی تحقیق خبر گرفته تحقیق پیوست که دو آن روز و روز را عات
چون صبح نوروز فرج آمده عبدالله زیاد و حصین بن نمیر و شرحبیل بن ذی الکلاع و ابن حوشب و غالب
با ایله عبیدالله بن ایاس سلمی و ابوالاشرس و الاحوصان و جمعی دیگر از روسای شامیان را چراغ حیات
افسرده روز دند کاتا تبر رسیده چون مرده لوی و از خلود جسم بپرده و درکنار هم از اسباب تمام سرآب
شده و جیران آنها بیشتر جنگ از حیات اکرده بود چون گروه عرب از رنام و ننگ دو عدت قتل نزد

بامجر

با اصحاب ظفر انتساب خود فرمود که بعد از هزیمت لشکر مخالف چنان دیدم که طایفه مقابله ایستاده و از نیغ
شکسته شدند من روی ایشان تا قدم مردانه در مقابل خود مقابل نعم بر اشتر سوار بود و از بر ارز قتل اخبار زحمت مشهود
هر که نکات آن نامرد چون احات و نفاق مباحث در ساعت مردن تراخی و مهلت زهر علاج
دانیش جان میباخت چون لعل اتش من افتاد از دها دشمن میدان محارم را بنهاد و دولت تا قصد
جانم کند بدون فرصت مبادرت چنان ضرب آتش و شی بر دوش زدم که از تن جدا آمد من از اسب
سر در گردید و در کنار نهر بهتر افتاد و در ابطه جدا کردن دست و باش که بکلاه فرمان دادم تا ملک زور نیغ
جان داد و چون لری سنگ رخنه بدنش ساطع بود مثل انتشاع از حکم کردن تا بنگه آن عید بزرگ
عسیب با نیه سخواهد نمود پس امر کرد تا غیر کمان رکاب کجاب در طلب جسد آن ملعون ضلالت مآب بر زبان
گشتکان انکاوزان رفتند چون بجستجوی آن دیو خوی رآمدند همانجا که ابراهیم سالار جنگ کرده
بود آن مردود را در آنجا یافتند و سرش را شتابان از تن آن تن حدا کرده بتعجیل در پای سرآن امیر
جلیل آمدند پس آن نابکار را سر وران شاه و امر کرد تا تکاورشان و بانه را تند آوازه کرده به فدای
خرمی فرو شدند و امر فرمان داد تا طبل باز طرب را نوازند و در تمام آن شب تمامی ترک و ترس و عجم و عرب
بدن آن اهرمن را در آتش سوزان بگذارند و از دود آن ملعون ستم در روشنی شمع سیه خود را بیفروزند و کاکتر
آن به اخگر زنگ برآمد خاطر دلخوش گزند و دود و روغن بدن آن ذغل چراغ آرزو و دل خود را صبح ابنی
بوزند چون مهران غلام آن ستمگر در زمان دید که برباد و بآفاق جهان جوعمای عیش جو و رار و شن جو آمد
دور تمامی آن شب برجید و طرب ساحت خاطر را چون گلشن سرکند یاد نمود تا در دنیا باشند هرگز چراغ نخورده ببدن
مهرا فزون از مهر مهران سیادت و تمامی حشم را بر حرب و نقوب در بیکات و غلام دیگر آن سه خبر آن لشکر گاه
کر تخت دور جیحی تمام طرح جنگ و ننگ را درست در حضرت عبدالملک مروان ملک تخت عرضه داد که چون
دو لشکر مهر و روش از طرفین بجوش آمد ابن زیاد و مرزخرات و ازین کوزه آبیار در نهایت جوانی کردم
قدری آب ورشید و لقمه در میان زره و بدن خویش تا صدمه کوب برش گمشن خرد با شیبد و در شیب
و محو شدند پس از آن بر بیاره کوهسار خود برارشد و در روزهای جنگ خوطه در گرده و هرچند مدت نظاره کردم

الف [illegible] سرور دیگر در نظم جلوه گر گردید بعد از حصول ارجمندی و پس از آنها بر زوار جنابا کرده یکباره
از آفاق ای خرس گسستیم و الله بارزشم و در روش بر تیم بعد از قتل ابن زیاد و هزیمت سپاه دون فطرت لشکر اسلام
نصرت آیت ظفر رایت بدین جهت معاودت کردند و چون امیر مختار باتفاق با سپاه عراق هزار کرّه
کوکبه و طمطراق وارد کوفه شدند ابراهیم نصرت شعار سر ابن زیاد و سایر سرداران ضلالت
و شعار را بخدمت سالار بزرگ امیر مختار فرستاد و چون آن سرها را در پای تخت امیر جلیل بخشیدند تمامی حضار
از غایت شوق خاک مجلس را بر سر خود افشاندند و در زمان حضور سران لشکر ضلالت منظر چون چاشت
حاضر بود در آن فرمای رغبت لشکر طعام تناول نمود پس از سپاس خداوند عباس که تعداد اکثرت
آن افزون از حوصله خواص است گفت الحمد لله سر آن لعین رو سیاه را در حالتی نزد من آوردند که مشغول
خوردن چاشت هستم چه آن ولد الزنا هم در ستمکار حضور سر انور سید الشهدا بخوردن چاشت مشغول بود و چون
سرهای بکاران اشرار را بپایه سریر امیر آوردند حضار اخبار نجمی خندان و خوشی کردند که این بهجت
گران آمده سر باوج افلاک از خشنه در شمول ارجمندی پدید شد و در آن میدان آن [illegible] اراده همدا
گردید در میان سرها میگردید و چون بسر ابن زیاد رسید پس از آن [illegible] آن حضرت داخل شد دار [illegible]
کوشش و معامج آن گستاخ بیرون رفت و چون از هر دو سه شکاف سوراخ گوشش و بینی آن بدگهر چند بار
فراخ خواست باز در گوشش داخل شد و از دماغش خارج و در دماغ باز داخل شد و از گوشش خارج
چون مختار از خوردن چاشت فارغ شد برخاست و کفش پوشید و در لگد زدن به کفش بر زد و بر آن
صاحب لواء و بر سر و گوش او نهاد و بغلام که از عقب گشته بود پس پایه چپ برگرد و کفش آن لعین بمالید و گفت
به بهمه خود بخود می آید کفش خود را نزد غلام حبشی و کفش خود انداخت و سر غلام را از آن کفش کفش کجا از آن
افزاخت و در گوشش انگشتی و نام بخوری که بر روی نجس مالیدم و از خدمت بکفاره طهارت بر خود مالیدم
پس از آن سرها را بخدمت شعار امیر مختار را ابراهیم ابن زیاد و حصین ابن نمیر و ذو الکلاع را نیز بر سر نیزه زدند
و عبد الرحمن بن ابی عمیر ثقفی و عبد الله بن شداد خثعمی و حابس بن مالک اشعری بخدمت آفتاب سپهر دین
فرزند ارجمند امیر المؤمنین محمد حنفیه فرستاد و در آن رقعه بخوان نوشت اما بعد بدرستیکه یاران شیعیان از آن جانب

دشمنان

دشمنان چون از آب نوشتادم و انتقام خون برادر مظلوم شهید از ایشان بگیرند و بر حسب حکم قاتلوهم حیث
وجدتموهم آنرا بکشند پس آن بهادران نامدار و دلاوران شیر شکار بر فوق صبح و غوی ورزت اندازه دلیری
بر آن محاربه و در هر حملی اهل کین را بر دن بر شدند اسپی کرف سنگ داشتی کاف خاک و در وقت پرداز بکلی
خاک چاک و چون آن جا رسید از زمین تا بفلک و رب منزل الضعفین تا قاتل بفلک آمد گلکون بسلیمن یاری رب
العالمین دست قاتل کشوده پس از آراستن میمنه و میسره و قلب و جناح و محیط آمدن بر گرد آن گروه
چون دایره بر گرد مرکز از اطراف و جوانب جنگ در پیوستند و چون آتش مقاتله را افروختند و بموجب
اقتلوا المشرکین بسیاری از آن کفار خاکسار را بآتش تیغ آبدار بر شستند و خرمن زمرگان آنها را بباد
فنا در دادند و بقیه سپاهشان را فراری با گله در کوه و دره و صحرا منهدم و متفرق ساخته اسب یا اعدا
از میان تاختند و هر جا که آنها را می یافتند تیغ برچمی را برسران ایشان آختند و لعای شوتن را از غبار غم بک
کرده شدند شیعیان را شادی قرین انتظار خواستند آنگه سرهای سرداران را بر سر دار کرده
بخدمت فرستادم چون نامه و سرها را نزد محمد حنفیه آوردند حضرت امام زین العابدین در مکه معظمه
تشریف داشتند پس محمد سر ابن زیاد را بخدمت امام عباد فرستاد پس چون روز آن سر را بدی
عوی از ماموس را خدمت نارس کربلا سید سجاد حاضر کردند چاشت تناول میفرمود همان که انتظار نامش
بر آن سر افتاد پس از زجام اشک رنگ سلام فرمود روزی که مرا نزد آن لعین حاضر کردند چاشت میخورد
و چون سر پدر بزرگوار مرا نزد آن ملعون عوی از رنگ بود که آن شقی در آن چاشت دست بازم درگاه
خداوند یکتا بر داشتم و عرضه داشتم که ای خداوند عاره ساز امید آن دارم که از لشکر ملعون ما دین سلطان بی
تا وقت خوردن چاشت سر این بدگهر را در نظر من حاضر سازی پس شکر خداوند که حاجت که دعای مرا اجابت
فرمودی خواست پس امر کرد تا سرها را آویختند و مردم چون آن سرها دیدند بپایان شتافتند و چون آن سرها را
بر نیزه زدند حکم کرد که بر سر نیزه گشته دور کرده و دیار بگردانند و چون بر سر نیزه کردند ماری دیدند و آن
سر از زمین برآمد ناگاه ماری پیدا شد در بینی آن بدگهر خود می پیچید و جای خود را در کاخ دماغ آن پلید
پس بار دیگر آن سرها را بر نیزه سوار کرده شستند از آن جا با دوزخ و چون آن سرها را بر زمین دیدند آن چنانکه برزند

چنین شد تا آنکه رافع این خبر را به ابن زبیر برده رجوع نوشت امر کرد تا در کوه جها فیدا زنند و اهل بیت که با ما
کشند پس از آن فرزند امام شهید مسعود و جمعی را که قاتلین پدرم را کشته و بخت ایشان را برگشته دیدم کام
دل بجهت رونه نزول رسیدم از حضرت امام بحق جعفر بن محمد الصادق مرویست که تا آنروز هیچ زنانی از بنی
هاشم سر بری خود نکرده بود و در شعر بر من نالیده بود چون شش ماه ازین استقبال بی فرمود در روضة الصفا
سطورست که غلبه مختار بر معاندین و دودمان سید ابرار بر مصعب بن زبیر عزیز محال و اعتاب دشوار آمده
چهار کشاده بروی تنگ گشت مرویست که چون مختار نامه و کتاب کرده رسانید و بار دیگر بیعه داد
مختار جهت امر حق ازادی قتل کشندگان حضرت سید الشهدا با جهاد در روی رفت محمد حنفیه
از شیعیان را که بر سینه ایشان از واسطه این عارضه غیر سینه از حالات دلخسته آمده بود زبان بطعن وی دراز
کرده گفتند که مختار در دعوی ولای خاندان طیبین طاهرین صادق نیست تا با ما چه دخالتش قوم
مگو با حکم ان مرفوع است و عنوان صحیفه عمرش بخاتم سروری و کشورستانی مختوم زیرا که اگر آن جماعت
در ولایت کرده سلطنت خاطر نشسته اند داو داد ازآن قوم با انصاف نتایان تکامل می کند چون سعادات
ایشان بمختار رسید تقصیر خود معترف کرده پس از تخت سلطنت ابو دوس آتش با تقصیر جهانسوز انتقام امام
امام از اشیاه کرده نام اراقل عمرش با نامی نزد تا عبد الله بن کامل مردان کامل و مختار بن دولت
کرجا بعاد بن با مرین عبید الله زیاد با سر جار را برون تحت کرده پس از آن جمیع جان و مال انجماعت
سران تال بر بازو از انجمله شمر ذی الجوشن کلب را بود که بعد از خروج مختار رجحان آمده از جمیل عرب آنجا
کلب بن کلب بجا از فرار کرده فراری برده و در آن اوان بکنویی با مصعب بن زبیر که در بصره بود در قوم بعضوب اعدای
ارسال آنمرز و در قوم ذکرت دار عمره از سکان امیر مختار را در آنحضرت استحضار یافت آن خانه را پس
اور سیدن منصه کرفت و از روی سلام شمر بجهت آن مجهول بسلام نزد با مردان سالار برکت ما در امیر مختار
با طایفه از انصار بر سرمع معهود مقام تا خبر و آن مرده و رسیده اطراف و جوانب آن بیرون از انرسواحلیان
احاطه کرده شمر لعین زکار ما به و حریش رسیده نشد تا نفس راستی که در بدن داشت شمر نا مرد بر سر
نیزه خود را گرفته ترجه او بعمره شد این بالکنره ان کلب عنورا فرصت نداده برادر جهنم برده سرشان که نسارش ابر ابن

کش تو

محبتش را کرده جمله پیش ایشان بکان آن بکان اداخت بر آتش بسبب از کرآن مکر را زنده محبت مختار آورد
امیر ترک و قار امر کرد تا روغن را جوش آوردند جان و تن آن را امیرین را از آنجا شسن در آن روغن برجوش
در هم و کش خواست و تمام اعضاش متزلزل شد و از نفسان از عذاب یوم الوعید در آن انکار و چون آتش زبانه را
آبان بدند در جهان زبان آتش مشتعل آن خداپا شد و کرباکرده و دیگر عمرو بن حجاج بود که از روی عیاد
حجاج آب فرات را بر عترت فو کانات بست و با غایت بیحیائی بر سر ایشان تا اصحاب خاص سید الشهدا
و از خانات عطش و تاب کشته از شراب طهور سیراب شدند چون کار در آن عهد بنام و ننگ تنگ شد
خود را از شهر کرده بیرون بانداخت از مختار تشنه لب تا کربلا سید شهدا و عوض آب عطش آن جمله را کرام مرتبه
سنزا گشت که از رحله راه ماندن بانه جمعی از شیعیان رسیده کارش را تمام کردند و دیگر عمرو بن سعد کش بد اختر
بود که چند محبت خدا سید شهدا از ثابت تمام حجت را در کربلا بر آن کافر بی پروا زناده تمام و رو آن
مرد و در بسیار کم شنود تا در اسفل درکات حجیم غنود و عبد الله بن جعده بن ابی هبیره مخزومی و عیسی دیگر از جهه
خواستن امان بر آن الی امان المختار با مرا ازو شفاعت امان را منقطع خواستند تا امان خواه شد بنفی را عقیده
آنکست که دختر مختار در حباله عمر غدار بود و بعد از بر زخمش بر آتشند که فا بر مختار مختار را ملعون بود علی حال
مختار از قتل آن غدار تغافل میکرد و چون شباهات آن بدرس محمد حنفیه رسید نامه بمختار نوشت که ترا بسبط حب آن
حضرت رسالت خروج کرده رفته شعار نصرت و ظفر عروج نموده بر سته تا آزرده این بود که از حرم کربلا سبط
سید المرسلین ظفر یاب و در سحیک انتقا تمام اکنون ریاست ایشان و لیدیس عمر بن بس اگر داشته
که فارغ البال بخانه تر آمده و ده روی ما را در این عنایات مختار چون بمضمون نامه اطلاع یافت
رو از ان سپاه بر تافت و گفت انچه انحباب و فرموده با انتهت نار تعطرت کشته با خواهم نمود پس
از ان بمختار آن فرقه ضلالت شعار را فتاده روزی در مجلس گفت که در این روز مردی از جعفی که شفعت سلطان
صفات شفعت شمشیر خواهم بعث و آتش را بحضرت سید المرسلین و عاکه مقرابین و طوایف سلطان میرود در خواهد گشت
و از آن صفاتی که مختار در نظام اختیار کرد و در آن مرحمل اشرار در آن ربا ر نادی و خود نداشت روزی بردی نزد
عمر ما تنرف گفت در مختار شنیده که سوگند یاد بیگرد تا مردی را که بر معرفت با و صاف چند شد بن عمر و افسر

نجات بخورد ابو عمره را بسوی گرفتن عمر سعد حبشی روانه ساخت آن بدگهر شده در جهت منزل
ری در آمده چون نظر عمر بر ابو عمره افتاد در قفای قاطع عمر ری افتاد در قفای خود جازم آمده رسید دامن
تن درداده دارا ابو عمره رسید که بس ذبحت و فرمانت ابو عمره گفت فرمان فرمان امیر
دست بسته آمدن کشیدن را اتفاق زر بنجر عمر گفت امیر را با این جمله دستگیر چه ظلم و جورست زیرا که
از وی امان نامه دارم که تا از من امری حادث نشود در امان باشم و امان نامه را بدست ابو عمره داد
و گفت چنین است و امان را نه بعهده پیمانست و آن بیرون رفتن از خانه و مکان حال سر گریبان
کن ریش پیمان شکن آمده تا که گران جانیهای بی اراده کرده است هیچ تا رو ربهود و رنگ شد خود
الفاظ [illegible] حکومت اکثر از خون ناحق فرزند دلبند مصطفی و ثمره شجره بتول فاطمه زهرا جسم
درشته [illegible] در قتل چون [illegible] که خشم از ذریت نبی مختار را [illegible] کار رو شیدی نگر شد
امعان چون این شنید فریاد برآورد که ای غلام [illegible] از خاطر ساخته مدارا اما ره روم
ابو عمره را فرمان [illegible] عمل القدر امیر مختار بخاطر رسیده شمشیری برفرق امعان آمد [illegible]
باساکین اهل [illegible] نحس الملک مختار حاضر ساخت و از فرق حفص
در پیش و در آنجا حاضر بود و چون [illegible] ناظر آمد [illegible] مختار گفت که این سر را
شناسی گفت آری سر پدر این غلام است [illegible] بعد از زنده کانی برای حرام مختار گفت راست گفتی
پس امر کرد تا [illegible] ناحق پس مختار گفت [illegible]
به در صحرای کربلا حاضر بودم [illegible] مختار گفت [illegible] افتخار [illegible]
گشت [illegible] پس [illegible] مختار
امر کرد آن دو سر را [illegible] محمد حنفیه [illegible]
این زیاد و عمر سعد [illegible] مختار [illegible]
روسای [illegible] قبایل [illegible] مختار [illegible] طعام و شراب [illegible]
باشد اگر احدی از قتله اطفال حضرت امام حسین علیه السلام را بر روی زمین بگذارد [illegible]

خود و خوش خاطر گشته از کوفه بجانب بصره که آنرا عمام می گفتند بیرون رفته و در آنجا بمقام [illegible]
که مختار آن ناکار را با ضطرار امان داده و در ضمن [illegible] شرط از خانه خود بیرون [illegible]
اختیار کرده بود او گفته خطا کردی [illegible] مختار [illegible] که جان توان [illegible]
و هانگه بیرون رفتن [illegible] بهانه [illegible] پس آن [illegible]
در هانش [illegible] مختار [illegible]
[illegible] مختار [illegible] ابو عمره [illegible]
[illegible] مختار گفت [illegible]
پس از آن [illegible]
[illegible]
که روزی [illegible] مختار [illegible]
[illegible] گفت انا لله و انا الیه راجعون مختار با ابو عمره فرمان داد که ای سردار [illegible]
[illegible]
[illegible] مختار گفت [illegible]
گلگون قبا حسین علی بن الحسین [illegible] مختار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مختار [illegible]
[illegible] ابو عمره [illegible]
[illegible]
[illegible]

فلما اذن

احدی شفاعت نکند زیرا که نامردی ایشان را زنده نمی توانم دید هرکه را در هرجا بیابم همانجا بکشم
و امر آتش را بدون مهلت می بخشم هرکدام را بربندد و برداشت و بعد کار بعضی کشته و از آن خبر آن را خدا
و رسول را با خبر خواهید شد که در خون آن حضرت را شرکت میدانم و بدون کمک سخن چند و بدون تاخیر
تیغ تیز کرده و شش هزار و دو لشکر رسیده را و صلوة شاخ خشن بدانم قاتلان و معاندان در قتل اهل بیت را تا که
دانسته اگر خدا خواهد بدون فرصت تفتیش کنند ان تمام پس بعوض آن سرها عزیزشان را بیابند که تیم ازین کوش
شخص ملعون شتری از شتران امام زین العابدین را تصرف کرده بعد از رسیدن کوفه امر کرده تا آن شتر را بکشتند
و در میان مردمان گوشت آن را قسمت تسلیم نمایند چون مختار از حقیقت انکار قاتل ایشان را فضاحت شمار
استشهار حال نمود حکم فرمود تا گوشت آن شتر داخل خانه هر کس شد و بیگانه شده باشند بدست آورد ارتکاب کنند
ارزدی جرم درد یا خانه حرم را بسازند و هرکه در قدر آن را آزرده کرفته با خوردن آن باشد سرکرده تیغ ویر جوی نمایند
و عراق خوشیان را خراب دانسته از باق روان چنان و مانند اشتیانه های خود را از تاراج اموال ایشان
آباد خواسته و خانه های آنها را از قبه بیاد خراب انداختند بعد از آن لکوتیس بن اشعث که پیشاه بعد از بند
بن کامل زده بود و سابق درزری عبدالله بدار الاماره آمد گفت مختار باوی سخن درزبرت و در ایام صحبت
انگشتری وی را که خود در نشتری بود از گفت تا شما بر آورده کرم صحبت شده دور خفا امان انگشتر را
بابو عمره برد و گفت این خاتم را از روزه عبدالله برد که این خاتم را عبدالله داده گفت زود
خاتم بر دکه تا را تفتیش رسانه چون چنین کردی تفتیش سندی فرصت داد کارش را بساز ابو عمره از حب
امر معمول و خود را تفتیش رسانیده سر چند اورا از تن جدا نموده مختار آورده و دریاسر خلاف ایجب
ابوالمؤید کرده که طایفه از عوان مختار رفته خولی بن یزید الاصبحی که سر مبارک سید الشهدا را از تن جدا
کرده بود که بسته بود به منزل او رفته آن لعین خود را در ده و کسی کنده بود آن جاده و زن آمده از خوف
زن وی که پیوسته او را به عوض سیاه ده از آن آن ملعون جهان ابرو را الغت میکرد پرسیدند کو گورت که است
گفت نمی‌دانم و بدست اشارت به دو ش نمود پس او را گرفته نزد مختار بردند مختار امر کرد تا سر او را چون کوشت بر جمع
کردند و در ذات ساخ آتش که مضاربین باند و ابو عمره کو قتل عمر از تن آن اهرمن بار شده وقتی که مختار
او رفتند

رفتند چون سپاه مختار امحوا کرده و در زیر سیدی پنهان شده بود باشارت زن آن تکار آن نامرد را زن
کفتر را بیرون کشیدند چون لوزنای راه رسیدند و دیدند که مختار با گروه بسیاری آمده چون مختار را از نظر آن
او را افتاد و با اختیار شده امر کرد تا او را در خانه خود برکردانیده و در برخاستن آتش کردن زدند
و جند ملعون شش را با آتش نموده سوختند پس عبدالله بن اسد جهنی و مالک بن بشیر کندی و جمل بن مالک
محاربی را گرفته نزد امیر مختار آوردند گفت ای دشمنان خدا کجاست حسین بن علی سید الشهدا
کفتند ما را بجبر آوردند آن صاحب شریعت داوری گفتند گفت آیا در راه بازدادن شریعت آیا بخانه آن
که ایشان ریشان را در حرب هم محبور بودند پس با مالک گفت ای سیاه کار تو بودی که کلاه از سر خلاف
تاج و کلاه بر داشته بودی گفت نه مختار فرمود تا پس جلاد را سیاست کرد تا دو دست و دو پای از قطع کرد
پس از بدن و خون غلیظه با جهنم واصل کردند آن دو لعون سطوان و دیگر را امر فرمود تا گردن زدند
پس فرار بن مالک و عمرو بن خالد و عبدالرحمن بن بجلی و عبدالله بن قیس خولانی را دست بسته بپای
تخت خلافت حاضر کردند و در زنان مختار بجر آن گفت ای کشندگان شهیدان که نشان از شمار سپاهان
برانداختند های امام امام را در روز که حسین بن امام بود در میان خود بهاد و بود قسمت کردید پس
امر کرد که روسیاهان مدکردار را بیار بردند و آزار کردن گردن زدند از شیخ طوسی روایت که منهال
بن عمرو گفت در سفری بعد از اختتام حج بمدینه مشرف شدم چون وارد شدم بخدمت سید الساجدین حضرت
امام زین العابدین علیه السلام مشرف آمدم آنحضرت فرمود که چگونه کند آسنی حرمله بن کاهل اسدی لعنة الله علیه را
عرض کرد که در کوفه او را زنده که داشتم پس آنحضرت دست مبارک بدعا بر داشت و سر منور را که با آسمان بلند کرد
و بکرر سه بار گفت ای خداوند جان آتش را آن ملعون بچش الهی آتش بخشاندن گرمی آهن و حرارت آتش را منهال گفت چون
بکوفه رسیدم دیدم که مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرده بخت خلافت نشسته است از آنجا که مرا با او در بین الفت
ایام صدقتی بود و رابطه محبتی بعد از چند روز که آمده بودم مردم مهمی فارغ شدم بدیدن آن امیر رفتم وی
رسیدم که با کو کبه جلال از دار خلافت اقبال بمریدن آمدن کرده بود چون نظرش بر من افتاد گفت ای منهال
چرا بدیدن ما در نیامدی و مبارک باد برما نداد این بار از میمون سرگشتگی عرضه داشتم که با ابطال امیر برای ما

نظر پرسیده باشند که در این شهر بوده‌ام و به ملاحظه دشمنی زود در اقدام کردن این بهر محروم مانده‌ام چنین دولت
که از سفر حج مراجعت کرده‌ام وگرنه به ضرورت زود در سر خانه خود آمده بودم و ما اسناد از ناشی انجمن نیز
از نو وگرنه نگفتم زیرا ترسیدم که این خانه کوه رسیدن لشکر کشد و در خفیه می‌گذرانیدم از ترس اراذل این قوم که نظر
از غداری بسیار ما آگاه دیدم که جماعتی می‌آیند و در زمان مختار اخبار شهادت شاه را برآیند چون نزدیک رسیدند
در محضر بزرگ و تاجیک ندای فرا داد ای مشتری که ایها الامیر بشارت باد تو را که با بشارت حضرت حرمتین
کام‌هاى این نگارید و سکه و بی‌نشانی در زنجیر عدل نشسته‌ای برآمد و چون ادرک زمانی گذشت ملعون
رگشته سخت را به پای تخت حاضر خواسته مختار گفت الحمدلله که ترا ارکان این حاشیه مختار گذاشتید آنگاه امر به حضور
جلاد کرد و حکم فرمود تا دست‌های آن بدنهاد و پس از برهنه دست‌های آن ملعون فرمود تا آتش افروختند
و آن ملعون را آتش برافکندند چون آن بدنهاد آتش اعمال خود در گرفت منهال اجابت جای سکلاد
گفتی سبحان الله را با استجاب از سر گرفت مختار گفت که تسبیح خداوند مختار در همه وقت عبارت و لمی
در این وقت بر شیپار آن از چه راه بود منهال گفت ببین گفتی تسبیح در این وقت به عجایب اتصال حضرت
امام زین العابدین است و در این سفر بعد از مراجعت از حج بخدمت آن سرور مشرف آمدم از آن منحوس اشغل دریک
سفر این خبر گرفته گفتم او را زنده باقیم زنده که کشتم و بخدمت شتافتم آنحضرت دست به جانب آسمان کرده گفت
همت را ملعون با این لعین کافت و نمود و گفت خدا حرارت آتش گرمی آهن را با این اهرمن بچشان
امروز استجابت دعای آنحضرت چنانچه مشاهده رفت منظور من جانب آنحضرت مختار مرا آنحضرت آورده کار نیستم
داد که تو بهیچ قسم از زبان آنحضرت شنیدی من سوگند یاد کردم که از فراز منبر اظهار کردم هر دو زیاده
و کم با یکدیگر نشنیدم پس از اسب فرود آمده دو رکعت نماز بجا آورد و بعد از نماز سجده رفت و سجده را
بسیار طول داد و چون آتش را افروخته دید و آن پلید را سوخته گشت و رفت و چون به در خانه
من رسید عرض کردم ایها الامیر اگر مرا مشرف کردی و بخانه من فرود آمدی و از طعام من تناول فرمایی
زهی شرف و خوبی برای من مختار گفت ای منهال تو مرا خبر دادی که آن ذات اقدس جهال جهان
دعا کرده است و خداوند متعال آنها را بدون تراخی و همان ساعت بدرجه استجابت رسانیده دعای جلال
الخلف

به تکلف نفر و آمدن و طعام خوردن سفرهای که بنده‌ها که امروز را روزه بسیار به شکر نعمت حضرت لشکر را
بجا می‌آورم و حرمله لعین همان بدنهاد است که سر آن فرزند اسرار حسین حضرت امام حسین صلوات الله علیه
را از تن جدا کرده و لاتفاق آن سر خیل کفر و شقاق ولد زنا و حرامزاده و عبدالله زمیع با جمیع دیگر
از شقاوت کار شریف و مبیضع را شربت شهادت چشانیده و نوشته مختار جلیل القدر اراذل
قاتلان سیدالشهدا را جابجا بکشت و چون آن کافران را بجهت جنت بکشت و هر که سیاه‌بخت خانه
او در خراب کرد و بجای آن باغ و بوستان از نبات به حصول ثواب و تخم منفعت بکشت و نشاد بنان را وقتی داد
تا مدار او روشن شده که هر غلامی که آقای وی از جمله جنایتکاران شهدا و از اصحاب سعادت آرای انجناب باشد
آقا را بکشد و سرکنان او بر سر راه نرود و نیکو شد انتقام را از او بگیرم و با او چراغ لاکلام می‌گشتم بسیاری از غلامان
کرده سر آقایان را کشته و تمامی را در هر جا که بودند به دست آورده بجنگ و شفای کشته از محدث حج الحسن سیح از جعفر
در کتاب عمل الیاء مروی است که چون سرهای ظالمان فرستاده منجر و اول غالب و به سر را جبل الغفار خانه کلو
خان مختار افتاد سرکشی و تکبر در دولت مختار روی نهاد و گاهی در قصص احوال خود امام عباد نگاه از این ندیدار
رخ‌نور را اهدا داد و فرمان داد و در اخبار الطالبین فضلات تاریخی را که سادات با خلق ناز به نقل از این
امام زین و سایر اصحاب آن انجمن کوک کرده بودند بگیرند و چون تمامی را گرفتند فرمود تا آنها را برو
بخواباندند و بعضا را دست و پای آن چهار دست و پا کوبیده‌اند پس چون دست و پای آنها را بسیجهای آهن
از زمین دوختند بر آن آسمان تازه به نقل از آن بدنهاد جنبش ایشان تا جشن شد و پاره پاره آمدند آنها را آتش
سوختند پس دو کس را آوردند که شریک و رفیق عبدالرحمن بن عقیل بودند که قتال کرده آوردند فرمود تا آنها را
دلشاد کرده گردن زدند پس از آن آتش افروختند و جسد پلیدشان را به میان آتش ریختند پس مالک بن بشیر را
دستگیر و اسیر آوردند فرمود تا آن اسیر را اسیر گردن زدند و عبدالله بن کاهل را که استاد بوده از تیغ
نکاه و حکیم بن طفیل بدنهاد را که نزد کتب نکات فرزند امیر المؤمنین عباس افکنده بود و جامه‌ها از تن آن نمود
هاشمی کرده او را گرفته کشته کرده برهنه سر در گردن عباس آوردند و یاران امیر حسن شناس را گرده یاری
یاران بدن پلید پس از آن جامه‌های ایشان کشتند و برهنه آتش آن را آوردند و عبدالله بن ناجیه را تباه کردند

نفرین مرد جهودی که قاتل فرزند امیر المؤمنین حسین علی بن الحسین صلوات الله علیه بود فرستاد و در گردن و گوش آن
مرد نهاد و فرمان داد تا گلوی او را بکار پس از آن مختار زره در کف او را بر جوش استوار کرد و از خانه برآمد و زره آنچنان
بر عبدالله ملاوت شعار زد و چون عبدالله در میان لطیف سنان آن زره روی بر سپاه آنگاه از بن
بر سطح زمین آمد چیت جرثومه شی که ورت داشت روی انداخت و دوستش را شل طالب و خواست
تا بضرب تیغ سلسله حیاتش را از هم گسیخته خواهد آن کرد تا بر وجه سلکه کرد و چون گرد میدان ز خواست و باید
باد از ایشان در رفت و زره بن در بعدا مسعود و پس از سنگسار کردن آتش و مار آن او بار را بسوزانید
و چون عنان انقیاد مختار سنان جان ستان عبد سر از آن آسمان و اخت سنان بن انس اشباه و خرف و در آتش
انس کرفته طرح و از را بحث ذلیل آشفته بر عی سجاب ابصره که بحث جز مختار برقرار آن عمر مختار را جهار
پیدا کرد امر کرد تا در خانه آن یگانه از خداوند یگانه را بخرابه و در انه خراب شده و در هر جا که آن سنگ را
باشند کرفته و دست بسته بتو خلاف و محل سیاست حاضر ساخته چون آن اشنا غی کافر بو بسته بر سر خاطر
برد و بار از ابصره لعا رسته کریخت از آنجا که صد را چون اجل آمد سوی سپاه و رود و همان فرار طرح بکس آن نابکار
بر عی مختار بحث در همان و بار رهت خواص سرکار مختار آمد چون آن کس را بمحل سیاست مختار فرمود
در آغاز کار سنگرد انگشت تا انگشت های آن سنگ انگشت را بزنند و در تا از دستها و پاها اش را قطع کردند و دادا
روغن زیت را بجوش آورد آنگاه بخاوت آهن را در میان آن چنان بجوش آورده کرد را هی بهم رهین کرده
نعره الله بعون بس لطف عمر بن صبح فرد در شب آن مرد و بهم دعوت مست کشاح بمحضر مختار سالم بس
خواسته و در جسد ترو قدر قدر سرتا پای آن ای سر های را نیزه بزرگ پاره پاره علقه مختار کبیر الاقتدار
طرح کردش محمد بن اشعث لعین را بحث آن خانه و لیه خانه لعصری که در قادسیه داشت کریخت چون
مختار اطلب آن بنهاد و فرستاد و از راه دیگر قصر جان باد و ویران رفت و از راه صعب مصعب سابق مختار
خانه نهاد و خراب کردن خانه در دو آب از آل اشتباه آن از خدا بگانه و فرمان داد پس خواجش و جمال آن
مسلم برسش کرفته دست بسته نظیم کرده و عرضه داشته که این یک بر منه انگشت آنحضرت را قطع کرده خواجه انگشتر
آن سرور را بغما برده فرمود تا دست و پای آن هرزه درای را برندند و بگاه کرده و بخرس کنند تا در جهنم آرمیدند آنحضرت

امام حسن عسکری در تفسیر که حضرت امیرالمؤمنین می فرمود چنانچه طایفه بنی اسرائیل یعنی بواسطه اطاعت
خدای اکرم آمده و رحمی بواسطه معصیت معذب پس اول شمار حسین خواهد بود پس صحابت عرضه داشتند
آن جماعه عاصی ظالمه خواهند بود حضرت فرمود کر انها کسانی باشند که از جانب خدا و رسول خدا که ایشان
تعظیم با اهل بیت و رعایت حقوق از مرتبه شده اند بواسطه مخالفت کردن و از امر خدا و رسول بکوشند
حقوق خواهند بود و انکار حق ما از مرتبه ما حق خواهند نمود و آنچه با اکرام و احترام کردن اولاد رسول
مامور شده اند دست از فوت و محبت ایشان برداشته خواهند آمد زشتهای ما مثل دادیم ایشان را بکشند
و دست از محبت و ولای آنها نکشند اکاطاعت بلا خبر از عاقبت گفتند یا امیرالمؤمنین چنین امری خبر از وقوع
خواهد حضرت فرمود که البته واقع خواهد شد چنانچه این دو فرزند دلبند من حسن و حسین بکشند خواهند
کرد و حق تعالی هم ایشان را بغیه به عذاب خواهد فرمود تا ایشان گشته از آنها یا که بر انها مسلط نکرده
تا اینجا عرض کردند که را بر ایشان مسلط بکرداند فرمود که پسری از مسلمه ثقیف که او را مختار بن ابی عبید نام
خواهد بود و ارجاب سید الساجدین امام زین العابدین مرویست که چون این خبر بحجاج رسید گفت این
سخنان کسی گفته است که جناب سید الساجدین را خدا نعت خود روایتی در این طرز و آهنی بکند حجاج
از سر لجاج گفت همان ابا شخص سیدی او روایت کرد این خبر را که جناب مصطفی داشته با فرموده حضرت
مرتضی علی بن الحسین کرد کلمات و از همه ترسک ندارم اتباع خود را بطلب مختار حیله کند ایشان را
ما مور و فرمود و طلب خواهد پس از جهنم مختار کرده تا دروغ آن اهمر طرف شعار را اظهار کرده جون
مختار را در حضور آن عمر مختار را در داشتند جلاد طلبیده شمشیر آورد و امر کرد تا گردن آن ابرار زند چون
رسانید که گذشت و شمشیر از نظر آن مختار گذشت از بار دیگر شمشیر رسید و جون جواب شنید گردن
خواز فضل است و گفت آن نامه در زیاده شعر کرده پس مختار جلاد را گفته اعتبار فرمود و قدرت رفعت
من در جید بپید جون تو با بر جود یکه مر استر ابکشی زشم زخاک و چون بکشی و حال آنکه رسول خدا
دروغ نرفته ولقد کرده جناب مصطفی است که او من دارم با امر امری اگر مرا بکشی خدا مرا زنده خواهد کرد
تا سیصد و هشتاد و سه هزار کس از شمار ایشم پس حجاج در خشم شده و یکبار او به بکشت تا شمر و اولاد و

جلاد که مختار را با غفار کشد تا باضطرار آن [illegible] قتل [illegible] اختیار کشیده [illegible] شد و چون جلاد شمشیر را
گرفت و سرعت روی آن [illegible] نهاد و [illegible] شمشیر و [illegible] ساعت [illegible] آورد و [illegible]
جان [illegible] فرود آمد و شمشیر [illegible] و چون [illegible] نه [illegible] بود آن
[illegible] جلاد و دیگر [illegible] رسید [illegible] که فوت [illegible] مختار [illegible] و جلاد [illegible] همان
[illegible] پس مختار از روی حجاج بحجاج گفت [illegible] شمشیر [illegible] هیچ [illegible] حرم [illegible]
[illegible] پس از [illegible]
[illegible] گفت [illegible] کرد [illegible] بن سعد بن [illegible] گفت [illegible] آن [illegible] شد [illegible] راه
[illegible] چون [illegible] که [illegible] رسید [illegible] آن [illegible]
[illegible] گفت مردی [illegible] خونخوار [illegible] گفت
[illegible] گفت [illegible] ایشان
[illegible] جان [illegible] خاک [illegible] گفت [illegible]
که در کتب دیده‌ام که مردی [illegible] که محمد نام دارد [illegible] آمد [illegible]
[illegible] حجاز [illegible] محمدی [illegible] احمدی [illegible] را
[illegible] از هر طرف [illegible] شد [illegible] حرم [illegible]
[illegible] حلال [illegible] از حرم [illegible] محمد [illegible]
[illegible] گفت [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] اگر آنچه در کتب دیده [illegible] خوانده [illegible] صدق [illegible]
عالم [illegible] تمام [illegible] آن [illegible] محافظت [illegible] فرع
[illegible] آفتاب [illegible] رسالت [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] که [illegible] خامه [illegible] دولت
[illegible] سعادت [illegible] سیل [illegible] آن
آفاق [illegible]

آفاق [illegible] و طوایف [illegible] از احوال [illegible] اتفاق شد که [illegible] آن [illegible]
ستاند و [illegible] ملک [illegible] کردانند اگر صاحب [illegible] اما [illegible] قاطع کار [illegible]
باشد [illegible] هرچه کند [illegible] افعال [illegible] که [illegible]
خداوند [illegible] علما [illegible] عذر کردن [illegible] و اگر آنچه در کتب دیده و خوانده‌ام
دروغ [illegible] صدق [illegible] دروغ [illegible] آن [illegible] دروغ [illegible]
گفت [illegible] پس این سخن آن [illegible] آمد [illegible] بودن [illegible] کرد [illegible]
[illegible] مختار گفت ای حجاج اگر خداوند [illegible]
[illegible] اگر [illegible] خواهد [illegible] خاک [illegible]
[illegible] حضرت حق [illegible] آن [illegible] حجاج [illegible] جلاد [illegible] را امر کرد که
[illegible] کردن مختار را [illegible] آن [illegible] مختار [illegible] گفت [illegible] اگر [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] چنانچه [illegible] جلاد دیگر
[illegible] نهاد [illegible] همه [illegible]
[illegible] که جلاد سر مختار را
[illegible] جلاد [illegible] عدل [illegible] فلک [illegible]
[illegible] عبدالملک [illegible] مختار [illegible] حجاج [illegible]
[illegible] عبدالملک [illegible] مختار [illegible]
[illegible] حجاج [illegible] آن [illegible]
و از جمله حکایات [illegible] مختار آورد [illegible] قتل [illegible] مختار [illegible] مختار را
[illegible] مختار [illegible] قتل [illegible]
[illegible] قتل [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] مختار [illegible] که مختار [illegible] را

عبدالملک است و ولید در خدمت ملک آن مفسد لقیه جید را شافع و شفیع درانچه از جانب راوی حکایت رسیده
اگر دروغ است و حرف بی اصل افروخته مفروع پس دریشی و صورت در ضرورت کش سلطان ان بصورت و نبی است
واگر آنکه حدیث که تحدث از جهت راست است و درست پس چگونه شنود نامه تکذیب آن را کرد و لیوان لعنه
سنان عمل کرد پس حجاج اضطرار مختار را رها کرد و از حبس اطلاق رخصت کرد و مختار چون رها شد هر که آمد سبب
بکرد تکلیف من خروج خواهم کرد بهی است از حبس چنان خواهم گشت چون اخبر ساعه آن حجاج گفت از اینقصد
گذر کرد مختار گفت … عقار … دراین سخن بوده که آن … تکلیف من … خواهم گشت
و مختار … در حوالی تکلیف … که نامه بر داز کرد … عبدالملک با آن ملک رسید و دراینجا
نوشته بود که ای حجاج سرتا با حجاج … مختار … دوست ازاو … مختار … بدان که آن
شوی وا به پسر ولید است وآن با آن … که کشته اگر حق باشد … آن ممنوع
آمده چگونه ممنوع آمد حضرت دانیال از کشتن بخت النصر و بخت النصر آخر از دنبال بنی اسرائیل که قوم دانیال بوده
رفت ناتمامی … پس حجاج … کرد و حجاج با او سخن در … که اگر دیگر از تو چنین شنوم که گفته
دیگر سخن … … مختار … همان فقرات … حجاج … استاد
پنهان شد … مخفی بود … کرد چون … آن کرده …
از عبدالملک در … قتل آن ملک رسید پس حجاج چون ممنوع از قتل مختار شد …
حبس کرد و نامه … عبدالملک … کرد که …
فصیح و بیان صریح …
در جواب …
…
…
…

واهل

که روزی حضرت علی ابن الحسین … خروج مختار را … بحجاب … خود حکایت … بعضی از اصحاب
انتخاب عرض کردند که یابن رسول الله ما را خبر ده که خروج آن … جلال … چه وقت …
… عبیدالله بن زیاد … و … ما خواهد … و … 
که حاجت … و چون روز … حضرت … اصحاب …
که امروز … از بنی امیه … قتل گرفتار … که … حضرت …
که مختار اشارت … سر … الطاف … و چون …
شد حضرت … فارغ … اصحاب … حضرت … طعام …
کام … و چون طعام حاضر شد … خوردن طعام شد که … سر …
پس … آنحضرت سجده … در آمد … 
… آنحضرت … 
و … 
می … 
… 
استماع امام … 
… 
… 
… 
… 
… 
… 
بکس … عبدالله … 

هنگام مهمی بخدمت حضرت امام محمد تقی مشرف گردیدم و دیدم که برشته عزت تکیه کرده بر تکیه‌گاه امامت آمده
امر با حضار ولد کبار خود نزد اشتهادن سر آن جان پاک فرموده بود چون داخل شدم و در خدمت آن حضرت نشستم
کردم مردی بری داخل شد و ملاقات کرد دست مبارک آنحضرت را بوسید و تبرک خود را هدیه و تحفه که برسانید
آن برگزیده قادر حالی واقع آمد و از بابت اطلاع بر واقع استفسار از وقایع حال او فرمود و عرض کردم حکم اهل
مردم مختار و در فرار برقرار بودن با خلاص شما بر بنا داد حکم حضرت آن خوف حقارت را در نگه خود جلیه و اوتمی
بنگ او را در جوار خود جای داد و پای ملاطفت با او را در ضمن نیالسته نهاد در آن آن مرد رنگ بنهاد و عرض داد
که مردم در باب بخت مختار بر اندرزت و مختار در خدمت مردم در بیان ذکر آن پیامبر بگویند آنحضرت فرمود که چه
بگویند عرض کرد که بگویند مردی بود دروغ کرد و چون مردم به حقیقت بهدند و گو منفعه و جواب آن گمان
پا بگاه فرمود سبحان الله سخنه بوکنه که پدرم جدم مرا خبر داد که مهرها درم از زری داده شد که مختار نامدار
و فرستاد و در خانهای خرابات عماری امت و الای در صورت آبادی گرفت و چونهای ریخته باشیخ
قدرت داخل کرده و کشنده کان با بحسرآماده او تمامی کشته گشت بر خطای متعالی آن بهاد را
رحمت کناد و کار کرد کند در خدمت فاطمه دختر ابحیه ابراهیم بسی که بودم که شکفت خدا رحمت کند مختار را
که هیچ حقی از حقوق آل محمد مختار را زواید از برکاته و خودی فرو گذاشت مگر تیغ علی بعارق اطراف
ظلم و جور گذاشت نوای ما طلب کرد و خانهای ما را ساخت و کشندگان ما را بر او خت لند منبر از حضرت
جعفر و حضرت که هیچ زنی از بنی هاشم سری شانه نزد و خضاب نکرد تا مختار سرهای قتله فرزند پیغمبر را
برای ما فرستاد و بسند معتبر دیگر از عمر بن علی بن الحسین درحضرت که گفت چون سر ابن زیاد و عمر سعد
ملعون نهاد و در خدمت پدرم زنده ماند اختیار نشست و فرمود حمد بکنیم خدا را که طلب کرد خون مرا از دشمنان من
و خدا مختار را جزای خیر دهاد و از معمر بن علی بن الحسین کلام خبر داد خوش اعتبار نیست که در اول کار مختار برای پدر بزرگوارم
بیست هزار دینار فرستاد و آنحضرت کرم قبول فرمود داد که تا خانهای عقیل بن ابیطالب و در خانهای بنی هاشم را
که بنی امیه خراب کرده بودند باین زر ساختند و چون مختار آنحضرت طلب اعتبار کرد چهل هزار دینار در زمان دیگر فرستاد
و مقبول القبول نیفتاد و آن امام عالی نهاد و در رد آن را با اهتمام تمام فرمان داد و بار از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که مختار

دو بار

و هدیه بسیار بخدمت امام علی بن الحسین سجاد فرستاد و چون رسل و رسایل بدرب خانه فرزند خلف خاتم رسل
هر چند ربط رسایل خواستند اذن دخول حاصل نمایند نتوانستند انجناب در جواب فرمود که هدایا و تحف آن دروغگو
هرگز مقبول نخواهد کرد و چنانچه هدیه را قبول خواهم کرد و نه نامه او خواهم خواند چنانکه جواب آنها را بنویسم پس آن
رسل عنوان نامه که بنام نامی فرزند خاتم رسل مشحون بود محو کردند و باسم محمد حنفیه این رویه که نامه الست لوی
مهدی محمد بن علی ثابت کرده و نامه‌ها با نامه بسر با خطاب بار بخدمت محمد بن حنفیه رفتند و محمد بن ابا قبول
کرد و نامه رسول را جواب نوشت و نسخ این اوصاف از حضرت جعفر بسند معتبر روایت کرده که چون ملک علام
رای دو دستان خود در مقام انتقام خواهد برآید بدترین مردم انتقام خواهد کشید چنانچه از برای حضرت حکم
بخت النصر عربی را مسلط ساخت و در مقام انتقام برآمد و چون ارخود خواهد انتقام کشید دوستان بکشد و تمامی را
بکشد این اوصاف بسند مرفوع از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود و در جناب مصطفی
و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید بر جسر صراط خواهند ایستاد که در کنار داخلی آن دوزخ تا سه مرتبه ندا و در ده
که لغو یا دوستان یا رسول الله آنحضرت جواب گوید و گذرد پس چون نوبت که دشمن از صراط بگذرد کوش رسد
باز آمد و سه مرتبه ندا دهد که یا امیرالمؤمنین لغو یا دوستان آنحضرت هم متوجه جواب شده بگذرد پس چون
نوبت بحضرت امام حسن رسد باز سه مرتبه فریاد کند که یا حسن لغو یا دوستان آنحضرت نیز جواب فرموده
بگذرد پس چون نوبت به گلگون قبای صحرای کربلا رسد سه مرتبه فریاد کند که یا حسین لغو یا دوستان آنکه
که دشمنان ترا تو گشته کشان اصحاب ترا در خاک و خون انداختم پس حضرت رسول آن جگرگوشه بتول را فرماید که
ای حسین بن در یاب او را که ضعف در گرفت پس حضرت امام حسین تا ما بند عقاب که خواهد جانور پرنده او را از
جهنم بیرون آورده و در وادی عرش کرده با انکارها که با دشمنان آنحضرت کرد و چگونه باشد که او را جهنم نزد حضرت
و نیز گوید اگر دل اخلاص آل از ما پی شکافته شد از غم. الغدر خود هاو در دل آدمی با شبیه تجلی خداوندی که چگونه
راستی و درستی تجلی فرستاده است که اگر بقدر قلیل محبت آن دو مرد و نیل در دل جبرئیل و میکائیل منزل گیرد
هر آینه ایشان را خدا و ند بر رو در جهنم اندازد و در بعضی از کتب معتبره بسند معتبر از حضرت که مختار برای امام آن
حضرت امام زین العابدین صد هزار درم ... فرستاد و حضرت آن درهم درهم را ضبط فرمود و چون مختار رسید اسرار

گرفته شد آن امام بزرگوار لعنة الملک خصومت صد هزار درهم را که مختار با غلام فرستاده بود رد نموده و انکار نمود
که آن مال متعلق نیست در زکوات است و آنحضرت لعن مختار را اختیار داشته مذموم نموده که دروغ می گوید در خداوند
مختار دعوی می کرد نزول وحی را بر خود از جانب خداوند جبار بکرات در تألیف کتاب بحار و بحار زخار علوم
احادیث و اخبار با مختلف آثار وارده در باب مختار اخبار فراوان نموده چنانچه نگارش بعضی از انها اشارت رفت
و علمای اعلام رسم مقام آن ذوالاعلام را مختلف دانسته اند اعلام فرموده چنانچه حکایت [illegible] بعضی از فضلای
اخیار مختار را مختار ساخته اند و حکم نموده که جناب سید سجاد امام عباد بخروج آن والا تبار راضی و شاکر
بود و بحسب ظاهر از ترس اشرار مخالفان تبری از وی می جسته و از روی رضا افعال او را امضا نموده و رضای باطنی
و زمان صحبت مقرر بوده و مختار را نیز بنا بر جهت طلب خون خلف ترین اشرف سید ابرار پیغمبر مختار حضرت امام حسین
خروج کرده و دخول در دعوی امامت [illegible] بر غلاف راه دیگر کرده و چون بنظر نگارش و این
امر [illegible] کرد از جهت امامت غیر مختار باشد بوده و این هیچ یک [illegible] بود
در راه های که فایده آن مردود باشد نبوده و برخی از فضلا را رای آنست که غرض آن [illegible]
ریاست و پادشاهی بوده که در جوهر ذات آن امارت صفات ساری بوده و آثار حب حکومت [illegible]
در تمامی جوارح و اعضایش جاری [illegible] این امر را وسیله خود ساخته در آغاز توسل بحضرت امام زین العابدین
انجام مهام خویش دانسته توسل بخلف ترین اشرف خاتم رسل آمد و چون آن برگزیده رب ودود از جانب رب ودود
مامور بخروج نبود و جهت [illegible] فاسد [illegible] و چون در این کار [illegible] انکار اعتبار آمد مختار [illegible]
مختار دانسته و او را اجابت ننموده پس از یأس توسل بمحمد حنفیه گشته مردم سوی او دعوت کرد [illegible] مهدی خواند
کیسانیه را اختراع کرده مردمان چون [illegible] و محمد حنفیه را امام دیگر دانسته گویند آن زنده است و [illegible]
و چون [illegible] در آخر زمان [illegible] مردمان [illegible]
[illegible]
[illegible] و این [illegible] که نام ابو عمره [illegible]

[illegible]

با عزت شان بود کیسانیه اضافه باید که [illegible] چون کتاب [illegible] محمد حنفیه که از بیت
استشهار اخبار و آثار بر احوال آن سید بزرگوار اطلاع [illegible] کار [illegible]
حیدر کرار شرح [illegible] احوال او لازم افتاد
در بعضی از تواریخ مسطور است که در سال شصت و شش هجری که کار امارت مختار رونق [illegible]
عبد الله زبیر محمد برادر کهتر شبر و شبیر را به بیعت خود تکلیف نمود اگرچه میدانست که آن ذات شریف [illegible]
مکان شرف فخر عبادت خداوند قوی و ضعیف کاری نیست و از داعیه حکومت و امارت یکباره عاری [illegible]
لکن بواسطه آنکه بیعت [illegible] باعث بیعت مختار با اضطرار خواهد شد در اظهار این کلام [illegible]
و در مقابل محمد با انکار برخاست که کار [illegible] ابن زبیر محمد گفت با بیعت کن و یا دل از جان
برکن چون محمد دید [illegible] ابن زبیر [illegible] مهلت ده هم محمد گفت سبحان الله
حضرت [illegible] صلوات الله الملک المنان [illegible] مهلت داد تو فرزند
حیدر کرار [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] چون محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] مختار [illegible]
[illegible] ابن زبیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و از عقب آن افواج لشکر چون دریای [illegible] جاری گردیده و چون مردم [illegible]
[illegible] ابن زبیر در [illegible] محمد [illegible]

ثم السلام على السيد الظمآن والذبيح
العطشان والسليب العريان والغريب
عن الأوطان الذي دمه غسله
وشيبه قطنه والتراب كافوره
ونسج الرياح أكفانه داعي
العرب يذين وتجزون الوريدين
مولانا ومولى الكونين المعتل عن الحياة
أبي عبد الله الحسين ع

١

چون گلگونه رنگ جنگ افتاده خود را بکناری کشیدند لشکر کوفه مختار قتال اراده محاربه قتال نمودند
محمد حرم را محترم داشته محاربت و قتال در آنجا روا نداشتند ما پیارکه مختار بجهت فرزند حیدر کرار
در نشاده بود رنجیده قسمت فرمود تا از جهت الطاف از رکه رعاف از را ندانست در زمان
آنحال از وه از دوده مردان عبدالملک محمد خلف خداوند ملک ملک رسید در آنجا با کمال عشق
مدیش طلبید و چون محمد توجه لطف و نوش را برش بار امور خود دانسته با شوق تمام بجانب ملک عبدالملک
روانه شد از آنجا که عبدالملک مردم را خواهان آن ماه ملک امانت دیده خائف کرده و اختیار آن کار
نادم و پشیمان گشته شرحی بجانب ایشان که چون تو متعلق بعقل در بیعت من فیمتی می‌باید که در سلم در من باشی از دل
راه با آن ذات حنیف عنه پاکیزه رسید نکته منتظم چون کرک شجره راجع کرده و در شعب انوار نزول
وبسعادت خاقانی نزول گشت ابن زبیر در آنجا بشتاب که از این دار بسعادت نهاد تا ماده‌های بردن از صفا
شیعیان آن دوده مشورت امیر برنسان ما خواهشند و صفها آراسته شد که با این زبیر جنگ کنند
در آن بابت حصول نام و ننگ بار رک او راحت جنگ آن بنده خداوند محمود راضی شده فرمود که حساب
متفرق شجعی را وانا است سلطه خواهد بود که چون او با ما بنده نماند بعقب دار شعب الطاف طائف تحرز
در زمانی که حجاج بمحاصره ابن زبیر با تا سر کجاح استعمال داشت محمد طالب شعب از طائف آمده با جمعی نزد حجاج
چون ازآمدن فرزند امیر وصی رسول صاحب معراج مطلع شد اعدای خدمت او پرداخت و پیغام داد که شروع آنکم
که از بیعت عبدالملک ابا و امتناع نمائی محمد جواب داد که اکراه را محافی نمانده ما از بیعت کم چون عبدالله
نامه سیاه گشته رو در خاک و خون آغشته عبدالملک نامه بحجاج نوشت وا در اقسام و توقیر دوده سید ابرار
کل ایشان امر کرد محمد حنفیه بطائف بود محمد بعد از آن سروی شد
روزی آنجا آرام گرفت بقرار در آن سرزمین بجوار رب العالمین پیوست
در پایان بود از آنکه در آن زمان بیرند خود را از سلسله
امام زمان و رهنمای جنگ نگاه
گشت زبار

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله البدیع و القادر القاهر المنیع والخافض الرافع الرفیع وصلی الله علی النبی
الامی الهاشمی القرشی التهامی محمد بن عبدالله محل نزول الوحی والتنزیل والتوقیع الوسیع
وعلی ابن عمه الاسنی والشجاع الاعلی اسد الله ... علی صاحب لواء الحمد المشحون بالترصیع والمودة
المشحونة فاطمة الزهراء الباکیة بالبکاء والشفیع علی علی الاکبر وعلی الرضیع وعلی اهل بیت الطاهرین
والطاهرین الاطهرین والسادة الماهرین والکواکب الشاهرین الحسن المجتبی المسموم بالسم
الوقیع النقیع المدفون بالبقیع والحسین المظلوم الشهید المعصوم والمقتول بالسیف الشنیع والقتیل
الفجیع لعنة الله علی قاتلیهم وظالمیهم الی یوم التوزیع واشقاها من لوم خروج سید الشهداء
عن حرم جده سید الابرار الی حرم الله جل وعلا وکانت معه عترت سید الاولیاء
وصایا ... الشارع کرب وبلا ونادی بافصح البیان حین الوداع وبکی شدة
البکاء وقال یا جداه انا مفارقک ... فوداع لا ارجو ان اعود الی حرمک
بلسان العلیا تارة اخری والصغار ... من هذا الوداع ارکان الکون وبکی ... تضعضعت ...
وصفا آه من ... والجبال ... جمیع الاصقاع ... کل الارجاء
والاصقاع ... الا ... الا ... و ... ضعفت ...
الاحباب ... [illegible] ... من الاسفار ...
المقدس ... [illegible] ... حمیری در قرب الاسناد و
باسناد خود ... روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام از فضیل ابن یسار پرسید
که آیا شما شیعیان در مجالس بسیار با یکدیگر می نشینید و حدیث ما را ذکر می کنید گفت بلی

فدای تو شوم حضرت فرمود من آن مجالس را دوست دارم و آنها را دوست میدارم پس زنده
دارید امر ما را ای فضیل و خدا دوست دارد و رحمت کند کسی را که احادیث ما را ذکر کند و امر
ما را زنده بدارد ای فضیل هر که ما را یاد کند یا ما را نزد او یاد کنند و از دیده
او بقدر بال مگسی آب بیرون آید خدا گناهان او را بیامرزد اگر چه بیشتر از کف دریا باشد
و این قول به درستی نیز این خبر را سندهای بسیار از آنحضرت روایت معتبر ذکر کرده اند
و به سند معتبر از امام صحیح الخبر ذکر روایت کرده اند که هر که نزد او ما را ذکر کنند و
از دیده او آب جاری شود ملک علام آتش جهنم را بر روی او حرام گرداند و ابن بابویه
به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه الف الاف التحیة والثنا روایت کرده است که ماه محرم
ماهی بود که اهل جاهلیت قتال در آن ماه را حرام میدانستند و این امت جفاکار حرمت این ماه
حرام ما را حلال دانستند و حرمت ما نگاه نداشتند تا کشتند زنان ما را اسیر و اطفال
ما را دستگیر کردند و آتش در خیمه های ما زدند و اموال ما را به غارت بردند و حرمت
حضرت رسالت را در حق ما رعایت نکردند بدرستی که مصیبت حسین علیه السلام دیده های
ما را مجروح و اشکهای ما را جاری گردانیده و آب دیده های ما را جاری داشته
و عزیز ما را ذلیل گردانیده شهادت آنحضرت در زمین کربلا بلا و کرب بلای ما کرده است
تا روز قیامت پس بر مثل حسین باید که گریه کنندگان گریه بر آنحضرت فرو میریزد
گناهان بزرگ را پس حضرت فرمود که پدرم چون ماه محرم نمایان می شد کسی آنحضرت را
خندان نمی دید و اندوه و حزن و گریه و جزع او را غالب بود تا روز عاشورا
و چون روز دهم محرم روز مصیبت والم و کربت و ماتم آن سلاله دودمان خاتم
می بود میفرمود که امروز حسین شهید شده است و باز ابن بابویه از ریان بن
شبیب روایت کرده است که گفت روز اول محرم به خدمت امام امم حضرت امام رضا علیه
الاف التحیة والثنا رفتم فرمود ای پسر شبیب آیا روزه ای گفتم نه فرمود ای پسر شبیب این
روزیست که حضرت زکریا دعا کرد خدا دعای او را مستجاب گردانید در وقتی که از خداوند مجید

فرزند طلبید و گفت که ملک ندا باستجابت در محراب خطاب در داد که خداوند جل
و علا بشارت میدهد ای زکریا ترا بیحیی پس هرکس این روز را روزه بدارد و دعای
آن مستجاب میگردد چنانچه دعای زکریا در باب یحیی باجابت رسید پس فرمود ای پسر شبیب
محرم ماهی بود که اهل جاهلیت در زمان گذشته حرمت ظلم و قتال در این ماه حرام را از باب
حرمت چنین ماه حرام میدانستند پس این امت حرمت این ماه حرام و حرمت پیغمبر آخر الزمان
خود را ندانستند و در چنین ماه قتال با ذریت چنین پیغمبر عدیم المثال را لازم دانستند و کشتند
مردان ایشان را و زنان ایشان را بطعن نیزه و سنان اسیر کرده بسختی تمام در بلیات غم
و الم مبتلا ساختند و لباسهاشان را از بالای بدن اطفال ایشان بغارت کشیدند
پس خدا نیامرزد ایشان را هرگز ای پسر شبیب اگر گریه میکنی برای چیزی پس گریه کن برای حسین
که او را مانند گوسفند سر بریدند و هجده نفر از اهل بیت حضرتش را در حضورش شهید کردند که
هیچیک در روی زمین شبیه خود را نداشتند و اگر جناب رسول خدا در دنیا بودند
برای مصیبت هر یک تعزیه میداشتند و جمعی که گریستند برای شهادت آن شهید زمانه
تمامی آسمانها و زمینهای هفتگانه و چهار هزار ملک از برای نصرت آنحضرت از آسمان
بزمین آمدند و چون بزمین رسیدند آن امام سعید شهید شده بود پس ایشان نزد مرقد پر
قائم گرد و اندوه پیوسته نزد قبر منتظر آمدن رسیدند تا حضرت قائم آید و آن جماعت از یاوران
آنحضرت باشند و در وقت جنگ آهنگ شعارشان یا لثارات الحسین باشد یعنی ای
طلب کنندگان خون حسین ای پسر شبیب خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش علیهم السلام
که چون جدم حسین کشته شد و در خون خود آغشته آسمان خون و خاک سرخ بارید ای پسر شبیب
اگر گریه کنی بر حسین علیه السلام تا آب دیدهای تو بر روی تو جاری شود حقتعالی جمیع گناهان
کبیره و صغیره ترا بیامرزد خواه اندک باشد و خواه بسیار ای پسر شبیب اگر خواهی خدا را
ملاقات کنی و هیچ گناه بر تو نباشد پس زیارت کن حسین بن علی علیهما السلام را ای پسر شبیب اگر
خواهی در غرفهای عالیه بهشت با رسول خدا و ائمه هدی علیهم سلام الله [illegible]

پس لعنت کن بر قاتلان حسین ای پسر شبیب اگر خواهی که مثل ثواب شهدای کربلا داشته
باشی پس هرگاه مصیبت آنحضرت را یاد کنی بگو یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما یعنی ای کاش
میبودم که کاش با ایشان میبودم و کشته میشدم و رستگاری عظیم مییافتم ای پسر شبیب اگر
خواهی که در درجات عالیه بهشت با ما باشی پس برای اندوه ما اندوهناک باش و برای
شادی ما شاد باش و بر تو باد بولایت ما که اگر مردی سنگی را دوست دارد حقتعالی
او را در روز قیامت با آن سنگ محشور گرداند

در بیان ترجمه سید الشهدا و امام سعدا حسین شهید کربلا که مضجعه زاده الله عزا
و شرفا است چون در کتب عامه و خاصه این واقعه هایله را مختلف ایراد نموده اند مؤلف [illegible]
لجدی الامجد علامه المجلسی قدس سره السامی بانچه افاخم علمای شیعه رضوان الله علیهم
نقل کرده اند اکتفا مینماید و چون در روایات و حکایات متواتره ایشان هم اختلافی هست
مجملی از همه را ایراد میکند و اشارت بمحل اختلاف و صحت و ضعف هر یک از آنها میکند تا مأخذ
بالتفصیل بیابد از راه دانائی و استبصار باخبار اخبار پردازد که سنگ از این
حدیث بناله آید عجب مدار کاین کائنات را بدرستی فکار کرد آفاق را گرفت چنان غم
که دهر گفت کانوار قدس را از نقش سوگوار کرد هر چند قلم شکسته را در نگارش این حکایت
جانسوز مجال واسع است و مقال جامع دل و دیده جهانی را از این قصه جانسوز
ملالت اندوز ساختن واقع هست از ملال گرچه بری ذات ذو الجلال او در دلست
و هیچ دلی نیست بی ملال لکن از رغبت در اختصار و رعایت در اکثار اطراف سخن را
برچیده و [illegible] جهد و در اثبات اصول وقایع وقوع کوشیده
اولا بنگارش جهت مهاجرت سید الشهدا از اهل بیت رسالت از مدینه بمکه که اکابر
رفعت شیخ مفید و سید بن طاوس و ابن شهرآشوب و دیگران بدین اسلوب روایت کرده اند
که چون حضرت امام حسن با انواع رنج و محن رخت حیات از دار المحن و فنا بدار البقا برد
بخت ابدی کشید شیعیان در عراق طغیان کرده معاویه بخدمت امام و آنحضرت امام حسین

در نشستند و همت را از خلع معویه از خلافت و بیعت کردن با آنحضرت گماشته عرضه داشتند
و آنحضرت امتناع نموده از روی مصلحت ایشان را امر بصبر فرموده و در روایت حضرت امام زین العابدین
چون هنگام ارتحال معویه بهاویه رسید فرزند پلید خود یزید را طلبیده گفت ای فرزند همگی
سعی برای تو کردم و گشادن جهان را ذلیل و منقاد کرده همه بلاد را متصرف شده و آماده ام اسباب
ملک و شهریاری را اساس خلافت و جهانداری را برای تو مهیا ساختم و لوای ترک و سلطنت را
برای تو افراختم و از سه کس بر تو میترسم و میدانم که مخالفت تو خواهند کرد و بقوت
و قدرت خود با تو معارضه و محاربه خواهند نمود اول عبدالله پسر عمر دوم عبدالله
زبیر سیم حضرت امام حسین ع اما عبدالله پسر عمر مردیست طامع در مال دنیا قانع از تو
جدا نشود بجدا دست از او برندار و او را با خود نگاه دار و اما ابن زبیر چون روباه
بر در کمین نشست اگر روی دست یابی بند از بندش را جدا کن و خونش را بزیر و اما امام حسین
پس دانستی و قرابت و حرمت او را با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میدانی که او پاره تن پیغمبر است
و پرورده از خون و گوشت آن فخر بشر است و جانش شیر خلافت و پرورش با حضرت زهرا
و مصطفی یافت و روشن و هویداست و من میدانم اهل عراق با اهل نفاق آن قبیله بی مهر او را
بسوی آفاق را بسوی خود طلب خواهند کرد و از یکدیگر کفر و شقاق یاری او نخواهند کرد
تنها او را خواهند گذاشت و تنها با تیغ و سنان ری را آن امام زمان خواهند کشت
ای پسر اگر بر آنحضرت ظفر یابی حق حرمت او را بشناس و منزلت و قرابتش را با حضرت رسالت
اساس جدش محمد رسول خدا رعایت دار زینهار ضرر و آسیبی بآن پرورده عصمت نرسان و از
کردهای او مواخذه مکن و رابطه محبت و خلطه مودتی که من با آن حضرت در میان محکم کرده ام
قطع مکن بر خلاف کوه کاین وصیت نه از روی اعتقاد با آنحضرت بود بلکه میدانست که اگر آنحضرت را
شهید گرداند مردم از دین منحرف شده ملک و پادشاهی بر پسر پلید مستقیم نماند مقصود
که آن کافر اعتقاد بخدا و روز جزا و نبوت سید انبیا نداشت و کفر و نفاق او در تمامی ایام
حالم ظاهر و هویدا بود پس حضرت فرمود چون معویه بجهنم واصل شد پلید از روی مراد و بر

بعد از

بعد از نشستن بر مسند خلافت باطل چون پدر خاسل عم خود عتبة بن ابی سفیان را در یثرب
نشیمن ساخته بود ولید پسر عتبه را حاکم مدینه گردانید و در شعر حول مروان بن حکم را که از جانب
پدر حاکم بود نوشت چون عتبه داخل مدینه شد و بر مسند امارت نشست خواست تا حکم یزید
پلید را جاری کند مروان از تخت عتبه بر آمد و دست بیافت و چون در همه ماه
رجب از سال شصتم هجرت معویه بدرک پیوست و یزید بدرک بجای پدر بر تخت ارث نشست
نامه ای بمضمون ارشد یزید والی مدینه نوشت که ای ولید باید از برای من از جماعتی که حضرت
امام حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن ابی بکر هستند باوجه
وعده البته بیعت بگیری و ارشک عذر بیند رفته کار را بر ایشان تنگ گیری و اگر امتناع
از بیعت نمایند سر ایشان را برای من بفرستی چون این نامه بولید رسید و مطلع گردید
بر مضمون آن نامه بر حالت معرفت گفت انا لله و انا الیه راجعون مرا با پسر فاطمه بکار است یعنی
گفته اند که ولید مردی بود که این حکم محکم آمده حکم کرد تا ایشان از مرگ معویه خبر نه همه را
طلبید و در روی ایشان بیعت یزید را بخرید و هر که را ابای از بیعت کند او را شمشیر دارد
امر بر ولید بسیار گران بود و از ایشان بودن در نظر مروان بهر ایشان لیکن ناچار
ولید در همان شب ایشان را طلبید و ایشان در آن زمان در روضه منوره رسول الله
و جای مجتمع بودند چون رسالت ولید بایشان رسید حضرت شاه شهید را از یکدیگر اعجاز
آغاز سخن این باشد که معویه بمعویه ملحق گردیده و ولید ما را می طلبد که از برای بیعت یزید لعین
پسر عم ولید را گفت که شنیدم ما بخانهای خود میرویم و در برابری خود می نشینیم و پسر زبیر گفت
من با یزید بیعت نخواهم کرد و بخانه ولید هم نخواهم رفت و حضرت امام حسین فرمود
که مرا البته نزد ولید بسیار رفت و بخانه خود که بیت الشرف عزت و کرامت بود در آمد
و فرمود و امر کرد تا سی نفر از اهل بیت و غلامان و موالیان خود را که سلاح بر خود
پیار ایند و با من بخانه ولید بیایند و بر در خانه توقف نمایند و اگر صدای من بلند شود
شما بخانه در آیند و الا از جای خود حرکت نکرده متعرض احدی نشوید و چون امام بخانه ولید رسید

خدا از سر ولید شیطان احتیاط پس با مروان حکم
مشورت نموده

ود مجلس کرده بود که مروان با ولید تنها نشسته است و زبان از سخن بسته بیرون از آنکه
آن صدر نشین مسند امامت بر صدر مجلس امارت نشست و کرامت نشست ولید خبر
مرگ معویه علیه را بعرض آنحضرت رسانید فرمود آن برگزیده حضرت حق انا لله و انا الیه
راجعون پس ولید نامه یزید علیه را بر آن امام شهید خواند حضرت فرمود که من
گمان ندارم که راضی باشی که من بار بر پنهان و مخفی بیعت کنم بلکه میخواهی که علانیه
و آشکارا در حضور اهل روزگار از من بیعت بگیری تا مردم واقف آیند ولید در جواب گفت
چنین است که فرمودی حضرت فرمود که تا فردا صبر کن تا صباح از روی صلاح بدون
استعمال آلات سلاح با رای خود را به فهم تو نیز رای خود را ببینی و با یکدیگر متفق
کنیم و هریک از ما و او که بخلاف مراد از ما باشد و کی با او بیعت نماید ولید
گفت برو بخدا ترا سپردم تا فردا ترا در مجمع مردم بحضور بطلبند و شیاه ملاقات کنیم
مروان غدار گفت دست از او بر مدار اگر الحال از او بیعت نگیری دیگر او را دست نیابی
مگر ریخته شدن خون بسیار اکنون که او را در دست داری دست از او بر مدار و اگر بیعت
نکند او را گردن بزن حضرت از این سخن آن ناپاکزاده در غضب شده فرمود ای
ولد الزنا ای پسر زن ازرق زناکار تو مرا خواهی کشت یا او بخدا سوگند که شما
قادر بر قتل من نیستید و از این روزگار پس رو تو لد کرده اند و بنا بر روایت عقبه
و فرمود ما ایم اهل بیت نبوت و معدن رسالت و مائیم محل وحی و نزول نهایت راه
بطلان حق تعالی حق را در دل ما سپرده و در نهانهای ما آن را کار کرده و ملائکه در خانه
ما نازل شوند و برشته حجتهای حکمت از برای علم حضرت احدیت بر زبان ما چون
ما جاری شد و دو بالغ کرد حضرت ختم را ختم خواهند نمود خلافت
و امامت را و یزید مردیست فاجر فاسق و کشنده مردم بناحق و خورنده حرام و اول خلافت آن
و عاصی درگاه خالق و تحقیق شنیدم از جد خود و از پیغمبر آخر الزمان علیه صلوات الله الملک
الان که خلافت حرام است بر فرزندان ابوسفیان پس مثل آنکس مثل او کسی هرگز بیعت نمی کند من

بایزید

و چگونه بیعت کنم و حال آنکه شنیده باشم از جدم چنین سخن در باب آن طایفه این
و گفت ما نیز امشب فکر کنیم و فردا بشنویم این را گفت و با اصحاب خود بخانه مراجعت نمود
و این در شب شنبه بیست و هفتم شهر رجب سال شصتم بود و چون حضرت
بیرون رفت مروان پلید با ولید گفت اگر سخن مرا قبول نکردی و آنحضرت را
از چنگ رها کردی دیگر بر او تسلط نخواهی یافت مگر جنگ و کشش و کوشش بسیار و در باب
نام و ننگ ولید گفت وای بر تو رای که تو برای من پسندیده بودی در هلاک
هلاک دین و دنیای من بودی و بخدا سوگند که راضی نیستم که جمیع دنیا از من باشد
و من در خون حسین داخل باشم سبحان الله تو راضی میشوی که من حسین را بکشم و خود را
در دریای آتش کشم برای آنکه با یزید بیعت نکند بخدا سوگند که هر که
در خون او شریک شود او را در قیامت هیچ حسنه از حسنات نخواهد بود مروان در باطن
گفت و بظاهر گفت اگر از این جهت کردی خوب کردی و در دل راضی بعمل کرده آن
صحیح القول و العمل بود و چون صبح شد حضرت امام حسین از خانه بیرون آمده در بعضی
از کوچه های مدینه مروان بخدمت آن امام زمان مشرف شد و گفت مرا اطاعت
کن و نصیحت مرا قبول فرما و با یزید بیعت نما که ترا موجب صلاح دین و دنیاست
آن مقرب درگاه حضرت بیچون فرمود انا لله و انا الیه راجعون و وای بر اسلام در آن
هنگام که امت حضرت ختم الانام مبتلا شوند به خلیفه مانند یزید ضلالت فرجام و تحقیق
من شنیدم از جدم پیغمبر آخر الزمان که میفرمود خلافت حرام است بر آل ابوسفیان
و سخنان بسیار در میان ایشان گذشت و مروان در غضب شد و گذشت و در همان
شب از ولید در باب بیعت از ابن زبیر برای یزید تاکید تمام نمود و رجاء امر یزید
تند باد نوشت و آنجا صحبت نکرد و در صبح همان شب از مدینه
گریخت و چون وارد مکه شد با خود طرح توقف در انداخت
از آنکه ولید از فرار آن نگار رو بر استغفار آمد مردی از بنی امیه را با چهل سوار از پیاده

دستاد و چون او از راه غیر متعارف رفته بود هر چند او را جستند نیافتند خجل و شرمنده

بوی ولید شتافتند و بنابر اختلاف روایات والی ولایت عتبة بن ابی سفیان بود

یا ولید بن عتبه بود هر کدام که عرائضه حدت یزید در شرح احوال و اوضاع آن عاقبه او را

مطلع خواستند و آن پلید را تکلیف عزیمت بر قتل امام شهید ار خواستند جه عرائضه عتبة بن

ابی سفیان را مضمون و فعل چنان بود که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست بسوی بنده

خدا یزید که پادشاه مسلمانان و امیر مؤمنان است از جانب عتبة بن ابی سفیان اما

بعد بدرستی که حسین بن علی ترا شایسته خلافت نمیداند و در راهی بیعت

تو نمیرود پس آنچه رای تو اقتضا نماید در باب آنحضرت بعمل آور والسلام چون نامه

آن پلید بیزید رسید در جواب مرقوم کرده که چون نامه من بتو رسد جواب آنرا

زودی زود ارسال کن و بنویس که کدام که خدا اوست ترا مطیع و منقاد آمده و چه

کس از اطاعت تو سر باز زده و مخالفت امر من کرده و در باب حضرت امام حسین

نوشت تا آنحضرت را بر بیعت ترغیب کند و در صورت انکار از سطوتش ترهیب و اگر حکم

از ترغیب و ترهیب را محبت نماید سیاه نمود با تو بیا آن عزو ستانی و بلاب مانید

تو چون سر حسین را با مطلع بزودی حاضر آید و چون آخر روز نشسته شده ولید نامه

اعدی بخدمت آن امام شهید فرستاد و در بیعت تاکید کرد حضرت در جواب فرمود

صبر کنید تا امشب فکری بکنم پس از آنکه چون چاره بجز خروج از مدینه ندید عازم

مکه معظمه گردید و در روایتی شیخ مفید در همان شب شنبه که بیست و هشتم ماه رجب بود توجه مکه نمود

و در روایتی از حضرت امام زین العابدین مروی است که چون حضرت امام حسین فرزند

دلبند نبی مهاجرت و عزیمت عراق نمود در شب اول لقصد وداع بر سر تربت بارکت

و مرقد مقدس جد بزرگوار خود رفت چون نزدیک قبر رسیدند از قبر طاهر

آنحضرت نوری ظاهر شد حضرت چون آن شاه را مشاهده نمود بگانه خود بر گردید

و خود دو رکعت نماز با آن روضه پاک رفته با دله و در دنک نزدیک مرقد منظر قدم بود و سر نهاد

اسیتاد و نماز کرد و در سجده آنجناب را خواب ربود پس در خواب دید که حضرت

رسالت ~~ختم آنحضرت آمد و او را در کنف~~ و دستیاران در دوده آن نورده

خود را بوسید و گریست و فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد ای حسین گویا می بینم

که تو در خون خود غوطه خورده باشی در میان گروهی از امت که امید شفاعت از من

داشته باشند بدرستی که ایشان را از من نصیبی هیچ بهره نباشد ای فرزند گرامی تو

در این زودی نزدیک پدر و مادر خود خواهی آمد و ایشان مشتاق لقای تو و ترا

در بهشت جایگاهی و درجه ایست که آنرا نمیرسی مگر بشهادت پس آنحضرت بیدار شد

گریان و محزون و ماجرای خواب خود را با اهل بیت خود حکایت

کرد و عازم سفر عراق گردید و در روایتی دیگر چون از خانه یزید خبر بیعت کردن

از امام حسین بعد از شهادت ولید رسید و ترا طلبید و خطاب محزون کرده و گفت

خدا نخواهد خواست که من حسین فرزند رسول را مقتول سازم و نخواستم که هر چند زر

جمع روی زمین را بمن دهد و چون طلب آنحضرت از عقب آن امام مجدد ولید

فرستاد و حضرت بر سر تربت مقدس جد امجد خود حضرت رسالت رفته بود و چون

آنحضرت را در خانه نیافتند چنان دانستند که از شهر بیرون رفته است اما که خبر بولید

رسید گفت خدا را شکر میکنم که آنحضرت از شهر بدر رفت و خون آن امام مظلوم گردن

مرا نگرفت حمد الله ثم حمد الله که آلوده بخون آن بزرگزاده حضرت چون شدم و چون آن امام

با حسرت بر سر مرقد منور و روضه مطهر آنسرور رسیده عرض کرد السلام علیک یا رسول الله

منم حسین فرزند فاطمه و فرزند زاده تو که مرا در امت خود سپردی و مرا

از ایشان از خانه خود طلب کرده اند یکواهان باشی الله از ایشان تا ترا ملاقات

نمایم گویا بزبان حال میگفت منم حسین در آغوش پرورده تو منم که بودم زینت روی دوشت

تو منم حسین که مرا در کنار پروردی بی تسلیم آموخت آوردی منم حسین که برای حهرل

مطلب تو شدی بروز تماشای عید مرکب من منم حسین تو که لطفهای شده لولاک

حبیبش وا بن حسن شهید شد

بسیار داد

هزار مرتبه و بودم خجلت فدا کنم جان که جانم خطاب کردی چه روح بخش نفس
از جود خدا آرزوی کون زهی تماشای گلشنم دارد دل خیال روزی بار گشتنم دارد
بآن رسیده که آواره از نه شوم مدتست کو فد گرفتار اهل کینه شوم اگر روم بزیارت
عزت بکوم زگلستان و رت بی اصلی بکوم شود رسیده رخ سعت بزیارت تو
کجاست این دل خسته تاب فرقت تو قرار چگونه تبه نه کنم چگونه بستر بری
اهل ظلم روآرم من ستمزده ار و ورت چه چاره کنم هرقدر که ذکر بعد از این
نظاره کنم توای رسول امین بکار من بودی تسلی دل اندوه من بودی کواه
باش بامی الله که مرا یاری کردند و حرمت مرا نگاه نداشتند و حق مرا ضایع و محروم کرده عهد
و امانت خلاف کرده و خلاف من اقدام کردند این بحلی بود از شکایت من بسوی تو ای
پیغمبر خدا ادای امانت بروفات تو ادا قات کنم پس بحرمت بر مرقد منور جد بزرگوار
دل بسیار گریست و در آن روضه مطهره مشغول بعادت و نماز بود تا اطلاع آفتاب
آنگاه چون ماه بجانب خانه شرف رجعت نمود و شب دیگر باز بر سر تربت رسید و گریه
رقت باولی غمناک و دیده پرنم که بعد از قیام بجد رکعت نماز در آن روضه پاک تضرع و ابتهال
از حضرت ذوالجلال سؤال نمود تا رای او امری را پیش آید که رضای او رضای
رسول مختار در آنست پس از آن گفت خداوندا این قبر پیغمبر تو است و منم فرزند پیغمبر
توام و مرا امری روی داده است که میدانی خداوندا من بکارها دوست میدارم
و بآنها امر میکنم و بدیها را دشمن میدارم و از آنها نهی مینمایم و از تو سؤال میکنم
ای صاحب عزت و جلال بحق این قبر و هر که در این قبر است که اختیار نمائی برای من هر آنچه
رضای تو و رضای رسول تو در آنست پس تا نزدیک صبح تضرع و زاری نمود و آن حضرت در مقام
انجا مناجات کرد و چون نزدیک طلوع صبح شد سر مبارک خود را بر ضریح مقدس
جد اقدس خود گذاشته آنگاه آن امام مظلوم را خواب ربود و در خواب دید که رسول
خدا صلی الله علیه و آله با گروهی از گروه بان عالم و ملائکه سما نزد وی آمده و بسینه جا بسینه نهاد

جان او را

چون جان در کشید و مانند روح روانش بر سینه چسبانید و میان دو دیده اش را بوسه داد و فرمود
پدر و مادرم فدای ای حبیب من و ای حسین عزیز شهیدمن گویا ترا کشته می بینم در صحرای
کربلا سخن آغشته ای ترگل گلستان سعادت و ای شمع شبستان شهادت ای اسیر غم
و محنت و ای قافله سالار کاروان محنت ای رفیقه تنها بعهد الهی و ای شفاعت امت
ما ه تا جای روز اشد که ترا با لب تشنه در صحرای کربلا با تیغ دو دسته سر ازتن جدا
کنند و بر سر نیزه کنند و در خون خود دست و پا زنی در حالتی که در میان گروهی
که دعوی کنند که از امت منند و در آنجال تشنه باشی و ما امید شفاعت از ایشان
داشته باشند خدا ایشان را در قیامت از شفاعت من محروم گرداند بکربلا چه رسی ای نور
منع آب کنند برای کشتن ارباب کین شتاب کنند جدا کنند سر ازتن برادرانت را
اسیر ظلم نمایند خواهرانت را ای نور دیده من و ای فرزند سعید من اینک من
و پدر و مادر تو محزون و غمناک و ما دل پر درد و سینه چاک نزد تو آمده ایم و مشتاق
لقای مسرت افزای توایم و ترا در جنان جنان منزلت و درجه ایست که بغیر از شهادت
بآن نرسی شتاب کن که سوی کربلا روانه شوی برای کشتن اهل ستم بهانه شوی
بکربلا چه رسی از تو منع آب کنند سکافت بزه و طایری بیضه ز آتش کینه گشت باید کی تخر
حسین حد کسنه سر از بکرت بعد خاری که تسبیح تن کند آرزوی سرداری و هم

ملائکه و انبیا منتظر قدوم تو بصف لزوم قیام اند | که بر بکف که ای نور بهر دو دیده من
جبین بکین سرو در ره جهاد | که منتظر ز برای آسمان دارند
بکف شراب طهور در سکان دارند | تمام اهل سموات و جمله ملکوت
ستاده بر سر راهت بعالم جبروت | کشیده صف همه ارواح انبیا کبار
ستاده منتظر معدلت | همه زلزله ز هر طرف زده صف قدسیان گروه گروه
شده اهل سما از زمین بسیم انبوه برای مقدم | تو فرش گشته خلد برین
بکف گرفته طبقهای نور حور العین | بانثار قدومت نهاده جان بر کف
بالیستاده زانده و غصه صف در صف | نگاه کرده چسان نراز گشته مادر تو
بهمین فراق چه گفته است | برادر تو در این ماتم چو سحاب بغزار نوایم
نشسته بر سر این ره در انتظار توایم | پس بسیار شد

در جواب از روی تضرع و ابتهال نظر بر جمال خورشید مثال جد امجد خود افکنده بسته عانمود که مرا
بدنیا حاجتی نیست مرا با خود ببر که مضطر و درمانده‌ام از شرار ظلم این گروه حضرت فرمود که ای نور دیده و ای حبیب
برگزیده مرا چاره نیست از برگشتن بدنیا و کشته شدن در راه خدا و فایز شدن از ثواب
ابدی شهادت و رسیدن به درجه بلند مرتبه سعادت پس مادر و پدر و برادر و عم
و عم پدر تو همه بعد از شهادت به یکدیگر محشور خواهید شد

پس حضرت سید الشهدا با فزع و بیم
دو دست در جست از زانو فرقه غم فرا از خواب بیدار شد و بخانه مراجعت نمود و ایچه
در خواب دیده بود به اهل بیت خود حکایت فرمود صدای شیون مردو زن از آن خانه و زن
بلند شد و در آن روز در هیچ خانواده چون وا مانده ایشان زنان و از اهل بیت رسالت و
پس آن حضرت آن شب که آن را کلت فرمود و توجه به تهیه اسباب سفر که مشغول شده در میان
شب بر سر تربت مطهر مادر خود فاطمه زهرا و برادر خود حسن مجتبی رفته مراسم وداع قائم
نمود و گریان گفت یا اماه آن رسیده که آواره از نزد تو شوم و دست کوفه گرفتار اهل بیت
نبوت ای ام و در این آخرین زیارت است که از تربت تو و مقدمت که جوانی پس از فرقه مادر
شفقت و پس از آنکه از خانه گریه بر آن حضرت دست داد که شبی صبر و طاقت را از او
ربود و چون مادر و برادر را با درد و داغ وداع کرده بخانه مراجعت نمود فرمود تا خدام لا
نعام کجاوه‌های اهل حرم را بار نمایند و اهل بیت شد طفل و زن حرم را از آن محملها
فلک سا که زینب عروج زرین که بر محمل مبارکه آفتاب بنشست و از آن روز از او ازهم
دیگر از اهل بیت نبوت و خاندان طهارت شد بود در آن وقت محمد حنفیه شتابان سبقت
آن حضرت شتافت و گفت ای برادر گرامی و ای خوار اولاد خاتم پیغمبران و ای نور دیده عزیز تر از هم



از علمای زمان و برین لازم است که آنچه خبر آن دادم بعرض رسانم و چون نکرم و حال اکثر
برادر بزرگ من و سپاسی من را امروز قوت جان و قوت روح روان بزرگ اهل بیت ربانی
و امام و پیشوای منی در هر دو جهان اطاعت فرمان تو بر من واجب است و لیکن خالی از شفقت
و دوستی و کرامت به تو نیستم چون اهل جهان و در نظرش بیعت است اگر کنارت
بیند که از شهرها دور و بی‌رفته و بسایل رسل و رسایل مردم را بهیچ وجه گوش ننهی
اگر دعوت نمایند رفته بر سر تو جمع آیند و بیعت نمایند اما آنچه لکن خاطر حق اثر
عمل آوری و اگر چنین و ارکان حضرت آیند که حیات خود برده هر جا که صلاح شد رو آوری
از آن میترسم که داخل شهری شوی و اهل آنجا مختلف شوند گروهی با تو باشند و گروهی بر تو کار
سپاه ال استخاره چون شرف تو اهل بیت که اشرف عالم است در معرض تلف در آید حضرت
فرمود ای برادر پس بکجا توقف نمایم جواب داد که برو بمکه که حرم خداست و مقصد و قبله آنجا
و اگر اهل مکه با تو شوند بر فا بها را خبر ساز ند و دور بیابانها توجه نما و این تو کمان است و شعبان
بر وعده تا از طن با اهل آنجا و لهای جسم دارند دعوتهای حصیم و تا و ایشان و حیات
آن گروه را اگر در آنجا کار تو استقامت نیابد بر قله کوهها و بیابانها شو و منتظر وقت باش
تا حق تعالی میان تو و فاسقان او باش حکم کند حضرت فرمود که اگر هیچ ملجا و پناهی نیابم
باز به بیعت یزید رضا ندهم پس محمد حنفیه سخن را قطع کرده بسیار گریست و آن امام مظلوم نیز گریست
و هر دو چندان زاری کردند که دامن ایشان تر گشت اسم با یکدیگر تا ملتفت شد
گفتند اسم گریه را که نگه نداشتند پس حضرت فرمود که ای برادر خدا ترا جزای خیر دهد
نصیحت کردی و خیرخواهی نمودی و اکنون عازم مکه معظمه‌ام و عازم این سفر سعادت اثر
برادران و فرزندان و شیعیان خود را هم با خود می‌برم اگر تو خواهی در مدینه باش و از جانب من
برایشان جاسوس باش و آنچه سانح شود بمن بنویس پس آن حضرت کاغذ و قلم طلبید و این وصیت
نگارگر دید و اما بعد وصیتنامه بعد حمد شرح نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم این است وصیت
حسین بن علی بن ابیطالب است بسوی برادر خود محمد معروف بابن حنفیه چون شهادت میدهد بیگانگی خدا

یگانه است و از شریک یگانه و گواهی میدهم باینکه محمد بنده خداست و رسول خداست و در اینجا
شده از جانب خداست بر تمامی خلق خدا و شهادت میدهم باینکه مرگ حق است و برزخ حق
و گواهی میدهم باینکه بهشت و دوزخ حق است و قیامت و برزخ حق است اگرچه در آید
و لیکن باید و خلایق هستم در قبرهای زنده آیند بدرستیکه بیرون نیامدم از مدینه بسوی کربلا
از روی ظلم و طغیان و فتنه و عدوان بلکه بیرون آمده‌ام برای اصلاح بندگان خدا از روی
اصلاح سیرت جدم سید انبیا و پدرم سرور اوصیا تا امر کنم ایشان را بنیکیها و نهی کنم
آنها را از بدیها هر که مرا قبول کند خدای جل و علا اولیست بمکافات او بهرچه خواهد خواست
و هر که رد کند مرا صبر کنم تا خدا حکم کند میان من و آن قوم است حکم و است و خداست بهترین
حکم کنندگان و نکوترین جزا دهندگان این است وصیت من ای برادر من بسوی تو وصیت
و نیست توفیق من مگر بخدا و بر اوست توکل من و بسوی اوست بازگشت من پس آنگاه ای تشنه احمد آن حضرت
چند و مهر کرد و بدست برادر خود محمد داد و در میان تشنه‌های مبارک رکاب سعادت آن حضرت
و در کنج فقد و ناسانید بستر مادران و دیده در خبر است که روزی حمزة بن عمران بخدمت امام
زمان امام جعفر صادق عرض کرد که تخلف کردن محمد حنفیه از امام آفاق امام حسین به چه
سبب داشت حضرت فرمود که ای حمزه من کردم بر تو سخنی که دیگر از این مقوله سؤال نکنی چون حضرت امام
شهید شد روانه شد کاغذی طلبید و در آن نوشت بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از حسین بن
علی ابن ابیطالب بسوی فرزندان هاشم اما بعد که هر که با من ملحق شد شهید گردد و هر که از من تخلف نماید اکر
رستگاری نخواهد دید والسلام و ابن قولویه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که چون
حضرت امام حسین اراده نمود که از مدینه طیبه بیرون رود زنان بنی عبدالمطلب از برای وداع او جمع شدند
آن حضرت در میان آن مخدرات بنی هاشم جمع شدند و نوحه و زاری بلند کردند تعزیه چون حضرت
زدند گان انگشت حسرت در دهان گرده اطراف هر شهر و دیار می‌گریستند در مقتل
رسیدگان در کوشه خیمه‌گاه ایستاده و زار زار برآن امام حسین گریستند جماعتی از خدام و سادات
روز کار رجا بستند زنده و می‌پوشیدند گروهی رستم فرم جفا کار نیست بفرزند شهید اولاد رسول خدا شدند

دیگر بلوه

الجناب و منور شده طایفه در رکاب ای اهجت شدند توی با خاک سیاه ای جعفر شدند چون آن امام مظلوم
حال آن قوم محروم را با آن بخود دید و گریه و زاری ایشان را شنید و نمود تمنا که بخدا قسم که هرگز
از دیده و دست از این خروج و جفایی بردارید آن محنت روزه گان بگریستند با خاطری پریشان
در درد و غم افروخته گشته گواهی میدهند در پیش هر که خود را از گریه و زاری زنان و حق زاری
منع کنم حال اگر نسل ترا ای حضرت و ناکامی ایشان ما مرده و ما را کسی عزت در میان
این قوم ماکس نگذارد و در اصل چه رسالت بعین ترا دارم بخبر قرار بده مهمان که دادم
و آخر کار زنان این کافران غدار و منافقان ستکار منتهم نگاه خواهد رسید محنت و الم
و کدورت و ستم که برتو داد و خواهد کرد و بد تو ای امیر ستم بی تیمار خواهی شد عزیز
و بیکس و بی غمخوار خواهی شد پس بخانه خود در اندوه و اندوهی داریم و فرحه و سوگواری
برای چه روز نگه داریم سخت تر کدام از این روز زود ما مانند روزیست که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله از دنیا رفت و مانند روزیست که حضرت فاطمه از دنیا بجنة المأوی شتافت و مانند
روزیست که حضرت امیر المؤمنین بمرتبه شهادت رسید و مانند روزیست که حضرت امام حسن
مسموم گردید و مانند روزیست که رقیه و زینب و ام کلثوم وفات یافتند خدا جان ما را فدای
جان تو گرداند ای محبوب قلوب پریشان و ای یادگار بزرگواران پس یکی از عمه‌های آن حضرت
آمد و فریاد و شیون برآورد و گفت گواهی میدهم ای فرزند من که از جنیان شنیدم که بر
تو نوحه میکردند و می‌گفتند شهید گردید آل هاشم که شهادت آن قدوه انام
از اجل مصایب است و اعتقادم و حیرت آل رسول است و از نوحه بدیها عزل بعضی از کریها
و قتل ایشان را ذلیل گردانید و پیشانی بنگاه برای خاک مالیده تمامی در رخساره سیاه ما دل در عاری
نشاندید برآن مخدرات بحوادث طهارت و خواتین حجاب ان نبوت و رسالت هم آواز گردیده
مرثیه‌های جانگداز در مصیبت فرزند رسول عرب و حجاز خواندند و سیل سرشک خونین از چشمه
حق بین جاری کردند و آن جان جهان را با درد و داغ وداع کردند قطب راوندی و دیگران
وهم روایت کرده‌اند که چون آن امام بیرون رفتند خیمه قوم بگذار حرم کردند سلسله نوحه‌گری

رسول خدا از روضه مقدسه آمد دست بر دوش آنحضرت و بغل انگشت نرم نهاده حق
پیش فرو برد و گفت ای فرزند گرامی جان عزیزت را بر کربلا در مرا اندوهگین نکردان بر خیز
رفتن خود بسوی عراق که من از حدت مهر با اشتیاق بکرار شنیدم که مشهور فرزندم
حسین در زمین عراق که آنجا را کربلا گویند تیغ جور اهل کفر و نفاق شهید خواهد شد حضرت
فرمود ای مادر محترم که محرم که میدانم که کشته خواهم شد و مرا چاره نیست از حکم خدا بجای
و رضای قضا و سنگ که بسیارم و در چه روز کشته خواهم شد و که مرا خواهد کشت و در کجا
خواهند کشت و در چه بقعه مدفون خواهم گشت و میدانم که از اهل بیت و یاران من کی و کی
خواهند شد و با انتقال جاه و رفت مرا برای شفاعت شهید خواسته اند
مخدرات مرا همانند خواسته اند در حضرت مرا برای شهادت کربلا از دوم جرأت پدید شفقت
خدا کنم و اگر خواهی اباد در ترتمام زمین را که در آنجا کشته و مدفون خواهم شد پس دست
اعجاز تا سماعات کربلا اشارت کرد که هما جای آن است و زمین کربلا چنان شد
که ام سلمه لشکرگاه و قتلگاه و مقام شهادت و مدفن آنحضرت و جای شهادت یاران دید
چنان فغان و ناله بر آورد که در و دیوار را که در آورد حضرت فرمود که ای مادر محترم چنین
مقدر شده است که من سخورد سنم و در این زمین الم کشته شوم و فرزندان و خویشان من
کشته شوند و زنان و اطفال و عیال بکسته حال مرا اسیر و مقید کردانند و از شهر بشهر و دیار
بدیار کرد انند و هر چند تضرع و استغاثه نمایند معاش و یاوری نیابند ام سلمه گفت ای فرزند
ارجمند جد بزرگوار تو رسول خدا مشتی از خاک قبر تو بمن داده در شیشه نهاده ام پس حضرت
امام حسین دست مبارک دراز کرده کفی از خاک کربلا برداشت و بام سلمه داد و گفت این خاک را
نیز در شیشه ضبط کن و چون این دو خاک خون شود بدانی که مرا کشتند ام سلمه گفت شد
از وصف و داع ایشان و سپاهی قرین اشرف را ام سلمه بپرورد تا بعد از رجوع تو به
حضرت سجاد بسپارد و فاطمه کبری را نیز با سکینه و زینب و سایر زنان همراه خود ام سلمه که
و فاطمه از غذای پدر و شنیدن شهادت آن سرور چون ابراز آزاری بگوش آمد چند انگه

وزاری و ناله و بیزاری نمود که از هوش رفت آنحضرت دختر از هوش رفته خود را بهوش آورد
بشکیبائی و صبر امر فرمود و بنی هاشم را وداع کرد و محمل ها زنان و دختران را برشتران
بست و خار حرمت رسول و دوستان نگشت و کلی کز صورت محمل چند سالان و سبک بود
رخت از عوغای زنان زمان چمن رحلت در رفت آل هاشم شاهد امام امام شتافتند
رحمت مراحمت نمودند و انتخاب با اهل حرم دارالا و کرم و اصحاب و خیل خشم و خادم
پسر حضرت امام معصوم بستر زانب و بخور از سلسله سعد که از جمله اعلام هما بوده عباس
و ابوبکر و محمد و عثمان فرزندان امیرالمؤمنین و عبدالله پسر مسلم بن عقیل و علی اکبر که حضرت امام زین
و علی اوسط که مردم او را علی اکبر گویند و علی اصغر که عبدالله بود و بر و ایشته چون تونی علیه
سر راه بعیب نهاد فخرج منها خائفاً یترقب یعنی پس بیرون رفت موسی در حالتی
که ترسان و بر بند بود از رسیدن دشمنان از عقب آن شاه کم سپاه که با خیل انکث
هرگاه ازاین چنان زنده بیرون حین گفت چون امام زمان که از مدینه بیرون رفت ازراه
راست که متعارف اهل زمان بود رفت جمعی گفتند که باید از بیراهه رفت چنانچه ابن زبیر
رفت تا اگر اگر دشمن خواهند از عقب طلب نماید باز و نتوانند دست یابد حضرت فرمود که من
از راه راست بیرون روم و آنچه که خدا بر سان من و ایشان خواهد حکم کند و باز بروم و چون
آن حضرت از مدینه بیرون رفت افواج ملائکه از آسمان فوج فوج کارزار و در سپاه امی نقی
سوار بر سر راه آن شاه کم سپاه آمده سلام کردند و گفتند ای حجت خداوند خالق بر جمیع خلایق
بعد از جد و پدر و برادر در سپاهی بار خدا احمد قررسول و در طاعت الهی بر ما دو و فوج
ما حضرت باری یاری تو فرستاده انتخاب فرود که وعده گاه ما و شما روز روز کربلا
و آن موضع شریف محل شهادت روح مبارک خداوند جل و علا جماعت ملائکه عرض کردند که ای
حجت خدا در سلکی که خواهی نه ما که از جنگ بیرون روم و با نچه رایت قرار کرده فرمان من داد کر
از دشمنی رسانی دفع آن ما را آسان است و از ما موقوف بیک اشارت و فرمان
امام زمان فرمود که دشمنان ضرری بمن نتوانند رساند تا رسیدن محل شهادت که آن

چنانچه بحکم خداوند منان این افواج بسیار از جنیان سعادت منزل شهیدان مسلوه جنان
آمده عرضه داده که ای امام انس و جان جان ما شیعیان جز فدای جان تو نباشد هر آنچه خواهی
در باب دشمنان خود و یاوران تو فرما تا اطاعت کنیم و اگر خود بدست مکش تیغی اگر حکم
فرمائی رشته حیات تمامی را از زمین برکنیم حضرت ایشان را دعا کرده و خواندن قرآن مجید ایشان
گوئوا در یکم ... بروج مشیده ... یعنی هر جا باشید در یابد شما را مرگ هر چند در قلعه‌های
محکم باشید مرا حضرت ایشان که چون شما دست من خواهد مذلت فرار جهات
از غایت رضا و تسلیم رضای ... رضای خدایت مرا هم سر تسلیمات که رضای
خدایت و وظیفه من رفتن کربلا چه اگر من بخانه خود توقف کنم و کربلا نروم پس امتحان
خواهد کرد این خلق گمراه را و بچه چیز ممتحن خواهند کرد این گروه تباه را و کی ساکن خواهد
در قبر من کربلا که آن ارض مقدس است و پناه شیعیان ما چون وادی ایمن و طور سینا
در قضای آن زمین فلک نشین حب این آمدن شیعیان ما است از غلبه دنیا و اخروی حب
قرار داده خداوند ... عدم خاتم انبیا ولیکن نزد من آید و روز آخر روز دوشنبه عاشورا که از خوف
نهند شده خواهم بود در زمین کربلا با هزاران کرب و بلا در حالتیکه احدی از اهل حرم نمانده
باشد که او را قتل کنند اولاد را و سر را تیغ جفا از قفا برند و بر رای نیزه بلند نمایند در خطا
برند پس طوایف جن گفتند ای حبیب خدا اگر نه آن بود که طاعت تو فرض است و امام ما را دوست است
و مخالفت حضرت حرام هر آینه می‌کشتیم همه دشمنان ترا پیش از آنکه در مقابله خدام جناب رسند
در این امام حضرت فرمود سخن تو که قدرت روح تو ... ایشان را و وفات از قدر ... و لکن میخواهم
قضای خدا را رضا آیم و محبت حضرتش را از خلق تمام نمایم پس آن حضرت با اصحاب حرکت کرد
در روز ... سه شنبه روز چهارم شهر شعبان در مکه معظمه نزول اجلال فرمود و زبان مبارک
تلاوت ولما توجه تلقاء مدین ... مدین کرد و چون حضرت موسی بن عمران مدینه ... شد
قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل ... یعنی گفت امید دارم که پروردگار من
مرا هدایت کند براه راستی که مرا آن راه بمقصود رساند مرا حضرت هم از تلاوت این آیت

چنین روایت است از حضرت عزت چون اهل مکه و شیعیان بهره از حاج و معتمر مجاور و زائرین
خبر قدوم بهجت لزوم آن امام مظلوم شنیده شدند بنیاد بخدمت آنحضرت شتافتند
و هر صبح و شام سعادت زیارت و شرف مصاحبت حضرتش را در یافتند عبدالله بن زبیر
در آن وقت در مکه بوده و جنب خانه کعبه آشیانه گرفته برای فریب عوام پیوسته در نماز
بسر برده و هر صبح و شام بطواف حرم ملازم ... احترام فرزند حضرت خیر الانام امام حسین علیه السلام
که هر صبح و شام می‌آمد و بظاهر اظهار مسرت از قدوم آنحضرت با وفات می‌نمود و در باطن
خود را راضی بتشریف فرمائی ... نمی‌دانست زیرا که خار خلافت
در دماغش نشسته و میدانست تا آنحضرت در مکه است احدی از اهل حجاز بر او بیعت آن عمارت
نخواهد کرد و چون خبرها که ... و خروج آنحضرت بمکه معظمه و امتناع از بیعت
بیزید در کوفه ... رسید جمعی کثیر از زنا در خانه سلیمان بن صرد خزاعی اجتماعی
کردند و پس از اتمام ... حضرت رسالت پناهی ... صورت
بیزید و در آن انجمن سخن ... علمای کوفه ... بر زبان پیوسته حضرت امام
حسین که سرور کلدار ... گلستان ... مکه معظمه را نور قدوم
بهجت لزوم خود منور ساخته و در کعبه که خانه خدا است ... و تمام شیعیان او
و هر ... که در طریق بیعت او در ... اعانت و یاری را ...
می‌کنند و با مداوی ... حضرتش از ... رضای خاطرش را
بطرف جان و مال جویند نامه بخدمتش نوشتند و حضرتش را بکتاب خود طلب نمایند و در کار
سعادت ... و ترتیبش جان نثاری کوتاهی ننمایند ... و یاری
حضرتش سعی خواهند نمود و آنچه شرط ... خواهی و متابعت است عمل خواهند نمود آن امام
... و ذات اقدسش در مکه آن که ... که چون ...
منور ... خود منور کرده ... صدق و اخلاص ... آن ... هدایت خواهیم
... و ... آنحضرت بیعت نمایم در ... حضرتش ... 

در ارکان ایشان نمی‌شمارم پس عریضه با این مضمون بخدمت آن ذات هادی نوشتند بسم الله الرحمن
الرحیم این نامه‌ایست بسوی حسین بن علی صلوات الله علیهما از جانب سلیمان صرد خزاعی و مسیب بن
نجبه و رفاعه بن شداد بجلی و حبیب بن مظاهر اسدی و از شیعیان امام زمان و دیگر مسلمانان
اهل کوفه سلام خدا بر تو باد و حمد میکنیم خدا را بنعمتهای که داده است ما را و شکر میکنیم اما بعد
کار را که ذلیل کرد دشمن معاند جبار ترا که بدون رضای امت بر تخت خلافت نشست و بجور و عدوان
بر ایشان حاکم گردید و اموال ایشان را بناحق تصرف نمود و نیکان را و بدان را نیکان خدا را
بقتل رسانید و بدان را بر نیکان مسلط گردانید و اموال خدا را بر اهل [illegible] و جباران قسمت
پس لعنت کند خدا او را چنانچه لعنت نمود بر قوم ثمود و بدانکه ما را در بیعت امام و پیشوای نیست مگر
تو آن [illegible] درو [illegible] کتاب ما [illegible] قدم رنجه فرما که [illegible] خدا بطلع [illegible]
و حکمت را بزمان روان خواهد اگر شاید حضرت حق [illegible] ذات بابرکت حضرت را ظاهر
گرداند نعمان بن بشیر حاکم کوفه در خانه [illegible] در دارالاماره نشسته است و ما با او نماز جمعه و جماعت
او حاضر نمی‌شویم و در عید با او به مصلا نمی‌رویم و چون خبر رسد که تو متوجه بجانب ما
کرده او را از کوفه بیرون میکنیم تا باهل شام ملحق گردد والسلام پس این نامه را بمصحوب عبدالله بن
سبع همدانی و عبدالله بن وال بخدمت آن زبده خاندان عصمت و آل فرستادند و سفارش
کردند که آن نامه را بشتاب [illegible] در غایت استعجال آن امام عالی
و جلال رسانند و ایشان در دوم ماه مبارک رمضان داخل مکه شدند و نامه اهل کوفه را
بخدمت آنحضرت رسانیدند و باز اهل عراق گروه بعد از دو روز دیگر قیس [illegible] صد و پنجاه نامه که اهد
کس و دو کس و سه کس و چهار کس نوشته بودند بمصحوب قیس بن مسهر و عبدالله بن شداد
و عمارة بن عبدالله بخدمت آن شاه کم سپاه فرستادند و بعد از دو روز دیگر هانی بن هانی
سبیعی و سعید بن عبدالله حنفی را بخدمت آنحضرت روان کردند و نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم
این عریضه‌ایست بخدمت حسین بن علی علیهم السلام از شیعیان و فدویان و مخلصان آنحضرت اما بعد
[illegible] بزودی [illegible] که همه اهل کوفه منتظر قدوم بهجت لزوم

تا بزودی [illegible]

نماید و بسوی غیر تو رغبت نمی‌نمایند البته البته بتعجیل تمام متوجه این مشتاقان گردید والسلام پس شبث بن ستهام
ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن حارث و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج و محمد بن عمیر عریضه نوشتند
با مضمون اما بعد صحراها سبز شده و میوه‌ها رسیده اگر باعث تشریف شریف را اراده
داری لشکرهای تو مهیا و حاضرند و شب و روز در شاهراه انتظار مقدم شریف ناظرند چند
این نامه‌ها بآنحضرت میرسید تأمل نموده مطلقا جواب ایشان نمی‌نوشت و توقف می‌فرمود
تا آنکه در یکروز ششصد نامه از آن جماعت غدار بآن امام ابرار رسید باز در جواب ایشان
صادر نگردید و چون مبالغه ایشان از حد گذشت و رسولان بسیار نزد آنحضرت جمع گشت
تا آنکه دوازده هزار نامه از آن ناحیه از عقب یکدیگر در خدمت آنحضرت جمع گشت حضرت در جواب
نامه ایشان نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه‌ایست از حسین بن علی بسوی گروه مؤمنان
و مسلمانان و شیعیان اما بعد بدرستی که مصحوب هانی و سعید نامه از شما رسید بعد از آنکه
رسولان بسیار و مکاتیب بیشمار از جانب شما بمن رسیده بود و در همه نامه‌ها نوشته بودید
که ما امامی و پیشوائی نداریم البته البته بزودی بجانب ما بیا و قدم تهور رنجه فرما شاید که حق تعالی
ما را برکت تو هدایت جمع گرداند بدانید و آگاه باشید که اینک فرستادم بسوی شما برادر و پسر عم
و محل اعتماد خود را مسلم بن عقیل پس اگر او بمن نویسد که رای عقلا و دانایان و اشراف
و بزرگان شما را آنچه در نامه‌ها نوشته‌اید مجتمع شده است انشاءالله بزودی بسوی شما خواهم آمد
پس بجان خود سوگند یاد میکنم که امام نیست مگر کسی که حکم کند در میان مردم بکتاب خدا و قیام
نماید در میان مردم بعدالت و قدم بیرون نگذارد از جاده مقدسه شریعت و مردم را بر دین
حق مستقیم بدارد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بمصیبة اول قتیل من بنی [illegible] اول خبر [illegible] من سلالة ابراهیم الخلیل
واجل رزیتنا برزیة من فادی بنفسه لابن عمه القتیل و هو مسلم بن عقیل بالابکار والعویل و جاهد
فی سبیله بنفسه و ولده و عشیرته حق الجهاد و کان فی وحدته و انفراده و اجاد به فی کثرة [illegible]
حتی کان [illegible] الجد والاجتهاد [illegible] و نطق لسان امام [illegible]

الجلیل بالتکریم والتعظیم والتحیات سلام الله علیک بهلم وبامن اسلم نفسه وسکن رمسه بعد قتله
فی ابدی اهل التحریف والتبدیل ولعنة الله علی من قتلک ومن امر بقتلک ومن
ظلمک جیلا بعد جیل وقبیلا بعد قبیل

بسند معتبر از مسمع بن عبدالملک روایت

کرده است که حضرت امام جعفر صادق فرمودند ای مسمع تو از اهل عراقی آیا بزیارت امام
آفاق حضرت امام حسین میروی عرض کردم نه من مردم بصره‌ام و در نظر اهل بصره مشهور
و دشمنان ما بسیارند از بدبختان و دورانند و قبایل از نواصب غیر نواصب حاضر آوردی
ما را دشمن و جاری بعضی از نواصب خلیفه‌اند و ما ایمن نیستیم از رسانیدن احوال ما را بخلیفه و در رسیدن
ضرر جان و مال ما از والی و خلیفه حضرت فرمودند آیا هرگز بخاطر می‌آوری آنچه را که بآن حضرت
رسید از آن قوم عنید گفتم بلی فرمودند آیا جزع میکنی برای مصیبت آنحضرت گفتم بلی بخدا قسم که جزع
میکنم و میگریم تا آنکه اهل من اثر اندوه و غم هم در من مشاهده کنند و امتناع میکنم از خوردن
شراب و طعام تا از حال من بر ایشان آثار مصیبت ظاهر شود حضرت فرمودند که خدا رحم کند
بر گریه تو بدرستی که تو شمرده میشوی از آنها که جزع میکنند از برای جزع ما و شاد میشوند
از برای شادی ما و اندوهناک میشوند از برای اندوهناک شدن ما و خائف میشوند از برای
خائف شدن ما و ایمن میشوند از برای ایمن شدن ما و زود باشد که ببینی در وقت مرگ
خود که پدران من حاضر شوند نزد تو و سفارش کنند ملک الموت را از برای تو و بشارتها دهند
ترا که دیده تو روشن گردد و ببینی ملک الموت بر تو مهربانتر باشد از مادر مهربان نسبت
بفرزند خود پس حضرت گریست و منهم گریستم و فرمود که حمد میکنم خداوند را که فضیلت داده است
ما را بر خلق خود برحمت و مخصوص گردانیده است اهل بیت ما را برحمت ای مسمع بدرستیکه آسمان و زمین
گریه میکنند از روزی که امیرالمؤمنین و ... اهل کین سر بر سر ما گذاشته است و لعنت برادری
هنوز از کتاب شهادت رو این مصیبت شاد و شهادت ما و خود رسید تا حال از برای
ترحم بر ما و آنچه ملکه بر ما میگریند زیاده از دو گریه است و گاهی گریه ایشان نیستاده است چون

روده است

روده است و هرکه گریه کند برای ترحم بر ما البته خدا رحمت خود را شامل حال او خواهد کرد قبل از
آنکه آب دیده او بیرون آید و چون آب بر روی آن جاری شود اگر قطره از آن
آب در آتش جهنم بریزد حرارت او را فرو نشاند و کسی که دلش بر ما بدرد آید در وقت مردن
چون ما را ببیند شاد شود و آن شادی از او زایل نشود تا در حوض کوثر بر ما وارد
شود و حوض کوثر شاد میشود و آنقدر از لذتهای طعامهای
رنگارنگ بکام ایشان میرساند که نخواهند از آنجا بیرون روند و آنکه مرگ ... ای مسمع هر که یک شربت از آن آب بیاشامد دیگر هرگز تشنه نخواهد شد و تعب و مشقت
نخواهد دید و در سردی چون کافور است و در بوی مثل مشک اذفر و در طعم مانند زنجبیل است و حلاوتش از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و از آب دیده صاف تر است
و از عنبر خوشبوتر و از چشمه تسنیم بیرون می‌آید و در نهرهای بهشت جاری میگردد و بر روی مرواریدها
و یاقوت می‌غلطد تا بحوض کوثر میرسد و در کنار حوض زیاده از ستارگان آسمان قدحها
و ابریقها است و بوی خوش آن آب از هزار ساله راه بمشام مردمان تشنه کام
میرسد و آن قدحها از طلا و نقره و الوان جواهر است و هرکه اراده میکند که از آن
آب بیاشامد جمیع لذتهای خوش از آن بمشام جان او میرسد و میگوید که ای کاش
در اینجا توقف و در سرچشمه تسنیم را تعیین و در طریق عدم وصول بنعیم دیگر بر طلب جاوید نشستیم
ای مسمع تو از آنها خواهی بود که از آن حوض سیراب میگردند و هر دیده که برای مصیبت ما گریان
میگردد از نظر کردن بسوی کوثر شاد میگردد و هرکه دوست ما است از آن آب میآشامد
و هرکس بقدر محبت ما از آن آب آشامیدن لذت میابد و حضرت امیرالمؤمنین در کنار کوثر با
عصای و قار ایستاده است و عصای عوسج در دست دارد و دشمنان خود را از آنجا
میراند پس یکی از ایشان گوید که من در دنیا شهادت بوحدانیت خدا و رسالت محمد مصطفی
میدادم چرا مرا از آب میرانید حضرت میفرماید برو نزد امام خود ابوبکر و عمر و از آنها
روز قیامت بخواه تا شفاعت کند گوید که امام من امروز از من بیزاری میجوید حضرت میفرماید که برگرد

نزد کسی که رسالت او را اختیار کرده بودی راز او در خواست کن که شفاعت کند تا از ما
که بهترین خلق سزاوار است که شفاعت او در نزد آن جناب پاک که به او رستگی هلاک شدم
دمی شنید اولاک و نباید خداوند پاک رستگی چون تو پاک را زیاده کرده زادی کرم
که بخدمت آن حضرت عرض کردم که چنین مردی چگونه راه بیابد که نزدیک کوثر آید
حضرت فرمود که چون از کارهای بسیار بر سر کار بوده است و هر گاه حرف ما را می‌شنیده
ناسزا می‌گفته و هر آنچه که دیگران در حق ما گفته‌اند او نیز کرده و بهانه از برای آن بوده
که ما را دوست نداشته و با آنکه گاهی همت را از روی آگاهی در حق ما و امامت ما می‌گفت
و لیکن از آنکه عداوت را شیوه و مسلک خود کرده مردم را از خیر و شر طاعت آمد امام‌ش
منافق و دشمن اهل عدالت با توفیق شفاعت از سبب در عذابش شتابت شنوده
واعتقادش در مراتب خلافت و ولایت بزرگواری ضعیف از کرد و عمر بسیار بوده
و هم مخصوص بودن با مردن آن و کار از اصل نیاب

چون رسل و رسایل کوفیان به وفا رسید گذشت امام قتل حضرت امام حسین مسلم بن عقیل
که ابن عم او بود و در فضل علم و کثرت و صلاح و زهد و تدبیر و علم و شجاعت
و سخاوت و متانت و عدالت از کسان برتر و ممتاز بود و در آغاز کار برای
بیعت کوفیان ارسال کرده طلب فرمود و پس از نوازش شفارش تقوی و بر سر کاری که مکان
امر خود از هر مخالف و مکاری بود و امر کرد با قیس بن مسهر صیداوی و عماره بن عبدالله
سلولی و عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی را روانه شده متوجه کوفه کرده در آن مردم
از رضا و بر لطف و مدارا و حسن تدبیر عمل نماید و دو زود که هر گاه اصل کوفه سر با اتفاق
بر بیعت من اتفاق نمایند حقیقت حال را عرضه دارد پس مسلم بن عقیل بحکم امام اصل الیوم دو زوداع
از مکه به مدینه رفته از کوه راه به مسجد رسول الله صلعم رفته و آنجناب را زیارت کرده و بخانه رفت و با اهل و
خویش و تبار خود را وداع نمود و دو کس از بنی قیس قیس و لیل گرفته از سبیل غیر معروف راه بکوفه را

بعود رابها

بود از قضا دلیدها راه را گم کردند و آبی که همراه داشته بودند چون تشنگی ایشان بپایان — وا آبشان
رسید هر دو در راه ما را به بیابان عدم را بپیمودند و مسلم بهزار شقت خود را سلم ارزان
رسانید و این قصه را به تفال گرفته عریضه بخدمت امام را استعفا از سفر نوشت و به قیس — آنحضرت
بن مسهر داده بخدمت آن امام عادل و داد و فرستاد و بعد از وصول بخدمت آنجناب و زید
از جهت حضرت ابو تراب در جواب خطاب نوشت که ترا کاهلی آن گشت که چنین در سفر ترا
هوس استعفا انداخته و در رفتن این سفر زهره ات را باخته چون جواب رسید بحضرت
مسلم سوار گردید و چون روز را به عصا و دید که صیادی تیری بر آهوئی انداخت و آهو را
هلاک ساخت مسلم آنحالت را لطافی بر تیک تفال داشته در مقام تفکر گفت که انشاءالله
دشمن خود را خواهیم کشت لطف هر چنین گفت اما خاطر شریفش در باطن از شادی انفعال آشفته
نگردید و با استقلال شرف تا کوفه رسیده و در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی نزول
اجلال فرمود و در مردم کوفه از استماع قدوم مسلم اظهار سرور و شادی نمودند و فوج فوج — می
بخدمت آنحضرت می‌آمدند و نامه حضرت امام حسین را از زبان ایشان میخواندند و ایشان از استماع
آن نامه گریان شده و هر یک جدا جدا زبان به بیعت آن حضرت بسازند تا بعد از که
هجده هزار نفر از اهل کوفه شرف بیعت حضرت امام حسین مشرف شدند مسلم بیعت آن
جماعت را بعد از حقیقت مسلم داشته الحال عریضه بخدمت آنحضرت نوشت که از اهل
هجده هزار نفر به بیعت شما در آمده‌اند اگر مبادرت بسارعت این صوب توجه باشد از صلاح
مناسب خواهد بود و چون تردد مردم بر مسلم بسیار شد حقیقت امر به نعمان بن بشیر که از جانب
معاویه در کوفه والی کرده بود آشکارا آمد بر منبر بر آمد بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت
رسالت پناهی گفت ایها الناس بترسید از خدا از حق تعالی که هر چند که فاتن است رسید و تو
فتنه و افتراق اهل نفاق مسارعت نمایید که موجب قتل و غارت و ریختن خون و بردن — وبردن
مسلمانان و اموال ایشان به دو نفر جنت نشسته و کسی که این حکایت را نکند بدست ایشان بگذارند
من آغاز مخاصمت را با او نکنم و در مقام جواب هیچ بر نیایم تا آن مبادرت نمایم و اگر کسی اظهار بن

خروج کند و آرزوی شمشیر بر روی من باشند و بیعت خلیفه خود را بشکند و مخالفت
او پیش کند بخدا قسم تا قبضه شمشیر در دستم باشد فرو نشینم و هیچ کس از نام شنیده ام اعلام
انعام نفاق و مکارت جای در رسیدن مجادلت کرده ام هرچند در امداد و جلادت در تشدید
و در زاویه خانها عوانان کرفته و امیدوارم که حق شناسان شما زیاده از شنیده ام
شما باشند چنانکه گفت تا مردم را از احداث فتنه منع و تحذیر از هر سپهر ایشان را از آن منع
منع نمود پس عبد الله مسلم ربیعه که با بنی امیه هم سوگند بود برخاست و گفت ای امیر این سخن
که در این ایام از تو چون مردمان صادر شد رفع ضرر و منع شر از احدی نکند صدور این
سخن از مردم ضعیف است ای امیر است که موجب حدوث حرارت زیادت و دوری شد صدور
فتنه مردم نعمان گفت ضعیف از این اعظم است که معروف باشم و در طاعت خداوند محبوب
باشم و تا اگر غالب باشم و عاصی درگاه خداوند قاهر غالب و چون نعمان نبشته به
و در وعده و وعید اکتفا نمود و از منبر فرود آمده بدار الاماره رفت جمعی از خواص که در کوفه بزید
بوده چون عبد الله بن مسلم و عمر بن سعد و عمارة بن عقبه [illegible] مسلم بیزید با همضمون نامه نوشتند
که مسلم بن عقیل بکوفه آمده بطرف حق و علی از شیعیان علی برای حسین بن علی بخلاف بیعت
میکند و اگر کوفه را میخواهی کسی را بحکومت کوفه بفرست تا آرزوی آنکاهی درین قلع و قمع پاده
دشمنان تو چون آنکاهی حقیقت به بر کار رو چه نعمان تاب مقاومت را ندارد و یا اگر دارد
دانسته مسامحه مینماید و چون آن و مطعون چند صورت حال و ضعف والی را دریافته پیغام
به هر جانب کردند بر یزید سرجون که آزاد کرده [illegible] بود [illegible]
امارت کوفه عبید الله زیاد [illegible]
[illegible] نماید و چون یزید را [illegible] آن عبید الله [illegible]
با دل پر خون از آنکه [illegible]
گفت رای پدر خود را [illegible] سرجون رقم حکومت
کوفه و بصره را ضمیمه [illegible]

ابن زیاد را

یزید نامه پدر را وصیت حکم کرد تا سرجون رقم ایالت کوفه و بصره را برای ملعون نوشت
و بعبید الله نوشت که دوستان و هواخواهان من از کوفه بمن نوشته اند که امروز مسلم بن عقیل
وارد کوفه گشته از شیعه و سپاه لشکر برای حضرت امام حسین جمع کرده چون نامه مرا بخوانی بتعجیل
بسوی کوفه برانی و بهر حیله که بتوانی آن مسلم بن عقیل را که فتنه برای من روا میکند یا او را از آن
زنی یا او را از کوفه بیرون کنی پس از آن نامه را بیزید بجهت مسلم بن عمرو داده
نامه سیاه و فرستاد و او را بسرعت در رفتن کرده و تاکید نموده چون در بصره
رسید و نامه یزید پیدا شد برادر خود عثمان را نایب در بصره گذاشت و روانه
روی کوفه نهاد و سید بن طاوس روایت کرده است که چون حضرت امام حسین جواب
عرایض اهل کوفه را تعلیم نمود برای اشراف بصره و اطراف آنجا نامه ها نوشت و بخط
کفایت غلام خود سلیمان نهاد و آنرا با نامه ها فرستاد و یزید بن مسعود نهشلی و منذر بن
جارود عبدی و امثال ایشان از عظمای آن بلد از نهری و بادی مضامین مطالعه نوشت
و ایشان را با طاعت و بیعت خود دعوت فرمود و چون یزید بن مسعود شرف مطالعه آن نامه
همایون مشرف و مفتخر آمد قبایل بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را با عمی سعد جمع کرد و گفت
شما چگونه می شناسید مرا در میان عرب بحسب و نسب و چگونه میدانید مرا در اهل و نسب
ایشان گفتند [illegible]
خرم و حزم و استقامت رای اصابت آرای تو بر ما معلوم است و تحقیق ما را [illegible]
که تو استحقاق ستایش [illegible]
[illegible] شما را برای کاری مجتمع خواسته ام و رای تو
نشسته ام و درخواسته ام اکنون با شما مشورت کنم و از شما یاری بجویم [illegible] تا که انچه
صلاح باشد اگر چه بکار بردن آلات سلاح باشد بیان کنم و بهر امر که رای شما قرار گیرد
و حکمرانی در یاری حضرت اطاعت تمام گفت معاویه علیه اللعنه مرده است و مردن
او درگاه جور و طغیان شکسته [illegible] و ارکان ظلم و عدوان رو به انهدام آورده و یزید پلید

شراب خوار به روزگار بعد از او علم خلافت افراخته و حال آنکه خداوند عالم آن جاهل را
از علم و حلم بری ساخته و به هیچ وجه قابل ریاست و خلافت نبوده و حسین بن علی است
که صاحب نسب جلیل و شرف جمیل و رای اصیل است و عالم علوم بی پایان و فاضل فضایل
پایان فضایل بی حد از روزگار سزاوار تر است او سعدن ... [illegible] و مجمع علم و حکمت
و دریای [illegible] و حکمت و فتوت و مروت ... و در میان قبایل این فضایل ... اهل
سزاوار و هر که از بیعت و متابعت حضرتش آغاز و امتثال [illegible] او انجام ندهد خواهد
با هر لطف ذلت و نار و عذاب الیم ... و ساز آمد ... اطاعت و انقیاد
شیرین زبان آمد و پس از آن ... اهم ... از سعادت ... خوشنود ... ایام
به استان شهادت وصل خواهد شد و ... [illegible] ... آمد ... که مادران
باب ... کرده ... آنچه رای ما قرار کرد جواب خواهیم گفت پس ... سعود و ... 
بعد از آن ... [illegible] ... امام تو ... 
و نان ... و اطاعت و جان نثاری ... و نوشت که ... 
و ... را با اطاعت ... آنحضرت ... ساخته ... خدمت و جان ... 
... که ... را حاصل ... خود ... 
قدوم بهجت لزوم ... عنان توجه را ... معطوف گردانند
مبارک ... که ... را از خاک ... تشریف فرمایند
... حضرت را ... و جان نثار ... آنم و ... 
نامه آن ... روز نامه ... امام ... سعادت ... 
... آن امام ... که ... 
... تا ... روز ... کرامت فرماید ... 
که ... انحضرت ... حرکت ... 
... شهیدان کربلا ... روز ... 

و زاری ... رضا بقضا الله و تسلیما لامره ... گذشت و ...
از بیم آنکه مبادا این حیله باشد که ابن زیاد از برای امتحان اشراف بصره ...
... نامه آن امام عادل ... را به عبیدالله زیاد داد و آن لعین ...
... افتاد و فرستاده ... امام ... را گرفته بر دار کشید ... 
و ... اهل بصره را تهدید و وعد و وعید ... 
... کرده و چون ... آن امام ...
آن ... خواص ... 
... 
... آن حضرت ... 
... کرده ... 
... از خاک ... 
... سلام ... 
... مسلم بن عمرو 
... ابن زیاد ... 
... قصر الاماره ...
... حضرت امام ... تشریف ...
... الاماره ... 
... 
... 
ابن زیاد ... 
... 
کوفه ... که دار الاماره ... مردم ... مردم ...

در مسجد منادی کشته خود و چون کرک سعادی بر منبر رفت پس از ادای خطبه امارت خود را
از جانب یزید اظهار کرد و گفت بدانید که یزید مرا والی این ولا کرده و سفید شما را بمن
سپرده و مامورم ساخته که مطیعان شما را از رسش کرم و مخالفان را تازیانه و شمشیر ادب نمایم [illegible]
خلقی بهره ور باشند و از مخالفت وی در حذر و از منبر فرود آمده در [illegible] قاتل و که هدایای مجلس [illegible]
و ما که بود تا هر که را اطلبه و کاران در قبیله و محله مخالفت یزید در آن نام او را نوشته برای [illegible] اگر
با بیرون مانده در [illegible] عوض کردن نام بر سیاست سلطنت و سوف بیات خود در اینجا تعدی [illegible]
خون و مال خود را هدر دانند و چون آمدن ابن زیاد و [illegible] ذکر به مسلم شد خانه مختار گشته
از خانه مختار با اضطرار بسرای هانی بن عروه رفت و در پنهان آن حضرت از هر قبیله دست بوده از شیبان
بیعت امام هدی ستوده داد و هر که بیعت میکرد پیمان را با آن صاحب امان [illegible]
جان میکند که آن راز را پنهان دارد و آشکار نکند تا اکنون [illegible] این شهر آشوب
و دیگران از اهل آن شهر آشوب [illegible] و چهار کس بیعت در آمده مسلم خواست که بیرون آید
هانی او را مانع آمد و گفت ای مسلم تعجیل مکن و شریک بن اعور همدانی که با ابن زیاد از بصره
آمده بود و در خانه هانی منزل داشت بیمار شد از احوال مسلم آگاه گشته با او بیمار گفت
عبیدالله بعیادت این بنده در گاه [illegible] خواهد آمد و چون من آن [illegible] مشغول [illegible] کرد از ترا کار
[illegible] بر که [illegible] کار او را به شمشیر [illegible] دل را [illegible]
آن فرصت چه بود [illegible] و علامت این کار [illegible] آب است
و چون ابن زیاد بعیادت شریک و [illegible] خانه هانی کرد و بعد از سخن گفتن در پیش شریک
آب طلبید مسلم خواست که بیرون آید باز هانی [illegible] گفت نخواهم که او را در خانه من
بقتل رسانی و در [illegible] مسلم خود نخواست که او را بغدر بکشد و گفت که فخر [illegible]
او [illegible] روایت [illegible] از خانه هانی مانع شد شریک از تاخیر مسلم [illegible]
او گفت ابن زیاد [illegible] شده [illegible] و در [illegible] کار
[illegible] روز [illegible] مسلم بود [illegible] کلام خود را تکرار

از تسلیم دادنا

درهم داد و او را به طلب مسلم فرستاد و گفت تفحص کن تا یکی از اصحاب بیعت او چه
با اظهار محبت اهل بیت اطهار تسلیم درهم و دینار مسلم و مقام آنرا لطایف [illegible]
و گفت چون شیعه صادق ساده لوحی را یابی این زر را در نظر او جلوه گر ساخته
با او بگو که این زر را نذر کرده ام که بجهت مصارف دشمنان اهل بیت صرف کنم و از این راه
ایشان را یاری ده و مانند سازی طرح آشنائی با ایشان بیفکن و بگو
ایشان را در پنهان ملاقات کن شاید از احوال مسلم با خبر گردی پس معقل جری
از عقل مسجد در آمد و جا بر ساخته از احوال و اوضاع مردم زمانه جلوه گر گشت تا آگاه
[illegible] مسلم بن عوسجه سعادت پناه افتاد و چون گوش او شنید که جمعی میگفتند که این مرد
از شیعیان برای فرزند رسول خدا [illegible] و حجگر گشته امیر بدر و حنین حضرت امام حسین از مردم
ولایت بیعت میکرد و چون این را شنید نزدیک ابن عوسجه آمد و در پهلوی او نشست و تامل
نمود تا از نماز فارغ گشت و با او گفت من مردی هستم از اهل شام و خالق تسبیح [illegible]
[illegible] که از دوستان محبان اهل بیت شده ام و دوستان ایشان را دوست میدارم و دشمنان ایشان را
دشمن و در حین این سخنان گریه میکرد و مبالغه در اظهار اخلاص و محبت مینمود و گفت که شنیده ام
که یکی از اهل بیت این ولایت آمده است که برای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله
بیعت میگیرد و از آنجا که از مخالفان سعادت منش پنهان کرده و سه هزار درهم برای
آن فرخنده قدم نذر آورده ام و کسی مرا بجانب دراین باب راه نمینماید در این وقت
در مسجد متحیر در کار خود ایستاده از هر طرف نگاه میکردم ناگاه شنیدم جماعتی میگفتند که این
مرد بر حال اهل بیت آگاه است و باشارت تو ایشان میدانند من اشارت ترا بشارت
دانسته نزدیک تو آمدم که این مال را از من بستانی و مرا بخدمت فرستاده امام علیه
السلام با آسانی برسانی و امید دارم که مرا از تشریف این شرف محروم نگردانی که من
از محبان ایشانم و از خلص عقیدت کیشان و اگر خواهی اول از من بیعت بگیر و بعد مرا با او
برسان ابن عوسجه از احوال آن مکار از آن ملعون معقل بازی خورده گفت حمد میکنم خدا را

برانکه بدوستی از دوستان او برخوردم و از ملاقات او بحضور سندی بهره بردم و گفت
ازین آرزو شادم که مردم براحوال اطلاع نشده اند آن محیل ملعون گفت دیگر مباش ابن زیاد علیه
که اسحق ارناپذیر گردد ودون برای تو شمار دیده بخراسات داکنون بنزدی زود ار من
بیعت بگیر که میخواهم داخل بیعت امام خود شوم پس از آنکه آن ساده لوح کریه و لا
آن مکار اسیه وار شد از صدق نیت دروغ مفروغ او را زات دانسته معقل محیل را
نزد مسلم بن عقیل برد و با آن سید جلیل از غایت خضوع و ذلیل بیعت کرده و راهم را هم
بسپرده و هر روز بخدمت آنحضرت رسیده عهد خود را تجدید و خفایای امور را تجدید
کرده با بن زیاد میرسانید چون هانی در آن اوقات از خوف ابن زیاد زمانی
بهانه بیماری در خانه خود به پنهانی نشسته بیرون نمی آمد روزی ابن زیاد گفت
هانی بنزد ما نمی آید گفتند بیمار است و در خانه گرفتار بیمار گفت شنیده ام بهتر شده است
و بر در خانه خود می نشیند با محمد بن اشعث گفت که هانی از اشراف عرب است و میخواهم
که غبار خلاف از میان من و او برخیزد پس محمد اشعث و اسماء پسر خارجه و عمرو بن حجاج
که دختر او در حباله هانی بود نزد او فرستاده باطمینان خاطر او را حاضر داد و خواست
تا قدم بدار الاماره گذارد هرچند رسولان مهر از در درون هانی میکردند هانی زیاده
انکار مینمود و گشادم خواهد گشت تا آنکه او را بفریب و فریب نزد آن حرامزاده
بردند و چون داخل مجلس شد نظر آن مخنث بر هانی افتاد و گفت بپای خود بمحل قصاص آمده
پس از آن با وی بعتاب خطاب کرد که این فتنه آغاز کرده با نزدیک درمقام قهر برآمد
مسلم بن عقیل را بخانه برده از مردم پنهان می اوری و در مقام گرفتن سپاهی و جمع
کار میکنی که این حکایت بر من پنهان نیست هانی از قبول انکار کرد و معقل را طلبید
چون نظر هانی بمعقل افتاد و دلش طپید و گفت افسوس بر کید مکر پالیده و دانست که آن ملعون
جاسوس بوده و تمامی خفایا را در نظر آن منحوس محسوس خواسته دیگر مهلت انکار کرد
گفت بخدا سوگند که من او را بخانه خود نیاورده ام در شبی دیجور از من بخانه من آمده

ازمن

از من امان درخواست من مو اشتم که او را از خانه خود بیرون کنم اکنون
سخن خود را با پیمان مغلظه موکد میسازم که چنانچه اجازت یابم بخانه رفته او را بیرون
کنم و نزد تو باز آیم و اگر خواهی گرو کافی میدهم که از گفته تخلف ننمایم ابن زیاد
گفت بخدا سوگند تا او را بمن ندهی دست از تو باز ندارم هانی گفت بخدا سوگند
که این هرگز نخواهد شد که دخیل و مهمان خود را بدست تو بسپارم و خون او را
بگردن خود درآورم پس ابن زیاد مبالغه در آوردن کرد و هانی مضایقه از آوردن چون
سخن در میان ایشان بطول انجامید و گفت و شنید چندی کشید مسلم بن عمرو باهلی برخاست
و گفت ایها الامیر اجازت ده تا من با او در خلوت سخن گویم و از هانی الحضیر او راهی
جویم پس دست او را گرفت و بکنار قصر رفت و گفت ای هانی خود را بکشتن مده
و قبیله خود را ببلا میفکن و در میان مسلم و پسر زیاد و یزید رابطه خویشی و پیوند محکم است
و قتل مسلم خیر مسلم تو مسلم را با ایشان تسلیم کن و خود را از بلا برهان هانی گفت بخدا سوگند
که من این ننگ را برخود نمی پسندم که مهمان خود را بیاوری بدست دشمن بسپارم
تا صحیح و سالم و مغفور با عوان یاور در حضر تست انا حاضرم و اگر دستم از پا در و معاون
بریده شد بازهم بخدا سوگند تا کشته نشوم مسلم را با او تسلیم نکنم زمانی چون ابن زیاد شنید
این سخن بغیرت مبالی را از هانی شنید آن بهر سعید را نزد خود طلبید و گفت
بخدا سوگند اگر در همین ساعت مسلم را تسلیم نکنی گردنت را بزنم هانی گفت که اگر اراده
چنین امری کنی هر آینه شمشیرها از غلاف کشیده بینی و آتش حرب را مشتعل دانی
پس ابن ولد الزنا با چوبی که در دست داشت بر روی هانی زد تا بحدی
که چوب شکست و خون بر بینه و ریش آن سعادت کیش جاری گشت پس هانی دست
بقائمه شمشیر کرد که از غلاف بکشد آن سرخیل اهل خلاف ابن زیاد بانگ بر
غلام و سرهنگ خود زد تا آن مرد غیور سعادت بنیاد را گرفتند و
و در خانه ای افکندند و در را بروی وی بستند و دل دلیران از آتش رنجش و حرمان اسکار

حارثه از سیمای آن خارجی چنان اقوال و فعال حارثه را مشاهده کرد گفت ای پسر زیاد
تو ما را فریب دادی و فرستادی تا آن مرد مردانه را بسخنان فریبانه فریفته
بحیله نزد تو آوردیم و از جانب تو ما او را امان دادیم و اکنون با داد غدر بیشمانی
و میخواهی او را بجور و ستم هلاک گردانی ابن زیاد در غضب شد و بر او بانگ زد و
دشنام داد و امر کرد تا او را اسیر کردنی زدند و او در کناری نشست و چون مردمان
کوکناری لب از گفتار بربست و در آن وقت از مشاهده آن حالات محمد بن اشعث تیره بخت گفت
حکم حکم امیر است و کرده او شایسته و دلپذیر و چون خبر قتل هانی بعمرو بن حجاج رسید
شجاعان قبیله مذحج را جمیع آوری کرده بطلب یاری هانی دور دار الاماره را چون
دایره محیط آمد و از جرم هانی و قتل او پرسید ابن زیاد بواسطه غلبه و ازدحام شریح قاضی را
گفت تا رفته هانی را ببیند و با قوم قبیله مذحج را راضی کرده از حیات او با خبر
خواهد شریح بر سر قصر ایستاده ندا در داد که هانی را آسیب جانی نرسیده اهل قبیله
چون او را زنده دانستند پراکنده گشتند ابن زیاد بمسجد رفت تا مردم را وعده و وعید
دهد چون خبر خروج مسلم را شنید ترسید و از منبر فرود آمده با اضطراب شدید خود را
بدار الاماره افکنده در را محکم بر روی خویش ببست از عبد الله حازم مرویست که من
در مجلس ابن زیاد بودم که هانی را مجروح کرده امر بحبس او نمود بعد از مشاهده آن حالات
بخدمت مسلم مشرف آمده صورت ماجری را اظهار داشتم و چون اصحاب در در خانه هانی
مجتمع بودند مسلم امر کرد تا منادیان در میان ایشان ندا در دهند که بیرون آیید و چون
ندای یا منصور امت بلند شد و هواخواهان گروه گروه بمجمع مسلم بیرون آمده علمها برای قبایل ترتیب
داده و بطلب هانی فرستاد و در اندک زمانی مسجد و بازار پر شد از اصحاب بکبار و چون از
انبوه آمدن مردم شور از کوچه و بازار برخاست و خلقی کثیر دور دار الاماره آن نفس اماره را
چون حلقه فرو گرفته پدر و مادرش را دشنام میگفتند و از انداختن سنگ کار را بر ابن
زیاد دنی نام و ننگ تنگ خواستند و زیاده بر پنجاه کس نزد آن ناکس نبود و بعضی از یاوران

یاری

یاری که در بیرون داشته دست نداشت مضطرب شده محمد بن اشعث و کثیر بن شهاب را بیرون
فرستاد تا رایت امان بگشایند و قبایل مذحج و کنده را از دور مسلم پراکنده خواسته در
ظل رایت خود در امان خواهند و مردم را از عاقبت حرب بشدت و عقوبت یزید پلید تهدید
نموده در معاونت مسلم سست گردانند و همچنین قعقاع ذهلی و شبث بن ربعی و حجار بن ابجر
و شمر ذی الجوشن را برای این کار و فریب دادن کوفیان غدار بیرون فرستاده و پسر
اشعث علمی بلند کرده و بوده جمعی از کوفی عمی از وفا و اتفاق خود در ظل آن علم ظلمت موعد
پیمان بسته گرد آمدند و گروه دیگر بوسواس شیطانی مردم را از خدمت مسلم پریشان و پشیمان
کرده چون بنات النعش متفرق می‌ساختند تا فوجی بسیار از آن گروه غدار را بر گرد
خود گرد آورده از راه پشت قصر امارت در آمدند چون پسر زیاد بر عناد خود را
مطاع و کثرتی در اتباع خود دید علمی برای شبث بن ربعی ترتیب داد و او را با گروهی از
منافقان بیرون فرستاد پس از آن اشراف کوفه را امر کرد که بر اطراف بام قصر بر آمده
و اتباع مسلم را ندا کردند که ای گروه انبوه بر خود رحم کنید و دست از اتباع مسلم برداشته
پراکنده آیید تا از رسیدن لشکرهای شام و تاب مقاومت نیاورده پراکنده نیایید
و اگر متفرق نشوید چون لشکرهای شام برسند از پیش مردان شما گناهکار و بیگناه را
بیک چشم نگاه کردن و از مقتول خواهش بیگناه شما بجای گناهکار روا خواهند کردن
زنان و فرزندان شما بر اهل شام صبح روز شما شام خواهد گشت و شنیدیم بر شما خواهد
گذشت از استماع این سخنان جمعی از ابن زیاد و مرسیدند و جمعی دیگر رشته عهد و پیمان را گسستند
تا هنگام شام زیاده از سی کس نزد مسلم نماند و کثرتی بغوغا در قصر بهم رسید مسلم را از مشاهده
این حالت حالتی دست داد و در عذر دیگر کوفیان خیانت اطلاع کامل حاصل افتاد تا جانب مسجد
رفت و تا ادای فریضه مغرب بیش از ده کس بدور خود ندید چون از در مسجد آمد در گذشته
بیرون رفت تنها بود و با رای بیوفا یکی بر گشته و آنجا بمظلوم و غریب و پریشان بر کار
خود حیران در کوچهای کوفه طواف میکرد و در شب تاریک ندانست بکجا رود همچون تنی ایشان

نسخه
دار جمعیت ز بر خود جمعی از کوفی عمی از وفا و اتفاق
در ظل آن علم ظلمت موعد پیمان بسته گرد آمدند

کم کرده تا بدر خانه طوعه که آزاد کرده اشعث بن قیس بود برسید و چون اسید حضرمی او را بحباله
خود درآورده و از او پسری بلال نام داشت و در آن وقت شب منتظر پسر را ایستاده بود مسلم از وی
آبی خواست تا بیاشامد طوعه بالطوع و الرغبه برخواست و آبی از جهت آشامیدن مسلم بیاورد
چون کوزه آب را بدست آنجناب داد و بیاشامید و در همانجا آرمید طوعه چون آنجناب را
بر در ایستاده دید کیفیت احوال از وی باز پرسید و گفت ای بنده خدا بجای خود مراجعت نما
که بودن تو در اینوقت شب در اینجا مناسب نیست مسلم گفت ای مادر کجا روم که من در این
دیار جفا بهر طرف نگرم بوی آشنائی نیست مرا در این شهر خانه و خویش و یار و تبار نیست
غریبم و بیکس و راه بجائی نمیبرم اگر مرا پناه دهی ممکن است که در روز قیامت که همه
کس درمانده باشند حضرت فخر عالم در مقابل ترا پناه دهد طوعه گفت کیستی و از کدام خاندان
جلیل مسلم گفت منم مسلم بن عقیل و از سلاله دودمان خلیل اهل کوفه ما را بفریب و فریب آورده
دیار خود کرده از یار و دیار و خویش و تبار خود جدا ساخته دست از یاری ما برداشته ما را
غریب و تنها در شهر گذاشته خالی از دوست و آشنا گذاشتند چون مسلم سرگذشت خود را باز گفت
طوعه لطوع طوق بندگی آن سرور را برگردن انداخته از غایت مهربانی آن آشنای خدا را
یگانه را بخانه برد و بگفت کرفانه مفروش و تاریک برده روشنست نشانم در خلوتی
فرش و طعام نیکوئی برای آنجناب حاضر ساخته ... از جان و دل پرداخت
در آنحال پسرش بلال نام که از اشقیای بدسگال بود و در کاوش ... آمده
بود بخانه درآمد ... بخانه دیگر گمان رود ... از سبب آنحال سوال نمود
مادر هر چند خواست از آن پسر تیره جان صورت حال را پنهان دارد فایده نکرد تا
بعد از اصرار از حال مسلم اعتبار یافته مادر به کتمان سر از امر صاحب اثر پسر را سوگند
داد و ابن زیاد بعد از تفرق جمع در همانشب بمسجد درآمد و بر بالای منبر پا نهاد و ندا
امر کرد تا در اطراف کوفه ندا در دهند که در اینوقت از بزرگان و اشراف هر که بمسجد
حاضر نیاید خون او هدر باشد و مال او در معرض تلف پس در اندک زمانی مسجد از آنها

داد

واوانی پرشد و از ... ملوس چون کرفیان غدار و کرایحه کان مکار جمع آمده در
میان ایشان ندا در داد که مسلم بن عقیل از مخالفت خلیفه متوهم گردیده متواری گشته
هر که او را بخانه برده یا از احوال او مطلع آید و ما را با خبر نخواهد خون و مال خود را در معرض تلف خواهد
دید که او را نزد ما آورده و یا از احوال او ما را باخبر خواهد دیت وی را مالک آید پس از بعد
تخویف مردم از حضانت و نگاهداری مسلم از منبر فرود آمده بقصر امارت رفت و جمعی از ملاعین
لعین را بر محافظت و محارست دروازه تعیین نمود که اگر آن سید عالی گهر خواهد از شهر بیرون رود
او را دستگیر کرده نزد امیر آورند و حصین بن نمیر را بجستجوی او در محلات و خانها نمود چون صبح
شد آن ملعون در مجلس نشست و مردم کوفه را رخصت دخول داد و محمد بن اشعث را ...
کرد بلال که کاشف ... احوال آمده بود آمد و عبدالرحمن بن محمد بن اشعث را از حال آن
سید عدیم المثال خبر داد و آن بدگهر همان خبر را به پدر گفت در وقتی که بپهلوی ابن زیاد بار
نشسته بود پس از آن بحکم آن بدنهاد محمد بن اشعث با هفتاد کس از قبیله قیس بطلب مسلم
روی بخانه طوعه نهاد مسلم از صهیل و ادوار سم اسپان دریافت که کار جهان است انا
لله و انا الیه راجعون گفته چون شیر صایل شمشیر مسلول از حجره بیرون آمده بر ایشان حمله
کرد و قدم شجاعت که خبر از قدوم اجل میداد و در تزلزل از آن در ارکان جبل می افتاد
پیش نهاده چهل و پنج کس از ایشان را بحملات متوالی بدار البوار فرستاد شجاعت و قوت
آن شیر بیشه هیجا بمرتبه بود که مردی را بکلات میگرفت و بر بام بلندی می انداخت و سعی و کوشش و دراز دو
جهاد اعدا از حد جسارت و جلادت در هر که شهادت می تاخت تا بکر بن حمران علیه اللعنه
السیف را تاخت و لعن شمشیر بر لب و دندان او را انداخت و با آن حالت
بکر بن از تیغ تیز آنجناب به سقر سقیم شتافت و دهر بوی روی میکرد هر فوج هر فرو ان
گروه بی شرم چون روبه‌ها از دم شمشیر آن شرزه شیر بگریختند و در خشم تیغ کوه شکاف ارتفش ابزار
چشمه خون از مجاری عروق ایشان میریخت و چون از محاربه شیر حیدری عاجز آمدند با جهاد
بلند بپهلو شده و سنگ و چوب و دسته‌های نی آتش افروخته بر وی میریختند و کار

انجناب می آمدند تا سر آن سرور را ... وان سید غریب مظلوم چون آن حالت را
دید از حیات خود نومید گشته شدن را پیش عزیمت کشیدند و کوشیدند بر آن کار
حمله ور گردید تا فاصل عمر جمعی از آن طوایف اهرمن را باز در ربوده از روی سم جوش مجود
ابن سعد چون جمعیت خود را در شکست دید دریافت که باسانی با آن لیث غالب دست
نتوان یافت با وی گفت که ای زیاد تن مکش تو در پناه و داد لیث در کیف
خود کوش تا ترا امان دهیم و نزد او بریم مسلم گفت بر وفای شما کوفیان اعتماد نیست
و بر سخنان منافقان فروغی از صدق نی چون آن شیر بیشه هیجا از کثرت مقاتله اعدا
در جراحت جماعت گوئی بی وفا مانده شده و از بس زخم بر پیکر شریفش پیوسته بود آن
خسته ساعتی پشت بر دیوار داد و چون ابن اشعث بار دیگر امان را عرضه کرد بناچار
تن با امان در داد با آنکه میدانست که کلام آن بی ایمانان بتمامی دروغ است و
عاری از فروغ صدق با ابن اشعث گفت آیا من در امانم گفت بلی بار دیگر
گفت آیا شما بر سر عهد و پیمانید من در امانم گفتند بلی دست از کارزار برداشت
و دل بر کشته شدن گذاشت و بروایت سید بن طاوس رحمة الله علیه هر چند ابن
کافران برآن سید جلیل القدر امان را عرضه کردند مفید نیفتاد و در مقاتله اعدا
داد مردی و مردانگی را داد تا آن سید از نامردی آن خبثا در رسانیدن نیزه بر پشت آن
سید غریب زد و در افتاد و از خواست آن خیل جانب بر سر آن غریب مظلوم هجوم
کرده او را اسیر گرفتند آنگه آن جناب را برگرفته بر استری سوار کردند آه جگرسوز
از دل غم اندوز برکشید و سیلاب اشک عقیق گون از دیده چون عروقش روان
کرده در زبانش کریمه انا لله و انا الیه راجعون گویان عبید الله بن عباس مر او را گفت
چرا میگریی و از چه رو بیزاری و مقصد بزرگی که در نظر داری این زاری با در
جنب او سهل است صبر بر بلا باید جزع و فزع نشاید مسلم در جواب فرمود مرا بیم از
کشته شدن در راه خدا عادت ماست ولیکن گریه من بر فرزند سید اولیا ست

دلبر

که بذهب ابن غداران اثر او بار شده با اتفاق اصحاب مخالف راه سپارست
و نمیدانم شما را از اهل الکلام است و با محمد بن اشعث گفت نمیدانم مرا مانند شما کوفیان غداری
نیست و مرا خواهند کشت اما اگر این خبر هم از تو جاری شود که خبر قتل من و غدر و مکر کوفیان این
نامه را بحضرت امام حسین برسانی و عنان عزیمتش را از توجه باین دیار برگردانی که کفایت
زیرا که شنیدم امروز یا فردا بتوجه این جانب میکردد و چون من گرفتار اعادی و دشمنش
عرصه دارند که تیر غم غریب مظلوم در سینه بپرورده ام فدای تو باد مرا گرد کردن در دست
ایشان اسیرم و از ذات گشتن کار دو جهان دست و پابسته ریسمان در نجر اهل کوفه همان
کرده شد که بر تو ... ماتمش از دوستان آن آرزوی مرگ میکرد ابن اشعث شهد آن بطل
کشته سلم را بدر قصر رسانید و خود نزد ابن زیاد رفت و احوال گفت ابن زیاد خوشحال
گفت ترا با امان او چکار بود من ترا فرستادم که او را امان دهی چون آن غریب عرفه
سخن بر در قصر آن ولد ازنا ملعون بار داشتند اشتعال آتش درون التهاب را از تشنگی
و مخطا آب جناب کرده اگر کسی از اعیان که بر در قصر نشسته بود کوزه آبی بدو نمودند آب
خواست و گفتند ای تشنه آن لئیم آخر جرعه آب این بدست که ترا شنگی ... حکم کتاب مسلم بن
عمرو باهلی گفت که قطره آب ... آن مسه نا حمیم حمیم را بیاشامی مسلم گفت مادرت بعزات
نشیند ای بی کیش دل خطا کار در ای سعادت کفار و شراب آتش وار ازین شرب حمیم
و خلود در جحیم پس از عاقبت عطش زبانش تکید بر دیوار داد و بر کشته شدن نهاد عمرو بن حریث
چون آتشه بزرگوار را دید در آن حالت تا گوارا بر وی داد کرد بعد غلام خود را گفت تا قدح آبی
بروی آورد چون لب یاقوت رنگ بر لب جام نهاد آب قدح چون دلش بخون آمیخته
آب را آنجا که ریخت و آن قدح دیگر آورد و چون بار خواست تا بیاشامد باز قدح پر از خون
شد باز بهمان دستور آب خونین را بریخت و دیگر بار آب طلبیدند چون باز آن آب
باز خواست بیاشامد دندانهای پیشش در قدح ریخت و قدح چون صدف پر از گوهر گشت و بود

الحمد لله سعادت همانا خوردن آب مقدر نیست که از دست ساقی کوثر در حوالی انتقال رسول ابن زیاد
آمد و امیر مسلم را بسرای امارت رسانید همانا که مسلم داخل مجلس آن لعین گردید سلام نکرد خادم ابن زیاد
از سلام نکردن آن عالی نهاد سؤال کرد آن صاحب کرم و فضل فرمود اگر مرا خواهد کشت چگونه بر او
سلام کنم و اگر نخواهد کشت مرا او را زیاده سلام خواهم کرد آن حرامزاده گفت خواه سلام بکنی خواه نکنی ترا
خواهم کشت مسلم بن عقیل فرمود اگر مرا بکشی هر آینه بدتر از تو بهتر از من را کشته باشد ابن زیاد از این سخن
در خشم شد و زبان بدشنام گشود و گفت ای عاق ای بر امام خود خروج کننده و اهل نفاق چرا بر امام خود خروج
کردی و از اتفاق کردن جمعیت مسلمانان آتش فتنه را مشتعل نمودی مسلم فرمود دروغ گفتی معاویه و یزید جمعیت
مسلمانان را پراکنده و رخنه در دین خدا افکنده و مرحب هنگ ترا لعنت آمده و موجب ضعف دین
و ملت تو و پدر تو که حرامزاده و ولدالزنا بوده و فرزند غلام ثقیف آمده و آتش فتنه و فساد را
در ملک اسلام افروختند و لعداوت عبید بن هشام جان اهل اسلام را سوختند و من امید دارم که سعادت
شهادت را دریابم و بدست بدترین خلق کشته و بجون آغشته بخدمت آبای کرام خود آیم و چون خلق
اهل این شهر و دیار نامه های بسیار بما نوشتند که تو و پدر تو مظالم و بدعتهای در دین خدا و سنت خدا از حب
احداث کرده و نیکان را بیگناه کشته و باعث رواج اعمال عمال ظالم و تاج کسری و قیصر گشته اند آمدیم
تا مردم را بکتاب خدا و سنت حضرت رسول خدا امر فرمائیم و با قضا و عدالت در میان این گروه و حکام
و حاکمان ایشان خدا حکم کند میان ما و شما راستی او بهترین حکم کنندگانست ابن زیاد گفت که خدا شما را
اهل آن ندانست مسلم فرمود که کدام کس سزاوارتر است بخلافت و امامت از ما اهل بیت ابن زیاد علیه
گفت مسلم گفت ای شدم حکم خدا در میان ما و شما و سخنان بسیار در میان ایشان گذشت و از آن
ملعون بد گفتن سخنان بسیار در شأن جناب امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و عقیل بر زبان نیا و ت... حضرت
جاری گشت و بعد از گفت شنید مسلم با آن کافر ملعون گفت چون مرا خواهی کشت بگذار تا یکی از اینجا را
در وصایت خویش وصی کنم که شرایط وصیت بجا آرد و اتخاب چهره نگاه کرده بعمر بن سعد لعین خطاب
کرد که ای عمر میان من و تو خویشی و قرابت است و در آن نسبت بخاندان کفایت در وصیت آن ملعون بهاد

از ... دم

رای خویش آمد ابن زیاد گوش لعین اوندا و ابن زیاد با عمر گفت ترا در کفایت حاجت او رخصت
رخصت حاجت میت عمر چون دستوری یافت دست مسلم را گرفته بکناری از قصر کنار خسلم فرمود
سه وصیت است اول آنکه در این شهر هفتصد درهم مقروضم زره و شمشیرم را بفروش و در ادای دین
کوش دوم آنکه چون مرا کشته شوم و بخون آغشته جثه پاک مرا بخاک بسپار سیم آنکه قاصدی نزد حضرت
امام حسین علیه السلام فرستاده او را از این واقعه و بی وفائی اهل این مقام خبر کردان ... ...
از صدق و فروغ اهل این طایفه بر این دروغ اعتماد نفرمای و از قدوم مقدس ای از وفا اعراض نمای چون
ابن زیاد وصایای امیر مسلم بشنید اوسا را شنید گفت هرچه گفته سخنان آن مال باقی ال اکاری ... فت
و چون او را کشتیم از دفن جثه او مضایقه نداریم و اگر امام حسین با ما کاری نداشته باشد ما را با او حکایتی نیست
جوان که مسلم را آن روز زخمی رسانیده بود طلبید گفت این را بالای قصر برده گردن زنده و سر و تن
سارکش را از بام زیر انداز و مسلم فرمود که اگر ولد الزنا نبودی در میان من و تو قرابتی بود و حکم قتل من
نکردی پس آن ناپاک جیاک دست آن جان پاک را گرفته بام قصر برد و زبان آن سعادت در آن گاه
در ثنای الله و تحمید و ثنا و تسبیح و تهلیل و تقدیس حق تعالی و صلوات بر حضرت انبیا و اهل بیت ایشان جاری بود
و با جناب قاضی الحاجات تضرع و مناجات کرده گفت خداوندا تو حکم فرما میان ما و گروهی که ما را فریب داده
و دروغ گفته و در عهد خود دغا کرده چون آن ملعون بدکردار آن سلاله ابرار را بر بام قصر برکنار کنده خود از آن
نزد ابن زیاد آمد در آن وقت دیگر آمد و گفت که تیغ بر گردن آن زد و شهد شهادت چشانید چون مرگ بید
و با انفعالات نزد ابن زیاد رسید و چون آن بد نهاد را دگرگون شد حال آن جلاد پرسید گفت
چون شمشیر کشیدم مرد سیاه جبلی دیدم که انگشت بدندان گرفته و بدو نیم خشک کرده ابن زیاد خندید و گفت
از ارتکاب کاری عظیم چنین تخیل که گویی و اوه خیال عادت افتاده و دیگری را از بام فرستاد او را که
بصورت رسول خدا را دیده آتش افتاده و از جهان بگذشت ... گذاشت و در روم از بام قصر بقعر چاه
سقوط افتاد ابن زیاد و شامی ترمی را آن کار نامزد کرد و بتیغ آن نامرد بیدریغ روح آن جناب از بام
قصر طغیان بقوف قصر جنان در پرواز و با حوران همراز آمد بر ترقی شهادت پروانه صفت ... تیغ برگرد



در بام قصر بود شهد شهادت بکام آن سعادتمند
رسانیدند و سر او به ... را از قصر زیر

جفا کار ستمکار بالای مجلس برانهی بدوخت که آخر فنا کرد آنگاه ابن زیاد هانی را فرمود چسبید شمشیر
را شجاعت رخواست دیگری و دیگری و دیگری هم بدقامت آن کرد باو نمود از سر شهادت
نوشید و خلعت سعادت پوشید مهمان حوران که مقدم قدم شهادت را بر رضوان گذاشت و هم
سعادت دولت را افزوت تا انه و تا انه در خانه حادثه گشت خروج مسلم در دو نیمه ذی روز
ذی حجه بود و رحلتش مختلف مادی در خون نقل افشا و ابن زیاد سر مسلم و هانی را مصحوب هود
نزد یزید فرستاد و کتابی مربوط که متضمن بر احوال آنحضرت و کیفیت قتل اهل باو به یزید سعد بن عقیل علیهما
دانعلات نوشت چون نامه و سرها به یزید رسید آن ملعون الحسید زیاد شادم و خرم گردید و تیغور
داشت که آن سرها را بر در دارالامارة بیاویزند تا هر صبح که مردم شهر می آیند از نزدیک دیده
خوش زیرا آمده پس از اظهار ارایش لبها را امر کرد تا نگارش دهند که چون امام آفاق توجه عراق
ابن زیاد را بداده پاس آمدن آنحضرت را بدارد و حافظ رعایا بکار رود و به حدود مطلع مهمت هرکه را
با امام علیه السلام براقش بند بقتل آورد و شرایح حالات را حاله فالاله نگار کیفیت حرکت جناب
سید الشهداء از مدینه طیبه بسم الله الرحمن الرحیم با زمین کربلا و شهادت سنجان و بیان اولادش پروردگار
الحمد لله الذی انزل اولیاءه فی مساوی الکرب و البلاء و جعل احبائه فی عرصة المحنة و الابتلاء درجه درجاتهم
فی جنات العلیا و رفع اعلامهم فی جنات العلی و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له رب الارض و السماء
و ان محمدا صلی الله علیه و آله ارسله کافة الی الله بها و ان علیا ولی الله سید الاوصیاء عظم الله اجورنا بمصیبة سبط المصطفی
و نسل المرتضی علیه که از مصیبة عظیمها اعظم رزیة فی الاسلام و جل مصیبتها فی الانام مصیبة تکت منها الارض
و السماء و تقطعت منها الصخور فی الهوی مصیبة انهدم منها ارکان الدین و انحل منها عرا و ابواب الدین و درجات منها
سیدة النساء الباکین و رفع عنها فوق السماء الاولین و جمیع المعصومین مصیبة بکت بها علی الازل و الابد فاوا ولقد نزل
من الاذان المطروحة علی الارض المارته آه آه من الرؤوس المشهورة علی رؤوس الاسنه آه آه من الیقین الا کبه
آه آه من الا و العارفة آه آه من الاکباد المقطعة متی ترکها رها عراة و ترب الضیاع عاریة جسم حلالا من اسفید بیتر
از حضرت امام رضا علیه روایت کرده است که محرم ماه بود که اهل جاهلیت قتال در آن را حرام میدانستند این خطا کاران خونهای ما را حلال

والله اعلم

دانسته و هتک حرمت ما کردند و زنان ما را اسیر کردند و آتش در خیمه های ما زدند و اموال ما را غارت بردند و حرمت
حضرت رسالت پناه را در حق ما رعایت نکردند بدرستی که حسین بن علی دیده های ما را مجروح و اشکهای ما را جاری گردانید
و عزیز ما را در کرب و بلا ذلیل گردانیده است که بر روز کرب و بلای ما گردانیده است تا روز قیامت پس بر مثل حسین
باید که گریه کنندگان گریه بر آنحضرت فرو ریزند که این روز بزرگ را چون شنیدی بوده که پدرم چون ماه محرم داخل
می شد کسی آنحضرت را خندان نمیدید و اندوه و غم بر او غالب میگردید و چون روز دهم میشد روز مصیبت و اندوه
و گریه او بود و میگفت که امروز روزیست که حسین شهید شده است شیخ مفید و سید بن طاوس و شیخ ابن نما
و سید محمد بن ابی طالب رحمهم الله این قصه جانسوز و واقعه غم اندوز که جان عندلیبان مجروح و دل شیعیان
مجروح گردانیده چنین ایراد کرده اند که چون خامس آل عبا سید الشهداء در شهر شعبان سال شصتم هجری از بیم
مخالفان منافقان فجار که مکه معظمه را بنور قدوم سعادت لزوم منور گردانیده در بقیه آن ماه و در ماه مبارک رمضان
و شوال و ذی القعده و در آن بلده مکرمه بعبادت حق جل عظمته اشتغال داشت و چند تن از اهل حجاز
و حجاز را از روی شادی از سعادت ملازمت روی داد و در ماه ذی حجه بستن احرام حج کرد و روزه
جمعی بجانب حج روانه مکه نمود و آنحضرت نیز نشستند با کاروان تشکر گشتند احباب تکرار احرام حج نافله نطاف وسعی
اکتفا نمود و چون محرم بود محل آمد و حج را بعمره مفرده مبدل ساخته سه شنبه هشتم ذی حجه قسم شهادت
از شیعه و احباب اهل احرام که جمعی بسته از حجاز و انیک توجه چنین بر سکن عراق نیاز کرده روز حرکت از مکه معظمه
دهم و دنم که فرموده باشد بر غرفه شده است حج زیارت کردن خانه خدا و حج برب الیف روانه بوده و در اسلام
[گفته اند / با آهنگ حجاز] عراق آن آقا حی خطبه ادا فرموده بعد از حمد و ثنای حق تعالی درود بر سید انبیا و آل و لات اثنا فرموده که ای گروه را
جناب حق عزوجل مقدر فرموده و در فضل اعمال آن بهم و حول و قوتی نیست مگر از آن ذات مقدس کرم و نعمت
که مرگ کاینده قلاده است برگردن همه فرزندان آدم لازم و بسیار مشتاق آبای کرام و اسلاف عظام خود گشته ام چون
اشتیاق یعقوب به یوسف وحق تعالی برای من مرقد شریفی را برگزیده و در وقتی که مکان مخصوص سید و گویا من خود را
روزی ببینم که اعضای من در صحرای کربلا پاره پاره خواهد شد و چاره نیست از روزی که من خوردنم حد تقدیر باشد در آن بیان ذات
[جس] من نهایت اکبر در دو او بهم و از روی صفا بلای خمس صبر خواهیم و در مقام عطا عطا فرموده بتوانی جبر کرده که با هم درود

اگر جفاهای پاره پاره را در حظیرهٔ قدس در حضرت مقدس رسالت پناهی مجتمع خواهد کرد و به ظهور و ولهان و به اقدس [illegible]

روشن خواهد کرد و وعدهای خود را بعمل خواهد آورد و هر که را از روی سعادت آرزو تمنا دست نشد و خواهد که [illegible]

جانهای جمیع [illegible] خواهد فایز گردد و با آتش [illegible] آمده که فردا روز ایام [illegible] را از راه [illegible] سرولت که گفت

من [illegible] امام آفاق حضرت امام حسین [illegible] از قبل از راه عراق تشریف آمدم و عرض کردم که دلهای [illegible] تمامت

شمشیرهای ایشان با بنی امیه در حضرت [illegible] مبارک [illegible] ایشان اشارت کرد [illegible] کردم که درهای آسمان گشاده

شد و انواع [illegible] که [illegible] از خداوند [illegible] نازل گردید آمده که [illegible] را [illegible] خداوند جل و علا [illegible]

احصا کردن حضرت فرمود که اگر از روی آرزو سعادت شهادت و رضای قضای قدرت و شوق ادراک فیض خدمت

حضرت رسالت [illegible] هر [illegible] این لشکر و جهان [illegible] با دشمن [illegible] سر جهاد [illegible] کردم و لیکن [illegible] که من را [illegible]

من و مکاتب من در کربلا که [illegible] مرحله سعادت شهادت [illegible] دریافت و از فرزندان من بغیر حضرت

امام زین العابدین احدی [illegible] بعد از حضرت [illegible] در خدمت [illegible] علوم [illegible]

بعزم [illegible] عازم آمد محمد بن حنفیه بخدمت آنحضرت تشریف آمد و [illegible] رسید [illegible] عذر و گرا [illegible]

[illegible] پدر را [illegible] بر [illegible] گفت [illegible] که [illegible] حرم [illegible]

خونریز و کرم و [illegible] خواهی بود و کسی [illegible] حضرت [illegible] و برابر [illegible] بن [illegible]

[illegible] بگیر [illegible] و برادر [illegible] که [illegible] حرمت کعبه که خانه خداست [illegible]

[illegible] و [illegible] کرد و محمد [illegible] که [illegible] من آمده [illegible] خواهد [illegible]

باشم [illegible] امام زین [illegible] از من [illegible] که [illegible] در [illegible] شکار [illegible]

حضرت [illegible] و او [illegible] را [illegible] و چون این خبر محمد حنفیه رسید [illegible] آمده [illegible]

[illegible] و گفت ای [illegible] بزرگوار [illegible] وعده کردی که [illegible] که [illegible] باعث شد که [illegible]

[illegible] فرمود که چون [illegible] در [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] که [illegible] حسین بن علی [illegible] حضرت [illegible] خواهد [illegible] را [illegible] شده [illegible] محمد [illegible]

انا لله و انا الیه راجعون [illegible] امام [illegible] هرگاه [illegible] در [illegible]

زن و [illegible] و [illegible] خود [illegible] محمد [illegible] آن امام [illegible] و داع کرد [illegible]

جمع علی

عبدالله بن عباس بکلام و داع با آن امام شهادت اساس با ناله و آه بود و هرچند فرزند رسالت مبالغه نمود [illegible]

حضرت رسالت [illegible] مرا باری [illegible] و در مخالفت آنحضرت [illegible] هرچیزی [illegible] و با این [illegible]

[illegible] چون خبر [illegible] آنحضرت [illegible] عبدالله جعفر [illegible]

محمد و عون را [illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] در [illegible] چون [illegible] آیند [illegible]

گروهی که [illegible] از [illegible] بر [illegible] امام [illegible]

[illegible] حضرت امام محمد [illegible] امام جعفر [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] آن امام [illegible] کعبه [illegible]

[illegible] و [illegible] جانب [illegible]

[illegible] آن امام [illegible] خدا [illegible]

خداوند [illegible] از [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن امام [illegible] خواب [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] امام [illegible]

[illegible] آن [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت امام محمد [illegible] حضرت [illegible]

بقیه الله استحقاق امام آفاق از حجاز آهنگ عراق ساز کرد نامه بمحمد بن حنفیه و بنی هاشم نوشت که هر که را آرزوی سعادت
دروی حاصل است بمن ملحق و واصل گردد و هر که تخلف کند بمن ملحق نگردد و فتح و فیروزی نیابد و از اسلام از شیخ سعید در
از فرزدق شاعر چنین روایت کرده اند چنین خبر که فرزدق شاعر گفت در سال شصتم هجرت در ماه حج بروم چون داخل
حرم محترم شدم دیدم که امام جهان از حرم بیرون آمد آنچه کار در حرم بود بیرون بود و بخدمت حضرت شتافتم چون
فیض خدمتش دریافتم عرض کردم که خداوند دو صد ترا بحصول مقصود برساند و خواهد آنچه کار بر آمدن بطلب د جهان
کرده بود در شتافتن تو و رای تو چه رضا بودی و که تعجیل در حرکت از خانه خداوند جلیل فرمودی پس سالک
مسالک شاه بود و ظاهرست حج اعظم بودی حضرت فرمود اگر تعجیل نمیکردم مرا گرفته ذلیل بلکه قتیل میشد پس از احوال
اهل عراق با استنطاق سؤال فرمود عرض کردم که دلهای ایشان با تست و شمشیرهای ایشان با بنی امیه و آنچه قضا جاری گردد حکم
و از قضای الهی تخلف نباشد گفت فرمود که راست گفتی از ما امروز تا کنه کفایت در هر صورت و در هر روز و هر ساعت خدا را
قدرتست و در امور و هر کاری اگر قضای خدا با قضای خواهش ما صورت پذیر گردد حضرت شکر کنیم و اگر قضای نعمت
و اگر قضا برخلاف صورت شود و در حضرت جاری گردد از رسول خدا بی نیاز و آن جای در حاجت بر کسی نرود حضرت سر
و حق حاجت بوی عرض کردم حق سبحانه تعالی خداوند از حصول سعادت و وصول مراتب را که او خواهد در تحت
اتفاقیه محافظت بدارد پس مسئله چند از مسائل حج از آن امام همام سؤال کردم و آنحضرت را وداع نموده رخصت
در گذشتم و عمرو بن العاص یحیی را که برادر او بود از اتفاق فرستاده بود از آن خبر و حضرت امام را از توجه کوفه مانع آید چون بخدمت
حضرت رسید در منع کوشش آن امام زمن بعمل کرد و از کار امام از رد و از حق و همراهان ما کار را بجا و دست بار بکشید که کار بکار کشید
کند و کشش اکثر کار بمقاتله انجامید ساعتی مقاتله انجامید حضرت بطرف روانه شد چون وارد وادی تنعیم آمد بقافله
برخورد که از والی یمن بهر سید بن مروان جهت امام بحکم که تصرف والی و حق بود و ایشان را بتصرف گرفته شتر و ادا را
فرمود هر که با ما در عراق آید شتران خویش را با ستکرایه بدهد کرایه ستاند و هر که نخواهد بدون اکراه از عوض او در گردد و بعضی
رفتند و بعضی شتران را چند گذری امام زمان سپرده کرایه گرفتند و از حضرت امام زین العابدین چنین اعلام است که پس
خلاف ادر منقله بخدمت فرزند و بجده اسد الله الغالب رسید و از قصر کرده لوم بدعا کل از نسب با ما هم رسید حضرت فرموده
روزی خواهد آمد که خداوند جل و علا فرمودی را با امامی که مرد بی او کرده اند بخواند امامی است که مردم خود را بهدایت خوانده
و با جانب هم خود و کشیده امی است که مردم خود را بتوادی ضلالت رانده و تفسیر هم بمودت در تابعیت خوان خواسته و فی
دلو

والجنه و وقتی فی الصعود از کلبی مرویست که در ثعلبیه مردی بخدمت آنحضرت مشرف شد و چون سلام کرد امام همام تحیت بدو
که از کدام بلدی عرض کرد که از اهل کوفه حضرت فرمود که اگر در مدینه نزد من می آمدی بهر آینه اثر در جلیل جبرئیل را
میدیدی و ترا مینمودم که از کدام راه داخل شده و بچه نوع اطلاع وحی بر جدم میکرد آیا چشمه آب حیوان و مردم علم در جهان
در خانه ما جاری است و چنین بینند مردم که علوم حیوان را از آنجا می یابند و ما ندانیم که ندانند که چنین امری نمی تواند بود
و از امام عباد و سید سجاد در حضرت که چون کار کوفه سر بود در چاشتگاه شهید حضرت ابا عبدالله الحسین در مرکب مقدس قیلوله کرد
که ناگاه از خواب بیدار شد علی اکبر از شیخ که بر مرکب پیاده سید حضرت فرمود که ای فرزند گرامی این ساعت ساعتی است که خواب
از و وضع و روح صورت و صدق و ثواب ستوده و در خواب دیدم که هاتفی میگوید با ما عت بهادر ساعت عصر هر که
ایشان سعادت جنات عالیات یکشاید علی اکبر عرض کرد ای پدر گرامی مگر ما بر حق نیستیم حضرت فرمود آن کسی که ما بر حق نستیم
دیدار و ثنای او است که ملک بنده ای رحیم و دستی اهریمن بر باطل علی اکبر عرض کرد پس اگر کشته شویم چه پروا داریم
پدر فرمود ای پسر خدا ترا جزای خیر کرامت نماید و از آنجا که کاروان که رهسپر کوفه شد رسول هلال فرموده مروی است
کرده که ما نیز در آن ره بودیم بخدمت حضرت مشرف آمد پس از سلام و تقبیل دست و پا عرض کرد این سال به حج از حرم خدا
و حرم حضرت محمد مصطفی بیرون آمدی حضرت فرمود ای ابو هریره بود اهل او را کردم صبر کردم بنگ حرمتم
کردند صبر کردم چون خونم را خواستند بیرون آمدم بخدا سوگند که این گروه طاغی که از خداوند نیستند باغی اند
مرا شهادت خواهند کرد و خداوند قهار بر ایشان کسی مسلط گرداند که ایشان را چنان خوار گرداند و در آنها کسی را مسلط خواهد کرد که ایشان را
و ذلیل تر از قوم سبا خواهد که خداوند از آن زمان تا نهایت جهان نفس را آنجا و ما شقوا آیه محمد سلطان الملک استیصال
کرده که چون ولید و الی مدینه از قرابت امام شهید کاتب عراق مطلع کرده نامه بیزید بن معاویه نوشت که مسلم بن عقیل
امام آفاق متوجه عراق است و از فرزند رسول فاطمه زهرا خبر رسول خداست عرض امر نه پس بر حرمت کس اکنون باید که
از کس چه دور در راه در پاداری هم از اعمال خطرات اگر کاری اتفاق شود بر روی طمعش و دوست دشمن خواهی گشت چون نامه
با ولید و الی از یار رسید شرم کرده محابا از آن بجا متهم قبل به نوشتن کرد و هر او را آسیب رساند و از کم دارد امیر المؤمنین علیه السلام
در بلاد و مشایخ عظام و علمای مشهور که اعلام هدایت و اعلام نفس خضرت تکرار کرده تمام چنین روایت کرده اند که بچون امام حسین
بیت به نفت روز قبل از قتل آمد خاصه بخدمت خود و بنیاد که روز ساقط امام خود را بکشته بود و جملیات ایشان را و از طاعت او نهاد
و بدیدار خدا جلیل و چه بر کرده و جمعی کثیر از زنان و اهل کوفه بر در که ستودند که داد نوالا صدها نیز تبسم بر بالای تو خصمت حیات که

گفت آیا شاه کرده بد رفتاری که درین سفر بسیار شنیدیم که در کوفه کاری شده و امان آل محمد در کربلا که شوند فلان شاهان
کرده و کوتاهی کرده از اخبار با ... در پیش شنیدیم سران خود را وداع نموده کلمات امام از این حرکت و در خدمت حضرت بود تا در
منزل زباله شهادت اختیار کرده و چون بحوالی رسیده وقت در کنار ... چنانکه در صبح آنروز خاتون حرم آنحضرت گفت
که چون ... حاجت ... صدای ... شنیدم که شخصی ... می‌خواند که ای ... حسرت ... شهید ...
که مرگ ایشان روزی خواهد بود شهادت ... آن سرور فرمود ... شهادت خواهد شد ...
و منزل ... در حضرت که چون از اعمال حج فارغ شدم ... خود را بحضرت ... شدم چون ...
که از خانه کوفه می‌آمد ... حضرت ... و از راه خارج شده بر سر راه او ... رفته از او احوال کوفه پرسیدم گفت ... دیدم
نادیده که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را ... ایشان ... جفا کرده ... چون ... رسول ... شنید
... آن ... حضرت ... این خبر ... رسید ...
را ... آمد ... حضرت ... اگر ... ای ...
و ... که ... هارون ... شنید ...
که گریه ... مسلم بن عقیل ... حضرت ... شهادت ...
سلطنت ... که ... عرض کرده ... سید الشهدا ...
و از آن ... اهل بیت ... رسول الله ... شهادت ...
سعادت ... حضرت ... شهادت ...
حضرت سید الشهدا ... رسید ... خیمه ...
بیان ... مسلم بن عقیل و هانی بن عروه ... شهادت ...
شهادت ... سعادت ... حال ... رجوع ...
زنان ... حضرت ... امان ... حضرت ...
... نمودند تا شهادت ... و چون منزل بطن عقبه نزول کرده بر سر ... که
شرف ... حضرت ... رسول الله ... که بر کردی

کلمه ذکر

بخدا سوگند میروی بکربلا و بخوری سنان و ...شمشیر جان ستانان حضرت فرمود ای شیخ آنچه از من
خیرخواهی خبر رسید هیچ بر ما پوشیده نیست ولیکن اطلاع امر الهی منتظر است و تقدیرات خدائی
واقع شدنی و بخدا سوگند که دست از من برندارند تا دل پرخونم از اندرونم بیرون آورند و چون
مرا شهید کنند خداوند مجید بر ایشان جمعی را مسلط گرداند که ایشان را ذلیل‌ترین امتها خواهد و چون نزول
شرف ... خیام سعادت و ... آمدند در آنجا استراحت ... جسته تا که وقت سحر و هنگام
انصراف شد غلامان ... و اصحاب را حکم آب فرمودن حکم فرموده بجهت آنکه ... و چون
هنگام زوال رسید ... مردی از اصحاب تکبیر گفت ... ارسبب آن پرسید گفت سر در خانه
نمود ... دیگری گفت که ما هرگز در اینجا درخت خرما ندیده‌ایم شاید آنچه سر اسپها و کوشهای اسپان
بوده باشد چون معلوم شد که علامت لشکر ... در آن پیدا شد آنحضرت بجانب کوهی که در حوالی آن
بود میل فرمود که هرگاه حاجت بقتال افتد پشت بکوه داده ... چون ابن زیاد ضلالت نهاد حصین را
با سپاهی کثیر بر سر راه آن ... فرستاده بود و حصین لعین هم حر بن یزید ریاحی را با هزار سوار
پیشتر فرستاده و در این شدت گرما رسیده و در برابر لشکر فرزند خیرالبشر صف کشید چون آن کان کرم
و معدن جود و عطا دران خیل ضلالت اثار تشنگی مشاهده نمود اصحاب را حکم فرمود که ایشان را با آب
ابراهیم که برداشته سیراب کنند و خود نیز بنفس نفیس متوجه سیراب کردن طایفه ضلالت مآب گردید چون
وقت زوال شد و هنگام نماز ظهر در رسید حجاج بن مسروق که مؤذن بود فرمود تا اذان نماز گفت
و چون وقت اقامت شد حضرت سید الشهدا ازار و نعلین و ردا از خیمه بیرون آمده میان دو لشکر
ایستاد و حمد و ثنای الهی را بجا آورده فرمود من نیامدم بسوی شما مگر بعد از آنکه نامه‌های شما متوالی و
متواتر و رسولهای شما پیاپی بمن رسید نوشته بودید اقبل الینا بیا و بجانب ما توجه فرما که ما را امام و پیشوائی
نیست شاید خدا ما و شما را بر حق مجتمع و هدایت اشارت فرماید اگر بر عهد و پیمان خود هستید
عهد و پیمان خود را تازه کنید و خاطر مرا مطمئن گردانید و اگر از گفتار خود پشیمان گشته و پیمانها را
شکسته و از آمدن من کراهید بجای خود برگردم آن غداران لئام زبان بکلام خاموشی کشیده

میشاید

چرا تشنه حضرت مؤذن را فرمود تا اذان نماز گفت و با حر فرمود اگر خواهی با لشکر خود نماز کن حر
عرض کرد من نیز در عقب شما نماز میگذارم پس حضرت امام حسین علیه السلام پیش ایستاد و هر دو لشکر نماز گذاردند
و بعد از نماز روی مبارک بجانب ایشان کرد و خطبه ادا فرمود و فرمود ای گروه مردمان از خدا بترسید
و حق اهل حق را بشناسید که موجب خوشنودی خدا از خود میکرده اید که اهل بیت رسالتیم و بعلم و کمال
و عصمت و جلال موصوف بخلافت و امامت سزاوارتریم از این گروهی که بنا حق دعوی امارت می کنند
و شیوه جور و عدوان را در میان امت رعیت میخواهند و اگر در جهالت و ضلالت رنجیده و از اراده سابقه
در نوشته های نامها که بمن بر گردید حر در جواب عرض کرد نمیدانم که این نامه ها که میفرمایید از این نامها
و رسولان که میفرمائی مرا خبر نیست و خطر و پیش دیگر حضرت فرمود یا عقبه بن سمعان خورجینی که نامهای کوفیان
دران مضبوط بود حاضر نمود و چون آن خورجین از نامهای کوفیان پر بود حر چشم بوس و گریه کرد در
جنین امده گفت مرا از این نامها خبری نیست و از جانب ابن زیاد مامورم که چون ترا در هر جا بیابم جدا
نشوم تا ترا نزد وی برم حضرت فرمود تا زنده ام این ذلت را بخود نخواهم پس اصحاب خود را حکم فرمود تا سوار
شوند و کجاوه ها را بر شتران بربندند و چون پردگیان حرم محترم را بر شتران بستند آنجناب با در کار سعادت
در آورده سوار شدند هرگاه که خواستند برگردند لشکر مخالف سر راه آمده مانع شدند آنجناب بعتاب با حر خطاب
کرد مادرت بعزایت بنشیند از ما چه میخواهی حر گفت اگر دیگری نام مادر مرا میبرد من هم متعرض مادر او می شدم اما در
مادر تو غیر از تعظیم و تکریم چه میتوانم گفت حضرت فرمود طلب تو چیست و این رنج و تعب از برای کیست حر گفت
میخواهم ترا نزد امیر زیاد برم حضرت فرمود که من اجابت نکنم حر گفت غیر از انکه با تو باشم تا ترا بکوفه برسانم
کاری دیگر نکنم چون این سخن میان امام زمن و حر در گرفت حر هم گفت با تو در جنگ چون ترا امام بشمرم
نیستم در هر کار قرار آن یافت که آنجناب راهی میان کوفه و مدینه باشند اختیار کنند و حر ملازم رکاب باشد
تا از ابن زیاد جواب برسد حر گفت شاید صورتی روی دهد که من بمحاربه چون تو بزرگواری گرفتار نشوم حضرت
بضرورت اراده قادسیه کرد و جانب چپ میل کرده آنحضرت از طرفی و حر از طرفی روان شدند حر گفت
آنحضرت آمده و بخدا نصیحت امیری گفت مثل آنکه با چنین ترا بخدا سوگند میدهم که جنگ بر دل مگیر که بخشش قسم که با

بلا

سپاه تار سیاه عبیدالله الکافرین معاویه ما را کشته می آئی انحضرت مسند سلطانی فرمود که مرا از
مرگ میترسانی مگر نمیدانی که کشته گشتن در راه دین و شهید شدن در خوشنودی خداوند آسمان و زمین منتهای
آرزوی ماست و من یار خدای جهان با این منافقان مقاتله میکنم از کشته شدن چه پروا دارم چون حر دید
که سخن غیر مفید است و مخالفت و مخاصمت و مجادلت و محاربت با دشمن منتهای امانی و آمال امام شهید مظهر
خود نمی کرده و با آن شاه ملایک سپاه همراه بود تا آنکه حضرت در قصری مقاتل نزول آمد حر گفت چون
از خانه بیرون آمدم ندای غیبی را شنیدم تا سه مرتبه ندا کرد که ای حر بشارت باد ترا به بهشت با خود گفتم
ای کشت مادرت بعزایت بنشیند بجنگ فرزند رسول میروی و بشارت بهشت بتو میدهند و بهشت می شنوی
چون قطعه زمین نزول اجلال فرمود در آنجا خیمه دید و از خداوند آن پرسید عرض دادند که از عبید الله بن حر جعفی است
حضرت کسی نزد او فرستاده پیغام داد که تو مرد پیر و کار خود محروم و گناهکاری اگر خواهی که شستشوی
تبهکاری منطفی کرده آب خوشگوار شهادت بجویبار دل جاری سازد پس از تائب شدن یاری کن
پرواز تا شفاعت جد بزرگوار من ترا دریابد و از عذاب رستگار آید آن بی سعادت در جواب پیغام
آمده جواب داد که مرا از محبت علی نیست اگر بیاری تو قدم پیش گذارم اول من جان سپارم ولیکن
اسبی دارم که هرگز طلب کسی نخواهم که بر او دست یافته باشم هیچکس در عقب من نیامده که ترک
دست یافته باشد اسبی است که باد تند رفتار بگرد آن نرسد و در سرعت عدو را از برق سابق
آید با آن خدمت توانم کرد حضرت از وی اعراض کرده روی مبارک از وی گردانیده فرمود مرا از تو
و اسب تو حاجتی نیست و ما کنت متخذ المضلین عضدا یعنی مرا گمراهان را یاور خود نخواهم گرفت
ولیکن از این دشت تیز بگریز که نه با ما باشی و نه بر ما بدرستی که هر که درین معرکه خون ریز حاضر
باشد و صدای استغاثه ما را بشنود و یاری ما نکند حق تعالی او را برو در جهنم اندازد و چون از آنجا
بار کردند آنحضرت را بر روی اسب خواب ربود و چون بیدار شد سه مرتبه فرمود انا لله و انا الیه راجعون
و الحمد لله رب العالمین حضرت علی اکبر فرزند نیکو گوهر از جناب پدر از آن حال سؤال کرد آن امام عالی مقام
جواب داد که اکنون در خواب دیدم سواری میگفت که این جماعت رو بمرگ میروند و مرگ رو بایشان می آورد

دانستم که بار ایشان آن امام زاده عالیمقام کفنهای بزرگوار چون بار چشم از مرگ چه پروا دارم حضرت
او را دعا کرد و ابن قولویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السلام
از عقبه بطن بالا رفت صحابه فرمود که البته درین سفر کشته خواهم شد عرض کردند یا ابن رسول الله از کجا دانستی
فرمود در خواب دیدم که سگی چند بر من حمله ور گردیده مرا میدریدند و در میان آنها سگ سیاه و سفیدی را
حمله از جمله بیشتر بود و از آن سرور رسیده معتبر در خبر است که آن امام تشنه جگر سفر بود که پادشاهی با مرا
روزگار برتی آنه اگر درستاد مرا کشته شمشیر خود نه بینند و البته مرا خواهند کشت و چون مرا خواهند
کشت دیگر این امت توفیق اجتماع نماز نخواهند یافت و عطایا و غنایم بحق قسمت نخواهد شد و اول کسی را که
در این امت بعلانیه و آشکار به تیغ صاعقه بار از روی ظلم و جور زهر و قهر خواهند کشت من و اهل بیت
من خواهید بود و بعد از من بنی هاشم همه در محنت و عنا خواهند بود تا قائم آل محمد ظاهر گردد و شیخ مفید
از حضرت امام زین العابدین چنین روایت کرده است که میفرمود در سفر محنت آمود کربلا پدر مظلوم مکرر
یحیی بن زکریا را یاد میکرد و شهادت آن شهید مظلوم را بر زبان جاری مینمود و میفرمود که از پستی و
خاری دنیا نزد خداوند جل و علا آنست که سر آنحضرت را برای زن زناکاری بهدیه فرستادند و بعد از آن
دیگر سر مرا هم برای ولدالزنائی بهدیه خواهند فرستاد و روز دیگر که چهارشنبه یا پنجشنبه دوم ماه محرم بود آن
فخر اخیار بعد از ادای فریضه فجر سوار شده با اصحاب بجانب چپ راه بسیار نشد حر مزید در مقام
مخالفت نهایت شدت اهتمامی داشت تا بزمین کربلا رسیدند آنحضرت از نام آن مقام پرسیدند گفتند
اینجا را کربلا میگویند چون امام شهیدان آن نام را شنید چشمه اشک از عین الحیات دیده سرورش جوشیده
لشکر را بنزول بشارت کرده فرمود که اینجا محل کرب و بلا و مخیم رنج و عنا است و جای ریختن خون شهیدان کربلا
و خاک اسیری اهل بیت محنت و ابتلا است در اینحال سواری از دور رسید کشته تعجیل میتاخت و چون نزدیک
امام رسید سلام نکرد و نزد حر آمد و بر او سلام کرد و نامه ابن زیاد را باو داد و چون نامه را گشود آمده بود
در آن نوشته بود هر جا که نامه من بتو رسد حضرت امام حسین علیه السلام را فرود آور در بیابانی که از آب
و آبادانی دور باشد و کار را براو تنگ گردان و در جهت ... خبر اطاعت و انقیاد خود را با ابن زیاد



برسان چون حر نامه آن شقاوت بنیاد را خواند مضمون آن در میان لشکر امام زمان ندا در داد
یزید بن مهاجر آن سگ را شناخت و بدشنام و سرزنش بر او تاختن گرفت و گفت مادرت بعزایت نشیند
این چه پیام است که در باب امام آورده گفت وفا ببیعت خود کرده اطاعت امام نموده ام ابن
مهاجر گفت چنین است به معصیت پروردگار خود بروی اخته عار دنیا و نار عقبا را برای خود مهیا ساخته
امام تو از جمله آن امامی است که حضرت حق در حق ایشان میفرماید که گردانیدیم ایشان را امامانی که مردم را
میخوانند بسوی آتش و در روز قیامت یاری کرده نخواهند شد بعقاب آتش پس حر چون نامه را با آنحضرت
نمود و ایشان را در همانجا فرود آورد هر چند آنحضرت فرمود که بگذار در نینوی یا غاضریه یا محل دیگر که
آب و آبادانی نزدیک باشد فرود آئیم حر گفت امیر این مرد را فرستاده و قراری داده و مخالفت
امر او نمیتوانم کرد و زهیر بن قین گفت یا حسین دستوری ده تا با ایشان مقاتله کنیم چه جنگ با
ایشان آسان تر است از مقاتله با لشکرهای بی پایان حضرت فرمود مرا منظور اتمام حجت است و بعد
مباشرت در محاربت پس از نزول اجلال در آن زمین سه تا با طلال و در پا کردن سرادق عظمت و جلال از
برای اهل بیت رسول عدیم المثال حر شرح احوال را با ابن زیاد بدبنیاد نوشت بعد از وصول آن مراسله ملعون
میشوم عریضه خدمت آن امام مظلوم نوشت که شنیده ام در کربلا فرود آمده و یزید بمن حکم فرموده است که ترا مهلت
ندهم تا از تو بیعت بگیرم یا ترا دستگیر کرده بنزد او بفرستم چون نامه آن شقی اشقی بفرزند رسول ابطحی رسید بعد از
خواندن نامه را دور انداخت و فرمود رستگار نخواهند بود گروهی که رضای مخلوق را بسخط خالق میخرند چون
رسول جواب نامه را طلبید حضرت فرمود که از نامه آن پلید در نزد من جوابی نیست و از جانب خدا آن
بیکناه مستحق عذاب است ابن زیاد در ازای استماع این سخن مواد غضب و استبدادش تافته و آتش کفر و نفاقش
در کوره خاطر چون پاره آهن حداد و در گرم خانه تافته تجهیز عساکر و اجتماع کتائب بر ذمت خود تکلیف امارت
لشکر را بعمرو بن سعد تحمیل کرده او را سالار و مقدم سپاه شقاوت شیم ساخت و منشور ایالت ری را
در ازای این خدمت بوی داده و عمر سعد در اول کار ابا و انکار و استعفای از کارزار نمود ابن زیاد
گفت باید که همت باین کار خطیر گماری یا رسم حکومت ری را رد کرده و در کرانه خانه نشینی عمر بطمع ملک

از حیرت آل خیر پوشیده ماند که ریش در ایالت ری بر حسب خواهش صورت نگرفت و آمالش ببر نرسید
آخرت خویش را بثمن بخس فروخت و در طالع چون وجود نحس لشکر بقتال آنحضرت کشید و با چهار
هزار نامرد در چهارم محرم از وردوش از کربلا با پرچم جفا افروخت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
در خبر است که چون جناب سید الشهدا وارد صحرای کربلا گشت نامه به برادر خود محمد حنفیه بدین مضمون نوشت که
این نامه ایست از حسین بن علی علیهما السلام بسوی برادر خود محمد بن علی و اولاد هاشم هر که نزد او حاضر است اما
بعد همانا که گویا از زندگانی دنیا برداشتیم دست و آرزوی شهادت بقربانی دل که استیم و دنیا را
فانی دیدایم و آخرت را باقی و آخرت را بر دنیا اختیار کردیم والسلام چون امام شهدا و مقتدای سعدا
در کربلای معلا نزول اجلال فرمود اصحاب و اهل بیت خود را جمع کرده خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت
ادا نمود پس از آن فرمود که کار ما بانجام رسیده است اگر چه بسته و دنیا از ما رو گردانیده و جو عمر
زندگانی به فنا رسیده و مردم دست از حق برداشته اند و باجتماع علم باطل را برافراشته هر که ایمان
بخدا و روز جزا دارد باید که از دنیا رو بتابد و مشتاق لقای پروردگار خود آید زیرا که شهادت در راه
حق موجب سعادت سرمدی است و شهرت ما ظلمه و نصرت در امور [illegible] باشد
پس زهیر بن قین برخواست و گفت اگر دنیا همیشه باقی بود و هر آینه کشته شدن در راه امام حسین را
بر بقای ابدی دنیا اختیار میکردیم هرگاه فنای دنیا را دانیم چگونه جان خود را در راه حضرت امام حسین
مضایقه نمائیم پس هلال بن نافع بجلی برخاست و گفت یا ابن رسول الله جد تو رسول خدا نتوانست که محبت
خود را در دل بندگان خدا مستقر خواهد و ایشان را در طاعت خود راغب خواهد
چه بسیاری از منافقان بودند که آن برگزیده بار الها وعده یاری میدادند و در روز کارزار آن
روز کار بعد و کار نمی آمدند مگر بود که اصحاب پیوسته از مکر منافقان اصحاب در فکر بود و از غدر ایشان در رنج
و غشا تا بدیگر سرای ارتحال فرمود و پدر بزرگوارت امیر المؤمنین از بیعت شکنان و قاسطان و مارقان صدمه
کشیده کشید آنگه کشید تا به سرای جاوید منزل گرفت و شما نیز امروز در این کرده هنر در این زمین با استقلال
هر کس نکث عهد و خلع بیعت حضرت نماید بخود ضرر رسانیده و ما با نیت درست و عزم صحیح اختیار

برادرما

متابعت

متابعت تو نموده ایم با دوستان تو دوستیم و با دشمنان تو دشمن و جان را بجان فرمان برداریم پس
بریر بن حضیر برخواست و گفت ای فرزند رسول خدا و ای سید شهدا حق تعالی تو بر ما منت گذارد
و چنان بنا نهاده که در پیش روی تو جهاد کنیم تا اعضای ما پاره پاره شود و جد تو در روز جزا شفیع
ما باشد رستگار نمی شوند گروهی که رستگاری را از دست داده فرزند پیغمبر خود را ضایع کرده از
و بر حسب فرمایش یاری او را یاری نمایند اف باد بر ایشان نخواهد بود در قیامت برای آن
بدکیشان مگر حسرت و ندامت و در درکات جحیم مگر عذاب الیم پس سید شهدا آن سعادت دعای خیر فرمود
و بسوی اهل بیت و فرزندان و برادران خود بحسرت نظری فرا داشت و دست مبارک بجانب آسمان برداشت
و گفت خداوندا ما عترت پیغمبر توایم ما را راندند و از حرم جد خود آواره کرده بجانب خود حرم
و حال دست از یاری ما برداشته حقوق ما را ضایع نخواهند دانی آنچه گوشمای تعدی بر ما اولادم
خداوندا حق ما را از ایشان بستان و یاری ده ما را بر گروه ستمکاران در این وقت پس فرمود که
مردم همه بندگان دنیایند و دین را بر زبان جاری میکردند و چون امتحان میان آید چه بسیار
کمند خدا طلبان و دین داران چون عمر بن سعد علیه اللعنة والعذاب الشدید با چهار هزار منافق
حلیه بکربلا رسید عمرو بن قیس علیه را طلبید و خواست تا برسالت بخدمت امام شهدا بفرستد چون
آن ملعون از آنهائی بود که نامه بحضرت نوشته بود قبول رسالت نکرد و بهر یک از رؤسای لشکر
که تکلیف رسالت را میکرد بعلت اینکه تمامی خدمت امام آفاق عرایض نوشته و آنحضرت را بعراق
طلبیده بودند ابا میکردند پس کثیر بن عبد الله که شجاع بی حیای نابسامانی بود برخواست و گفت
از بابت رسالت خدمت امام هر نامه و پیام که داری بگو تا برسانم و اگر خواهی دستم دهی او را
بقتل آورده سرش را بخدمت تو برسانم عمر گفت این را نخواهم ولیکن تحقیق این فقره را که برای چه کار
با این دیار آمده از او میخواهم چون آن بد اختر متوجه عسکر آن سرور شد و اصحاب آن امام ابرار
حق او را بد اختر مشاهده کردند بر سر راه آن گمراه رفتند و گفتند حربه خود را بگذار و بخدمت
امام اختیار رو آورد آن ملعون بر بحث قبول نکرده باز گشت پس عمر نهاد قرة بن قیس را برسالت

بنزد

فرستاد و چون بخدمت امام زمان شرفیاب گشته تبلیغ رسالت آن عزیز ادا نمود آن را که حضرت
فرمود من از توالی و تواتر نامه‌ها و التماسات اهالی این دیار ترک وطن مألوف خود کردم و از مکه جواب نشستن
طلب کردن مراجعت بمألوف مبالغت بود بجانب این دیار آوردم و از عهد خویش اگر برگشته‌اند
و مرا نمیخواهند حالا از انجا باز میگردم قره چون خواست که از خدمت غره جبین خاتم نبوت رخصت
مراجعت کند حبیب مظاهر گفت وای بر تو ای قره مگر نمیبینی تو از غره ایمان زایل گشته از این امام
بی‌شبهه و امامی روی میگردانی و بجانب ظلمه چون ارانب ثعالب روی می‌آوری بر محبت
اسلاف کرام و آبای عظام امام والا مقام هدایت یافته نصرت دیاری او را بخاطر نمی‌آوری حالی
بسعادت گفت جواب پیام وی را برسانم و پس از آن بخود فکری بکنم چون قره برگشته خبر
برگشت خبر امام تشنه جگر را بعمر سعد رسانید عمر گفت امید دارم که خدا مرا از مقاتله او لا
نجات کرامت فرماید پس حقیقت حال را با ابن زیاد ولد الزنا نوشت که شاید کار بقتال نکشد
آن لعین بد اصل چون بر مضمون نامه عمر مطلع گشت در جواب نوشت که اکنون که شیر بیشه شجاعت
بدست ما افتاده رها کردنش خطاست عرض کن تا آن سرور خیل و حشم یا گردن بربیعت یزید نهد یا بر
شهادت تن در دهد چون ابن زیاد جواب نامه عمر را رقم کرد مردم را بمسجد طلبیده بر منبر رفته
گفت ایها الناس شما استحکام اساس رعیت پروری آل ابو سفیان را امتحان کرده دیده‌اید که با
دوستان خود چگونه نوازشها مرعی میدارند و یزید هم که مزید بر دیگران در رعیت پروری
ساعی میباشد و مرا امر فرموده که تضاعف عطاهای شما نمایم [illegible] از دیگران ممتاز خواهم [illegible] انعامات
وافره سرافراز اگر اطاعت او کنید و بجنگ دشمن او حسین بن علی علیه السلام بیرون روید
مزد از شما و انعامهای بی اندازه دارد پس از منبر بزیر آمد و دست به بذل اموال گشوده امر کرد
آن خیل ضلالت را بمعاونت عمر سعد شقاوت آئین بیرون روند و اکثر آن بیدینان غدار
و آن خارجیان مکار دین را به دنیا فروخته از ارتکاب آن امر شنیع خسر بخش خود را در دنیا
و آخرت با آتش ندامت و حسرت سوختند و اول کس شمر ذی الجوشن نابکار لعین [illegible]

با چهار هزار

با چهار هزار نفر کافر شمشیر زن بیرون فرستاد و یزید بن رکاب را با دو هزار کس و حصین بن
نمیر شریر را با چهار هزار کس و محمد بن اشعث را با هزار نفر و خولی اصبحی خوک صفت و سنان بن انس
ناکس را فوج فوج متوالی و متعاقب یکدیگر تا روز هشتم بسمت حربت و قربانی برای عمر سعد فرستاد تا بیست و دو
هزار پیاده و سوار یا سی هزار غدار بد شعار بی حمیت و قدار آن نا زاده مکار در برابر خلاصه ابرار
جمع آمدند و ابن زیاد بعمر سعد بنیاد نوشت که در باب قلت لشکر برای تو عذری نگذاشتم باید مردانه
باشی و هر صبح و شام مرا از تصور دور ایام با خبر خواهی و کار را بر حسین علیه السلام تنگ گیری و حایل
شوی میان اصحاب انجناب و آب چنانچه حایل شدند میان عثمان و آب هر روز حکمی تازه
برای اطفاء نور آن شمع انجمن رشاد و منع آب از ابن زیاد میرسید تا کار با اهل حرم و اصحاب تنگ و
از تاب تشنگی دلها کباب و جگرهای گلگون تفته و تنگ گردید بریر بن حصین همدانی از انجناب اجازت
خواست تا نزد عمر رفته در باب آب عتاب کند شاید بمدد عتاب رو از جناب این گردار با
سر کرد و چون نزد عمر رفت سلام نکرد عمر گفت مانع از تسلیم و تحیت چه بود گفت منع آب که
نصاری و یهود و جانوران هر نحس و سود از آن میخورند و عترت طاهره پیغمبر ودود صلی الله علیه وآله
از شدت عطش آب دیده خون آلود فرو میریزند و ترا گمان آنکه متقرب بخدای اکبری و تابع
دین پیغمبر عمر سر بزیر انداخته بعد از ساعتی گفت یا اخا همدان میدانم حرمت امام حسین علیه السلام را
و لکن حکم ملک ری مرا قره عین است و جایزه آن قتل حسین و [illegible] در نفس هر که دلی خوش
ترک ملک ری [illegible] بریر بن حصین برگشته خدمت آنحضرت عرض کرد این مرد را پای در [illegible]
و عقل در عقال است و از ملامت عذال در هراس و در گردنش از خیال امارت طوق لعنت
علیه کلمة العذاب حبیب بن مظاهر چون کثرت و عدت دشمنان دین رهنما بدید از امام مبین
دستوری خواست تا نزد قبیله بنی اسد رفته استعانت جوید پس از آنکه از آنحضرت رخصت یافت
در نیمه شب بسوی آن طایفه از غرب شتافت و نود مرد از بنی اسد را که هر یک با چند مرد مستعد
مرصد بوده به نصرت و مظاهرت آنحضرت مایل کرده حبیب بن مظاهر از آن قبیله بیرون آمده در این

و یزید بن رکاب با دو هزار
حصین بن نمیر با چهار هزار
محمد بن اشعث با هزار
سنان با چهار هزار

تیره شب تیره ولی از عرب این خبر بعمر رسانید و آن ملعون چهار صد نفر سوار با مردی از
شجاعان شام که بنام ازرق بود بر سر راه ایشان فرستاد چون سواران بهم رسیدند تاب مقاومت
نیاوردند بتعجیل برگشتند و حبیب بن مظاهر مردی مظاهر بخدمت امام طاهر و طاهر بشرف آمده صورت
ماجری را کما جری عرضه داد آن شاه کم سپاه فرمود لا حول و لا قوة الا بالله عمر عمرو بن
حجاج را از غایت بی شرمی و لجاج بر سر آب تعین کرد تا اصحاب ابن کثیر را از آب مانع آید بحکم عمرو
بن حجاج بر کنار فرات فرود آمده و از جناب اصحاب عسکر کربلا را از آب منع کرد از آب هم ممانعه
کردند کرگیان جوش و انمند حرارت هوای کربلا چون تشنگی بر غیرتمندان رکاب آن امام شهید
شدید شد بخدمت آنحضرت شکایت کردند آن صدرنشین مسند امامت از روی اعجاز و کرامت
کلنگی را گرفته در عقب خیمه محترم نه گام برداشت و برو بقبله آن کلنگ را بر زمین زد و باغی را آن
یثرب و حجاز آب شیرینی پیدا شده و اهل بیت و اصحاب سیراب شدند و راویها و مشکها را از آن
آب مملو برکردند و چشمه چون دعای مردم کوفه از چشمها ناپدید گشت و دیگر کسی اثری از آن نیافت
حوض کوثر ندیده چون این خبر به پسر زیاد رسید بعمر نوشت که شنیده ام امام حسین علیه السلام چاه میکند
و آب می کشد چون نامه تو برسد باید کار را بر آنحضرت سخت گیرد تا قطره آبی نچشیده و رخت
از جهان کشد چنانکه عثمان تشنه لب بدار رفت رسید بعد از رسیدن نامه آن بد اختر بعمر
هرگه کار را از اهل بیت ساقی کوثر تنگ گرفت و بعد از یکروز روز که کار دشوار و اهل حرم از تشنگی
بیقرار بودند بشرف ناموس برادر خود عباس را با سی پیاده و سی سوار بطلب آب فرستاد و بیست
مشک از جهة آوردن آب بایشان داد چون بکنار فرات رسید عمرو بن حجاج پرسید کیستید هلال
بن نافع گفت منم پسر عم تو آمده ام که آب بیاشامم گفت بیاشام گوارا باد ترا هلال گفت وای
بر تو من چگونه آب بیاشامم و اهل بیت نبوت و جگر گوشگان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
تشنه باشند آن ملعون گفت راست میگوئی ما را امیر امری کرده است و جماعت عباس
هلال اصحاب خود را صدا زد که آب بردارید و عمرو بن حجاج از روی لجاج ندا در

داد

داد که کدار آتش منازعت و محاربت بر سر آب افروخته گشت و اصحاب جناب عباس جمعی از آن
طوایف خناس را بشعله تیغ آبدار سوخته بدون آب آبرا بخیمهای امام غریب رسانیدند تشنگان
ساحت تعب را آبی بر آتش دل زدند و بدان سبب حضرت عباس را سقای حرم آن سرور سپهر
اساس میگویند پس آن حضرت عمر برگشته بخت را از برای اتمام حجت خواست و در میان دو لشکر
آن سرور با عباس و علی اکبر و عمر با حفص پسر و غلامی کریه المنظر با یکدیگر ملاقات نمودند آنحضرت از روی
نصیحت سخنی چند با آن شوریده بخت بی سعادت القا نمود و فرمود ای عمر با من مقاتله میکنی و حال آنکه
میدانی که من کیستم و پسر کی آیا از خدا نمیترسی و عقاب روز جزا اندیشه نمیکنی جانب من بیا و رستگاری
و سعادت ابدی را دریاب و خود را از مذلت و خواری عذاب سرمدی در پناه حضرت باری
باری فرما آن بد اختر در جواب گفت بیم آن دارم که خانه ام را خراب کنند آن امام بزرگوار فرمود
که از جهة آشیانه تو از مال خود خانه بنا کنم گفت ملکی نیکو آن دارم که فرزندم را که از برای دل آتش
آمده ام بکشند فرمود من عوض از آن بهتر که بهتر آن چون آن عمارت از ذات بر زبان از مال
خود در حجاز ترا دهم و در آخرت ترا سعادت ابدی ارزانی گفت بر خیال خوش میروم چون
آنحضرت شاه کم سپاه دید که موعظه و نصیحت بر آن سنگین دل پاره سیاه اثری نکند روی
مبارک از آن نامبارک گردانیده و فرمود خدا ترا در میان رخت خواب ذبح نماید و در آخرت
بعذاب ابدی معذب گرداند و امیدوارم که پس از من گندم عراق را نخوری و تمتعی از دنیا
نبری آن بیحیا از روی استهزا و استهزای بهم گفت اگر گندم نباشد جو هم خوب است و چون
هر دو بجای خویش برگشتند و ابن زیاد از این قرارداد با خبر گشت نامه تاکید وعید بعمر پلید
نوشت که شنیده ام با امام حسین علیه السلام در مدارا و مواسات و شبها صحبت بیداری و چون نامه
من بتو رسد باید لحظهٔ را مهلت ندهی تیغ کین بر آنحضرت یازی و بعد از قتل سر بزرگوار
سلطان تشنگان تازی اگر چنین خواهی کرد نزد من گرامی خواهی بود و عنایت بسیار داد اگر نه
کار را بگو و شمر زوست امارت لشکر را بدو ده و عنان اختیار به سپه سالاری عسکر را

به شمر بسیار روایت شیخ مفید شمر علیه در خیمه با جمعه نشست این نامه ملالت شیم برای عمر آورد چون
عمر نامه را خواند با شمر بخشونت چنین سخن راند که خدا ترا بدترین جزا جزا دهد که تو نگذاشتی که میخواستم
بصلح و آشتی بگذرد و امام حسین فرزند علی بن ابیطالب است و هرگز راضی نخواهد شد که مطیع پسر زیاد گردد و شمر گفت
این بزرگوار و اصحاب اختیارش را دنیا و عقبا رهائی مدار و شمر لعین مر او را گفت من امیر را بسیار نام
اگر اطاعت فرمان پسر زیاد میکنی والا لشکر را بمن واگذار آن ملعون گفت برای دنیای دنی ماخت نتوانم
دنیی دانسته عذاب ابدی را اختیار کرد و شمر را سردار پیادگان لشکر کرد و عسکر نامسعود لشکر نامعدود
خود را امر کرد که رو بجانب اصحاب آورند و شمر ولد الزنا نزدیک لشکرگاه سید الشهدا آمد و گفت کجایند
فرزندان خواهر ما زیرا که مادر بعضی برادران آن امام زمان از قبیله ان عزی از ایمان بودند حضرت جعفر و عباس
و عثمان فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام بیرون آمدند و گفتند از ما چه میخواهی گفت چون مادر شما از قبیله من است
شما را امان دادم آن امام زادگان عظام گفتند ای بدترین لئام خدا ترا لعنت کند ما را امان میدهی و فرزند
رسول خدا را امان نمیدهی چون در همان روز ورود شمر هنگام عصر لشکر مخالف صفها آراستند و گرد و شور
و غوغا بر خواستند زینب خاتون خواهر آن امام آشفته بخدمت برادر با جان برابر خود شتافته آمد و در
آن امام مظلوم از هجوم لشکر حزن و هموم سر بزانوی حسرت و غموم گذاشته بخواب رفته فریاد بر کشید که
ای برادر یا فاکر صداهای اسپ جوره و جبار ای لشکر نمیشنوی حضرت سر برداشت و تمامی حواس برد لکولی
خاهر تنگ جگر کاشت و فرمود ای خواهر در این وقت که حواس خواهر در خواب بود دیدم که جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی صلوات الله علیهم نزدیک من آمدند و گفتند ای حسین تو
در این زودی نزد ما خواهی آمد زینب خاتون چون این خبر وحشت اثر را از آن امام تشنه شنید طپانچه بر روی
خود زد و فریاد واویلاه و واحسیناه بر کشید حضرت فرمود ای خواهر گرامی ویل و عذاب برای دشمنان ملامت
تست صبر کن و بر دوی عادی را بر باد مکن و گریه مکن پس جناب حضرت آن امام شهادت اساس آمد عرض کرد که
سپاه نابه سپاه مخالف رو بما می آیند حضرت فرمود که برو و از ایشان بپرس که غرض از این حرکت و یورش
و منظور از این جسارت و یورش چیست عباس با بیست سوار باستقبال آن قوم ضلال شتافته از حسن حسن

یعنی

بطپش برسید گفتند حکم امیر در رسید که بر شما عرضه داریم اگر اطاعت وی از فرمان یزید بشمار از دادیم
والا عار و ننگ را بر کار خواسته با شما جنگ کنیم عباس گفت درنگ نمائید تا پیام شما را خدمت امام خود علیه السلام
عرض کنم و شما را از جواب آن باخبر گردانم چون غرض ایشان را عرض کرد آنحضرت فرمود ای برادر اگر توانی
ایشان را با آرام و تسلی راضی کن که محاربت را بفردا قرار دهند تا امشب وداع طاعت و عبادت پروردگار خود
بجا آورم چه بپروردگار مشتاق نماز و دعا و خواندن استغفار و تلاوت کلام خدا بودم و شب دیگر را برای تضرع و
مناجات بدرگاه قاضی الحاجات غنیمت میشمارم چون عباس نزد آن قوم خدا ناشناس رفت و مهلت یک شب
از برای ذریت سید عجم و عرب طلب نمود مضایقه کردند تا از لشکر عمر کسی سخن گوش فرا داده و خروش برآمد
که عجب حالتی است جائی که استمهال کافر از خدا بیگانه نزد شما بسر ال افتد در مهلت یک شب که نفر ز بکام
رسول صلی الله علیه و آله از شما میطلبد اینهمه مضایقه مینمائید عمر ناچار در میان لشکر ندا در داد که حسین و
اصحابش را مهلت دادیم و قرار مقاتلت بر روز عاشورا افتاد و چون شب درآمد آنحضرت اصحاب را بیک جا
جمع آورده بعد از ثنای خداوند یکتا بر شدت درخاد نعمت و بلا و کرامت داشتن به پیغمبر خدا و تعلیم نمودن کتاب
خدا و عطا کردن گوش شنوا و چشم بینا و بخشیدن دلهای نورانی بینا فرمود امروز ندیدم اصحابی وفادار
تر از اصحاب خود و نمیشنوم اهل بیتی با کرده تر از اهل بیت خود تمامی صابرند در هر جا و پاس و ثنا گزند و حق
شناس از پیمان با پس خدا آشنا را اکرام بسیار فرماید و از جانب من عطای جزای نیکو بشمار اسرار
اکنون کار را بانجا کشید و در من نازل است حالتی که می بینند و این گروه بمن کار دارند و چون مرا بیابند
بر دیگری کار ندارند و من شما را مرخص کردم و در بقیه بیعت از رقبه شما کردم حال که پرده سیاه شب جهان را فرو
گرفته بهر جانب که خواهید خود را از این ورطه هایل بکناری کشید و از غرقاب بلا رخت سلامت بدر برید گفتند
ما هرگز از تو جدا نگردیم تا جان براه تو ندهیم و در راه تو خاک اگر کرد و این سر یکه کار خواهد آمد حضرت رفته
عباس و سایر برادران حلاوت اساس آنحضرت بر خواسته و با اظهار جان نثاری صفها آراستند و گفتند دست از
تو بر نخواهیم داشت و در جدائی حضرت هرگز قدمی هیچ راه نخواهیم گذاشت و جان با تن در راهت از کرامت
میدانیم و شهادت در رکوب سعادت پس آن امام جلیل متوجه اولاد مسلم بن عقیل گردیده و فرمود که شهادت مسلم

درکفایت شما را مسلم آمد من شما را بانصراف رخصت دادم تا بهر طرفی از اطراف که خواهید بروید و یک
دیگر بربالای جراحت مصیبت پدر نباشید اندرین زودی نشاید داغ بربالای داغ آن جماعت گفتند ای
از پدر جدا نوحه و غزا را بر کنار رخواسته گفتند ای فرزند رسول خدا هرگاه با شیخ و مولا و سید و آقای خود را در
این صحرا تنها گذاریم و دو یاری فرزند بهترین عالم خود که یار بهترین رسول خداست و بزرگ قبیله ما از آن
جلادت دستی برون نیاریم و در نصرت آنحضرت شمشیر و تیر و نیزه و خنجری در این بکار نبریم مردم روزگار
با ما چه خواهند گفت هیهات ما هم با تو خاک کوی تا جان از تن برآید مسلم بن عوسجه اسدی گفت که آرزو جدا نمی شویم تا بهر جانی
که تو میروی ما هم برویم جان در خدمتت فدای جان کرم و در خون جسم تو گردد و او را چه خطا باشد سری که حق تو
چون سر سروری را ادا ننموده غبار خاک قدمت گرد بر روی تن هوا باشد اگر در ما از روی وفا سر در راه
قدمت در باختن از برای صفا جان خود را دریغ کنیم چه توانیم اندیشه هرگاه ادوا احضرت با دشمنان
روسیاه در تناصح ما از محبت او دوستان جانها جان خواهیم در باخت تو نه آنگروری که لشکری از دو طوایف
توان کرد و نه آن جستری که رضای ترا بکلی ازدست توان داد لعنت خدا بر زنه کانی که از جوان توامانی
تا سر در گریبان اجل بر برنیم ما دست رودادن تو گوی بگیم امام زمان برای این دعا فرمود پس مسلم بن عوسجه برخواست
و گفت آیا ما دست از یاری چون تو بزرگواری برداریم و اگر چنین کنیم در روز بازخواست در حضور پروردگار
خود چه معذرت گوییم زینهار هرگز از جوار تو جدا نخواهیم شد تا نیزه های خویش را بسینهای
دشمنان آن امام زمن فرو بریم و تا دسته شمشیر در دست ما است برآوردن دمار از مخالفان غدار از عهده
ماست و اگر از بابت محاربت حربه نداشته باشیم با سنگ جنگ با اهل فرنگ جنگ کرده جنگ خواهیم کردن
و دست از یاری تو برنداریم تا حضرت باری توفیق رفیق ما خواهد که حرمت پیغمبر او را در حق تو مرعی
توانیم داشتن و سعد بن عبدالله گفت که اگر بدانم هفتاد مرتبه کشته خواهم شد و سوخته خواهم گشت و خاکسترم را باد خواهد
برد از تو جدا نخواهم شد پس چگونه از پیش تو خواهم رفتن و حال آنکه یک کشته شدن بیش نخواهد بودن و بعد از آن
در آخرت حصول ثواب ابدیت و وصول بسعادت سرمدی پس زهیر بن القین برخواست و گفت ای فرزند رسول
داده خواست که کسی که مرا درخواست آنست که هزار مرتبه کشته شوم و باز زنده شوم و باز کشته

مهماز باد

و هزار جان اگر داشته باشم فدای تو و اهل بیت آنحضرت کنم و سایر دوستان نیز از این قبیل سخنان گفتند
و حضرت امام حسین چون ایشان را از روی صدق و صفا صافی تمام و از راه عهد و وفا ثابت قدم دید ایشان را دعا فرمود
جاهای ایشان را در بهشت به ایشان نمود تا جنت و حور و نعمت و قصور خود مشاهده کرده به یقین ایشان افزود و از آن بود
که الم نیزه و شمشیر و از خنجر و تیر که بر بدن ایشان می آمد تأثیر نمی نمود و شربت شهادت بر کام با ذوق ایشان حلاوت
گوارا بود بروایت امام زین العابدین در آن شب که امام حسین بیعت خود را از گردن همراهان و خویشان خود برداشت
و اذن رخصت و انصراف باطراف داد و انصراف داد جمعی از شاهان و مردم ضعیف الایمان بمفارقت امام
بر سعادت ابدی دو جهان خشنود کرده پراکنده شدند و اهل بیت و خویشان و خواص اصحاب و دلیران که بقوت ایمان
و شرکت یقین با رفقای امام ثبات داشتند گفتند ما از تو مفارقت نخواهیم کردن و گردن بر تیغ بلا خواهیم نهادن
و قرب حق را منوط بخدمت چون تو امام بر حق دیده ایم حضرت فرمود چون بر خود خواسته اید آنچه را من
خود خواسته ام و پیوسته اید بکسی که من هم بدان پیوسته ام بدانید که خداوند جهان منازل شریفه و درجات رفیعه را بکسی
بکسی که در راه او تحمل بکارهای عظیمه شود و شداید مولمه را متحمل آید و بدانید که شیرین و تلخ دنیای فانی نظر دارد
مانند دیدن خوابست و بیدار شدن فائز و رستگاری آنست که در آخرت برستگاری فایز گردد و گفت
گیت که در بطلان امور دنیوی نیستیم با قرعه ای از دست به خود را از بند اسیری نجات بخشید و در آن شب
محمد بن بشیر حضرمی فرمود که پسر ترا در سرحد ری اسیر و مخالفان ری او را دستگیر کردند عرض کرد که جان او و جان
خود را از خدا میخواهند جان نخواهم جون امام زمن از آن مرد کهن این سخن را شنید فرمود خدا ترا رحمت کند
من ترا رخصت دادم تا بروی و فرزند خود را از قید بند رها گردانی آن سعادتمند گفت درندگان مرا بدرند و کشند
مرا کشته اگر از تو جدا شوم پس حضرت پنج جامه با و عطا فرمود که در خرید هزار درهم می ارزید و فرمود که
اینها را برای فرزند خود بفرست و حضرت امام زین العابدین چنین فرمود که امام در آن شب تا صبح با دیده
اشکبار و دلی زار بیدار بود و مشغول عبادت پروردگار و غلامان را فرمود که خیمه های حرم را چون حلقه
افلاک متصل بهم زدند و طناب بهار ... و در دور آن خندقی کندند و از خار و خاشاک
پر کردند تا هنگام جنگ آتش در آن اندازند و از یکجانب محاربت بروا رزند و علی اکبر را با سی سوار و بیست پیاده

درستاد تا چند مشک آب با نهایت خوف و اضطراب بپرده سرای رسانید تا اهل حرم و اطفال را فرمود
که این آب اگر تو تشنه شما است از ان بیاشامید و با آن خود را غسل کنید و جامهای خویش که کفنهای شما
خواهد بود بشوئید و در انشب تا سحر صدای تلاوت و عبادت و آواز مناجات قاضی الحاجات از بسیار سعادت
اثر زنده خیر البشر شنیده بود و دلهای سوگواران دردمند روایتی در نشاط اثر سی و دو نفر از لشکر عمر
بد اختر لعین که آن سرور را می کشتند سعادت ملازمت آنحضرت را دریافتند و چون سحر شد آن امام مظلوم
امر بغسل آنحضرت در ظرفی که در آن مشک بسیاری بود فرمود تا ساختند و در خیمه مخصوصی در آمده بکار
نوره کشیدن پرداختند و در آن وقت بریر بن حضیر همدانی و عبدالرحمن بن عبد ربه انصاری بدر خیمه محترم ایستاده
از فارغ شدن و در آمدن امام محترم انتظار می بردند و میخواستند که ایشان هم نوره بکشند بریر در آن وقت با عبدالرحمن
بنای مطایبه و مضاحکه را گذاشته بگوش [illegible] مشغول گشت عبدالرحمن گفت ای بریر این چه وقت
خوش حکایتی است بریر گفت خدا میداند که من در جوانی اهل لهو و لعب نبوده ام و در این حالت از غایت
شادی و سرور حالتی دارم که در مطایبه و مضاحکه بی اختیارم و چگونه شاد نباشم که یقین میدانم که شهید
خواهم شد و بعد از شهادت حوریان بهشت را در بر خواهم کشید و بنعیم ابدی [illegible] خواهم گردید
حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که آنشب من بسبب غلبه تب ناتوان و دل پر خون عمه ام زینب پرستاری
مرا مراقب بود و پدر بزرگوارم [illegible] در خیمه دیگر اسلحه حرب را ترتیب میداد و در مقام [illegible]
از دنیا و حب لقای حق تعالی [illegible] میفرمود شعر یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق
والاصیل من صاحب و طالب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل و انما الامر الی الجلیل و کل حی
سالک سبیلی یعنی ای روزگار ناپایدار اف باد بر تو که هرگز دوستی هیچ دوست و یاری [illegible] بسیار
مصاحب و یار در هر شهر و دیار بقتل آوردی و هیچکس [illegible] راضی نمیشوی و بازگشت همه بسوی خداوند جلیل است
و هر زنده را راهی که من میروم در پیش است سید سجاد زین العباد میفرماید چون این اشعار محنت آثار را از پدر
بزرگوار شنیدم و دانستم که بلیه بزرگی نازل شده و آن سرور تن بمردن در داده است [illegible] بسبب مرا رنگ
زرد و دل پر درد گشته و [illegible] اشک بی اختیار از دیده روان [illegible] برای اضطراب امان

صبر کردم

صبر کردم و چون عمه ام زینب خاتون این سخنان وحشت نمون را شنید بی تابانه برجست و پای برهنه
بخیمه محترم آن امام امم دوید و با ناله و شیون [illegible] و از دیدگان چون [illegible] سیلاب سرشک
بیرون ریخت و گفت کاش امروز شربت ناگوار مرگ را می چشیدم و این حالت را در نمی دیدم
پدرم امیر المؤمنین شهید شد و مادرم فاطمه زهرا از دنیا رفت و برادرم حسن مجتبی زهر جفا را
تجرع فرمود و تو اکنون یادگار رفتگان و پشت و پناه بازماندگانی و ما را از خود نا امید
میکردانی انتحاب از اضطراب پرده کیان سرادق عفت و مستوران قباب عصمت دیده حق بین
پر آب گشت و با آنحضرت زود جگر کباب فرمود که ای خواهر جان برادر حلم و بردباری را شعار خود کردن
و شیطان را بر خود مسلط مگردان و بدان که با این گروه شقاوت فرجام چاره بجز رضای
قضای حی لاینام [illegible] القطا لیلا لنام ای خواهر بیک خبر اگر مرا استراحت در بستر خود
میگذاشتند خود را در این معرکه مهلکه نمی انداختم زینب خاتون عرض کرد که این بیشتر دل ما را پر خون
میخواهد که راه چاره از تو منقطع گشته بضرورت کشته میگردی و ما را غریب و بیکس و بی فریاد
رس میان اهل کفر و نفاق و ضلالت و شقاق میگذاری پس دستهای خود را بلند کرد
و گلگونه خود را خراشید و مقنعه از سر کشید و گریبان طاقت را چاک زد و بیهوش بر روی خاک افتاد
و آن امام مظلوم برخواست و آب بر روی خواهر مغموم خود پاشید و چون بعد از زمانی بهوش آمد آنحضرت
باز فرمود که ای خواهر صبر کن و از خدا بترس و بقضای حق عز و جل رضا در ده و بدانکه همه اهل زمین شربت
ناگوار مرگ را می چشند و اهل آسمانها بار گران فنا را می کشند همه می میرند و پس از مردن مبعوث
میگردند بجز ذات اقدس خداوند جل و علا همه اشیا در معرض فناست خداست که منفرد در بقاست
آنچه تغییر نپذیرد خداست اگر مرده است و میمیرد [illegible] جدم و پدرم و مادرم و برادرم که همه از من بهتر بودند
و [illegible] را امام و بهتر تمامی [illegible] شربت شهادت [illegible] و جان پاک سید لولاک که علت غائی
آفرینش آب و خاک است در معرض هلاک آمد شعر در کف شیر نر خونخواره ای ✱ غیر تسلیم و رضا کو چاره ای
پس از آنکه بسیاری از این [illegible] برای آن برگزیده جهان فرمود از بابت [illegible] خواهر

و پرده گیان سرادق عصمت را بشکیب امر فرموده و از دریدن جامه و خراشیدن رخساره و کشیدن و اویلا و
موی و گشودن موی شکری در ماتم خویش منع نموده چون هنگام سحر شد آن امام تشنه جگر را خواب
برده و گریان از خواب بیدار شده فرمود که در این وقت در خواب دیدم که سگ چندی بر من حمله می کنند
و در میان ایشان سگ ابلقی بوده زیاده از دیگران بر من اراده حمله می کرده گمان دارم که آن
سگی که متوجه قتل من شود پیس باشد پس دیدم که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل آسمانها و ارواح
مقدسه ملائکه نزد من آمدند و جدم بمن فرمود ای ولد اعز ارشد تو ای شهید آل محمد و اهل سماوات
سما و ارواح مجرده عالم بالا استقبال جناب سیدالشهدا آمده اند و انتظار روح مقدس ترا می کشند
تا آنکه قدم رنجه فرمائی تعجیل کن که امشب را نزد ما افطار نمائی و اینک ملکی از فوق کرات فلکی نازل
شده شیشه سبزی را بدست گرفته حال است که چون آن قوم ظلوم جاهل ترا شهید کرده خون شریفت را در آن
سعید سائل خواهند آن خون را در آن شیشه ضبط کند و با آسمان بالا برد و از ملکان علیا غوغا برآید

اترجو امة قتلوا حسینا • شفاعة جده یوم
الحساب • خامه میگوید بدست بیقرار از این حکایت مرا معذور دار • دیده ام پرآب و لب را دو را بخت
را پر آه است و کلکم بر سر است روز جمعه دهم محرم سنه ستین که خورشید خواست که روی
دیده گریان گشوده بری • از آن صبح گریبان چاک از خجالت زرد و دلی دردناک چون ظلمت خون
بروانه افق برآمد از غازه خون فرو ریخت و از خاک گرد بر خاست و ماه را کلف گرفت و عقد ثریا از هم
گسیخت امام مظلوم در صبح آن روز بقوم لعین از آنکه نماز را از آغاز قرین بانجام خواست تهیه صفوف
قتال رو بعد از فراغ از نماز رو باصحاب سعادت انتساب خود کرده فرمود گواهی میدهم که امروز
همه شهید خواهیم شد بجز علی بن الحسین علیه السلام پس از خدا بترسید و صبر را پیشنهاد خاطر سازید تا از
شعف دنیا و ذلت این سرا رهائی یافته بسعادت ابدی اخروی فایز گردید چون سعادت نصیبان تکمیل شرف
امام آفاق را مشاهده آمد که لشکر عراق مخالف عسکر حجاز آهنگ نبرد کرده راه گریز بسته جنگ خواهند
کرد عشاق وار عاشقان مشتاق از روی صدق و یقین فدای جان شیرین آن خسرو دین خواستند خود را بصفوف سپاه



و سواره برای تسویه صفوف کارزار آراسته و مجموع لشکر قلیل عسکر جلیل محمد و حسین سی و دو سوار و چهل
پیاده یا هشتاد و دو پیاده بروایت دیگر بودند و بروایت امام محمد باقر علیه السلام چهل و پنج سوار و صد پیاده
بودند و لشکر مردود و جنود سقر ورود مخالف بقول مشهور بیست و دو هزار نفر بودند و بروایت حضرت صادق
علیه السلام سی هزار سوار و پیاده بودند آماده کارزار گردیده و امام حسین در ترتیب زهیر بن قین را بمیمنه
سعادت قرین زهیر و حبیب بن مظاهر را بر میسره لشکر سعادت اثر خواست و چون میمنه و میسره را
بمیامن آراست رایت شجاعت آیت را بکف کفایت برگزیده تا پیش برادر خود حضرت عباس نهاد و فرمان
داد که در خندق هیزم بسوزند تا آن گروه کینه اندوز از عقب خیام محترم با حرب پیش در نیاورده جنگ از طرف
آنکه عمر سعد مدبر لشکر شقاوت اثر خود را مرتب ساخته میمنه را بعمرو بن حجاج با ناسر لجاج
میسره سپاه را بشمر ذی الجوشن کینه ور شریر و علم شقاوت شیم را بعهده غلام خود درید سپرد
بر یدو نهاد و عروة بن قیس را رئیس سواران و شبث ربعی را سر کرده پیادگان کرد و چون کلب بن
کلب دل سیاه در قلب سپاه ایستاده با نهایت بی شرمی و غایت بی باکی چون نمک بحرامان روی بسپاه
پاک نهاده آن مقرب درگاه آله آورده چه غالب اکثر نمک بحرام بشده و رخصت بدرجه آن امام والا
مقام بردند آن امام تشنه کام غمناک چون بجائی آن حرامزادگان بی باک رسید فرمود از روی تسلیم و رضا
دست نیاز بدرگاه خداوند پاک برداشته با آزمنه فرمود اللهم انت ثقتی فی کل کرب و رجائی فی کل شدة
و انت لی فی کل امر نزل بی ثقة و عدة کم من کرب یضعف عنه الفؤاد و تقل فیه الحیلة و یخذل فیه الصدیق
و یشمت فیه العدو انزلته بک و شکوته الیک رغبة منی الیک عمن سواک ففرجته و کشفته فانت ولی کل
نعمة و صاحب کل حسنة و منتهی کل رغبة و چون آن گروه انبوه بهم پیوسته بخندق پر رسیده دود را دیدند
عنان کشیدند بروایت حضرت امام زین العابدین علیه السلام از میان آن خیل ظلام ابن جویریه جرأت
رسم نمود از غایت سوء ادب آن سید عجم و عرب را مخاطب ساخته گفت ای حسین و اصحاب حسین بشارت
باد شما را بآتشی که در دنیا بر روی برافروخته اید پیش از آنکه با آن سوخته اید آنحضرت را غیرت کشید و
در مقام دعا فرمود خداوندا او را در دنیا عذاب آتش بچشان آن مکار باجابت آن دعوات همون است

آن ملعون در دم رم کرده نخندی سه کمون افتاده و درمان آتش افروخته سوخته خاکستر آن را بباد و خاکش در صحرا

جهنم روی نهاد و تمیم بن حصین حصین ندا در داد که ای حسین و جمالت چنین آب فرات را می بینی که چنان مانند

شکم ماهی روشن و درخشان است و در شکل که طول و عرض آن غیر متناهی است روان سوگند بخداوند مجید که قطره

قطره از آن آب خوشگوار نچشید تا جرعه ناگوار مرگ را بچشید آنگه در قرار آن مکرر در هر بش از اهل جهنم

وستغفرالله ای خداوند پاک هر زبان ناپاک را از تشنگی هلاک گردان در همان ساعت با عنایت آن سه رشته

سنه خلافت و خلوت گزین مرحله امامت علیه عطش آن سرنا قلب با غبش ما جان سلامت گرد که

از زین بر زمین غلیظه و در زیر سم اسبان نیم ما که از هلاکت رها شنیده بروایت دیگر عبدالله حصین چنین برادرین

خود ندا در داد حضرت فریاد برکشید که ای خداوند شاد این بد نهاد را با تشنگی مبتلا گردان و هر گز او را سیراب مکن راوی

میگوید که وقتی از سفر کربلا برگشت بیمار شد من بعیادت او رفتم دیدم که از عطش در بیقراری غش می کند و ایت مطلبید

و آب میخورد تا قی می کند باز آب می آشامد و قی میکند و علی الدوام صدای ان بلا بلند است و آب را تریش

جان در رو شد و پیوسته در این حال حیران و لال بود تا برای سقر شتافت و از جحیم جحیم سیراب آمد و بروایت

امام زین العابدین علیه السلام محمد بن اشعث کندی بدفرجام نزدیک لشکر آمد و با آنحضرت گفت ای حسین پسر فاطمه

ترا از رسول خدا صلی الله علیه و آله چه حرمت است که دیگران را نیست آنحضرت این آیت را تلاوت فرمود

ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض مراد آنحضرت این بود که خدا اینکه

که محمد صلی الله علیه و آله از آل ابراهیم بوده و آل ما در از آل محمد و سرمبارک آسمان بلند کرده فرمود خداوندا

امروز به محمد بن اشعث چنان زهر ذلت بچشان که هرگز عزیز نگردد در حال بعد قضای حاجت از لشکر کناره برون

رفت و چون نشست ناگاه خداوند عقربی بر وی گماشت تا وی را گزند باعورت کرده در عذرات خود غلطید

تا بعذاب شدید رسید و چون تشنگی را اهل بیت عصمت و طهارت رخ داده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

غالب گردید یزید بن حصین همدانی بخدمت فرزند ارجمند علی عمرانی آمد و اجازت طلبید که با آن کافران

سنگین دل سخنی چند بگوید که شاید تواند قساوت قلب شوم ملعون کاره آن جماعه بیچاره را رقت مبدل

خواهد چون رخصت یافت بجانب آن گروه جانب شقاوت جوا ب شتافت و گفت ایها الناس بدرستی که خداوند

ایعاد

و هدایت اساس محمد صلی الله علیه و آله را بحق و براستی فرستاد تا بشارت دهد مردم را بثواب خدا و انذار نماید

ایشان را از عذاب روز جزا و خلایق را بسوی حق تعالی دعوت نموده چراغ افروخته راه هدایت بوده و اینک آب فرات را

کرمک و خوک می آشامند و شما حایل شده اید میان آن و جگر گوشه پیغمبر آخر الزمان آن سگان بیجا در جواب آن

سعادت آثار گفتند سخن زیاد مکن که آن جان پاک را آب نبینیم تا تشنه لب هلاک شود چنانچه عثمان تشنه

لب بخاک مذلت غلطان گشت و بروایت دیگر شمر لعین بدگهر کنار خندق آمد و گفت ای حسین آتش دنیا را پیش

از آتش آخرت اختیار کردی حضرت فرمود که ای فرزند شبان بزودی معلوم تو خواهد شد که اولی تحت جهنم در آن

مسلم بن عوسجه گفت یا ابن رسول الله دستوری فرما تا مرگ این ملعون را بزنم که تا تیرم انگشت بکشم

بر ما در او دامی نهاده و سروران امام بطال فریب داغ ز دستان قتال این جعل ضلال را انجام کار خود بخواهد دید

که محبت خداوند متعال بیاد این کرده و گرسنه اقبال انام خواهم پس بریر همدانی در برابر آن سپاه نامه سیاه آمده گفت

ای گروه بیجا از خدا بترسید فرزند رسول خدا آخر زمان را که در نوبت حرمت و درستان اهل بیت طهارت و فرزندان

حضرت رسالت در زمین شما در آمده مهمان شما گردیده ای ایشان را چرا باز داشته اید آیا چنانچه خدای ایشان را

از هر دو جهان عزیز خواسته شما عزت ایشان را از دل بدر کرده بخیال کشتن ایشان نموده تا چنان شما بدبختان را زاده

و هیچ آنچه خواهید با ایشان بعمل آورده ریختند آیا راضی نمی شوید که با رطاق خود برگردند گفتند کوفیان دوای نشان

کرده بیجا آیا شما سای خود را که با امام زمان و زن و فرزندان ایشان چنین جور کنید اینها را غیرت و فاسق در هامی

خود را شما ما من ریختید رسول خدا را توسل کرده باید ما را شاید و از ما جان خود را فدای جان شما کردیم اکنون که آمده اید

ایشان را نضاله و حضرت تشنه مینماید فرزند خیال را ایشان مسلط کرده اید کردید تو ریخته شما کار بمیرید حقوق را درج

فرزندان آنجناب بعمل آورده اید شما را از تشنگی بروز خواب کرده اید و در روزها نواع کاستلا کرده اید چون ایشان را

قساوت احکام شقاوت در خاطر سواد امصار را کرد آن گاه شتم کلام مرا مراب کرده از آن کرده اند و گفت

حمد خدا را که فیمابین من و ضلالت نکو ترسانید و از بعد آنچه گرده مقدار شده بد ساری سحو بدی تو اقتصال الطف

ضلالت بوده خداوند ابشر ای آنها را در روز قیامت که گروه آن با روزی باک هلاک غلط آن تشنه و آنرا نیابان تنها

باشی ای خداوند باک در چون آن کرده بره برده تر باد روان شاو سه الله به برگشت مکرمین حضرت گفت در چون

که چون که با ایمان از تشنه لب و دیدار کرده
با ایمان بر طاق نسیان گذاشتند
ای بیابان شرمان بیحا صم

و چون آن امام والا فرزند و فرزندزاده سید ابرار اطوار ابرار قتل اخیار مشاهده نمود در باب تمام حجت گفتم

و درین خلافت رسالت و عمامه مطهر رسول خدا را بر سر بست و شمشیر ذوالفقار را چون جوزا حمایل کرده رهسپار گردید

و در برابر آن لشکر بزه کار ایستاده خطبه فصیح معنی ادا و بلیغ آواز بلند ادا کرد ای گروه بیگانه از خدا آگاه باشید

مرا کشتند می فرزندزاده رسول خدای و فرزند علی مرتضی فرزند که کشتند از شما در مقام سرالقلم گرید که جدم

رسول خدا است و مادرم فاطمه دختر رسول خدا و پدرم علی مرتضی که دین از او در کفر خالی آمد و جدم خدیجه کبری که در حرم آلت

دور اسلام بر تمامی زنان ایام سابق عم پدرم حمزه شیر بیشه کارزار و عم پدرم جعفر طیار و عمامه رسول خدا را بر سر دارم و شمشیر فخر

قبر را در دیگر و این جوشن ز زبان دین و برادرم حسن مجتبی آن سید جوانان و فرزند رسید که پدرم از خدا گفت انا ز دو

و از تمامی بر دما دور و ولی هر بزرگ بوده و بزرگان هر گونه که گذار تماشا سایه رزا و فضائل من گفتند را این سخنان مدعا ات

او اگر از قدم شنیده اید و سخن مرا باور ندارید از جماعتی که در میان شما اند چون جابر انصاری و ابو سعید خدری و سهل

ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک سائل و از صحابه که با لک سبب رسیده و تحقیق نماید تا شما را با حرام خون

کشتن ما چگونه همه در نفسی بدانیم و دست از قصد ریختن خون ما باز دارید باز که از برکه را حیقی آن امام بی همال فرمود

بچه جهت و کدام حجت خون مرا بر خود حلال کرده اید و حال آنکه ای شما از جمله شهر حرام است در کشتن خون امام در این

ایام حرام که شنیده اید پدرم کره ای از خون کشته و در حجت کرد جامه شتر بکاشته آب و دانند و دوای مجهول آگند

و درست جدم خوانند و بر منبر بر دو خواندن وعظ زدن و تیغ آهنین و سنگ و با ثبت تقوی و بس تیغ

کندی و در مدین حرب سار رابر هر جوانمردی در حرم خدا نشسته بودم تا هر یک بطلبه نامه ها فرستید که سحاب گوید

از بیرون نکوهم خرم است و بر بار رسیده و خوار در کوه آمدم و آمده بر دو رویم و قدم و منظور و محرم و دعوت کشید

ایهارا نام بیندیشم و در آن اطاعت کنم اما امروز اکه حرکت از آن دور رسید و ولی ز کم مجلس مبارک از رسول خدا

خدای داور و دشمن شده و بر پیوسته و دوری که کشته غیر از پسر خدا است اند و شد عضب خدا را صابری قوی که گفتند سپس

خلاف شده و شد عضب خدا را بر جوش و در شکا می که او شیفته و کمای بزرگ بیش خدا و شد و نشسته غضب خدا را گردوی که همه خود را

شیده کرده و فضب خدا و بار از این زمان رسید و خواهد که امام جبار و فرزند عمر بن ابی وقاص باشد فکنده دای شما فرزند خون است

درصورت کرده باری باری می کشند و دو تا کمترین کمی از تمام بگام بکشند و در نیز دوی ترا آن کرده

جان

را آ

وی ایلکه این

وی ازینک و نام بیکس چه حجت و تعجیل اهل بیت رسالت کشته اید و بکدام برهان و حجت چون ذبح

بکس جمع کند بر سر خوان نانشسته ایذ تعجب اند و شما در دعاه و ارادت شما عهد بار و مهلت که با امام زمان سبط اقدس

و بیا نهاده بامان بر که می خواستید تمامی را کشتید و اکنون قتل امام مبین و خواهان دین را در میان گرفتید و

بر شما و تسبیح با در روزهای شما نهاده در نما بر رساد و لی بیا و مرا مجبر و مرد در منحوا میان شهادت و قول بیعت

و کوه نهاد که از جانب مشت یزید و فضیلت را جهد و نهایت ظاهره و الواد طاهره رسول خدا ملت شما نیز شهادت

کمانه هر که با حجت سالار کافی سرافراز خواهد بود و هر کسی که از روی راستی غدر خود را ظاهر خواستم حجت خداوند

تا هر بار بر شما تمامی باهر و اکنون با قدم سامان وقت اعوان با این لشکر قلیل و عسکر جلیل روی بیارزت

و مبارزت را سوی شما نیکو دانم و با آنکه همه اند با همه بزرگان مبارزان قتیل می آیم پیش و از قتال خون

شما کافران نیکو دانم و لکن جد امجد بزرگوارم مرا خبر داده خواسته است که بعد از شهادت من اندک زمانی

از رزه و کارزار تیغ خون بار بهشام هر یک در مقام آن محنت خویش کشته خواهد گردید و با آرزو های دور و

دراز خود نخواهد رسید تا کنون شما را هر چه مکنون خاطر بود گوید و بعد از این هم مقتضای لوازم دنیای دون

هر چه توانید بکنید مرا توکل بخدا است و توسل بسید و سرا بر آنچه بر لوح قضا برای من بصورت امضا

نقش پذیر گشته بتسلیم راضیم و هر آنچه در صحیفه تقدیر قلم تقدیر بقضا در کشیده از روی رضا تسلیم ارواح

مبارک با سمان کرده فرمود خداوندا باران رحمت خود را از ایشان منقطع گردان و سخط غلاظ

بر ایشان چون باران بباران و فرزند ثقیف یعنی مختار را بر ایشان بر انگیز تا به تیغ خون ریز ایشان

زهر مرگ بر انجام کام ایشان بریزد و حدی از این جماعت نا پاک را بر روی این توده خاک نگذارد و کشندگان

انتقام خون من و دوستان من از ایشان بکشد تمامی این طوایف اهرمن را بر باد ده به حسرت ایشان نشان در روز

محشر فرست بار غضب خواسته و دست از یاری برداشته با عادت و هوا داری خسان یار و همیشه خداوند

تری بر روز کارها و توکل و بازگشت همه بسوی تست ای یکتا خدا پس از این سخنان عمر سعد بی ایمان را برای ابلاغ

حجت خواست و آن ملعون بیخواست که در برابر فرزند شفیع روز داوری خواست ایمه بعد از آن که بیناچار آن

سرخیل اشرار نزدیک آن امام اخیار آمد فرزند خیر البشر و جگر گوشه ساقی کوثر آن بدگهر فرمود که ای عمر سعد

از دو تن محب اهل بیت طهارت و فرزند دلبند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مکشی و بیابی که
زاده زیاد و زنا بجای دو حکومت ری و جرجان را تو خواهد داد و پدر ابا مارت انجا خواهد فرستاد و من امکنی
نجد اسو کند که این حکومت و چنین مداخل و منفعتهای عمر از برای تو میسر نخواهد شد چه جد آن بزرگوار
مرا از این مرحله باخبر خواسته اند که بعد از من در دنیا چندان شادی نخواهی یافت و از مکافات کار آن نخواهی کرد هرچه
خواهی کن مدینه خود را ایمن دیگر آن می بینم که عنقریب سر نحس پر دم ورت ترا در سر نیزه کرده بر در دروازه
کوفه نصب کرده باشند و کودکان با دانش و فرهنگ از نشانه سنگ خود کرده اند پس عمر که از روی
غضب و خشم چشم بروی اصحاب ضلالت شعار خود کرده اید و گفت چه انتظار می کشید او و اصحابش که
یک لقمه بیش نیستند چرا مهلت داده اید و پیکشید پس لشکر شقاوت آثار کنان صحاب اشراف جوانب خود
مرحمت فرموده و فرمود تا تسویه صفوف قتال پرداختند و نوای ارکبوا یا خیل الله را نعره زنان جهل جدال بلند
آوازه ساختند و آن بی شرمان بی حیا در جهان بر جفا روان آن سعادت انتسابان شهادت انتما آوردند و چون
حر بن یزید آن کرده دید بحضرت امام سعید بصیر دیده و دید که کار به محاربه و مقاتله انجامید خاطر از
مرگ در آنجا سر خیل عمر سعد بد خبر کرده اند و گفت ای عمر ارنام و ننگ باز آن مرد جنگی
گفت بی چنان کم کرده تا از بدنها جدا شود و دستها بریده گردد و تنها در خاک هلاک غلطد حر گفت اما
با نیکه دوست از او بر دارید راهی نشود به عمر بد خبر گفت اگر اختیار با من بود راهی نشدم ولکن امیر
تو راضی نمیشود پس حر بجای خود برگشت و بیکباره و شوق شهادت عازم خدمت صدر نشین مسند خلافت
فرزند ارجمند حضرت رسالت گشت و با قره بن قیس گفت اسب خود را آب داده گفت نه قره گفت که
حر بقوت عزه نور هدایت روان شده و من چنان گمان کردم که میرود تا اسب خود را آب بدهد و اگر
میدانستم که بخدمت سعادت منزلت آنحضرت مشرف میگردد منهم با او رفیق گشته مشرف مدت ملازمت
آن جناب کامیاب میشدم ناگاه دیدم که بطرف لشکرگاه امام دین پناه میرود حضرت امام حسین علیه السلام
میرود پس مهاجر بن اوس بان محو خرج او پس بر خود دید که لرزه بر اندام آن شجاع نابکب و هم
چنان افتاده که نزدیک بان است که شود مهاجر ار مهاجر امان حر واز دنیا فانی قائل آمده

کفت

کفت من ترا شجاع ترین اهل کوفه میدانستم این چه حالت است که در تو مشاهده میکنیم حر گفت بخدا ثابت
که زرگمان کرده همان شجاع زمانم و صاحب تیر و کمان ممتاز از همگنانم و سر افراز براین و آن و لیکن
میان بهشت و جهنم خود را مترددمی بینم و حیران و هشیار بهشت را اختیار کرده ام و میروم بخدمت امام
زمان و اگر مرا پاره پاره کنند و بسوزانند دست از محبت و ولای ایشان برنمیدارم و چون در حضرتش میروم
و با هشیار خود را از آتش جهنم می سوزم پس پروانه ساخته با خدمت حضرت سید الشهدا شتافت
و دستها بر سر گذاشته و باغاثت آواز برداشت که یا ابن رسول الله منم که گذاشتم مراجعت و مانع
اصحاب و دوستان ترا ترسانیدم و فرزندان پیغمبر آخر الزمان را به درجه قصوی خوف و بیم رسانیدم و لکن ندانستم
که بتقاوت با تو معامله خواهند کرد آیا توبه من قبول است حضرت فرمودند اگر توبه کنی خدا توبه ترا کرم
قبول میفرماید شعر باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ این درگه ما درگه نومیدی نیست
صد بار اگر توبه شکستی باز آ پس آنجناب دستوری خواست تا چنانکه اول بر سر راه آمده دل حضرت
پیغمبر را بدرد آورده اول بر لشکر اعدا بتازد و سر در پای خدمت آنحضرت ببازد و چون اجازت
یافت رجز خوانان به سرعت شتافت و بانگ مخالف بمخالف بر خواسته و گفت ای اهل کوفه مادران شما
بماتمتان گرفتار باد که این بنده شایسته بزرگوار را بوعده های دروغ بدیار خود طلبیده و اکنون تیغ تیز
و شمشیر تیز بر روی او کشیده اید و در خدمت برگشتن نیز اجازت ندیدید و آب فرات را که یهود و ارمنی و
مجوس و سگ و خوک از آن می آشامند و فرزندان رسول و عترت طاهره بتول در تنگ تیری دارید ای طایفه
او باش چنین با او پیغمبر خود روا داشتید دین مدارید سگ و خار و خر اگر بسر خدا شما را
از تشنگی روز جزا نجات نداده و در قیامت بدترین صورت شما را محشور خواهد چون آن کافران از خدا
بیگانه آن شجاع بیگانه را نشانه تیرهای خود کردند برای وداع بخدمت آن خلاصه ابداع برگشت عمر
نحس تیره بخت ترکیبی در کمان غرور و طغیان کشیده و بجانب لشکر سعادت اثر امام زمان انداخت و
گواه باشید اول کسی که دست جرات بسعادت فرو حث و دیگر تیرهای لشکریان از خشم پس ملکه فیه
جمیع آن کافران تیرهای نفاق از کمانهای بجانب امام آفاق انداختند و کم کسی از اصحاب آنحضرت ماند که زخم

حمله آورد مجروح نگشته و بروایتی از آنجمله در آن حمله پنجاه نفر شربت شهادت از جام سعادت چشیدند
و رخت حیات از فضای ذلت برای عزت کشیدند آنجناب روی تربه بسوی اصحاب خود فرمود العطش
فرمود که مردانه باشید که این تیرها پیکهای این گروه بی پروا بسوی شماست پس حر تا حین حیات سخن کرد که یاران
چون اول من بر سر راه تو آمدم میخواهم دستوری که پیش از همه بجهت جنت من در راه تو کشته شوم پس آن جوانمرد
رخصت رجز خوانان در میدان کین چون شیر خشمناک در هر سو حمله کرده شمشیر را بخون دلیران رنگین ساخت و در رنگین
هر طرفی از صف ابطال دلاوری را بخاک هلاک می انداخت تا چهل کس از آن طایفه ناکس را بجهنم فرستاد
و بروایت امام عباد سید سجاد هشتاد نفر از آن طایفه ضلالت بنیاد را در سقر جهنم نهاد و چون
اسبش پی کردند پیاده جنگ میکرد و دل بر کشته شدن نهاده رجز میگفت انا الحر و نجل الحر تا بابک ادکان
از هر جانب هجوم آورده آن آزاده را از پا در آوردند از زخمهای کاری خون از عروق جاری بود و اندک
رمقی در آن باقی که اصحاب او را نزد آنجناب آوردند و دست مبارک بر روی تارک او کشیدند و فرمود چنانچه
مادر تو حر نام نهاد در هر دو سرا آزاده و آزادی و حضرت علی اکبر در مرثیه او این شعر گفت شعر نعم الحر حر
بنی ریاح * صبور عند مختلف الرماح * و نعم الحر اذ نادی حسینا فجاد بنفسه * عند الصباح فیا رب اضفه
فی جنانک * فزوجه مع الحور الملاح * و گویند که ایوب بن مسرح او را شهید کرد و پس از آن یک یک از
اصحاب آنجناب بشرف باب آمده رخصت جهاد خواستند آن امام مظلوم لازم الاتباع را وداع میکردند
و میگفتند السلام علیک یا بن رسول الله و حضرت امام حسین علیه السلام در جواب میفرمود و علیک السلام برو ای
سعادت فرجام که ما نیز از عقب می آییم و تلاوت میفرمود از روی کلام حق تعالی جل شانه تبارک و تعالی
فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی پس بعضی مرگ خود را دریافتند و بعضی دیگر انتظار
میکشند و بدل نکردند دین خود را بدل کردنی و در دین خود ثابت قدم ماندند و در روایتی بسیار بر دار آمد
میان زمین و آسمان پر شد از ملائکه بی شمار که بنصرت آن امام خیار آمده بودند و فرزند علی مختار اعلام
ارشاد آن نصرت را اختیار نفرموده خود بنفس نفیس و اصحاب سعادت مآب بمقاتله ایشان از ترحم فرموده با آن
طوایف جواهر مجاهده آمدند تا بپایه بلند شهادت مساعد گردیدند پس بریر بن خضیر همدانی که از اکابر ف



قوار عباد و از زهاد بود و سید رضا سالک شده رب العباد بعزم جهاد در برابر اهل عناد ایستاد و گفت شعر
انا بریر و ابی خضیر * یعرف فینا الخیر اهل الخیر * اضربکم و لا اری من ضیر * کذاک فعل الخیر من بریر *
و گفت نزدیک من آیید ای کشندگان مؤمنان و ای قاتلان اولاد بدر منیر پس از آن سی نفر از ایشان را
بخاک کشید تا سرخ رو بروضه رضوان رسید و گویند که یزید بن معقل در برابر آن عقیل آمده بسخریه با او
گفت گواهی میدهم که تو از نماز گذاران مکانی برین چون دانست که از جمله طعن زنان است و شهر آن گفت
بیا تا مباهله کنیم تا هرکدام که دروغ گفته باشیم تیغ دیگری کشته شوم چون حدیث بلفظ عربی است مؤلف را
به ترجمه آن مشغولی که با الف رفت سجاد رسیده ترجمه نموده و الله اعلم بالصواب و محتمل است که راوی مضلین را
مصلین خوانده ترجمه نماز گزارندگان کرده باشد چه اصل کلام مضلین بوده یعنی گواهی میدهم که تو از گمراهانی
باطل تعالی پس از آن یزید ضربتی بر بریر زد و اثر نکرد و بریر ضربتی بر سر آن ملعون طاغی و ملعون زد که
خود و خودش را بشکافت و مغزش را ریزان ریزان پس آنگه بر زمین نهاد و روان پلیدش را به نیران فرستاد
چون بحیر بن اوس از اتباع یزید زیاد بی بنیاد بر بریر سعید حمله کرده او را شهید کرد و پشیمان شد
و پشیمانی سودی نداشت پس وهب بن عبدالله کلبی از ارباب سعادت که از طوایف کلبی از آنحضرت رخصت
طلبید و چون از برای آن غریب بعید از امام شهید اجازت حاصل کرده با در سعادت آنکه تعلق
زن با او در آن دشت محن همراه بود در معاونت محاربت تعاون آن سپاه گمراه فرزند خود را ترغیب
و تحریض میکرد پس ترغیب او در آن صحرای جهان فرزند بر جوش آمد بیت ان تنکرونی فانا ابن کلب *
سوف ترونی و ترون ضربی * و حملتی و صولتی فی الحرب * ادرک ثاری بعد ثار صحبی * وادفع الکرب امام
الکرب * لیس جهادی فی الوغی باللعب * ضرب غلام مؤمن بالرب * حتی یذوق القوم مر الحرب * چون این رجز را
در آمد گروهی از آن اشرار را به تیغ شمشیر صاعقه بار خود گرد آمده و باز بسوی مادر و زن خود روی آورد و گفت
ای مادر آیا از من راضی شدی مادر آن بیباک زن گفت ای فرزند بسنده نمی شوم تا در یاری برگزیده
باری حضرت امام حسین علیه السلام کشته نشوی زن آن مرد شیر افگن گفت ای وا از این صحرا غربت بیکس بگذار مادرش گفت
ای فرزند نامدار گوش بسخن زن مدار و جان خود را فدای شاه شهیدان کن تا در روز قیامت نزد جد امجد
او شفیع تو آید پس برگشت و در دریای جنگ غوطه ور گشت و مردانه در محاربت داد مردی و مردانگی را داد

تا زنده سوار دو [illegible] را از آن اشقیا برای جهنم فرستاد و چون دستهای او را قطع
کردند و مادرش فرزندش را [illegible] و وضع شاه [illegible] نمود و خیمه را [illegible] در ترجمه آن چنین عنود شد
[illegible] جزع و ماتم در [illegible] ای تو [illegible] برای حرم محترم امام [illegible] حکایت کن تا شهید شوی [illegible] سعادت [illegible]
بهشت جاوید بروی [illegible] هر چند [illegible] سنگ [illegible] در [illegible] میدان برشور و شر سالها [illegible] میکرد آن
سعادت منظر [illegible] قول [illegible] راحت [illegible] و چون شاه شهادت مرتبت آن حالت عجایب [illegible] حضرت را
مشاهده فرمود فرمود که خدا از شما راضی باد و در فرزند کشتن دقیقه از حرمت حضرت رسالت
[illegible] داری [illegible] درباری کردن [illegible] طهارت شما را جزای خیر داد [illegible] حمیت شعار بر کرد
که حضرت پروردگار جهاد را [illegible] از زنان [illegible] و [illegible] راحت [illegible]
[illegible] جهاد در حمایت دین خدا در میدان و [illegible] شدند و [illegible] کشیده تا
شربت شهادت نوشیدند [illegible] که [illegible] گذشت [illegible] از روی آن
جان پاک [illegible] و در [illegible] حضرت [illegible] آن [illegible]
با خاک هلاک یکسان نموده [illegible] حضرت امام زین العابدین [illegible] بوده [illegible]
از دین [illegible] که حضرت امام حسین علیه السلام [illegible] شده و در آن روز [illegible] آن [illegible]
تیره روز [illegible] جهاد [illegible] دیگر خاک [illegible]
[illegible] نفر [illegible] از آن [illegible] خون [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] حضرت [illegible] کرده [illegible] آن [illegible]
سعادت منظر [illegible] کردن [illegible] حضرت [illegible]
جداوند [illegible] بشارت [illegible] بهشت [illegible]
در خدمت [illegible] حضرت خواهید [illegible] دیگر [illegible] حکایت [illegible] ضلالت
[illegible] چون [illegible] آن
طایفه [illegible] هلاک کردند [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شهید [illegible]

بگردانند

بگردانند تو و پسرت در خدمت حضرت رسالت خواهید بود و [illegible] جنان پس عمرو بن خالد از روی [illegible]
بقدم یقین پای بمیدان [illegible] نهاد و بگفت شعر الیک یا نفس الی الرحمن فابشری بالروح والریحان
الیوم تجزین علی الاحسان قد کان منک غابر الازمان ما خط فی اللوح لدی الدیان لا تجزعی فکل حی فان
در [illegible] بس [illegible] تا از شهد شهادت [illegible] بعد از آن [illegible] خالد [illegible]
رجزخوان پای جلادت [illegible] شهادت نهاد و بگفت شعر صبرا علی الموت بنی قحطان کی ما تکونوا فی رضی الرحمن
ذی المجد والعزة والبرهان وذی العلی والطول والاحسان یا ابتا قد صرت فی الجنان فی قصر در حسن البنیان
پس از آن [illegible] در جهاد آن کافران کوشید تا شهد شهادت نوشید و سعد بن حنظله را [illegible] نمانده
او از صبرا علی الاسیاف والاسنة صبرا علیها لدخول الجنة وحور عین ناعمات هنه لمن یرید الفوز
لا بالظنه [illegible] و [illegible] حمله [illegible] کشته [illegible] تا خلعت شهادت پوشید پس از آن
عمرو بن عبدالله [illegible] از [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] کار [illegible] کفار [illegible] در آمد و مسلم بن عوسجه که [illegible]
و عباد [illegible] رب العباد [illegible] شهدای کربلا سبقت [illegible]
[illegible] کالای شهادت [illegible] رجزخوان شعر ان تسئلوا عنی فانی ذو اسد
من فرع قوم من [illegible] بنی اسد فمن بغانا حائد عن الرشد و کافر بدین جبار صمد [illegible]
[illegible] اعدا [illegible] چنان [illegible] تا [illegible]
چون [illegible] آن شهید [illegible] امام [illegible] رسید آن امام [illegible] خاک [illegible]
[illegible] خدا رحمت کند [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] بهشت
و چون [illegible] آن [illegible] آن
[illegible] کرد [illegible]
[illegible]

که باید آوردن [illegible] چون صدای شیون [illegible] لشکر [illegible] رسید و شادی [illegible] آورد [illegible]

[illegible] شد [illegible] کرده [illegible] رسیدند بزرگواران [illegible]

شادی [illegible] از دل [illegible] خوب [illegible] خوشنود [illegible] بزرگوار [illegible]

ارشاد [illegible] جهان [illegible] حضرت ولی [illegible] جهان [illegible] اسلام [illegible]

در [illegible] چون [illegible] حضرت [illegible]

کشته [illegible] حاج [illegible] سعادت [illegible]

به [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] لشکر [illegible] از [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] آن امام [illegible]

در آن وقت [illegible] چون [illegible] آن [illegible]

سعادت آثار [illegible] طرف [illegible] لشکر مخالف [illegible] شدند [illegible]

قتل [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] شریعت [illegible] حرم [illegible]

[illegible] امام [illegible] کرده [illegible]

از [illegible] حکم [illegible] سرادقات [illegible]

در [illegible] حضرت [illegible] آتش [illegible] حرم [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] سعادت [illegible] آن قوم

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] آن امام [illegible] آتش [illegible]

[illegible] امام [illegible]

بالم

آتش

[illegible]

و بنوا اسهای پسر رسول خدا ترا جان فدا [illegible] نماز [illegible] رسم [illegible] جناب [illegible]

نماز [illegible] اول [illegible]

اکنون [illegible] خدمت خداوندی [illegible] خدا را [illegible]

[illegible] عبادت خداوندی [illegible] چون [illegible]

گفت ای [illegible] خدا [illegible] نماز [illegible] شریعت [illegible]

[illegible] حسین [illegible]

[illegible] بر [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] چون [illegible] اصحاب [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] الشهدا [illegible]

[illegible] اصحاب سعادت [illegible]

[illegible] سید الشهدا

[illegible] آمد [illegible]

خداوند [illegible] و سلام [illegible] محمد [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] خداوند [illegible]

[illegible]

و جان [illegible] خداوند [illegible] درجات [illegible]

[illegible]

[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible] •

[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] حضرت

سید الشهدا [illegible] خدا [illegible]

[illegible]

و در آن وقت حضرت امام زین العابدین بیمار بود حسین علی چون نزد او آمد که وداع کند از شدت بیماری بود و در زمین
عصای او ... و اشارت فرزند بفرزند از کلی وداع نمود امامت را بهمین هادی داد و پس از شربت شهادت رسیدن
قدم بجنت المأوی نهاد و پس حضرت سعادت ... خود را باین ... سلطان آمد و اما حضرت ای سلطان
البیهما و لب فرات ... سبط رسول الله او ... با سر قوم خدا ... داشتم ... اگر ...
حجه ... داشتم ... و سخن ... و ... که ... از زین ربود
تا کربلا سعادت ... شهادت ... حضرت ... که قاتل ... حسین بن ... بود
و روایت دیگر ... بن مریم ... کار او را ... خویش ... و ... بگردن اسب ... او
از تخت و چون داخل ... که ... گفت ... قاتل ... جون ... ادراک
هلاک ... پس از شهادت آن بزرگوار ... امام ... آن امام زمان ... که فرزند
خداوند ... خود ... جان ... اصحاب ... و ... را ... و ... بنوع
گرامی ... بنا ... آمده ... از ... مالک بن ... کامل ... بود
... سعادت ... شجاعت ... سعد ... از ... ایشان ... و ... شهادت ... ایشان
جان ... آمده و چون ... از شرق ... تا ... سر ... از ... خدا
گفت و خود ... محمل شهادت ... و روایت دیگر ... از ... اما ... از ... خود را
فارغ ... چون ... شد ... در ... شمر ... سر ... را ... سر ... سر ... و ...
او را ... و ... او را ... و چون ... عمر ... که ... آن ... رفت ... تا ... بن ... علی
بعد از ... حسین ... و ... اللہ ... و علی و فاطمه ... تعویذ ... بن ... الطاهر
که طلعه ... بعد ... سر ... شمر ... علم ... قتل ... او را ... تن
... که ... آن ... آمد ... علی ... و ... اگر ... حکم ...
... فاطمه ... غیبه ... و ... فاطمه ... و
... که ... آن ... که ... امام

بکربلا رسید

کربلا رسید ... بجان ... که با آن جان ... برسد و چون از پا درآمد گفت یا رسول الله ... فا
بعد خود در خدمت امام دین ... کردم حضرت ... چون ... شوم ... ای من خواهی بود اکنون
رسول حضرت چون ... من ... سلام برسان و بگو که من ... بخدمت ... ترسم پس اراده کرده ... در
غازی که غلام سیاهی بود ... و ... چون ... آن ... بخدمت آنحضرت ... و
خواست ... جهاد ... تو ... قوم ... از ... را ... خود را ... روز ... آن امام
زبان ... رحمت ... ارشاد ... تمام ... رخصت ... رخصت ...
... که ... آمد ... مرد ... کردی اکنون رخصت ... که ... آن غلام سعادت ... گفت ... این
رسول الله من ... خدمت ... و ... و ... امام اکنون ... رنج و ...
محنت و ... از ... جدا ... رسول الله ... روی سیاه ... و ... سعادت
... چون ... شهید گشته ... بهشت ... که ... جات
تجری ... و ... غرفات ... آن ... از ... بود ... قسم ... از
جدای ... گشته ام ... خود را ... شما ... خواهم پس ... اهل ... رخصت
جهاد ... و ... اهل ... و ... و ... شهید شد ... امام ... روی ... بنهید
گردید ... که بعد از شهادت ... آنحضرت ... آن ... کرد که ای ... روی ... گردان و
بوی ... نیکو کاران ... محشور گردان ... او ... محمد صلی الله علیه و آله و ... چند از
از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقول است که اهل ... که ... زمین ... شد
و ... شهید ... بعد از ده روز ... آن غلام ... شد ... آن امام
... بوی مشک از آن ... بود و بعد از ... بن خالد ... بخدمت آنحضرت آمد ... کرد
یا بن رسول الله ... که ... اصحاب ... و شهادت ... خود ... حضرت
فرموده ... از ... ساعت ... آن ... شهادت را ... رسیدن گفت ... بعد از
... شهدا ... حنظله بن اسعد شامی از آن جماعت ... سعادت ... را به

خسارت نکردند پس از ایستادن در پیش روی آن امام سعید و سینه را سپر کردن تیر و تیغ و سنان آن کافران را
بر رو و گلو و صدر و جان خود نخریدند و ایشان را بتلاوت این آیات وعید آیات یا قوم انی اخاف علیکم مثل
یوم الاحزاب مثل دأب قوم نوح وعاد وثمود والذین من بعدهم وما الله یرید ظلما للعباد ویا قوم انی اخاف
علیکم یوم التناد یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم تهدید میفرمود و این آیات نصیحتی حضرت
کرد مؤمن آل فرعون در ایام وعد و وعید قوم فرعون تحقق اغلاظ شده بر ترسانیدن و تخویف مسلکی تهدید کرده
یعنی ای قوم من می‌ترسم بر شما مثل آن عذابهایی که بر امم سابقه وارد شد در حالتی که بودند مرده و چون عذاب قوم نوح و
عاد و ثمود و همچنین آن قومی که بعد از آنها خواهند بود و خداوند اراده ندارد ظلم و ستمی بر بندگان از عقاب و
و رحمت ای قوم من می‌ترسم بر شما از عذاب روز قیامت روزی که از بعث محشر بگردید رو به جهنم و شما را هیچ کس در آن
حالت پناه نباشد از برای شما از آن فزع اکبر نگاه دارنده و از آن کلمه پر شور و شر پس از تلاوت این آیات نصیحت خواندن
القوم ضلالت آیات ربانی و مدارک آیات و نیز حاصل کردن حنظله از نصایح خطاب بر آن جماعت ناصواب
کرد و گفت یا قوم لا تفتروا علی الله کذبا فیسحتکم بعذاب وقد خاب من افتری ای قوم من آیا می‌کشید امام
حسین علیه السلام را پس حمل کردند بشمار الغداء الیم و تجنب هدایت کسی که بر خدا بندد و افترای عظیم پس
آن برگزیده حضرت احد و آن نور دیده جناب محمد فرمود ای پسر سعد خدا ترا رحمت کند اینها خود را مستحق
عذاب شدید کرده‌اند در هنگامی که نصیحت ترا قبول نکردند و ترا دجال خواندند چون تو ولا مقام را ادم وادعی
و اکنون چگونه آن جماعت مستحق عذاب الیم نباشند که بزرگان و رجال صالحین دین قوم را ظلم و قتل سهیم بشهادت پیشه
حنظله گفت فدای تو شوم راست فرمودی آیا بثواب خدا امیرم سم و برادران دینی خود و از این دنیای فانی بشکردیم فرزند ارجمند نبی
ولی فرمود بلی بشتاب بسوی جای نیکوی خود و در آخرت بدرک بهشت از زاد دنیا و هر چه در آن است
اسعد سعادت ابدی رسیدی ملکت بی زوال خداوند لایزال پس حنظله گفت السلام علیک یا ابن رسول الله صلوات
بر تو باد و بر اهل بیت تو که پاک نژادند و صلاحیت نهاد خدا جمع کند ما و ترا در بهشت جاودان امام باد او
و دین فرمود آمین پس آن سعادتمند در دریای حرب غوطه در گشت لبیک گشت و نهایی از تن گشت تا در
میدان بدرود سر خود را گرو و در زمین سعادت بشهادت داد و در اعلی غرفات جنات بخرمی و بناکامی های

نهادی

نهاد پس سعد بن عمرو که در حسب شرافت و کثرت نماز و عبادت معروف بود قدم شجاعت در میدان جلادت
گذاشت و از لوازم محاربت و مبارزت هیچ فرو نگذاشت تا رایت شهادت را در سرای جنت برافراشت
پس یحیی بن سلیم مازنی چون بنای مقاتلت را محکم دید بضرب شمشیر خونریزان شتافت و تیز حربه صفوف سپاه آن
ستیزه را چندان درید و دوخت تا رخت حیات از سرای فانی به بهشت جاودانی کشید پس از آن قرة بن ابی
قرة غفاری بدستیاری الطاف جاه ستاری غره آمد و قدم جلادت در عرصه سعادت گذاشت حکم استوار دید پس از آنکه
سید شهداء شهادت السعادت چشید و بعد از آن عمرو بن مطاع جعفی که از جان و جهان طمع ببرید و از جان بردار آمده و تجارت
بر صفوف آن خیل اشرار تاخت و آب تیغ آبدار آتش در خرمن حیات آن طوایف ستم شعار در جست بعد از آن جستار آنچه کار
در راه ایمان و اخلاص سید شباب اهل جنان جان داد پس از آن حجاج بن مسروق که از روی ابتهاج و رعد دست
امام منتصر و حجاج و دنیا دار آن نثار در سید او بجلادت اراده از گیتی بشمشیر قامت صغیر دیگران کمر قتادت
منبر را در آن دار و گیر گاهی چون پلنگ سخوات و گاهی چون شیر بیابان بر بره در زیر کج ناگه خود خلعت سعادت
بر پوشید و شرف شهادت نوشید بعد از آن حنظله بن حارث بعد از مجادله بسیار و مقاتله بی شمار چون بیار
شهداء حلقت شهادت و شرافت در بر کشید بعد از آن عمرو بن جناده آمد و کار باد گشته شرف شهادت
مشرف گردید و بعد از آن عبد الرحمن بن عروه بعد از آنکه حلقه هلاکت را بگردش جمعی در هر پیش لشکر بعد و
از افق شهادت چون شهید به سعادت رسید پس از آن شیر بیشه شجاعت و نهال قامت سروری عابس بن شبیب شاکری
با شوذب مولی لاحق گفت ای شوذب چه در نظر داری گفت غلام تو ام چه اندیشه کنم که با کار تو داری و پس از پیش بسیاری
از لشکر دشمن کشته شوم در حضور برگزیده حضرت باری عابس گفت مرا هم ترا همین گمان بود اکنون که تا این وقت
بار گشته هزاران جان نثاری و سر افرازی جانان را بر سرداری بخدمت امام زمان کشته است و حضرت بمحاربت
همراه داری و ذریت خیر و شهید خود را باز کن و در پیش چشم آن ذات مشیر بزرگ و قوت روز و شب را فدا گردان
که امروز روز همت و کار است بعد از این روز هیچ علی دست نخواهد آمد که فایده جنایت اولی خدا
نزاده بخشد غلام گفت ای جان مخلصت چنانچه بر روی غم و غم نعمت است و هنگام حصول هر خیر
پس عابس بقدم اخلاص و یقین و دل از محبت زن و زندگی بخدمت امام زمان شرفیاب گشت و گفت یا بن رسول الله

امروز هیچکس از خویش بیگانه تر نیست از خویش تو آیا بیگانه عزیزتر بهانه بر تو سلام میکنیم و از خدمت امام انام بمفارقت
وداع میشتابیم و ترا که اینکه بیکسیم و آشنا اند ترا بر جنیم آنگاه که برطرف الله حق تو و هدر نونماتم در شهر عقیدت
و اخلاص حضرت جهت ماص را تیغ دوم اگر هر نفسی نفس خود خونبهای نفس سید انام بر مقدم اقدس اشرف سید انام
این الکشف و شمشیر از غلاف کشیده و تا شیر روباه خلاف که هست ربیع من نیستم کف چون نهنگم اوردم
کران شیر خشمناک با تیغ برهنه چون مردان جان باک بقصد هلاک لشکرها می آمد و گرز بمجاهدت و تهوران و گرز
جگر دادیده بودم با هزاران هراس گفتم ایها الناس این شیر جبانست و کشند بنابر شب شیر بیشه شجاعت
که بحارت شجاعت تمامی آمد مبادا کسی از شما در برابر آن شیر بیشه که وغا در آمده که از پا در می آمد و عاقبت
آن کف و شنیده بودم که عباس در رسید و فریاد رجل رجل بر وی مردی و کن شیر و اولیا مردان تیغ زن
از آن جان فدای خاندان بمردان رسید و در پس عباس باز طلبید همگنان از آن قوم هیچکس از ترس بمیدان مبارزت
نیامد آنگه آن عباس تشنه چون هزبری از خدا دید که هیچکس با او مبارزت نمیکند روی آن سپاه بهوی از نام
و ننگ گذشته بود او را آن جنگ دوان نزد او آن سپاه عباس چون قهر بروی آن طوایف کس را جز نمود خود را
بر سر که در زره و جوشن را از هم بگسلانید تا شیر زیان براق روباه صفتان که سینه بخون تشنه جمله آورده از هر
طرف که روی آورد رباده از وه لشکر از دو طرف او بیکدیگر کشیده و خاک مذلت و خواری جمعی از مردم مبارزی از سر
خود میکنند تا آنکه مانند مور و ملخ از هر طرف هجوم آورده بسنگ و چوب چنان آن سکین و لالان بر جانب نفس او ...
و چون از همه جا عاجز شد و بر سر جدا گردن سر تیغ و ترس آرزو و خون آن مرد مردانه را بنا مردی ریختند
و چند کس بسر آن سرور نزاع کردند و میگفتند که هر نزاع سر آن دلاور از من است و چون اگر دلی از آن بد بخت
من اتفاق افتاده بود گفت که آن شجاع دلاور را گمنام بخوانند گفت که بضرب تیغ و تیر همه را شکسته گشت
پس از آن عبدالله و عبدالرحمن بخدمت امام زمان آمدند و گفتند السلام علیک یا ابا عبدالله و السلام علیک یا ابن رسول الله
بخدمت تو آمده ایم که جان خود را فدای جان مبارک تو کردیم حضرت فرمودند مرحبا خوش آمدید و آمدید و
بمیدان شهادت گرایید چون بنزدیک شاه شهدا رسیدند از وی یاری مدد حضرت فرمودند که ای فرزندان
برادر بسبب گریه شما صبحت بجز اینکه که امید دارم که بعد از یکساعت با گریه و شما روشن دل ها چون راحت

کاش ما

کاش ما نه کشته شده فدای تو شویم تا حال خود را به بینیم بلکه بر حال خیر مال چون تو امام مدینیم اگر بمیریم که مخالفان
غدار از همه جهت اطراف امام جهان را گرفته اند و خانهای اهل بیت را زیر آتش داشته خواسته اند که بچه های نمودم دفع
شر ایشان را از ذات اقدس و وجود مقدس نموده باشیم حضرت سید الشهدا روحی له الفدا فرمودند که خدا جزا
دهد شما را در روز جزا چرا که رهبران در دنیا باز ایشان نموده ما بر پس آنجا جان داد و اوخ
گروه علم شهادت را در میدان سعادت بلوای ابیه اقبال بر افراختند و براه خود رفتند و در راه آن
باوج رفعت رسیدند و چون کم اصحاب آن بار گرد حضرت بجز سعادت شتافتند امام امام زادگان غلام ترکی بود خام
قاری قرآن بود و حافظ صحیفه فرقان بصلاح و سداد آراسته بود و بسلاح رزم بکار حرب آراسته باروی درخشنده
چون آفتاب رخشنده آمده در حضرت حضرت امام عالی مقام بر زمین افتاد و عرضه داد که جانم فدای جان تو
باد باین برال ازجان میبینم که از لشکر یاری نخواهد نام دستوری ده تا این غلام نیز در میدان ستیز
پیش از تو جوانان فدا آمده خود را بقربت جوار عالم بالا رساند پس از حصول رخصت و ترک یافت
زمان فرصت آن ترک ترکی با عذاری چون گل شکفته و خار زمی چون ماه دو هفته در میان دو صف باستاد و بشر چون
شعله آتش تن رزن و مانند شهاب ثاقب بر ایشان و در روی آن سپاه سیاه روی گمنش حرکت میداد و
مبارز می طلبید گاهی بعربی رجزی میخواند و زمانی کلامی بزبان ترکی میراند و ترجمه بعضی از رجز خود بنظم اظهار
در آمده است این ابیات: ای حسین ای گوهر روحانی * نسخه کرامت سبحانی * منم آن ترک که سلطانم
گر تو ام بنده خود میخوانی * تیغ در دست من از بهر تو * بر سر خصم کند ثعبانی * چه بود گر تو بروی
خوش خود سرخ روی ابدم گردانی * روی بر روی من مسکین نه * چون کنم ترک سرای فانی * هر چه بیار ز
بازو می آید قتال میکرد تا بسیاری از مخالفان را مقتول کرد عاقبت سر آن غلام حسینی بنا دی عوضه داری
مرای ارجعی بسمع شریفش رسانیده خطاب مستطاب ادخلی جنتی از فضای سرت فرای ساحت قدس تا ب
العباد بگوش هوش آن ترک پاک نژاد رسید جان فرخاک را انجام پاک کشید و چون امام بر زمین
افتاده دان امام با دل و داد بر سر او بنهاد و چون بران جوان از دست رفته جان را گرفت براد
گریست و روی مبارک خود را بر روی آن بنده نهاد که دید و چون آن غلام پاک نژاد چشم کن در لقاش

بر روی نورانی امام عباد اشارت از غایت شوق تبسم کرده و مرغ روحش جز نظاره تیز پرواز از تماشا خارزار جهان

رضوان آشیان گردید پس یزید بن شعثا بیامد و بجهاد تاخت و هشت تیر که در ترکش داشت بجانب لشکر مخالف انداخت

و کار پنج نفر از آن طایفه کافر ساخت و بهر تیری که بر چله کمان مینهاد امام زمان در دعا میبود که خداوندا

پرتاب او را کارگر گردان و او را به بهشت عنبر سرشت برسان در جهاد چندان کوشش کرد تا در آخر کار مخالفان غلبه کرده

شکار تیر انداز اجل کردند پس ابو عمرو نهشلی که از زهاد و عباد ربانی بود و جون از سیف مخالف زد و

جماعتی را از آن قوم هلاک کرد تا عامر بن نهشل بلید آن جوان سعید را شهید کرد پس سیف بن ابی

الحارث و مالک بن عبد بخدمت آن امام دین پناه شتافتند پس از آنکه رخصت جهاد دریافتند بسوی بهشت

شتافتند و چون غیر از اهل بیت رسالت و اخوان و اقارب کرام آنحضرت دیگر کسی نماند اولاد امجاد آنحضرت

و اولاد حضرت امیر المؤمنین و اولاد امام حسن و اولاد جعفر بن ابی طالب و اولاد عقیل و اولاد مسلم بن عقیل از

آغاز گریه و عویل جمیع شدند و همه متفق الکلمه گفتند ای نور دیده حضرت رسالت و سرور سینه شاه ولایت

ما را دیگر طاقت از تو جدا شدن نیست و تمامی را خواهش آنست که همه در قدم تو سر بازیم تا فردای قیامت

سرفرازیم ما سوخته محبت توایم و افروخته آتش مهاجرت در حضرت تو ما را از سیل بلا چه باک و از طوفان محن چه غم

حضرت امام حسین علیه السلام در کمال رقت احوال آن نونهالان حدیقه سیادت و تازه جوانان بستان نبوت

گریست و بسیار گریست و ایشان را دعا کرد پس از آن آن جوانان شجاع یکدیگر را وداع کرده یک یک

قدم جلادت بمیدان شجاعت نهادند و با آرزوی شهادت روی بجانب اعدا نهادند نخست جهت

عزیمت درست عبد الله بن مسلم بن عقیل از خیمه حمل بیرون آمده بر دستوری گرفته در رجز شعر اليوم القى

مسلما و اكرمن من الامام * گفته بحمله آن لشکر درآمد و هرکه از آن گروه را دریافت

هلاک کرد تا عاقبت تیری بر پیشانی و تیری بر دل آن سید رسید و از دست اسد بن صبیح و عمر بن

مالک شهادت یافت دیگر ملعونی لعین رسیده و فریاد برآورد که ای رسول الله از دل برآن خود برگشته و بحضرت

عقاب وارد او را ازمیان ببرد و بر خیمه رساند ابو الفرج اصفهانی روایت کرده است که

مادر عبد الله مقتول در دشت کربلا رقیه دختر حضرت امیر المؤمنین بود بروایت سید سجاد بعد از عبد الله سه نفر

از قوم

ازانقوم تباه در راه تو فرستاد و پس از آن بروایت امام محمد باقر محمد برادر آن سرور بطلب خون آن برادر با

آن طایفه کافر برابر شد بعد از فرستادن جمعی بسقر لقیط ابو جرهم ازدی و لقیط بن یاسر جهنی با برادر

شهادت هم بستر شد پس جعفر بن عقیل بن ابی طالب چون شیر بر ساحت شعر انا الغلام الابطحی الطالبی من معشر فی

هاشم و غالب * و نحن حقا سادة الذوائب * گویان یازده کس را به نیران روان کرده بدست

بشر بن خوط همدانی با موافق روایت امام محمد باقر عمرو بن عبد الله خثعمی از شهادت روان یافت

پس عبد الرحمن بن عقیل شعر ابی عقیل فاعرفوا مکانی * من هاشم و هاشم اخوانی * بدین شاخ سلطان

وسید الشیب مع الشبان * برکشیده خود را بقلب لشکر زد و چون هفده کس را بنار فرستاد بضرب

عثمان بن خالد جهنی برضوان بازگشت و در روایت دیگر بعد از آن عبد الله بن عقیل بمیدان درآمد بسی از آن

جمعی از آن گروه را قاتل آمد به تیر لقیط بن یاسر جهنی قتیل آمد و حربه ... محمد بن ابی

سعید بن عقیل بر آن گروه حمله کرد بعد از آنکه جمعی کثیر از ایشان را بسوی ... فرستاد

بتیر لقیط بن یاسر جهنی بریاض رضوان پرواز نمود و بنظر ملاحظه بعضی از روایات علی بن عقیل برادر اصح در شهادت

از عقیل و نیای ... چون نوبت شهادت باولاد جعفر طیار رسید اول محمد بن عبد الله

جعفر پس از حصول اجازت بال سعادت برای هوای شهادت در فضای میدان مجاهدت طیار آمده

نفر از آن حمله ... ادبار ... ایشان انکار ... چون ... تیغ تیز

آتشبار از غرصه کارزار برچید تا آخر کار پس از آنکه شمع عارض ... شهادت پوشید

تازه جوان هاشمی بر جانب آشیان قدس پرواز کرد و مرغ روح مقدسش در حوصله مرغان سبز بال

بهشت آرام یافت پس از روی جوان جون برادر خود عبد الله را کشته دید دل بر آن کشته بال تیغ

گسسته بی اختیار شعر ان تنکروني فانا ابن جعفر * شهید صدق فی الجنان ازهر * یطیر فیها

بجناح اخضر * کفی بهذا الشرف فی المحشر * گفته روباکبا ... سیاه آورده بی از قتل سوار و هجده

پیاده تیغ عبد الله بن ... کفار ... شهادت نوشیده و شهد سعادت ... رسیده و

بروایتی عبد الله برادر ایشان نیز در آن زمان شهادت رسید پس قاسم بن حضرت امام حسن که چهره

سارکش مانند آفتاب تابان میدرخشید و ماه از شانه و نگاه بصورت و مارش سیاه مجعد بچشم می کشید
هنوز سبزه خطش بمرتبه ظهور نرسیده بود و چون عم بزرگوار خود را بیکس و یار دید بی حجابانه بنزد آن امام والا آمده و رخصت جهاد
طلبید حضرت سید شهدا چون فرزند دلبند حسن مجتبی را با آن حال بنگریست آن شاهزاده را در بر گرفت و
آنقدر بگریست که نزدیک بود که بیهوش شود و گریه و زاری اهل حرم بخیمه بفلک برسید و هر چند آن امامزاده
بزرگوار در طلب رخصت کارزار بمبالغه می نمود شاه بی یاور رخصت نمیفرمود و چون تکرار غم دل آن
یتیم را زیاده از حد اظهار دید بر پای مبارک آن شاه افتاد و چندان ببوسید و گریست و زاری و استغاثه کرد
تا آن امام جن و انس رخصت داد و چون آن ماه آسمان امامت و تازه سرو بوستان ولایت بمیدان محاربت در آمد و عرصه قتال را از نور
جمال بی مثال خود روشن کرد این رجز خواند شعر ان تنکرونی فانا ابن الحسن ٭ سبط النبی المصطفی
المؤتمن ٭ هذا حسین کالاسیر المرتهن ٭ بین اناس لاسقوا صوب المزن ٭ و بسمند شجاعت از جا جنبید و آن
گروه ستمکار را ... بسیار دشمنان در برابرش بر مرکب مجالی نماند و در یک حمله عرصه کین را از بسی
بیشمار از آن گروه خالی کرد ... چنانچه جای بسرای ... و راوی گوید که من در لشکر عمر بن سعد
بودم و دیدم که کودکی از لشکر امام تشنه جگر جدا شد و متوجه آن لشکر جرار گردید و نور از جبین مبینش
تابان و پیراهنی و ازاری پوشیده بود و نعلین در پا کشیده و بند نعل راستش گسسته و در کمال عمر کمتر از ده
کفت سعد ازدی بخدا سوگند میروم و آن امامزاده را میکشم گفتم که آیا دل تو تاب می آورد که بر آن سلاله دودمان
حسنی ضربت زنی بخدا سوگند که اگر تیغ بر من حواله کند دست بدفع آن نمی گشایم همین گروه که او را
در میان گرفته اند او را کافی است پس آن ملعون حرامزاده دین خود را باخت و اسب خود را تاخت و ضربتی بر سر آن
امامزاده آزاده زد که بر رو در افتاد و چون آن از خدا بیخبر ...
حسن جدا کند فریاد و افغان مراد ... ای عم ... شکافت و چون ... خشمناک بر آن کافران ... حمله کرد و ... قاتل آن امامزاده رسید
و خواست تا او را ... آن ملعون حرامزاده دست پیش داد آن فرزند شیر خدا دست آن بیخبر از خدا را

ازتن

ازتن جدا نهاد و آن ملعون بدبخت بنیاد فریاد و واویلا کرد و لشکر اهل کفر و نفاق هجوم آوردند که آن قاتل امامزاده مظلوم را
از چنگ آن امام آفاق برهانند چنگ در پوست آن ملعون جهنم واصل شد و آن طفل معصوم در زیر سم اسبان
مخالفان شوم کوفته گشت و چون آن کافران را دور کرد و نزدیک سر فرزند برادر خود رسید دید که خون
پر میزد و شهید شد و دست و پا میزد و پاشنه پا بر زمین می مالید و در حالت جانکندن دارد و در حالت حسرت روی
گریست و بجای اشک خون بگریست و بر سر کشته بخون آغشته اش ایستاده فرمود بخدا قسم که بر عم تو گران است
که ترا او را بیاری خود بخوانی و او نتواند یاری تو کند خدا دور گرداند از رحمت خود گروهی که ترا نا حق کشتند و بظلم
بخاک و خون آغشته پس آن امام مظلوم آن شهید معصوم را از روی زمین برداشت و سینه اش را بر سینه خود گذاشت و در حالتی که پاهای
آن بر زمین می کشید و او را آورد در میان کشتگان اهل بیت گذاشت و فرمود خداوندا کشندگان ما را
بکش و جمعیت ایشان را متفرق گردان و هیچیک از ایشان را بجا مگذار و هرگز ایشان را میامرز
ای عموهای من بزرگوار پس فرمود ای پسر عمهای من و اهل بیت و برادرهای من صبر کنید و از غمهای روزگار بی تابی
نکنید که بعد از این روز ذلت و خواری نخواهید دید و در این ساعت بشربت سعادت ابدی خواهید رسید و در روایت
حضرت امام زین العابدین علیه السلام آن امامزاده شهید سه نفر از آن کافران را بجهنم فرستاد
و زیاده از این هم در روایات وارد شده است که آن امامزاده عالی نهاد خرمن عمر آن کافران را بر باد فنا در داد و علامه مجلسی جد امی مؤلف قدس سره میفرماید که قصه دامادی آن امامزاده صغیر در کتب معتبره نرسیده
و مخالف بنظر حقیر قصیر رسیده است مؤلف عرض میکند اعتقاد ما آنکه قطع نظر از آنکه اخبار صحیحه بر
وقوع این قصه نرسیده ... عقلا هم استبعاد دارد زیرا در چنان روز و سید و کیاد فریاد در ...
و خارشیر ... از فریاد ... خواهد آمد و ... عمر سعد و شمر ذی الجوشن ناپاک زاده
فریاد ... در روی نفس عزا و دیدار اطفال و اهل ... چه اقدام بر چنین امری که در حالت غم و
و تقاضای اهل حرم موجب ... حکایت و صحت حضرت امام حسن و نعوذ بالله بر روی حضرت امام
حسین ... اصل روایت قصه عروسی کردن و در رخت ... نشستن بی اصل است ... حضرت
امام حسن قدم در آن دشت ... گذاشت و تیغ ... از آن کافران ... را از تن

جدا نمود و بعد از مقاتله بسیار بضرب هانی بن ثبیت حضرمی حرمزاده بپدر و جد و برادر و برخاندان خود ملحق گردید و بشهادت خلعت کرامت پوشید و بروایت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آن امامزاده
بتیر حرمله کاهلی با آنکه زاده شربت شهادت نوشید و بروایتی که انشاء الله تعالی بعد از این نگارش خواهد یافت ما عبد الله
در دامن عم بزرگوار خود بتیر حرمله اسدی بر زمین افتاد و بریاض جنان شتافت پس از وی فرزند دیگر حضرت امام حسن
ابو بکر شعر ان تنکرونی فانا ابن حیدره ضرغام آجام ولیث قسوره بر جزء برگفته تیغ شجاعت حمایت
کازی الحجون در کشید در حمایت حضرت عبد الله بن عقبه غنوی زخم جراحات بسیار حادث کشید بس برادر
همکار آن امام چون مسعود بسیار رو بجانب میدان کارزار بسیار آمده هر یک چون مرکز درمیان دایره
لشکر ثابت قدم ایستاده مقام خود را بر حرمی کشند و کوشش و غایت سرعت از زخم جراحات کمان
کردش را بر فرق شد چون ستاره قتل عبد الله که کنیتش ابو بکر بود چون ستاره رخشان و کشف تیغ در جهان
از افق میدان طالع شد از آب تیغ چون باران تیغ جمعی را بنفحه لهب آتش جحیم رسانید و از تب
جحیم ایشان را بهاب کرده افسوس و دریغ که عاقبت تیغ رخم نامی قطاب صورتش را در زیر تیغ پنهان
گردید و بعد از او عمر بن امیر الحسن علیه السلام شعر اضربکم ولا اری فیکم رجزا ذاک الشقی بالنبی
قد کفر یا رجز یا رجز تدانی من عمر لعلک الیوم تبوء من سقر رار خر کهنه دمار خرد را و بحث و خون
قاتل برادر را که رجز بود بر جز رسید و از هر سو شجاعت سواری توسن را می جهانید و از کشته پشته
بلند می ساخت تا برادر بیوست روایت دیگر قاتل ابو بکر عبد الله بن عقبه غنوی با مرد دیگر از قبیله
همدان بود انگاه عثمان بن امیر المؤمنین در مقام اودای مفاخر با بن رجز مفاخر آمد شعر انی انا عثمان
ذو المفاخر شیخی علی ذو الفعال الطاهر و ابن عم النبی الطاهر اخی حسین خیرة الاخیار با شجاعت در
میدان شجاعت نهاد و داد مردی و مردانگی را داد و باتش تیغ آمدار خرمن عمر گروهی را بسوخت تا آنکه
بتیر خولی اصبحی شرر دیده از جهان بر رفت و چون تیر آن لعین زخمی بر آن سینه بکین رسید از اسب
در گردید و بمولی از قبیله ابان بن حازم سر مبارکش را برید و در آن وقت از عمر شریفش بیست و یک سال گذشته بود
پس از آن برادر آن سرور که جعفر بود فرزند امیر المؤمنین و در آن بین از عمر شریفش نوزده رسیده بود و در سینی

دو درکلی نفذ

ودر کلیش خلاف نار نار گرفته شعر انی انا جعفر ذو المعالی ابن علی الخیر ذی النوال گرفته بارگی
بت و بیرای آن حضرت بست روایت امام محمد باقر حرمله اصبحی لعین تیری بر شقیقه آن امامزاده علیه السلام
زد که تا آن تیر از آن کمر خود بسر جگر کرد و در روایتی که حضرت هانی بن ثبیت حضرمی بدرجه شهادت
رسید بعد پس امیر المؤمنین یاری برادر بزرگوار خود در آن وقت و جمعی از آن کرده اشرار را تیغ آبدار برت
با کاری که حاصل شد و عون را حضرت امی بن ثبیت بیت حضرت محمد نیز شهادت نمود کو شد کرد و آن وقت
از حرم شریف آن امامزاده عبد الله بن المسلم آل بیت رحال که کشته بود پس محمد پسر امیر الحسن با دوی جانب میدان
کین توجه کرده بعد از حرب شدید و تیغ نامرد لعین بنعیم ابدی رسید و گویند که از اسم فرزندان امیر
در آن معرکه کلش شهید شد و در اعداد شهدا اولاد امجاد امیر عدل و داد در آن عرصه بیداد خلاف است
روایات حضرت صاحب الامر علیه صلوات الله الملک الاکبر خان بعلم نموده که از برادران آن امام عظیم جعفر و عثمان
شهید شده و آنها عباس و جعفر و عثمان و محمد و عبد الله رضوان الله علیهم اجمعین بوده اند و حضرت امام محمد تقی
و امام جعفر صادق علیهم السلام و حضرت که اولاد عباس و جعفر و عثمان و عمر اولاد امیر المؤمنین قاسم بن جعفر کرده
بر خاسته و با سر آمده ام البنین دختر حزام کلابیه بوده و چون در مدینه خبر شهادت آن شهدا بمسمع او رسید
هر روز به قبرستان بقیع می رفت و در روز شهید نقیع خود نوحه و ندبه می کرد و اهل مدینه که از اهوال
او می گریستند بعد از آن غم و فرای و یکر شدند تا آنکه مروان با آن عداوت و عدوات با اهل بیت رسالت
از جزع و فزع آن داغ دیده جگر کباب متاثر شده و آن قساوت و سنگدلی چون ابر آن جلاب سیلاب گریست
بیجان با سر گریست پس چون از برادران آن امام شهادت اهل بیت کسی بجز حضرت عباس نمانده و آن قدوه اهل
از همه برادران خود در بزرگی پیش بار بوده و بحسن جمال و صباحت کمال شجاعت و قوت بازو سرکوب
گردن شکن و بشکوه قامت از زبان خود ممتاز و چون در میان میدان سلند می گشت پای بر رکاب اسب نهاده
و از فروغ روی آفتاب رایش او را ماه بنی هاشم می گفتند و دریای قلزم نسل جوانی و مردانگی ایشان
شقه در آن روز آن سینه بزرگوار علمدار امام از برادر بزرگوار خود بود و چون آن شاه کم سپاه را

رسیده الکلی

و به جهان درمش خیمش سپاه آمده علم هدایت عباس را از غایت تو تشنه دی ذبیح ما همی گوید
و در رسیدن تحدیث امام خود ابرعت گوشند و چون لشکر اران نام طلوم و فرزندان معصوم
کمی آمده از جنایت خودچشم توشسته و عرضه داد که ای در یا عدل و داد جهان از تشنگی ان برادران
و یاران بستوه ام تنگ شده است که تران گفت و از رحم کانه ملول شده ام و از جان بیزار گردیده
تقاضای چی قدر گشته ام و دیگر تا بی صبحت دوستان ندارم اگر اجازت باشد در طلب خون برادران
و دوستان و یاران بعالطلق و یاری گرده او یاران را ام شاه شهدا از انجا نجان سور برادر جان
فدا استلاب اینک خون ارزنده ای خی همی جاری دران کرد و در دکون که جان هم بقرا آخوت کرده
آب برای برده های ادعی جمعیت دکر دکان اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله تحصیل کن که از تشنگی بیتاب
شده اند و اطفش بقرار ان سکان نو ز نموده تر شده و با و العطش بنیان کربلا حضرت عباس را تنگ
آن سکلی و اول قیادت عباس خرف گفت ای لشکر ان بجا اگر زخم تا ما گناه کاریم زنان و فرزندان
ما چه گناه دارند بر ایشان ترحم کنید و شربت آبی بایشان تشنه لبان بدهید که از تشنگی هلاک رسیده اند
چند اکوات حوابت در سنگ خار ره قطره باران اثر نکرد و جون دید که نصیحت او در ان کافران اثر نکرد و تیر کرد
گشت و بخدمت آنحضرت برگشت که از بیشاه جمهای حرم عترت رسول الله ناگاه صدا های العطش العطش مرد و جهر
و ماه چهر یون بگوش عباس آن صداهای برخته عاکه روز شب و هراس با کوس گوششسته از آتش رفته
و رابطه بر دل آن قبیلات کرده روی با برات حضور او کشته بره و تنگی بر ان است و رکاب را کشاده و چهار
نامردان کمل بود نه آنجا است رادی میان کرفته بر چون یاران ربه ان العطش و در بجهد آن شیر قبیله چنان چون
برق بر آن سپاه کران تاخت عرق زره دشن تنها است و لشکران بشمار را شکال هلاک خلطان کرد
و خود را بشط آب رسانید و چون از لشکر لکان کشی آب کرفته تا باشاید تشنگی آن برادر مظلوم و آل
معصوم یاد کرد آب را بر ریخت و مشک را پر کرده به دوش کشید و چنگ کنان تا بخیمه های حرم گردید آن سپاه
بی قیاس سر راه بر حضرت عباس گرفتند و چون دایره از هر سو بر دورش حلقه کردند و آن قدوه ناس را آن گروه جاس

کار بداد

محاربت کرد و راه می نمود ناگاه دست بریده بر زمین و رفقا را لعین از کمین کمین درآمد و ضربتی بر دو شاخ
زد و دست راست او را جدا کرده بر زمین انداخت آنگونه از عده انجم عرب سنگ را به دوش کشید و تیغ
بر دست چپ گرفته اجزای را اثر تاخت و سر داد می انداخت ان شیر تشنه لب آن جمل منوال قتال
و دو راه می نمود و می سرود و الله ان قطعتموا یمینی انی احامی ابدا عن دینی و عن امام الهادی المعصوم حمل این نبی
الطاهر الامین که ناگاه حکم بن طفیل لعین از کمین درآمد و در زمین و رفتار او را مدد کرد و ضربتی بر دست چپ
آن سید عرب زوند و دست چپ او را جدا کرده بر خاک هلاک انداختند و در فخر خدا ان جمعه
اسکاند و خوفا که در وی اندیان گرفته رکاب اسب را تا رود و تا آمد و تیشه کامان حنگ اسب را
و چون سر کرام اسب دواندان بوده ام و در آب تشنگان بیاندرق ناگاه تیری بر مشک آمد و آبها چون
اشک آن امام می ساز و برگ بر زمین بر تخت و تیری دیگر رسید که آتش تشنه داشت دور کرده و با
و خون در آسخت و بروایتی دیگر از فعل ابر ابرو تن عنود و عمودی بر فرق مبارکش فرود آورده فریاد ادرکنی یا اخا
رکشید و چون جعفر طیار با بال سعادت رامن جنت بر به و آب کوثر از دست پدر خود امیر المومنین حیدر
نوشید چون حضرت سید الشهدا صدای غم فزای برادر و دوست از بی مدای خود شنید خود را
تا آن شهید سعید رسانید و او را با اسکات و ندای خانوز از دل غم آمود رسید و قطرات اشک خونش
از دیده جوی بیارید و در سرود الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی و شکست از غمه تفرقه و زاری کرد ان
بی نشان کالشی آل عبا زرند و بروایت حضرت امام جعفر صادق ع حق تعالی عوض دو دست دو بال
بآنحضرت کرامت فرموده که در ریاض جنان با آن بالها طیران بروازی کند و چون تیر اولاد امجاد
اکثر در حال شهید گردید و کسی باقی نماند علی اکبر که حضرت سید الساجدین است او درآمد و نبا به حال ان قتال بود
سری نهاد و طلب ور و د داع ر بالش ربان گشاد و حسینی مویع ارشد دع علی اصغر که شیرخوار بود اکرات
دو دهه علی اوسط اکبر و بر نزد بدر که او تاج سر بود و بهیمن سرور آمد و آهنگ میدان جنگ کرد
و آن بزرگوار شدند ملک امارت در کمالات بحد و لله بود و خط عنبرین عذار بن کلوش جون برده زاده پاسلد و نیخی
کفته اند که از عمر شریفش بیست و هجدهسال گذشته بود و در کمیل اوصال انحضرت در مردی جمال و فضل و کمال بی شبیه

۱۲۱ بانالة واه

بسله توحید

۱۱ ناگاه دیده شنید

ان الامام

د نظر بود و شبیه‌ترین مردم بود بحضرت رسالت سید البشر و نذیر و چون اهل مدینه مشتاق لقای
رسول بهمال می‌شدند نزد آن امام‌زاده عدیم المثال می‌آمدند و بجمال باکمال آن نظاره
کرده در رخ جلال نظر می‌کردند و از مشاهده آینه‌ی جمال آن اختر سمای امامت بهره ور می‌شدند حضرت
امام زین العابدین با غایت اندوه و آه خاطری بنهایت حزین و غمگین فرمود که چون آن امام‌زاده
عالی تبار متوجه میدان کارزار شد امام همام پدر بزرگوارم آب حسرت از دیده فرو ریخت بر رو
سحاب آسمان کرده دست ابتهال بدرگاه الهی برآورد و فرمود خداوندا تو گواه باش که فرزند
ارجمند حضرت رسالت و شبیه‌ترین مردم در گفتار و صورت و در کردار و سیرت بآن حضرت
بسوی این گروه ادبار پیشه میرود و ما هرگاه مشتاق لقای فرخ آن نبی خیر البشر می‌شدیم بر جمال
چون ماه آن شاهزاده عدیم المثال نظر می‌کردیم خداوندا برکتهای زمین را از این طایفه لعین منع
کرده ایشان را متفرق و پراکنده گردان و حکام و والیان حکومت را از ایشان هرگز راضی
مگردان چه ایشان ما را طلب کردند که یاری کنند و فریب دادند اکنون شمشیر کین بر روی ما کشیدند و ما را کشتند
پس آن امام مبین بر عمر سعد لعین بانگ زد که چه میخواهی از ما ای عمر خلق خدا ورد ترا خدا
رحم ترا قطع کند چنانچه رحم مرا قطع کردی و حرمت حضرت رسالت از من رعایت نکردی و هیچ
کار را بر تو مبارک نگرداند و بعد از من بر تو مسلط گرداند کسی را که ترا در میان رختخواب ذبح
کند پس باواز بلند این آیه را که در شأن اهل بیت نازل شده بود تلاوت نمود ان الله اصطفی
آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم پس آنحضرت
پدر مهرپرور آن امام‌زاده عالی‌تبار و شاهزاده ماه رخسار خورشید تابان از افق میدان بجانب
دشمنان روی آورده چون شعله سراج که ان سراج کان رسول الله علی البراق فی
المعراج طالع و این رجز قولی انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی اطعنکم
بالرمح حتی ینثنی اضربکم بالسیف احمی عن ابی ضرب غلام هاشمی علوی والله لا یحکم فینا ابن
الدعی و چون عرصه نبرد را بنور جمال خود منور کرد دشمنان همه خیل ضلال حیران جمال آن آفتاب

اوج عز

اوج عزت و جلال بودند اما آن که بپایان میدان رسید چه آنکه مبارز نمیرسید که با جواب
محاربت کند در برابر آن لشکر چند صف را بارز کرده آن فرزند ابوتراب و لطف
جگرگوشه جناب سید الشهدا شد لیث وغا بران گروه دغا حمله کرده زبانه
سنان و دم تیغ آتش افشانش بر ایشان باریدن گرفت بهر صف که
حمله میبرد چون برق می‌شکافت و با آن همه تشنگی هرکه را تشنه می‌یافت از آب تیغ
سیرابش میکرد و شعله برق آتش دشمن‌سوز بر خرمن عمر جمعی از لشکر عمر را ریخت تا آنکه
بروایت حضرت امام زین العابدین علیه السلام چهل و پنج کس از ایشان کرده بدین ناپاک
طعمه لهیب نار جهنم گردانید و بروایت دیگر صد و بیست نفر از آن طوایف کافر را بعذاب
سقر فرستاد پس بر لشکرگاه حضرت چون برگ گلشن جهنمی بشکر از خار تیر و شمشیر مجروح کار
گردانید پس آن امام‌زاده تشنه جگر رو بدرگاه نزد پدر بزرگوار خود آمد و عرض کردای شد
پدر مهربان از تشنگی بجان آمده‌ام اگر شربت آبی یابم دمار از این کافران برآورم و
مرگ از جام آبدار حسام این لئام بزرم حضرت امام حسین علیه السلام سیلاب اشک از دیده
بارید و بر فرزند دلبند خود از چشمه سار چشم نفس کاهی سرشک خون روان کرده فرزندای فرزند
ارجمند رسول محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام و پدر تو دشوار است که ترا بآن
حال تشنه ببینند و شربت آبی بتو نتوانند رسانید پس زبان جگرگوشه خود را در دهان مبارک
نشان خود گذاشت و خاتم انگشتری خود را بدست او داد که در دهان خود نهاد تا تمام
تشنگیش مرتفع گشت که ... بودند و همه سیراب و می‌گوید جام شراب
سلیمان کربلا و فرمودند که ... در جنگ و تشنگی که عنقریب که
از دست حضرت خیرالبشر و ساقی کوثر از زلال آب کوثر سیراب خواهی شد و باردیگر سبط
شیر خدا و جگرگوشه سید الشهدا چون عقاب بر ترکش لشکر تاخت و تنها ... شمار
تنها ساخت از جراحات خون ... بشمار ... و مکیف الحرب قد بانت لها

الحقائق • و ظهرت من لمعة با المصادق • والله رب المؤمنين لا نفارق • [illegible]
او نقید البوارق • ذکر شهادت نفر دیگر از اصحاب [illegible] تا حکم عمر از [illegible] جانب بر آن حضرت
حمله کرده، در آخر کار سعد بن مره عبدی ناگاه ضربتی بر سر آن سرور زد و [illegible]
مره و در فتاد و دست بر گردن اسب آورده [illegible] میان لشکر مخالف [illegible]
زد و آن بدبختان بر [illegible] که شبیه رسول خدا است [illegible] پاره پاره کردند
کردند پس فریاد کرد که ای پدر بزرگوار اینک جد عالی مقدارم مرا از کاسه آب کوثر
سیراب گردانید که هرگز تشنه نخواهم شد و کاسه دیگر بر دست با انتظار تست [illegible]
تیری بر حلق مبارکش آمد و خون چون فواره از آن گلوی پاره پاره فرو ریخت و در آن حین
خود عطشان فریاد بر کشید که ای پدر بزرگوار بر تو باد سلام و اینک جدم حضرت خیر
الانام ترا سلام میرساند و انتظار ترا میکشد پس نعره زد و مرغ روح [illegible]
طلب پرواز کرد و حضرت سید الشهدا چون بر سر آن شهید اولاد رسول آمد و آن مقتول تیغ جور
و جفا را با آن حال دید قطرات عبرات از دیده حق بین بارید و آه جهان سوز از سینه غم اندوز کشید
و فرمود خدا لعنت کند گروهی که ترا کشتند [illegible] بر رسول [illegible]
کردند و [illegible] بعد از تو خاک بر سر دنیا [illegible]
راوی گوید چون علی اکبر شهید گردید و در معرکه [illegible] چون آفتاب تابان
تابان از حرم محترم آن امام امم بیرون دوید و فریاد [illegible] و گفت ای
نور دیده [illegible] آن امام زاده مظلوم را
در کشیده [illegible] زینب خاتون خواهر حضرت امام حسین
چون برادر [illegible]
[illegible] حضرت امام محمد باقر [illegible] اول
از شهدای اولاد ابو طالب [illegible]
[illegible]

ذکر [illegible]

ذکر شهادت [illegible] آن سلاله دودمان کرام از اضطراب [illegible] هانی بن ثبیت حضرمی [illegible]
عمر ملعون [illegible] بر آن طفل معصوم مظلوم زد و آن [illegible] زمین آلوده بخون [illegible]
شهید گردید [illegible] حیران و مدهوش ایستاده بود و پارای حرکت کردن و سخن گفتن نداشت
و مشهور آنست که مادر علی اکبر لیلی دختر ابی مره ثقفی بود و شهربانو در آن روز در صحرا نبود [illegible]
نبود موافق روایات معتبره این قول اصح اقوال است [illegible] چون حضرت سید الشهدا یاران
و برادران و اولاد [illegible] اوراق لاله خونین کفن [illegible] به شهادت داده دید
قتال را آماده گشت و در مقام اتمام حجت ندا کرد که آیا خدا پرستی که در حق ما از خدا بترسد آیا فریاد
رسی هست که در فریاد رسی ما از خدا امید ثواب داشته باشد و به تمنای شفاعت [illegible] حضرت
رسالت [illegible] شقاوت [illegible] سرا پرده عصمت و مخدرات اهل بیت طهارت
صدای [illegible] استغاثه امام غریب [illegible] شنیدند گریه و زاری و صدای شیون [illegible] اهل بیت طهارت
[illegible] حضرت رسالت [illegible] حضرت امام زین العابدین چون استغاثه پدر غریب شهید خود را
شنید با آنکه بیمار و رنجور بود [illegible] شمشیر [illegible] قدرت بر قدم گذاشتن [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] جان
[illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر کفار [illegible]
و چون [illegible] رسید
[illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible]
ذریت طاهره [illegible] بر روی زمین [illegible]
اهل دین

سخه که الهم ابن اجل مصیبتنا مصیبة من ضج فی مصیبته جده سید الکونین
ورسول الثقلین واعظم رزیتنا رزیة من فجع فی رزیته والده علی المجتبی رافع الکفار بالسیفین
وقالع الفجار بالرمحین صرخت فی شهادته وبکت فی رزیته امه فاطمة الزهراء ام الحسنین فرحم الله
اشیاعا صرخت عیونهم فی هذه المصیبة وفرحت جفونهم علی هذه الرزیة لاسیما فی
هذه العشرة وهی عشرة رزیة ذریة بنی الخاتمین ویومه یوم العاشوراء وهو یوم قتل الحسین ونور عزاء
الحسین مطرودا وللحسین واصحاب الحسین الذین بذلوا مهجهم دون الحسین یا لهفی مصیبة من
راسه مقطوع من الودجین وجسمه موضوع علی التراب مخضب الجبین مذبوح من الوریدین وممنوع من
الفرات ممنوع من الشفتین قتیل ابن القتیلین جریح ابن الجریحین فرخ ابن الذبیحین والشهید ابن الشهیدین
المقتول فی یوم الاثنین الا من یعقله الذین یعبدون الوثنین عمر بن سعد وعبید الله قتل الکافرین
والله علی کان من قتلی الثقلین ولم یترک بابه طرفة عین ویقول [illegible] رجز من له جد کجدی فی الوری
او کشیخی فانا ابن العلمین فاطم الزهراء امی وابی قاصم الکفر ببدر وحنین جبت الحرمین والامام الحرمین
لولو مرج البحرین ولعنة الله من الذهبین خلف المصطفی نور العینین ولد المرتضی کریم الابوین
[illegible] الکوکبین والنجم بن القمرین [illegible] الفرقدین کان [illegible] الناس برسول الثقلین من
الصدر الی القدمین وقال [illegible] شانه رسول الخافقین فخر العالمین حسین منی وانا من حسین روحی
له الفداء لابی عبد الله الحسین صلوات الله علیه وعلی اولاده واصحابه ولعنة الله علی قاتلیه وظالمیه
اعدائه لاسیما علی اهل الحرب جمعوا علی حرب الحسین [illegible] یوم القیمة عند الله
رب المشرقین [illegible] شیخ طوسی در مصباح از عبد الله بن سنان روایت کرده است
که گفت من در روز عاشورا بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم دیدم که رنگ
مبارک آنحضرت متغیر گردیده و آثار حزن و اندوه از روی انورش ظاهر است و مانند مروارید تر
آب از دیده اش فرو میریزد عرض کردم یا ابن رسول الله سبب گریه چیست خدا دیده ترا هرگز

گریان

گریان نگرداند فرمود مگر غافلی که امروز چه روزیست مگر نمیدانی که در مثل این روز جدم حسین علیه السلام
شهید شده است عرض کردم یابن رسول الله چه میفرمائی در روزه این روز فرمود روزه بدار بی نیت روزه و در
روز افطار کن نه تمام روز [illegible] روزه بدار و بعد از عصر یک ساعت بشربتی از آب افطار کن چه
در این وقت جنگ منقضی شد از آل رسول [illegible] افراد اولاد رسول و [illegible] آنان بر خاک افتاده
بودند و اگر حضرت رسول زنده بود [illegible] دار [illegible] بود پس حضرت [illegible]
که ریش مبارکش تر شد بسیار گریست چون خداوند [illegible] خلق [illegible] بود در روز جمعه بود و آن روز
اول ماه رمضان المبارک بود و چون خلق [illegible] کرد روز چهارشنبه بود و در روز عاشورا و در قتل سید الشهداء
و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که هر که ترک کند سعی در حوائج
خود را در روز عاشورا حق تعالی حوائج دنیا و آخرت او را برآورد و هر که روز عاشورا را روز
مصیبت و گریه و اندوه خود شمارد حق تعالی روز قیامت را روز شادی او گرداند و دیده اش را
در بهشت بما روشن سازد و هر که روز عاشورا را روز برکت شمارد و برای برکت آذوقه در آن
روز در خانه خود ذخیره کند در آنچه ذخیره کرده است برکت نیابد و خدا او را در روز قیامت
با یزید و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد در پست ترین درکات جهنم اندازد و بعضی از ثقات از سید
علی حسینی روایت کرده اند که گفت من مجاور روضه رضویه مولای خود علی بن موسی الرضا بودم روزی
از اصحاب با مقتل حضرت امام حسین سید الشهدا را میخواندند تا این روایت رسید که حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که از دیده های او بقدر پر پشه آب بیرون آید حق تعالی گناهان
او را بیامرزد و اگر چه مانند کف دریا باشد [illegible] مرد جاهلی که مدعی علم بود در آن
مجلس حاضر بود [illegible] این حدیث [illegible] صحیح [illegible] آنحضرت این
[illegible] دارد [illegible] در این باب [illegible] از ضلالت گمراهی خود
[illegible] از کوه های [illegible] خود [illegible]

ننازروی وگشته شدند

باشد

که قیامت برپا شده و همه مردم را در یک صحرا جمع کرده اند و تمام اطفال را گرد آورده اند و آتش جحیم را
افروخته اند و قصرهای بهشت را جلوه در آورده و جسرها بر دوزخ زده و از فرط تشنگی عظیم بر من غالب شده
و چون نظر کردم بجانب دست راست خود حوض کوثر را مشاهده کردم و بر لب حوض دو مرد و یک زن را
دیدم که ایستاده اند و نور جمال ایشان صحرای محشر را روشن کرده و جامهای سیاه پوشیده اند و گریه میکنند
از مردی پرسیدم که اینها کیستند که بر کنار کوثر ایستاده اند و میگریند گفت یکی محمد مصطفی است و دیگری
علی مرتضی و آن زن فاطمه زهراست و مادر حسین شهید کربلا گفتم سبب چیست که سیاه پوشیده اند و خروشیده
و خروشیده اند و از آب میگریند و با جگر کباب گریه میکنند گفت مگر نمیدانی که امروز روز عاشوراست و روز شهادت
شهید دشت کربلا سید الشهداست پس نزدیک حضرت سیده النساء فاطمه زهرا رفتم و گفتم ای دختر
رسول خدا تشنه ام آن حضرت از روی غضب بر من نظر کردی و فرمودی که تو بودی که انکار از تعزیت
گرامی حسین مظلوم من و فرزند شهید معصوم من میکردی من از خجلت و ندامت از خواب بیدار شدم و از کرده خود
و پشیمانم و اکنون از تو معذرت میخواهم از تقصیر من درگذر و بر من ببخشاید چون امام عابد بیمار
فخر عباد سید سجاد ... ای فلک ... [illegible]
و دست ارغوانی ... بالفعل ... ریحانهای اهل حرم آمد و چون در خیمه ... آمد
و درداد که فرزند کودک من که ... علی اصغر ... تا ... و ... ع
او را وداع کنم و چون آن امام زاده معصوم را بدست آن امام مظلوم دادند او را ببوسید و فرمود که
وای ... در حالتی که جد تو محمد مصطفی ... آن طفل معصوم
تشنه لب ... آن جان ... که ... آن
مظلوم آن کودک ... بر ... و حلق آن طفل شیرخوار را
... چون ... حرم ... بر ... خون ... گرفت که ... ع
... پس ... شد ... جاری ...
پس کف دست مبارک خود را ... آن ... معصوم گرفت ... بر ...

دلبند و جگر

و پیغمبر بود چون ... در راه ... اصل است ... آن آثار ... است و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرموده که از آن خون قطره بزمین بر نگشت و دیده در آسمان و زمین نماند که از خون جگر ... آن
حضرت ... آسمان ... که خدا ... این فرزند دلبند ... توکل ... بخواهد
برداشت و ... و ... عدل ... آن آثار را
... آن امام زاده معصوم را از ... خود برداشت ... بر
سایر شهدا ... آن کودک ... آن کودک
... و حرم محترم اهل بیت ...
[illegible]

دست

باو نفرماید و چون امام عباد سید سجاد در کربلا با خویشی سهال مبتلا بود زنی که مردم اهل حرم بی
او سپرده بودند در آن زمین بلا وصیت نامه نوشت و مهر و بدست دختر خود فاطمه کبری داد تا در هنگام صحت
برادر خود منظور عباد و امام عباد بسپارد و حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرموده است که آن وصیت نامه اکنون نزد
ماست پس فرزند شیر خدا و جگرگوشه سید اوصیا کمر شهادت بر میان بست و از این میان بستن میان سلطنت
زمین و کران تا آسمان بکمال شکست و لقد قطعتم و آرزوی شوق لقای خدا و میتابان چون آفتاب تابان از افق
میدان طالع و صبح وار تیغ شاهی کوه پیش صف دلاوران و مفاخر این رجز بهادر آمد شعر انا بن علی الطهر
من آل هاشم • کفانی بهذا مفخرا حین افخر • وجدی رسول الله اکرم من مضی • و نحن سراج الله فی الارض
یزهر • و فاطم امی من سلالة احمد • و عمی یدعی ذو الجناحین جعفر • و فینا کتاب الله انزل صادقا • و فینا
الهدی والوحی والخیر یذکر • و نحن امان الله للناس کلهم • نسر بهذا فی الانام و نجهر • و نحن ولاة
الحوض نسقی ولاتنا • بکاس رسول الله ما لیس ینکر • و شیعتنا فی الناس اکرم شیعة • و مبغضنا یوم
القیمة یخسر • چون آن امام مبین میدان کین نور خورشید مثال فرزند امیر المؤمنین حسین چون ساخت جلوش روشن
گردید مبارز طلبید و هر که در برابر فرزند اسد الله الغالب می آمد در همان لحظه از دم تیغ صاعقه آتش
قالب تهی میکرد و چون دیگر کسی جرات نکرد که بمبارزت در برابر آنحضرت درآید آن فرزند شیر خدا از میمنه
و میسره اهل کفر و ضلالت حمله ور گردید در هر حمله جمله از آن گروه از جان سیر را بسوی سقر روان ساخت
و بهر سوی روی می نهاد جمع کثیری را در سقر مقر میداد و در جهت دشت غا چون شیر غضبناک بر آن
خیل جانب تاخت کرده بود چون کوه را ... از آن تا ... دوری میساخت و از
هر طرف ... آنکه چون شکاف میکرد و نخجیر اسد اللهی را چون در خود میدید کرار از رستم کوده بهر سو
میشتافت آن گروه بیشمار مانند مگس و نخجیر از دم تیغ آبدار آتش بار تن تنها بر خاک هلاک
می انداخت و در هر تاختی بکرات ... و انقلاب ... میکرد و از هر حمله که از دشت
بر میگشت لحظه توقف نمود و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله ... و تشنگی بر فرزند اسد الله الغالب غالب شده بود و
طالب آب بوده ... بجرعه آبی ... از ترشح شمشیر آبدار آتش در پهلوی او و فرات ... از خون بود

دلارام

و از زخم تیغ آن شکار آتش بارش بر پشت سمندی سواری که گون در موافقت رایات اعجاز ابن ام
تیغ بر سر همه لشکر کوبانید و از هر کس که در جلو او نافه ... بر سر میآمد و دست ... اگر چه خصم
... الف ... این ضعف جگر ... و لکن ... معتبره ... و از عالم معنوی هم ... شده
پس چون بحکم آن سپاه ... تا کی گفت این فرزند از تیغ اطفال ... و فرزند ... عزت ... ازین
ر ... ... با ... تنها یاری تنها ... کردن کو یار ... برخوان یاران
... چهار هزار نامدار کمان داران ... آن امام زمان را در میان گرفتند و تیر باران کردند
در میان ... جام سعادت ... آمدند آنحضرت ... ان زود کرد ای ... ان
رای خوب شیطان اگر دین ندارید ... شما با من کار دارید ... حرم
... شود ... شما ... مردم ...
حرم ... که ... و گه ... ان ...
... ان ... آن ... از ...
چون ... سوار آن ... آن کاروان سر راه ... کرده ... کرفتند
... از ... هزار ... آن ... گروه ... سر ... خسته
چون سیل ... لشکر ... شکاف ... آن ... آب ...
... آن ... و ... آن ... بر
... تا اول ... آمد چون فرزند سعادتمند ... که ...
... خون ... ان ... حرم و ... ان ...
... جان ... روان ... خاک آب ... و ... را
چون ... و چون ... که ... آب ... لب ...
... تشنه ... از خوش کوثر ... حرم ... و ... آب ...
و مخدرات ... وداع ... وداع دل ... تازه کرد و آن وداع آخرین بر دو دلبر

مخمس
از ... از هر جانب آن ... جواب ...
در میان گرفته و تیر باران ...

شما با هم کار دارید

بارسش و آن گمگشتان دیار وفا و جفا اندیشان عرصه ابتلا را الصبر و الشکیبائی امر فرموده و وعده مثوبات
عرصات آلهی کشیدن نموده و فرموده که جا در بارسر کربلا و آماده لشکر محنت عنا و مهیای عسکر مصیبت
و جفا کرده و جامه صبر بر دوست شکیبائی بر اندازید و کلام ناخوشی بر زبان میارید که خدا را غضب
آرید و نه اینید که حق جل و علا حافظ و راعی شماست و نجات دهنده از بد اعدا عاقبت شما در دنیا و آخرت
بخیرست و اعادی شما [illegible] و در هر دو سرا [illegible]
و تحمل و شکیبائی و رزید که نمود و بنای [illegible] و تعلیم [illegible] اهل بیت
و پس [illegible] فاطمه [illegible] و میدان کربلا [illegible]
بن علی [illegible] وار بابت تمام [illegible]
باوار [illegible] کفر القوم [illegible] عن ثواب [illegible]
قد [illegible] اعراض کرده بوده از ثواب پروردگار خود که پروردگار حق است [illegible]
او که [illegible] پروردگار [illegible] حسن [illegible] کرم الاولین
خلفا [illegible] و اخبر [illegible] حسین [illegible] امر الحسین [illegible]
کرم الاولین [illegible] که جمع کنند [illegible] حسین [illegible] القوم من الحسین [illegible]
لا [illegible] ای قوم [illegible] که [illegible] حرم خدا و حرم رسول
[illegible] با جماع [illegible] شده [illegible]
از برای [illegible] فی [illegible]
از خدا که [illegible] عبد الله که بوده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال ابن [illegible]

علیهم

علی [illegible] مادرم [illegible] فاطمه دختر رسول خدا [illegible] فرزند [illegible]
عالمین [illegible] فانا [illegible] ابن [illegible]
[illegible] فی الوری [illegible]
که جد [illegible] پدر [illegible] فرزند [illegible] حسن [illegible]
[illegible] امام [illegible] فاطمه [illegible] پدرم [illegible]
[illegible] المرتضی [illegible] علی [illegible] پدرم [illegible]
امیر [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
خدا را پدرم [illegible]
[illegible] عداوت [illegible]
[illegible]
[illegible] فانا [illegible]
[illegible]
[illegible] که خدا [illegible]
فی سبیل الله [illegible] المصطفی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در پاکی کیسه که در جیب آن شد که از مبارک سطوحای خود حریص عمر هزار و نهصد و پنجاه نفر
از لشکر عمر کفار را از پا درآورد و در روایت سودی هزار و ششصد نفر را بسوی خلاف سقر فرستاد و
و چون هنگام آن رسید که نوشانیدی آب شهادت از کار بازدارد و از دست خود شهادت را در راه حق ادا
و سر خویش را برای خدا فدا سازد عمر حرامزاده حکم کرد تا تیراندازان شاه شهیدان را تیرباران کنند
پس بحکم آن لعین چهار هزار لشکر کافر از کمین برآمده تیر و کمان را بسوی برگزیده رب العالمین انداختند و چون
آن جماعت لعین با کار شناعت قرین برخاستند سید شهدا در راه خدا آن تیرهای ادرح جگر را بر رو
و گلو و سینه و ناف خود مشنوید در جهاد اعدا سخن بگو کشتند و میفرمود بجارت کردم حق سیر خود چون او را ب
غرت سطوره اش که پیوسته شعارش سفر بود و در مادر [illegible] بخدمت و تجمد و بعد از من هیچ بنده
خدا را بر درگاه [illegible] کرد و اند محمد اسم [illegible] نزد خدا و نه محمد مردم بسیادت در راه او دست
خود بسته ام ای جد [illegible] سلام [illegible] در هر دو جهان تمام برا از سماحت [illegible] حسین بن
[illegible] بگو خواهر [illegible] خواهد کرد [illegible] شهدا [illegible]
[illegible] شده خود را [illegible] بهره ور گردم [illegible] شده [illegible] آمدی که آن حضرت کرا
او بتمام آنها و اهل بیت رسیده و عذاب [illegible] خواهد بود [illegible] اردو
رحمه او فرحت [illegible] آن [illegible] حضرت [illegible]
و از کثرت زخم [illegible] و [illegible] شاه شهیدان [illegible]
روایت امام جعفر صادق [illegible] زخم [illegible] سی و چهار [illegible] در بدن [illegible]
و در روایت دیگر [illegible] زخم تیر [illegible] بود [illegible] آن امام [illegible]
رسیده بود و روایتی دیگر از حضرت امام محمد باقر [illegible]
[illegible] زخم [illegible]
که از [illegible] بدن [illegible] کرم [illegible] هزار و نهصد [illegible]
امام [illegible] بود که [illegible] سعادت و کمال [illegible]

در پیش [illegible]

از پیش روی آن جناب ای امام [illegible] و گلو و سینه [illegible] و ... [illegible]
[illegible] شهادت رسانیدند و چون [illegible] حضرت [illegible]
سینه شاه ولایت آن [illegible] ایران [illegible] عمار [illegible]
[illegible] اللحوق [illegible] آن [illegible]
آن امام [illegible] تیر را بیرون کشید خون [illegible] روی مبارک [illegible] جاری کرده [illegible]
که در راه رضای چون تو خداوند مهربانی [illegible]
[illegible] خون [illegible] زهرآلودی [illegible]
[illegible] سینه [illegible] علوم ربانی [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
چون تیر [illegible] خون [illegible] جاری [illegible] آن حضرت خون [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] قطره از خون شریف آن ذات اشرف [illegible]
کفی از آن خون [illegible] روی خود [illegible] و چون [illegible] خون [illegible]
خود خضاب کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] خداوند [illegible] عرش [illegible]
[illegible] که [illegible] فاطمه دختر [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]

که هرگز از این بیت سوزی و نباشد منع پس از خبر با ظالمان از هجوم بی‌باکی آن لعین
بغوش آن امام معین هر دو دوش جنگ شد و در تا ستان به ده تیر را حوال مانند چوب می
آویخت و در رستان خون از آنها بریخت و در کمال چندان ثقال بود تا تحمل آن شد و در روایت
شیخ مفید و سید بن طاوس چون از گردش چرخ لوس کار امام شهید به اضطرار رسید و عبد الله قره العین
بسنه امام حسن مسموم عم عرش مظلوم خود را با سخاوت کرد از خیمه حرم محترم بیرون دوید و خود را
داغدار رسید تا در رنگ عم آنها جو گرفته لیلم رسید و چون طفل اشک بر داشتن شمشیر [illegible]
در چند خواست که او را برگرداند نتوانست و در آن وقت حرمله بن کاهل آمد [illegible] و ابر دست دیگر
اسحق بن کعب برکش شمشیری حواله آن امام دین کرده بود و آن طفل معصوم گفت ای ولد الزنا [illegible]
عم مظلوم مرا می‌کشی آن طفل صغیر دست خود را پیش او که تا شمشیر را امام کبیر مانع آن جانی بی‌دین باره
تیغ را فرود آورد و آن طفل صغیر بی‌گناه چند امه را دست از تن جدا کرد و آن کودک دست از تن جدا
شد و با اغمار رسید و عم دل پر غم هم فرزند برادر را در بر کشید و فرمود که ای پسر برادر صبر کن که
در همین ساعت در روضات جنان بپدران بزرگوار خود برسی پس حرمله نابکار به تیری آن امام زاده
را در دوش آن امام مظلوم برنج زده باغ جنان پرواز کرد و بس [illegible] بن وهب هر نیک
حرامزاده نیزه به پهلوی جگرگوشه رسول مدینه زد و به روی درآمد و [illegible] آن پلید در حیرت خاک
از جان محترم بیرون دوید و فریاد و واغوثاه در آسمان درآمد و دامادی خود شکفت با لعنه از آن
رها و وادکان خاک [illegible] رسالت باو واو [illegible] بر خان آسمان بر [illegible] می حقیقت
رگ‌ها پاره پاره شد و از روی هم می‌غلطید پس با عم ملعون ایشان تیر با غایت شور و بلا گفت
ای پسر سعد امام حسین را می‌کشند و تو ایستاده و نظر می‌کنی [illegible] از چشم آن حرامزاده
شد و روی نحس خود را از وی [illegible] رعب گرداند و آن امام مظلوم [illegible] خود را از
خود بمالید و [illegible] غلام خدا از اسب گردیده و بخون خود می‌غلطید پس شمر ولد الزنا گفت که [illegible]
[illegible] با این که ده نفر بودند [illegible] و امام [illegible]

[illegible]

پسر امام دین تشنه جگر [illegible] بزرگانی دنیا و آخرت خود کمین جشیده و حصین بن نمیر دهان مبارک آن امام
زمان نشانه تیر کرده است و ابو ایوب غنوی تیر دیگر بر حلق مبارک آن جناب زده چنان [illegible] لبنانید
و زرعه بن شریک در ضربت زدن بر دست چپ آن مظلوم [illegible] کافر در گاه خدا در ملی شریک
آمده ضربتی دیگر هم بر دوش مبارکش زد و سنان بن انس ملعون سنان نیزه خود را بر تهیگاه آن غریب
دشت بلا آشنا ساخت و آن یتیم از این جد و پدر خود با استقامت بر رو در افتاد و خولی خوک صفت اراده
نمود آن سرور را از تن جدا کند خولی چون نزدیک آمد هولی بر دوش طاری گردید و قلم با قلبش [illegible]
و دستش بلرزید و جرات نکرد و برگردید پس شمر حرامزاده آمد و آن شنیع گشت چشم از دین و دنیا
و آخرت پوشیده و در بریدن سر مبارک حضرت جدا را از قفا کوشید چون خواهر علی تشنه او در زمین رسید
جوشن از زمین برزد و بعرش برین رسید یکبار دیگر جامه در چشم گردون نیلی زد چون این غم [illegible] رسید
وقتی که آن ولد الزنا مرتکب آن امر شنیع گردید [illegible] سر مبارک سید الشهدا را از تن جدا کرد
[illegible] گفت تو را می‌کشم چه [illegible] راه خاک و خون کشیدم [illegible] زنده بر رسول خدا [illegible]
و دوست فاطمه زهرا و علی و فاطمه [illegible] بهترین خلق خدا [illegible] حضرت امام زین العابدین علیه السلام مروی است
که قاتل شاه شهیدان سنان بود و اشهر آنست که شمر حرامزاده بود چون از [illegible] قصد جدا کردن سر آن
سرور پیاده شد و نظر فرزند حیدر بر آن [illegible] کرد و فرمود من دیده‌ام [illegible] کشنده من تو خواهی بود چه
[illegible] من در خواب دیدم که سگان بسیار بر من حمله کرده و مرا می‌درند و در میان آنها سگ ابلقی سیاه
و سفید بیش بود در من زیاده از دیگران حمله می‌کرد و جدم رسول خدا [illegible] مرا از این خبر دار کرده بود آن
حرامزاده در خشم شد و گفت [illegible] قتل آن سرور گردید و گفت [illegible] تشنگی آن حضرت در
غایت شدت به نهایت رسیده و زبان [illegible] از غایت عطش [illegible] ای حرامزاده از
چشم [illegible] فرزند [illegible] که [illegible] حوض کوثر [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آن ولد الزنا گفت [illegible] تو را نیک می‌شناسم [illegible] فاطمه زهراست [illegible] علی
مرتضی است و جد تو محمد مصطفی است تو را می‌کشم و [illegible] حضرت حرامزاده بی‌حمیت [illegible] سر

مقدس آن سرور را از بدن مطهرش جدا کرد و در آن حالت نعش بر زمین افتاده و روی بهوا [illegible] و بار کرده چشم آب از میان شدن
فرزند ابو تراب از قحط آب خون رنگش گرفت و جگر آرد آسیای آسمان جوش بر سر گشت و خورشید [illegible] برو
شدن سیاه بر روی کیوان ماه صورت سرادق رسالت و اهل بیت طهارت [illegible] کرد بر جوانبت
سالک راه از خیره سری [illegible] نشان من انس بجای سالک اعرابیت و ذات مقدسش چون
در راه امت اقدس جدش مجروح و مقروح و جان فدا آمدش و المذبوح قربانی حضرتش گشت
جگر گوشه طایر از هول مشاهده طایر بودن تیر در آن دار و گیر چه فرزند شاه خنجر [illegible]
باران تیر بر بدن جگر گوشه امیر کبیر [illegible] در گرفت و از افتادن آن سلطان امامت بر زمین چون
نسر واقع از پرواز ماند و ناخدای سفینه بر دریای سپهر از تلاطم و تصادم موج بهار اشک چشم سکینه
سکینه را از دست داد و با اضطراب از خلاف جهة مراد بحرکت در آمد فلک الافلاک [illegible]
از دور نعش بر خواسته با بنات الحضرت براری بر نشست و [illegible] در دیده و [illegible]
زنان پریشان مو گیسو بریده کف الخضیب را بخون دل حضرت قاسم خضاب شد و [illegible]
عروس پر پیچ و تاب عقاب و غراب را جناح از افتادن جناحین جناب عباس [illegible]
بر خون گشت و [illegible] از شمس عرش ایوان خلافت از عرش زین بر زمین سرنگون
و از نگون شدن علی اکبر افسر اکلیل از فرق سپهر افتاد و آب از [illegible]
[illegible] را از [illegible] زینب [illegible] و تعب بدامن [illegible] افتاده
[illegible] فرقدان از فقدان قطب فلک امامت شکست و شمع هلال چون شمشیر [illegible]
بخون شفق آمد سمک چندان گریست که در آن روز [illegible] که بر [illegible] چون تازه
[illegible] شد و خاک از آن آب بر خود کشید که شقایق داغ دار و خونین کفن است و گل
در [illegible] پیرهن نیلوفر نیلی پوش آمد و بنفشه زبان بکام کشید و خاموش [illegible] چون
[illegible] افکنده گشت و اوراق نسرین چهره ارباب حرم پراکنده و نرگس با دیده سفید بود و لاله در پیاله خون [illegible]
آهوان دشت پری وار از مرغزار [illegible] از شرم جای در کام گرفتند و [illegible]

[illegible]

اسکنام [illegible] چون [illegible] خنجر [illegible] و با ناله جان [illegible]
زبان بگفت هر جا که [illegible] و ناله [illegible] هر جا که [illegible] و هم بانگ [illegible]
هم گریه بر حال بیکسی [illegible] فتاد چون بعد از ظهور آنگونه داد و بیداد در [illegible]
سحاب از بارندن [illegible] و وجود مبارک دست [illegible] سید سجاد
[illegible] با آواز حزین [illegible] و تکبیر [illegible] فتوا الکبر والتهلیلا [illegible] تکبیره
در تهلیلا و تکبیر میگویند [illegible] و تکبیر اعلام [illegible] که [illegible] آن گروه شقی ملعون [illegible]
کرده اند [illegible] تکبیر و تهلیل برای شهید جلیل [illegible] عزیز [illegible] آمد از دل و [illegible]
و [illegible] فی العلاء والامام خاصة فی الکرة [illegible] در میان [illegible] آمد
و نعره کشیده برادر او را منع کرده و در جواب گفت چگونه فریاد [illegible] که حضرت [illegible]
[illegible] ایستاده و [illegible] تماشا نگاه میکند و با ناله و آه [illegible] و میترسم که نفرین [illegible]
کند عذاب بر اهل زمین نازل شود و همه هلاک آیند و منهم در میان آن آتش بسوزم [illegible] از خدا [illegible]
که این مرد دیوانه است و جمعی از ایشان [illegible] از این صدا [illegible] شدند و گفتند که آنچه ما با خود کردیم
[illegible] که احدی با ما [illegible] از اهل بیت [illegible] این زیاد [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] در همانجا با هم بحث کردند که بر ابن زیاد خروج کنند [illegible]
آن [illegible] حضرت [illegible] بود که اگر [illegible]
[illegible] کافران [illegible] جهنم [illegible] آن گروه گمراه را مهلت داد که
[illegible] زیاد شود و [illegible] در آخرت [illegible] در جهنم حضرت [illegible]
[illegible] چون [illegible] خود را در میان خاک و خون افتاده [illegible] آن گروه [illegible]
و [illegible] از آن خون [illegible] بر زمین ریخت [illegible] چون اهل [illegible] سلطان امام تشنه
جگر [illegible] از خون [illegible] آن سرور [illegible] آسمان [illegible] آن حضرت [illegible]
می کند [illegible] آسمان می [illegible] حضرت امام [illegible] آن [illegible] امام علیه السلام را [illegible]

چون شهید کردند اسب آن عزیز را چون زین بر شکم واژگون پیشانی خود را از خون آن جسم چون گلگون [illegible]
شهزادگان بسوی خیمه‌های ایشان دویده و چون از آب بازمانده روان در [illegible] حرون و نیا و [illegible] که ذوالجناح [illegible]
و خانه‌ی دریتیم خود را شهید کردند و چون حرم محترم شنیدند صدای اسب [illegible] لاقی [illegible] شنیدند بیرون آمدند
و زینها ازخیمه‌ها بیرون دویدند و چون مرکب دیدند و در آن [illegible] و زین اعظم را چون [illegible]
گناه و سر به کنان دست و پا [illegible] و جامه‌ها چاک کردند و [illegible] حیران [illegible] شهید شد
آب از دیده بر خاک کرفتند جان دادند [illegible] بر خاک نهادند و [illegible] آن [illegible]
ز سر و رو زدند و امامزاده حسین [illegible] گرد [illegible] الناس [illegible] امام را [illegible] [illegible]
غلطید و مخدرات اهل بیت [illegible] جمل است که [illegible] زیر سر [illegible] اولاد را غلطیده آمده [illegible]
دخون گرمای [illegible] در [illegible] خاتون آن امام [illegible] در [illegible] چون [illegible] نمک سوزان
دوید چون [illegible] دل و دهان [illegible] مخدرات امام حسین کرا
تن [illegible] و خون و خاک [illegible] اطفال [illegible] رسیدن [illegible] آن تمام کرد
[illegible] و در محل [illegible] امام حسین [illegible] که [illegible] اولاد را جان داده و عریان در صحرای کربلا
و امروز [illegible] محمد مصطفی [illegible] و وزارت خود را که [illegible] و سپرده و در [illegible] آنها [illegible]
کرده [illegible] دارت [illegible] محمد که امروز [illegible] اهل [illegible] کرفتار [illegible] [illegible] از [illegible]
از حضرت امام [illegible] صلوات الله الملک الاکبر [illegible] که [illegible] کشته [illegible] شهید کرده
[illegible] که امروز [illegible] نازل کرده و [illegible] خاتم آل محمد [illegible]
علیه و آله [illegible] و [illegible] حالت [illegible] از [illegible] داغم [illegible] و [illegible] آورده [illegible] چون

کشتگان شهدا از [illegible] چون آل [illegible] آن [illegible] شنیدند [illegible] آمده [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] آن [illegible] کامل حاصل [illegible] و چون [illegible] شهادت آن امام [illegible]
و حساب کردند [illegible] شهادت آن شهید [illegible] و [illegible] و دیگران [illegible]
چون [illegible] امام [illegible] سرها و کلاهی و چون آن شهید [illegible] [illegible]

الحکم

آنحضرت غلطید و چون [illegible] در مدینه [illegible] خانه فاطمه دختر حضرت امام حسین
چون فاطمه بر آن کلاغ [illegible] کلاغ [illegible] کلاغ آفات و [illegible]
[illegible] دختر [illegible] آنحضرت را [illegible] [illegible] این کلاغ خبر شهدای
کربلا را برای آورده است و مرا از [illegible] آن [illegible] خبر [illegible]
با خبر [illegible] چون اهل مدینه را آن حال [illegible] آمدند [illegible] عبدالمطلب [illegible]
تازه کنید و چون بعد از چند روز آن خبر [illegible] امام [illegible] روز شهید کرده [illegible]
با سایر شهدا [illegible] آن [illegible] شهدا را [illegible] سعد [illegible] کردند
[illegible] و دیگران [illegible] آنحضرت را [illegible] و [illegible]
از آن [illegible] غارت [illegible] اولاد [illegible]
[illegible] حرم آوردند و [illegible] آوردند [illegible] اهل [illegible] و چون [illegible]
[illegible] آن [illegible] چون [illegible] و از آن [illegible]
[illegible] رسول خدا را غارت می‌کنید و شرم از خدا [illegible] سر [illegible]
[illegible] آن [illegible] پس اگر [illegible] رعایت [illegible] را ملاحظه نمود [illegible]
حرم را اسیر و [illegible] از [illegible] سید [illegible]
با [illegible] را [illegible] کردند و اسباب [illegible] امام را [illegible]
در [illegible] کلثوم [illegible] و [illegible] کردند [illegible] خلخال [illegible] از [illegible] چون [illegible]
بیرون آوردند [illegible] کلثوم را [illegible] نظم [illegible] که [illegible]
شرم کردند [illegible] سلطان کربلا [illegible] آنکه [illegible] عزت [illegible] [illegible] حرم [illegible]
دختر [illegible] شهدا [illegible] که [illegible] خلخال طلا [illegible] [illegible] از پای [illegible] بیرون
[illegible] کفتم [illegible] کفت [illegible] و حال آنکه دختر رسول خدا [illegible] گفتم [illegible]
که من دختر رسول خدایم چرا [illegible] [illegible] خواهد شد [illegible]

سلم روایت کرده که چون شمر لعین بخیمه حضرت امام زین العابدین درآمد آنحضرت را بر بستر بیماری خوابیده دید خواست آن حضرت را

بقتل آورد بیمار و حرمه نوش شربت سلسبیل را کشتم سبحان الله همه را کشتید و این کودک بیمار میکشید و با آنکه بقتل بی تاب

از کمال خود بگذارید و در خلال این حال عمر سعد بخیمه نزدیک خیمها رسید آواز برکشید که کسی این زن و این بیمار را بیازارد

و هر کس هرچه برداشته است باز گرداند و هیچ یک از ایشان چیزی پس ندادند و کسی دیگر از آن غارت را از دست ندادند بلکه زنها را نزد شان

واهل بیت رسالت و مخدرات حجاب عصمت و طهارت در صف صفارت مشغول غارت مطلوب اسیر ماندند و ستمگران آن جماعت را دشت

دو دیده و قربا و آباء و اجداد بارسول الله رسید از فاطمه صغرا دختر حسین نقل شده که گفت من در خیمه بودم

بدرم بر کوه از عقب سر دو ششم چهار تن ایستاده بودم و بر هر رو در غم و پریشانی که در میان خاک و خون طپیده

بود می کردم و در احوال خود فکر میکردم که بعد از پدر ما را چه خواهد کرد و ما را خواهند گشت یا اسیر خواهند کرد

دیدم سواری پیدا شد و نیزه در دست داشت زنان را از هر طرف میزد و ایشان میگریختند و اسباب خود را از ترس جا گذاشتند

و بیچاره شده غارت میکردند و آن کافران ایشان را فریاد میکردند واجداه واعماه و اخاه و اعلیاه و امامیاه و اجداه و ا ابتاه

آیا در میان این گروه مسلمانی نیست که ما را یاری کند آیا در میان این جماعت مؤمنی نیست که ما را پناه دهد چون این را دیدم

این حال را مشاهده کردم دل در سینه خود لرزید دامنهای خود را جمع کردم که بگریزم از ایشان ناگاه دیدم نظر آن ملعون بسوی من افتاد

من گریختم ناگاه سنان نیزه در پشت من آمد و من بر رو در افتادم در آن حال گوشواره ام را از گوشم بیرون کشید

و مقنعه از سرم برداشت و رگهای گوشم پاره شد خون بر روی من جاری شد و من بیهوش شدم چون بهوش آمدم دیدم مرا در خیمه آوردهاند و عمه ام ام کلثوم

و دیدم زار زار میگریست و میگفت ای جان من این چه حال است و مرا پرسید که آیا زنده ای گفتم بلی

گفتم ای عمه چادری داری که بپوشم گفت ای جان عمه عمه ات نیز مثل تو بی چادر است چون بخیمه درآمدیم دیدیم

که همه اسباب ما را غارت کرده بودند و برادرم امام زین العابدین از بیماری و تشنگی بر رو در افتاده و در حال احتضار بود چون بسیار

خوانده بودم برگشته و حالت گریه زیاده بر حال خود کرده ایشان کردم غلامان اهل بیت را بحالی از گرسنگی و تشنگی میدیدم حضرت

صادق روایت کرده است که چون حضرت سیدالشهدا در کربلا بدرجه شهادت رسید آل رسول را اسیر نمودند شمع آل محمد را لشکر شام

خاموش کردند و بعضی از آن زنان و بچگان کوچک در چنگ اعدای خدا گرفتار شدند و خیمهها و خرگاهها را بر سر ایشان سوختند

خیمه آن مخدرات را چون اطفال کوچک با ستمکاران بر غارت کردند و آن رو نهادند آن روز

چون لوازم

امام ربع دیگر بر دل ایشان نهادند

از مشاهده این حالات غیابت ایشت می

بی یار و یاور خود م

چون مراسم آب و دیده خشک شد آن را بر بالین کردم و بر روی آب پاشیدم و خوردم و آب از چشم جاری شد پس آن زن

امر کرد که طعامها و قماش و فرشها برای مردم آوردند نا که بخورند و بیوشانند از آن فوت و قماش در آتش انداخته پس

ای عزیزی چند اندیشه ای برای آمده که چون کشته شد که آنها را فلان را پسر کردند از برای شما با ایشان سعادت

بجای بزرگ شهرت شیعه گفت کاروانی سپاه آمد ایشان را بکشیم از خانه بیرون کشید و چون آنها را از خانه

بیرون کردند تاپدید شدند و دیگر از ایشان اثری پدید نشد این واقعه جانسوز در روز جمعه یا شنبه دهم شهر محرم سال شصت و یکم هجرت

واقع شد و عمر شریف آنحضرت در آن وقت پنجاه و هفت سال رسیده بود و در روایتی پنجاه و هشت گفته اند چنانچه

بود که سال با تمام حساب کرده اند و پنجاه و شش و پنجاه و پنج نیز روایت شده و در ریش مبارک آنحضرت از خضاب اثر

بود و در بالش تلاوت کلام خدا گویا و در عدد شهدای جان فدای اهل بیت طاهره در آن شب و روز خلاف است اکثر ارباب

سیرهای فاضل برآنند که بیست و هفت نفر قائل شده اند و بعضی گفته اند هفده نفر از اولاد عقیل و مسلم اطلاق شده است پس آن کسانی که کشته شدند

جعفر و عبدالرحمن پسران عقیل و محمد و عبدالله پسران مسلم بن عقیل و جعفر بن محمد بن عقیل و محمد پسر ابوسعید بن عقیل و بعضی چون

و محمد پسران عقیل را زیاده کرده اند و سه نفر از فرزندان جعفر طیار که محمد و عون و عبدالله پسران عبدالله بن جعفر طیار باشند

و نه نفر از فرزندان جناب امیرالمؤمنین که حضرت سیدالشهدا و عباس و محمد و عون و عثمان و جعفر و ابراهیم و عبدالله اصغر و محمد

اصغر نیز آمده اند و در ابوبکر خلاف است و چهار نفر از فرزندان حضرت امام حسن که در خبر وارد شده اند ابوبکر و عبدالله

و قاسم و عمر و از فرزندان حضرت امام حسین بنابر مشهور آنچه در خبر است علی اکبر است و عبدالله شهید شده و در کنار پدر که

شهادت علی اصغر اکبر چه علی اکبر هم علی و سادات از امام زین العابدین بیمار شد علی اکبر و بعضی ابراهیم و محمد و حمزه و علی

دیگر و جعفر و عمر و زید را هم ذکر کرده اند و ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین نقل کرده است با آنکه شهدای از فرزندان ابوطالب

در آن دشت کربلا بیست و دو نفر بوده اند از فرزندان زین العابدین بنابر حدیث امام محمد باقر چنین حکایت فرموده است که در آن وقت هفده نفر

از فرزندان فاطمه علیها السلام در آن کربلای پر بلا شهید شدند و در عوض شربت سلسبیل آشامیدند و بعضی از ما چه بعد بیرون آمدند

از فرزندان امام حسن علی و عبدالله را زیاده ذکر کرده اند و از حضرت امیرالمؤمنین عثمان و علی از اولاد عقیل عبدالله و عباس

و جعفر و عثمان و محمد بوده اند و از فرزندان حضرت امام حسن ابوبکر و قاسم و عبدالله بوده اند و از فرزندان عبدالله جعفر عون و محمد

و از فرزندان عقیل جعفر و عبدالرحمن و از عقیل عبدالله و ابی عبدالله و محمد بن ابوسعید بن عقیل بوده اند و ایشان هجده نفری بوده

وثقت و چهار [illegible] روایت کرده اند که چون سید الشهدا
[illegible] سرهای شهدا [illegible]
[illegible]
[illegible] شهدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
شهدا [illegible]
[illegible] امام را
[illegible] امام [illegible] شهدا [illegible]
[illegible]
که [illegible] شهدا [illegible] حضرت امام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دختر بود

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بظاهر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام محمد باقر [illegible]
[illegible]
که حضرت امام حسین [illegible]
[illegible]
حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]

و بیرون آمدن من به اتفاق بیرون آمدن حضرت امیرالمؤمنین خواهد بود و در هنگام ظهور حضرت قائم علیه السلام از جانب خراسان ظاهر شد
کرسی از آسمان که مثل آن نازل نشده باشد و فرود آید حبل الله و حبل الله المتین و کنگرهای آن مکلل به محمد و علی ...
با جمیع ائمه که همه سوار اسبان از نور سوار باشند و هیچ مخلوقی پیش از ایشان سوار نشده باشند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وای خود را حرکت دهد و ... و دست قائم را بسپارد و در ... آتش ... و ... علما از ... مائدن
چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر جاری کند پس حضرت امیرالمؤمنین ... شمشیر ... سلام الله علیه را
بن برحمت ... بر دو ... شرق و غرب ... خواهد تا هر که دشمن خدا باشد ... را
در آتش بسوزم تا جمیع علما باشند ... حضرت ... و حضرت امیرالمؤمنین
می آید و ... کشند خدا و رسول ... زوج بتول ... ایشان ... و ... بصره ...
و ایشان مخالفان ایشان ... نقل می آورند ... کتاب علما ... و ... خواهند
تعدیل ... آن علما و ... خواهد ... حرام ... خواهم گشت ... که ...
با آنکه ... خواهم گشت ... و ... اسلام خواهم کرد
و ایشان ... شدن و ... خواهم ... هر که قبول اسلام کند ... خواهم
و هر که قبول اسلام کند ... خواهم زنده ... و هر که از شیعیان ... باشند خدا
... و ... خاک ... پاک ... و ... باشند
و در ... که اهل ... و ... خدا ... بر ...
کرده وصف ... و ... که ... بر ... از ...
بخورند ... حضرت ... ولو ان اهل القری آمنوا
واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون ... کلاهل شهر
ایمان ... در ... آسمان ... تکذیب ...
پس ... حضرت ... شیعیان ... ایشان
... و ... خانه ... کردند ... و ...

کرده دعا

که دنیای دنیا ... غوث آنها ... چیزها ... دوست خدا ... نشود
که ... اگر ... زبان ... ارض ...
... حضرت ... ایشان ... ظاهر و حضرت ... نام ... علما
خواسته است ذات ... علوم و کمالات آراسته ... دوست و دشمن را ...
و ... ایشان ... نام نامی ایشان ... کس ام
روی زمین را خاک ... ایشان ... و از ... چندین هزار برکت صلوات ... ایشان
از لوازم ... و چندین هزار کس برکت زیارت ایشان ... می ... و چندین هزار کس
صحیفه عمل خود را از ... و در ... ایشان ... گناه ... و چندین هزار کس
برکت ... نظم و نثر آثار ایشان ... سعادت ... و چندین هزار کس برکت
... ایشان ... و چندین هزار کس ...
سنت ... ایشان ... اخلاق و محاسن آداب ... و چندین هزار ...
ایشان ... رحمانی و جسمانی ... علوم ... ایشان ...
و آنها که ... جلال آن بزرگواران ... آن ...
خداوند ... و حق تعالی بزرگی و جلالت ایشان ... و ...
در قیامت ... خواهد ... کدام جلالت از این عظیم تر و چه بزرگی از این ... خواهد بود و کدام ...
و ... علوم ... انعام ...
و ... جناب ... کربلا ...
... اهل بیت طاهره ... اکثر ...
از ... و ...
کناره کرده ... اگر ... ایشان ...
... آن ... ایشان ... بیچ

جا مستولی باید و تمامی امور ایشان رونق و طراوت اسلام آید و این معانی بی علم با صلح باشند و بنای حکمت حکیم قدیر
صالح پس باید که ایشان بعلم و نوع مکلف باشند و تکالیف ظاهره بسیار در هر یک موظف باشند چنانچه
ایشان در نماز و طهارت و رکعات و ایمان و کفر عباد و ظاهر مکلف بوده و اگر بعلم باطن مکلف بوده باید
که با هیچکس معاشرت نکنند و همه چیز را حس دانسته حکم بکنند اگر اهل عالم بکشند و اگر چنین بود حضرت امام
دختر بخانه عثمان نمی فرستاد و علی نه جهت سال حوزه او نبود و نه در حضرت امام حسین با وجود انتظار کبر
دین کتب ظاهر مکلف بود که با دست ان یکس نگذارد و با کفار و یا عثمان جهاد کند چه اگر با وجود بسیون
دوازده هزار نامه را که کوفه بیعت کردن با وی [illegible] هیچ کس از اهل این بلده ترک علوفه تقاعد می نمود
را جانب آن قوم غرور نمی نمود ایشان با ظاهر آنحضرت حجت بود و حجت آگهی از چنان قوم مکر ابلهانه نمود جواب
دیگر آنکه [illegible] قسم بر بوده که [illegible] در شهر جان [illegible] کس از [illegible] سالم می ماند و اعدی از انکار
وجود [illegible] هلاکت [illegible] درود [illegible] و آنکه چنین بود چه زید علیه اللعنه نعمات شده هم
فرستاده بود که آنحضرت را در مکه بکشد و [illegible] آن پلید زید با در انجا سر [illegible] چنانچه خود آنحضرت [illegible]
که چون خواستند مرا بکشند [illegible] و در روحی که محمد حنفیه ارزندی ارادت و [illegible] ترک سعادت
از آنحضرت [illegible] خواست حضرت بجواب نجات گفت ای برادر اگر من در سوراخ جانوران زمین
پنهان شوم [illegible] آمده مرا بیرون می آورند و بقتل می رسانند و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که یزید
چند لشکر گرانی [illegible] عربی از ایشان [illegible] با امارت حاج بمکه فرستاده تا آن امام عالی نهاد [illegible]
آن [illegible] در همان خانه خدا شهید [illegible] لشکر اگر چون کافر [illegible] اسال [illegible] طوف
خانه پروردگار گذاشته و امام عباد با وجوب احرام حج را بعمره عدول فرموده از مخافت سفک حرمت خانه خدا
که پناه اهل جمله آفاق است قبل از اتمام حج رو بجهت عراق نهاد و از این باب بود که چون [illegible]
دنیای دون و حفظ دولت [illegible] خود با آنحضرت ظاهر بعزت سلوک نمود و [illegible] سعادت [illegible]
حرمت آنحضرت ظاهری نمود آنحضرت هم گوش سخنان کوفیان نکرده جانب ایشان نه نمود و در آن زمان
[illegible] فرمود [illegible] آنحضرت دانسته که [illegible] شدند در [illegible] جهاد [illegible] دولت [illegible]

ابطال باید

احتساب را به محل اعتراض خواهد بود حاشا و کلا جواب دیگر آنکه حق تعالی هر گاه مصلحت در [illegible] خود داند پیغمبران
را و اوصیای ایشان را به تعرض مخاطرات تکلیف نماید چه اعتراض بر ایشان وارد آید چنانچه حضرت نوح را با بیش از
هزار تنها مبعوث گردانید و موسی و هارون را به دعوت فرعون گشانید و حضرت رسالت را به تبلیغ رسالت
بمکه فرستاد و تنها از برای مصلحت از شر اعادی دون فطرت بمحافظت [illegible] خود وارد او بسیاری از پیغمبران را
برای اتمام حجت و بیان است گذاشت تا با نواع سیاست در دعوت آنها تنها شهید گردیدند و اگر در خصوص [illegible] آن امام
مظلوم جان شریف خود را فدای دین حنیف جد بزرگوار خود کرده اگر [illegible] صلح منور بود و انکار [illegible]
هیچ منور بود تا روز بود شرایع دین و اصول و فروع فراموش شده [illegible] المرسلین [illegible] گسسته بود [illegible]
لعین [illegible] ارکان شریعت خاتم النبیین گسسته بود و امور [illegible] با هم [illegible] شهادت
آنحضرت [illegible] آن رخنه را بسته [illegible] اگر صلح حضرت امام حسن و [illegible] امام حسین
نبود [illegible] بر قرار بود و [illegible] اهل دین [illegible]
اعمال آن [illegible] سخن [illegible] کفر عالم را [illegible] شهادت آنحضرت [illegible]
و مورث زوال عقاید [illegible] خروج کردند مانند مختار و سلیمان [illegible]
خزاعی و دیگران که علم خلافت [illegible] شدند و ارکان دولت بنی امیه زوال [illegible] و همان [illegible]
و استیصال اهل ضلال شد [illegible] دولت بنی امیه و اوایل بر پا شدن اساس دولت بنی عباس [illegible]
چندان قوتی [illegible] شد و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین علم [illegible] علوم الهی در میان [illegible]
ارباب علم [illegible] شدند [illegible] علوم [illegible] شیعیان در اطراف عالم [illegible]
شدند و دین حق [illegible] ظاهر شد و در [illegible] شیعیان [illegible]
و شرایع [illegible] شدند [illegible] ایشان [illegible]
اگر [illegible] تامل کنی [illegible] خروج [illegible] آنکه [illegible]
جان من [illegible] شیعیان [illegible]
از ان [illegible] اعتراض [illegible] ایشان [illegible]

ابن بابویه و [illegible] بسند معتبر [illegible] ابن بابویه و شیخ جلیل کلینی از حضرت صادق
علیه السلام بسند معتبر از حمران روایت کرده که حمران گفت بخدمت آنحضرت عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار گرانست
بر ما شما در دنیا و جهاد شما اهل بیت نزد [illegible] و در دنیا آنکه اصلاح مردم بشما [illegible] در این
وارد شد آنحضرت فرمود که هر یک از ما صحیفه داریم که آنچه باید بعمل آوریم در ایام حیات در آن صحیفه ثبت است و چون
به عهد و چون آن صحیفه تمام میرسد میدانیم که وقت ارتحال ما است [illegible] پس آنگاه حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله نزد او می آید و او را خبر میدهد که وقت فوت تو رسیده و او را بر وقت ارتحال کند و منزلت او را با او [illegible]
و چون حضرت امام حسین صحیفه خود عمل نمود هنوز تمام نشده بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خبر شهادت آنحضرت
با آن [illegible] فرزندان و [illegible] و چون شول جهاد شد ملکه [illegible] تعالی نصرت و امداد آن
حضرت را از جناب رب العزت کردند و چون رخصت حاصل کردند چون بزمین رسیدند آنحضرت را شهید کرده بودند
حق تعالی [illegible] و حی [illegible] که نزد قبر شریف آنحضرت باشند و در آن شهید [illegible] تا آنحضرت [illegible]
رجعت نماید و شما [illegible] خود کردن یاری و نصرت آنحضرت که این بود آنچه در آن صحیفه
نوشته شده بود و هنوز بعمل نیامده است و در روایت معتبر دیگر [illegible] که در هنگام وفات رسول جلیل وصیت نامه آورد
و دوازده مهر از طلای بر آن زده بود که هر امامی مهر خود را بردارد و آنچه در تحت آن مهر نوشته در ایام حیات
خود بعمل آورد و در این مقام سخن بسیار است و برای ارباب فطانت آنچه ذکر شد کافی است در آثار [illegible]

**در بیان وقایع جانگداز و مصائب محنت پردازی که بعد از شهادت شهدا واقع شد**

بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک اللهم من عظم مصیبتنا [illegible] صاحب المصیبة [illegible] والائمة [illegible]
والمسلوب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

ستور [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اهل البیت [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] [illegible]
فصلی الله علیه و علی الذریة الطیبة الطاهرة [illegible] الزاهرة و علی الارواح المقدسة الذین [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نشنه [illegible] بسند معتبر از زراره روایت کرده است که امام محمد باقر یا جعفر بن محمد الصادق روایت فرموده که ای
زراره بدرستی که آسمان چهل صباح گریست بخون و زمین گریست چهل صباح بسیاهی و آفتاب گریست
چهل صباح بسرخی و کسوف [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و چون [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
جبرئیل [illegible] [illegible]

والعن الفراعنة الکفرة الذین [illegible]
[illegible]

سوزند و بخود شدند رفقای آنحضرت را که خیمهای خود بر روی زمین سوزند هر که زبانهای آتش ابرکین
زمین را سرنگون نمودند هیچ وجه نزد خدا محجوب نیست و هیچ گریه کننده ترسا اند و که از آنحضرت گریه
دیگری از آن که بحضرت آن زد و خود سر زد گناهان بزرگ را و هر که بر آنحضرت بگرید بیک آنحضرت فاطمه گرده است
زیارت آنحضرت نموده است و جان آنحضرت رسانیده کرده است و حق اهل بیت را ادا نموده است
و در قیامت هیچ بنده محشور نشود که دیده او گریان باشد مگر کسی که بر مصیبت حسین گریسته که او محشور شود با دیده خندان
و بشارت با دهد او را خداوند تعالی آنچه را شادی و سرور ایشان ظاهرست و علامت فرح در چهره ایشان پیدا و نمایان
همه در رستن و بیند که گریسته گان بر حسین ابن علی و تمامی خلق را تمام جناب میرند و ایشان در زیر عرش خدا
آقای خود و خاطر جمع نشسته شاد و خندان و هر چند ملائکه نزد ایشان می آیند و ایشان را تکلیف و حول بهشت
سلام ایشان را ابلاغ نمایند و بگویند که این حال جمال است صحبت آقای خود بهشت خود را بهشت نمیکنند
و لقای آنحضرت را خوشتر است از دخول بهشت و حور و غلمان را ایشان پیام میفرستند که ما از شوق لقای
آنحضرت را که در نامه گاهی است و ایشان را لطف سرور دهی که از شرف صحبت آن سرور و در دل آنها حاصل است
می کنند که پیغام آنها را شنوند و جایی که جواب گویند و ایشان اهل بیت را می بینند که در رو بوی آتش می نشینند
و ایشان بواسطه دیدن منازل آن نیکوکاران و نور و این بار رود است و شفعای ایشان و میدهد و از ایشان انوار ایشان
او سرور و در دل بر ورود ایشان تسکین بگیرند پس ایشانکه از جانب ایشان و فرزند و اقربای ایشان پیغام می آورند و ایشان
که حضرت ولی نعمت و بهشت ایشان مهیا کرده است و مشتاق می آیند و آنها در جواب بگویند که ما جواب آنها را نمی نویسیم
و بعد جواب سکان حوران و غلمان میرسد و میشنوند که در پایه عرش نشسته از خلق حاضرند و میگویند و تسلی و آنها
نشستگان نجات یافته را یاد می شود پس آن ارباب که گریه کنان در مصیبت آن جناب سعادت ایشان و بسیار نیکو نیز
که جمله حاضر ایشان را آن سرور را چون ترا آگاه باز رجوع نمایم اگر که مهربان است و حاضر شده اند
منازل ایشان را که ایشان را گریسته خدا را خود گریان و در مصیبت او تعالی آن که در شأن منازل بهشتی خود رود ای ماه بیاران
سعید ابد بهشت جاوید می آیند نعم خدمتی که بر حسین گریه و در این خواهیم رسید روشنی از ایشان گرد از بیان حال گناه از
مصایبی که جان فدا شد آن را که در ید و منتظران بایست آن خاندان رقیب که بعد از ذکر بیان شهیدی که جا بجا آمده است

دارد

سابقه نمودن

نسخ شهید و شهید کجا سرو دیگران وقوع آن واقعه را در زیر این قصه ابو مخنف چنین خبر داده که چون سرهای آن سروران جهان
در کره کان زمین و آسمان را بر نیزه و سنان کردند فغان از اهل بیت و زنان و صورش ملکوت بلند شد حضرت امام زین العابدین
در غل و زنجیر گرفتار و عنوان شهور نفر از فرزندان امام حسین که کودک بودند و در اعلاء کوچک دیگر آقا حسن مثنی در دو بود
او را خبر آوردند که بر دو آن سرداران حضرت مخدرات اهل بیت رسالت که اهلبیت و آل او را بر جمازها و شتران برهنه سوار کردند و از
جمله که شهر را دمشق از این اشقیا بر کنار و در بازار حجاج و ابن سعد و زینت بر کرد و در خدمت شهر شهر کرده در درت
دیگر سرها هر روز بر نیزه احمد و معه این مسلم داود و سرهای بقیه شهدا را ابا و شمر و لعنة الله علیهم و چون بحجاب کشتند
کشتگان خود را بیابان خاک و خون غلطان دیدند خود را بر آوردند و سلات ایشان بر زمین و از آن کردند و چون
لشکریان رجیم مطهر و جسد شور و پر خون ببینند و از آن ساعت چنین آتشی بر جگر افتاده و چون کنان جمله از بیخ پدر
و به کمر بسته خود را از شتران بر زمین افکندند پس آغاز گریه و زاری و ناله ساختند جنان آتشی در عالم خاک
بادل دردناک بر خویشتن که در این نکان ملایک از اشک و دلهای پاک و بیابان اهل بیت را بر آن حضرت
بر خیمه زینب خاتون خود را بیحال رسانیده بر زمین و نالید که یا مصطفی بر زمین و نالید که ای محمد این حسین
بر گرفته و دوزند شسته است که با عضای بریده در خاک و خون غلطیده و بدان تشنه نیست او از قفا بریده و جسد
مطهرش برهنه در وادی کربلا در خاک و خون کشیده و بر روی نورش از خون سر مبارکش ای پدر بزرگوار
در بیش مطهرش از خون سینه ای که اهل جهان در زدن قیام که مارا با اسیری ببرند و هیچ حرمت ترا رعایت نکرده
و حرمت تو ایشان رعایت کردند نه ما را اسیر کرده است و دل ما را آتش زدند که هیچ بر ما نباید ای پدر خود
فاطمه زهرا خطاب کرده بگو که ای دختر و مرغ هوا کباب کرد از حکایت احوال شهیدان کربلا با تخت آن سر و ساربانان
در بیابان در آتش حسرت کباب گردید و دیدهای آن سکنه در طرف خیمه با ای در وادی ای خیر خیر کربلای کن
بجانب صحرای کربلا و ببین چنین بر کنده خود را که از شتران بر زمین افتادند و دست و آن بیابان وادی و دورشان
اکنون دل این تشنه کامان که خون روی چون خون در آن روان است جان بیرون برفت و شتاب بر این گردنه
و خون غلطان این جگر گوشه که در این صحرا در تو در خیمه افتاده دختران تو ایم که چون عزادار این ماتم بی باوری
فنا و نعش با یک نفر ای ای ای ای نامه است و تا ابد ای پدر ای داختران قوم که ما گرفتاری در اسیری گرفته اند و در بر آن

رهنما بنده بگو قدوم مبرز بیس پاکی کوشه رباب و چشم خون فشان روی بجسد سرور شهیدان کرد و گفت فدای
تو باد جان زینب چون فدای فرزند محمد مصطفی وای جگرگوشه علی مرتضی وای نور دیده فاطمه زهرا وای پاره تن خدیجه
کبری وای شهید آلعبا وای یا غوث الله اهل بیت و جان پرور ای سحاب آل محمد یا در شکر مصیبت شما بر کربلا
شاکر شماریم امروز جدم محمد مصطفی از دیدار شما خرسند و پدرم علی مرتضی خوشحال شاد اکنون از فرزندان دختر
تشنه خون خدا کرد بیند کرد پس سرور شهیدان زینب اسیر زنان و دختران امام بند ساز زن جدا و بدون
شوهر بزرگوار خود دور گشته و او برادر این نیاز که مهتر بجان دل کوشته از آن جگرخون بسته عالی و چون
از بهار زنده و نوعی انگشت که خاطران نامی از داستان خون گریه نگاه آن دوره انتشار یک ادوش جاودانگی
انکور شهادت جفا آن محنت زرد ظلوم بجز از هر جسد و بی سرو خود و خدا کرده تشنه تر از حضرت امام زین العابدین دربارت
که آن سرور فرمود که چون در صحرای کربلا پدرم جناب تشنه لب شهدا برادر و عم و یاران نشنه لب بسیاری در ستیز دست زنده و حرم محترم
در میان کرم آن معقول ظلم و ستم بار جفا شد آن بند ره روانه کرده کردانیده و چون لشکر که قتال رسیدیم جسد پدر
و عم و برادر و شهدای دیگر را در میان خاک و خون افتاده دیدیم چنانچه بر من عارض شد که روح من از تن برود که رنج روحم
از آن سینه آن بدم بر آرکند چون زینب خاتون عمه ام آن حالت را در من بگرفت و گفت ای نور دیده بقیه السلف
وای یادگار بزرگوار این چه حالت است که در تو میبینم گفتم چگونه جزع نکنم و حال آنکه پدر بزرگوار و سید و سرور عالمیان
خود را با برادران کامکار و شهدای نامدار دیدم تن های ایشان در میان خاک و خون غرقه و عریان و هیچ کس
ایشان را از مسلمانان نه پوشیده که بدفن ایشان بپردازد عمه ام گفت ای نور دیده چنان اندوه و حزن مکن رسول خدا
عهد کرده است با جد و پدرت و خبر داده و برده که حق جل علا گروهی را بر ساحت آن خواهد رسانید و که دست آنها را نبرند و آنها بدین شهید آل را
که آن جماعت آن اعضای پاره پاره را جمع کنند و دفن کنند و جایی سازند خواهند کرد و بنا نهند بر ای قبر پدرت سید الشهدا و این علم
که اثر آن هرگز برطرف نشود و نشان آن نیابد مرور زمان و هر چند کوشش و سعی کنند اصحاب کفر و ضلال و اتباع فرعون در محو آن از آن علامت
روز بروز اثر آن ظاهرتر گردد و طوفان شرک اطراف و اکناف شرافات در آن اثر آن مکان باقی علامت آن
منبع نور آن شهید که قبله صلحاء و اولیا است سازند پس از آنکه آن حرم روضه مقدسه محل طواف مؤمنان شود
امری و حیات سرمدی قرار گیرد صحت و سلامت نگاه داشته وی از صحبت ابدی این روایت را ابن حنبل روایت کرده است

محمد بن...

حضرت رسول خدا همه بودند و دختر خود فاطمه زهرا علیها السلام تشریف آورده و فاطمه یک اخر برای در خود حضرت حوره
ساخت و حضرت امام حسن علیه السلام طبق خرمای آورده و حضرت گاسه شیری و حضرت آوردم و حضرت بوی سوت رنجان را امام حسین فاطمه و حسن
و حسین صلوات الله علیهم از آنجا تناول فرمودند و حضرت علیه السلام برای آوردند و دست بخیر ثمر از آن شستند و چون شستند و حضرت را
خوش گشتند و از روی سر در آستانه بر نظر رحمت بسوی اهل بیت خود کرده پس بتره آسمان شد و رو به قبله کرده دست
به دعا برداشت و بعد از فراغ از دعا بسجده رفت و خدای بی نیاز را بگفت که خدای حضرت کریم شد و چون
سر از سجده برداشت آب دیده بر اثر آب باران از دیده بسیار و بعد آن حال اهل بیت بماندند و حال اهل بیت رسول علیه السلام
شد پس حضرت امیر المومنین و فاطمه علیهما السلام از نسب آن حال سوال کردند حضرت فرمود که چون من از طعام شما تناول کردم
جبرئیل از جانب رب جلیل نازل و چون حضرت حق جل علا را در آن طعام که حاصل شد بفرمود ترا نام ور و در دنیا
بخشیده بر تو گوارا باد دستور فرموده که ایشان با فرزندان ایشان با تو در بهشت باشند و هیچ از
جدا نباشند و هر کس که بر عطای و بانیان هم کرامت و عطیه نماید تا تو راضی و خوشنود گردی و بکش بلای یا این
در هر مکان با ایشان خواهد رسید و روایت علامتی کرده ترا خوشنود شده و دعوی کنند که از آنجا تواند زخدا
رسول اثر ایشان بر آنجا در کار و از کس از آن آنجا در آن گشته خواهد کرد و در هر یک را در مکانی دفن خواهد کرد و
ایشان را بکد گردد و در سپارند و حق تعالی ایشان را از این عجایب حسنه را کرده است و بعد از آن جان ایشان
کرد انده پس خدا را حمد کن و قضای او را رضا داده از پس گریه گفتای جبرئیل گفت ای محمد بر او در طلوع از ایشان
ابطال که هر علامت را مطلوب آمده است مقصود است که گرفتار خواهد کرد تا آنکه نظم و جور در عهد نهاد دنیا خواهد
رسید و این فرزند زاده تو حسین شهید خواهد شد با گروهی از فرزندان و اهل بیت تو در مکان است از کنار کوفه دور
در زمینی که او را کربلا گویند و سبب آن زمین را کرب و بلا و شدن کرب و بلا بر دشمنان تو و درت
تو در روزی که نشده حسرت و شمشان تو در آن روز تا پایان نفرسد آن زمین پاک ترین بقعهای زمین است و بر حرمت
ترین قطعهای زمین و آن زمین از زمینهای بهشت است و او را در آن روز حسین خشت چون در آن آمده اند لشکر کشته با ایشان
لشکر کفر آمده و شهید کنند فرزند زاده ترا فقیها بی عقل افراد و سنان چنان نور بهشت کشند
جمیع اطراف زمین بر آن در آن روز و دیگر روز در بهشت خواهد لرزید و در آنجا روز گوهها به حرکت آیند و دریاها در دم برآید

مراج و نظم آسمانها و اهل آسمانها فزع و اضطراب شدند و از واسطه عظمت آن مصیبت تو در رسیدن خبرهای
به عزت تو از اهل بیت نبوت آیند و ملک کتاب و تسبیح محمود تا نا که ما که از خدا دستوری طلبند در یاری کردن ایشان
ضعیف مظلوم را که حجت خداوند زمین خدا بعد از رسول خدا اند پس حق تعالی وحی کند بسوی آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها
و هر چه در آنهاست که منم پادشاه خداوند قهار و خداوند جبار که گریزنده از دست من در نمیرود و درکشنده ...
شکر دارند از انتقام حکومت من بیرون نتواند رفت هیچ جا عبده و آنچه خواهم و در هر وقت که خواهم انتقام خواهم
کشید بعظمت و جلال خود سوگند یاد می‌کنم که عذاب کنم کسی را که فرزند پیغمبر مرا کشته است و هتک حرمت او کرده
و رجب کشته و عترت او را بقتل آورده و عزت او را پایمال کرده و حق او را شکسته و در اهل قرابت او اهل بیت ظلم را
بهم پیوسته چنان عذابی که احدی را نکرده باشم پس در آن وقت هر که در هر چه در آسمان و زمین است همه لعنت کنند
هر کسی که ستم بر عترت او کرده و هتک حرمت او را حلال شمرده و چون آن گروه سعادتمند بسوی سعادت شتافتند
و فیض سعادت در کون ... حق جل و عز روح ... ارواح ایشان ... [illegible]
ملکی چند بر زمین آیند با ظرفهای از یاقوت و زمرد که مملو از آب حیات باشد و با خود بیاورند از حله‌های بهشت
بهشتی و بوی خوش بهشتی و آن بدنهای بهشتی را آن آبها بشویند و آن حله‌های بهشتی را کفن کنند و آن طیبهای
حنوط را ... سازند و صفوف ملائکه بر ایشان نماز بگذارند پس حق تعالی گروهی را برانگیزاند که در ... ایشان ... [illegible]
... کرده ... ایشان را ... آن بدنهای مطهره ... [illegible]
و علامتی برای قبر ... [illegible] ... برای اهل حق ... برای رستگاری ... [illegible]
روزی فرود آیند صد هزار ملک از آسمان و احاطه می‌نمایند بر دور آن و صلوات بفرستند و خدا را تسبیح ... [illegible]
... ایشان و طلب آمرزش می‌کنند برای زائران ... [illegible]
آنحضرت ... [illegible]
... [illegible]
آن ... [illegible]
در ... سعادت ... خداوند عالم ... شهید ... [illegible]

جابر جابر

جابر جابر را آن جابر ... [illegible] ... زینب خاتون فرمود که چون ...
شود مردم ... بر آنکه حسین ... [illegible] ... در آن ایام ...
آمده ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... حضرت رسالت صلی الله ... [illegible]
شیطان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... اهل بیت رسالت ... [illegible] ... ایشان ...
بنی آدم ... در تمام عالم ... [illegible]
... [illegible]
کرده ... حضرت ... [illegible]
... [illegible] ... اهل بیت ... [illegible]
... فاطمه زهرا ... [illegible]
... زینب خاتون ... رسول خدا ... [illegible]
... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... زینب خاتون ... [illegible]
... [illegible]

سم اسبان کنند چنانکه شرح این قصه را از قصه شنیده و از آن قضیه چنانکه آگاه شده ثبات تستاف تا بر سر کاران
رسید چادر بر خاک بیاد فتاده را کمک در کرده چند بار شهید را در بر کشید و بال خون بر خویش کشید کرد
و دست خود را بر سینه بعادت همچنانکه از قتل اهل کشته کشت چون روز دیگر صبح صادق از افق سر زد
و آن جماعت کافر بی خبر سر تیره رو روی آن چهار راه برخوردند تا کنار آن قتل بگاه که ایستند شبانه آواز
سم ستوران همه آن کافران شنود از جای برخاسته شوره نقره بقهر کشیده که زمین فرو ریزد و در هر آن سال آن گاه بم
و عمر سعد پلید از شاه مدینه کالت بر سید و گفت این قصه است شده فدای آن بکشید در راه کوه را کرده اند
مردی از بنی اسد کرده که در کنار نهر علقمه گشتی داشتم و در آن اوقات بر سر آن کشت مردم هر روز
کرباد و در آن مدتها بودم و روزی خوش تر از روزی که شد تمام برسید و بر بسته بسیار کاران از آسمان بر زمین
نزد آن نجوم تابان فرود می آمدند و با لابر شدند و دو هنگام تمام شبی از جانب قبله تابان جمعی سیاهکاران
برفت و صبح بجای خود در کشت و من گمان می کردم که آن جا ذرت دزدیده از آن سیاهکاران بعضی بجای خود
رواز شده و صبح که ملاحظه نشد و دیده نشد که نور ها است برای آن آنکه نیامدند تا شبی از آن اسکنان فارس امر
در میان کشتگان در اطراف بودم و در خواب رفتم در هم شیری جنبید از جست شعله آمده ضرب سوی تن
کونت و رشت کرده بر سر یکایک از آن کشتگان که چون ماه بودند آن روشنی بیداد زنت و آن شیر چون در
میدان در کرفته رو بر روی آن می نهاد و زاری می نمود بر بسیاری حرکت و چون ابر از تمام مرده گان
نا برکرشت شمع و مشاعل در آن صحرا چندان افروخته آمد و شعله ها برخاسته که از روز روشن تر شد و از هر
آواز نوحه و شیون برخاست و بانگ و جهان بانگ و ناله ها شنیدم و یک جماعت هم و از آنجا از ضعف بر سرم
کشته کردیم ستم از زبان جهان و سپاهیم بر حال آن کشتگان نوحه کنان بر سینه زنان و از آن تمام تا صباح
در صباح و فرمه کنان وارجاع آن شیر برسیدم گفتند از آنکه از کاران شیر کسی شیر خدا شاه ولایت علی مرتضی است
و از روح نا خدا و دیگر دیگر بار است و بر کشته فرزند خود گشته نشد جنین که دید بدشت کربلا و آن شیخ
منع اولاد را نوحه سرا بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین علی صراط ال
و نصرنا من انتقام علی اولاد الرسول و نصلی علی سیدنا الذی جلال نکاره علی ... و ابنائه العظیمه
الهول

الهول و سلم علی اولاده و سلالته الهول علی الولاده المذبوح من الغفاری فی ارض کربلا من نسل سعد الله
الرسول واخرناه من ذریه من نکث عهدا الیس بعد الاول و نذر بعده کرکس بیاره طاهره طالب
والهول و رمی علی امره بالاسلام حاس بیت فتحن علی العزا الهول و علی ایام الصغار و کبار
فی الکوفه حین نزول و حول ذلک علی بنی الوحی فی من الطفوف حوالی دار بایت حرب فی الدار
واحرناه مع ذریه الرسول و حرم الرسول یوم الکوفه حین الوصول ولما رات زینب و اخت الحسین راس
الشریف علی الفتاه فضرب راسها علی محمل المحمول حتی انکسرت و الدم سال حتی جرت ان الهطل
الهطل تحت تحت ذلک و الهول و عذاب الستان راسه فی ساقه و ذر حاسن السبط کالبدر الکامل
یا اخا کلک کلک تهش علینا ما له قد قتل و صار علینا یا قرینک الا ما نه صرت مخضب بخون سود الالوان
من قدم الهول و نمس بمار الخلافه تشرت مسکنا و حبک عنا مدران الغلک فاطمه الصغری فی مهد والزینب
الکبری فاعطف بها و تبعض علیها و یا اخا الاکبر من ولدک الحرین الاکبر من العاد من و هو علی الاکبر کا شجر
حمیمه من نور الاله ذی مجروح و کان شکله یقول و قتله من ظلم الاله عادی مقروح و هو مکرر و قول علیها
الصبر ام کلثوم فی اهدی امام المظلوم من آل الرسول المحزون و الثمره من اعطاء اهل الکوفه المجهول
احدث تهم و طرحت علی الارض فقالت یا اهل الکوفه اهد فه علینا حرمه من الورع و الرسول صلی الله
علیک یا ابا عبد الله و علی اصحابک الاخیار و لعنه الله علی اعدائک الاشرار الی یوم الهول
اخی الغرور سم سیندرو وجه الغول بالا خلا الشفیق طلب مم
داغ و ابر سبز و حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت امام حسین در کودکی نزد
حضرت رسول می آمد حضرت امام حسن هم مو بود با هم حضرت پیغمبر در ایشان نگاه می کرد و
در بر کلوی او بوسید و در زبان مبارک و در دهان مبارک روزی آن امام مظلوم گفت ای پدر برای چه
حضرت بر فرزند ای فرزند گرامی چگونه نکنم که موضع شمشیر دشمنان را می بوسم حضرت امام حسین مدتی
مهربان عرض کرد که با جدا جدا حسین را خواهند کشت حضرت فرمود که بلی والله تو و برادر تو و پدر تو همه را
خواهند کشت حضرت امام حسین عرض کرد پس را که زیارت خواهد کرد از امت حضرت فرمود که زیارت می کند ترا
و پدر ترا و برادر ترا و ترا که شیعیان و صدیقان از امت من این شهر آشوب از ابن عباس روایت کرده

که بعد منوّر ماه و سعد و میمون از عاشیه در خواست کرد که خوابی دیده ام می خواهم خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
عرض کنم جهت از برای من طلب کن چون رخصت یافت بخدمت آنحضرت شتافت گفت در خواب دیدم که آفتابی
از بالای سر من طلوع شد و از آن آفتاب آفتابی دیگر بیرون آمد و ماهی از فرج من بیرون آمد و از آن ماه
سیاه ستاره سیاهی بیرون آمد و آن ستاره سیاه بر آن آفتابی که از آفتاب بیرون آمده بود حمله کرد و آن
آفتاب را فرو برد پس جمیع افق آسمان سیاه شد و ستاره های چند دیدم که از آن ظاهر شدند و ستاره های
سیاه بر دم که در زمین ظاهر شدند و جمیع آفاق زمین را گرفتند چون آنحضرت این خواب را شنیدند فرمودند که از
در بیرون رو ای دشمن خدا که اندوه مرا تازه کردی و خبر مرگ دو دوستان با دمن آوردی پس بسیار گریستند و فرمودند که
خداوندا لعنت کن بر او و بر فرزندان او که از خدا دور است پس چون از تعبیر آن خواب اخبار کردند فرمودند
که آن آفتاب که اول طلوع شد خورشید برج امامت شاه ولایت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب است و آن ماه
سیاه که از فرج ملعونه بیرون آمد معاویه [illegible] در اسلام است که با فگندن عالم را ظلمت پوشاند و آن
ستاره سیاه که از ماه سیاه بیرون رفت و آفتاب را گرفت یزید [illegible] که او را فرو برد [illegible] که با خاص شهید
خواهد کرد و فرزند وی بسته [illegible] و خون خواهد شد و [illegible] آفتاب تیره و منکسف خواهد شد
و تیره که کفر و ضلالت اهل نفاق آفاق جهان را خواهد فرو گرفت و آن ستاره های سیاه که دیده بود که در روی زمین
پهن شده بودند منافقانی اند که [illegible] زمین راه سپرند و در مرکز کره عالم چون دایره محیط خواهند گرفت
و در بعضی از کتب معتبره از عبدالله بن عباس روایت کرده اند که گفت چون در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام از اطراف
[illegible] صفین هم از جانب [illegible] لعین [illegible] در روی کین آمد و آب فرات را مانع شدند و خواست که
تا اصحاب آنحضرت از آب [illegible] شوند [illegible] اصحاب [illegible]
از آب دور گشتند [illegible] ناگهان [illegible] حسین [illegible]
آمد و رخصت [illegible] آب [illegible] سپاه [illegible] لب [illegible] آنحضرت
با جمعی [illegible] منافقان [illegible] آب [illegible] حسین [illegible]
[illegible] آب را پس گرفته [illegible] آب را [illegible]

در هنگام

در هنگام توجه کربلا و رسیدن هنگام خود بر سر راه شهید گشته اند به نیت با شمر مدی غارت بجای آ
کردن با آنکو دشمن بود و چون از لشکر اعدا آن خیل ضلالت شاهده نمود آن کان کرم و سخاوت معدن
جود و عطا خود بنفس نفیس ترحم کرده و از آب اگر لشکر لب تشنه بر آب کرد اینه چون خبر فتح آب
با تحاب رسید حر [illegible] برج در باب سلاح [illegible] و دیدها [illegible] رحمت و از فضای
ملک [illegible] و طرب [illegible] هم و غم و درد [illegible] عرض کردند با فتح
مرو [illegible] فتحی [illegible] روی نمود با دیشادی نمود و علم شادمانه را افراشتند
آوازه کردند که به شما از رحمت گشت [illegible] فرو [illegible] روزی را که اولاد در صحرای
کربلا تشنه لب شهید کنند و از آب فرات او را و عیال او را منع نمایند و بعد از شهادت ایشان بر هم کنند و
خیمهای حرم بر دو زنان را در کنند که و اولاد نبی که فرزند خود شده [illegible] گفت ای امیرالمؤمنین
که چنین [illegible] خواهد شد [illegible] آن ترک کرد و [illegible] شهید [illegible]
روایت کرده اند که چون بعد از قتل و غارت و اسیر کردن اهل بیت رسالت [illegible] آن طهارت در کوفه
در درد [illegible] اهل کوفه از زنان و مردان [illegible] از زنان [illegible]
پرسید که شما از کدام اسیرانید گفتند ما اسیران آل محمد صلی الله علیه و آله که شما [illegible] چون [illegible]
[illegible] خانه [illegible] اهل بیت حضرت [illegible]
آل رسول [illegible] آل [illegible] خاتم النبیین امام زین العابدین [illegible]
[illegible] دولت [illegible] کردن [illegible] بریخته [illegible]
[illegible] سرای [illegible] کشیدند [illegible]
[illegible] امام شهید [illegible]
[illegible] کشته [illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible] اشاره کرد [illegible]
مردمی که در گریه [illegible] کباب

سال آید و بر شما غالب بود بر شما هر بلا است و غالب کل غالب پس حضرت امام زین العابدین صدا در داد که
ای عمه توبه و بیدا و بس است بحمدالله عاقله و فرزانه و کامله و دانائی بی معلمه که بعد از نصیحت جزع و گریه و شیون
دیگر سودی نخواهد داد و با نصفا از نزد پسر زیاد دادکان خاک اهل بیت رسالت ما و داد از حضرت امام
رسمی که برای جناب سیادت و تحیت و سلام لایقی مشغول است که بعد از رفت خاتون دختر پیغمبر کنیتی چند و خود
فاطمه زهرا فاطمه دختر سید الشهدا با وجود مرکبان و سینه نور او داد ای خطبه بلیغه در آن عهده کوفه او چنان
نور سراآمد که حجت خدا را بر قوم دغا تمام نموده است که فغان و خروش از اهل کوفه بر آورد و گفت بعد از
حمد خدا و ثنای سید و سرور ما محمد گواهی میدهم بوحدت و یگانگی خدا و بآنکه محمد بنده و رسول خدا است و گواهی
میدهم کشته شدن اولاد امجاد و فخر کائنات بدون جرم و تقصیر در کنار فرات خداوندا پناه میبرم بتو از آنکه
افترا بندم برسول خدا گواهی خدا [illegible] و گواهی میدهم که تنادی بر پیغمبر خود محمد بن عبدالله از برای
و عهودی که برای وصی و خلیفه خود علی ابن ابیطالب گرفت از انتسابات خلافت و امارت در [illegible] بعید
ای اهل کوفه و اهل مکر و اهل حیله و اهل مکر و غدر حق جل و علا ما را که اهل بیت [illegible] رسول خدا ایم مبتلا
گردانید و شما را با محبت و ابتلای ما به بلا را با نعمت گردانید و برای شما عقوبت [illegible] علم خود را با ما داد و فهم را
در ما نهاد ایم صندوق علم خدا و مخزن حکم [illegible] حجت رب العالمین بر روی زمین خداوند ما را بعدل داد و ما را گرامی
داشت از بنیای عباد و در بنیاد [illegible] بر کرامت خاتم انبیا [illegible] و پس تکذیب کردید ما را و کفر
نمودید ما را حلال دانستید خون حرام ما را [illegible] ما را اسیر کردید ما را و چون اسیران
ترک و دیلم و هر مرز و بوم [illegible] ما را [illegible] در روز قتل جد ما علی بن ابیطالب که معروف بود [illegible] موصوف بهارم [illegible]
دقایع ما [illegible] سجده گفتید [illegible] حضرت امام حسین [illegible] ذات [illegible] و حکم [illegible]
بخون [illegible] ای [illegible] بادیه [illegible] جد ما [illegible]
جد من حضرت خاتم [illegible] بتقاص [illegible]
آن روزگار [illegible] و [illegible] عبادت [illegible]
خنجر بدرم حسین [illegible] دو زخ کشیده

تیغ

زینب و رب نار چنان [illegible] که هر کسی شنفت [illegible] نزدیک شده است و در آن انجمن سخن
[illegible] حمد خدا و نعت سید [illegible] صلوات [illegible] اهل کوفه و غدر و ای اهل حیله
آیا شما را مسکر [illegible] و حال آنکه از آب دیده ما [illegible] از ناله [illegible]
خود را [illegible] پیمان را [illegible] حکم [illegible]
[illegible] آزاد کان [illegible]
در آتش جهنم مخلد [illegible] آیا [illegible] ما [illegible] بسیار کنید و کم خنده کنید [illegible]
و عار [illegible] این [illegible] کدام [illegible] آن [illegible] از [illegible]
[illegible] کرد [illegible] مردم [illegible] خون [illegible]
خاتم پیغمبران [illegible] پناه [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] خود را آزاد [illegible] لعنت [illegible]
[illegible] کرده و خود را [illegible] حضرت رسالت [illegible] رحمة [illegible]
کردی [illegible] آخرت [illegible] خدا [illegible]
[illegible] از حضرت رسالت [illegible] اهل بیت رسالت [illegible]
[illegible] خون [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] خداوند جل و علا و خداوند [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible]
جگر گوشه فاطمه زهرا [illegible]
[illegible] پیری [illegible] آل رسول [illegible]
مگیف [illegible] بهترین مردان [illegible] بهترین زنان [illegible] بهترین [illegible] جوانان [illegible]
بهترین جوانان و اولاد [illegible] بهترین اولاد [illegible]

بلکه

علی وحسین بن علی شبیر هندی و کبر سنده زنان و دختران چون اختران که بوده خدا و رسول را طلع و بنده
خاک و خانهاک بر وبان ترحم کننده باد که میانشان گردهی که سبا نند خانه پاک آنجا نهادی همانگ
دختهای ینیاک را تا کنده وای بل خود وجه حدود بر زرکه دجلات ها و نا نباور دید رحاظت ستمی
و ااما منادیان کرامات فضل ملت و مجد شده است بهر که جانبند منتهی جان بخشش و عطا جانکه شکوم
ولک مصلی آنکه ز شیر تیار و کسی که خدا داده نوری بستابه با نور همانکه آن فرمان فرمات خالق
طار قمن لم تجعل الله له من نور فما له من نور پس آن نجات آن جان سوز که کو شه سید شهدا و دل پر خون نجم تبلا
فاطمه کبری جوش از خاطران بر آورد و درد و دلدار اکنون دختیان آورد بس کجغه برات امیر المومنین و کلو که
شهید معصوم دلهای ما راکباب کرده و دختهای ما را کم آب پس ام کلثوم دختر دیگر حضرت سنده تنها فاطمه زهرا
صدا کرده مند کرده و از بروج محترم صدر داو که ای اهل کوفه بد احوال شما و روسیاهی شما در گفتار شوش و رو کردار
شما را در حضرت امام حسین را بجه سبب بد بار خود خوانده ولی از خواندن چکونه شد که خود را از صدق آن دوبه
وا اورده ایشان آورده مدام و امر از بلیه حرارت بریده و حرم محترم او را اسیر کرده اف با دو بر شما و لعنت خدا بر روی
شماکه شد اند که چه کار ها کرده و چه کار بان رشت خود بار بوده و چه عوتهای محترم را ریخنید و چه صدها
علیه لطفه را انکاک و خون آشامید و چه دختران بکرم را اذیت دارار نالان دمال جماعت را دست
ولان برده و کشید بهتر تن منتی خدا را بعد از رسول خدا رحم از دل برسم تما کنده شد و قتل تمامتر شقاوت و سیاه
الکنده مدبی که دستان خدا نه خانه و بر دمای بر دشمان خدا که اعوان شیطان تا به بو مشوند و زیان کار
پس شد چنید در برسه را در جای ان را بر خود دامان شسته بکر انشا کرده بکفت بیت قتلتم اخی صبرا فویل لامکم
ستجزون نارا حرها یتوقد الا فاش هذا لار رکم بعد ما ملی سبقر حقا تصیبا مخلدا بر مردان کوفه جامه دران
دیر بکنان دست بر سر زنان و اهل ما کریان صدای گریه و زاری و ناله و بیقراری وخروش حروش بر افلاک
برنش برنشته بود و زنان موی کنان و خاک بر سر کنان بر سینه زنان روی خراشا کریان بوستان و خودان
با سرهای ابیر و موهای بر ناثان و رو بای خراشیده و طپانچه بر رخساره زنان نوحه واویلا و چهرها را کرده بر سکنده
آه آه چنان وحشی مده اند که دیدن بر شدن دیا تمی بر بیامده که دیده روزگار ندیده بود پس آن فخر غار در بنجا در گفت کر پیم

فرمان او

فرمان او دور چون ساکت شد ما دیگای خود ساکن بر با اره دو زبان حیات را فصاحت بازی چنین بر داخت پس از حمد ثنای خداوند بی ایرال
درود بسیار بر حضرت رسالت آل و اصحاب پس فرمود یا اهل الناس هر که مرا شناسد و هر که نشناسد بگویم تا مرا شناسد منم علی بن حسین
بن علی بن ابی طالب منم پسر کشته شده در کنار شط فرات منم پسر آنکه حرمت او کرده و ثروش بغارت برده و اطفال
عیالش را با سیری داده کره بطهار منم پسر آنکه او را کشته در راه خدا و اولاد را و جانی مخیر است مرا تا روز جزا ایها الناس تمام مردم
شما را سوگند که نفرستادید ما معاکه نوشتید بیعت کرده باز هرم سید شهدا نخواند او را باز کار دروغ گفتید جانها بن فدا
کار را بر او تنگ کرده تسلط شده بر او و اولاد با بس پس شما را لعنت خدا و نجات رسول خدا ای شوریان چه روز خواهد کرد
رو دی سنید دو بر نظر خواهید کرد و در حالی که نسبت شما کرده بحکم کرده کرد آیی است غضبی عترت را کشته و هرد و شند
بن چمن مقاتل گشته و بر امت نش کرده او بکن کشته و با چنیم ز تر خشم تیغ و زبان کنه کشته و از راه با جل شد
بعد صحن پوشیده واین کشته دو رسوه که از امت من نشستند و صدای گریه که از هر سو در دود و صدا به بر سید و شکست
کردار کشته ایم و دیده ایم که اگر کار ما کمی خوابید کشیده بن صدای حال ما ظاهران بلند شد امام زان فرمود که عذر حجت کنی که
چشم از قبایح خود بپوشید و گوش هوش بنصایح من دهید و دست از دروغ چون بی تعلق از اهل بیت حق از قول کرده چون که
هر بلیغ رسالت حضرت رسالت پناه لازم است چو ظاهران در آن انجمن آن سخن را از دهن امام زین العابدین آن زرین اش
شنیدند و نوروش بر آوردند که ما بن زر رسول کشته اوراد ما را تا ما از هر شیم و نجیب و چون تو امامی تمامی چه کوشش جز تو ما سیاه شد
با کمال و جلال و حواس کرده ست حضرت را و جان بتو حکمت ما مطیع و منقادیم و در کشتگی ایشان در راست و ادیم هر چه خواهی بفرما
که زمان بر داریم و هر که با تو جنگ کند با هم با او جنگ کنیم و هر که با تو صلح کند با او صلح کنیم و لعنت خدای بر آن کسان که تر اظلم
جنگ ای جنگ ایشان را با کم حضرت زین العابدین سخن ایشان جواب داد و دیها حیف است ای این المنافع شما الوات ای کرفان غدار
وای مکاران جفا کار و رکن و رذات مردم چه کار و کشته این را دو ما غدار و سیاه کرده و تو بر پدر و جان آن امام مقتول را اراز
و هم کو جان تاریخ خونی ما پاره پاره کشته و بدون غسل و کفن بر بیابان خاک و خون بکشید و بکار جان و کشیده تا ایشان شما
کشته ما را با آن جفا اباخان های شما ای کرده باز چه حیله بار زبان شما را بخورم در روغ بی فروغ از صدق دل شما را باور نکنم
هنوز دلهای ما از رنجهای شمر و نیکه بیا ی اتمام بار سید است مجروح است و درد ها و از آن سبتها مفتوح کی یاد داد مشتی
و سیاست که جفا و رگفتار شما با وای اهل کوفه دانست بکنم و چگونه کنم که در روز بدرم را اهل چه دارد کشتند با جنب ید وین بران

و اسیر کردن اهل و عیال او بجا مجتمع گشتند بصوت حزین بر شوکت و غربت جدم علی بن ابی طالب نوحه کردند شهادت
پدر و برادر و اعمام و بنی اعمام و جوانان بیاد رفته گشتن از فروع و اصول جهان در نظر است و دیدن [illegible]
نامی آن صحاب در کام من ابن اسیر کام است و آتش آن محن در سینه ام مشتعل می باشد [illegible]
در مستقبل چون ایامی نه اولاد باشند و نه برادران [illegible] آن امام مظلوم رشید معصوم [illegible]
غایب [illegible] آن امام آفاق خوانده رسالت آمده و در بعضی از کتب معتبره اهل اسلام [illegible] شرح ابن [illegible] مخنف [illegible]
که گفت روزی [illegible] و در [illegible] و اولاد [illegible] کرده بود و [illegible] کار [illegible]
از [illegible] می شنیدم از خادمی که [illegible] بود پرسیدم که این صدا چیست [illegible]
گفت شخصی [illegible] خروج کرده بود و [illegible] در [illegible] بودند [illegible]
شهر می گشتند [illegible] خروج کند [illegible] گفت حسین بن علی بن ابی طالب [illegible] گفت [illegible]
چنان [illegible] بر روی خود زدم که [illegible] خود [illegible]
که در [illegible] دیدم که مردم [illegible] سرها [illegible] و [illegible] دیدم [illegible]
و در آن [illegible] حرم محترم [illegible] فاطمه زهرا [illegible] و دیدم که امام زین العابدین [illegible]
[illegible] و در [illegible] مجروح [illegible] و خون [illegible]
این مضمون [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] کرده [illegible] شهر [illegible]
[illegible] می کنید [illegible]
[illegible] واقعه کربلا [illegible] اهل و عیال [illegible]
[illegible] ام کلثوم [illegible] امام [illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible] آن [illegible] احوال [illegible]
آن [illegible] حضرت [illegible] ام کلثوم [illegible] اهل [illegible]

[illegible]

شما را بکشند و ما ندانیم [illegible] می کشند و زنان شما را بکشند خدا میان ما و شما حکم آید و در روز جزا [illegible]
و افعال ما و شما حکم [illegible] و در [illegible] صدای [illegible] دیدم سرهای [illegible]
کرده [illegible] پیدا شد و در میان آنها سری دیدم [illegible]
[illegible] تابان [illegible] از خضاب [illegible] چون [illegible] زینب خاتون [illegible] نظر [illegible] تابان هم
سر خود را [illegible] چنان زد که خون [illegible] ریخت [illegible]
[illegible] خورشید [illegible] که [illegible] خود را [illegible]
بزرگوار فاطمه [illegible] که [illegible] ای برادر [illegible] ماتم زده [illegible]
[illegible] خنجر [illegible] دشمنان [illegible] خروج [illegible]
[illegible] بزرگان [illegible] شد [illegible]
[illegible] و دیده [illegible] آن [illegible] ناله هم
[illegible] آن [illegible] گرد [illegible]
سرها [illegible] این قصه [illegible] روایت کرده اند که چون [illegible] شهدا [illegible]
این [illegible] دختر [illegible]
[illegible] خانه خود [illegible] آن سر [illegible] خانه [illegible] حجره جای داد [illegible]
آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] بود [illegible] آل عبا [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن زن [illegible] آن زن از آن [illegible] رسید [illegible]
گفت [illegible] آن زن [illegible] گفت [illegible]
[illegible] آورده [illegible] آمده [illegible]
[illegible] آمده [illegible] حجره [illegible]
[illegible] آن حجره [illegible] آن [illegible] آفتاب [illegible]

بصورت قرآن مجید بر گرد آن سر جامع پس سر دیگر پسر زیاد ولد زنا و در قصر الاماره نشست مردم کوفه را بار عام داد
و سر مبارک سید شهدا را در طشتی که نهاده بودند در حضور آن ولد الزنا نهادند و در آن حضرت امام زین العابدین و سایر اهل بیت
و شعری چند باین مضمون میخواند که پر کن رکاب مرا از طلا و نقره که پادشاه بزرگواری را کشتم آنکه بحسب و نسب بهترین کس
از پدر و مادر بود و ما در شان بهترین کس بود ابن زیاد خشم در خشم شد و گفت هرگاه میدانستی که او چنین است چرا او را
میکشتی او را می کشی پس امر کرد آن ملعون که او را کردن زدند محمد الله و تبعا لکه هر کس از اهل جفا بود از عطای او
بهره یافت از زوال عمل خود کرده و مراد و امل خود در رسیده رحمی درستان شده کردی تیغ او را باره فرو رده و او پنهان
و جا شده پس سر مبارک نورده و خیزران در دست گرفته بدندان آن سر که آن بهتر که کشته شده بود و چوب بر دندانها میزد
کشته برشته جفا و آن زاده زیاد که دست به او میزد که در دست داشت بر لب و دندان آن برگزیده
دل فرزند سید عجم و عرب که در سرکار آن برگزیده حضرت رب او میزد و گفت چه نیکو لب و دندان بوده است
چنین در آن حال مردی از نزد آن که از اصحاب رسول کرم بود ... حاضر چون آن را دید بر خود لرزید و گفت ای پسر زیاد این چوب را
از این لب و دندان بردار که من بکرات دیدم که در آن حضرت صلی الله علیه و آله در آن لب و دندان را بوسه میکرد پس
از دیده خون ریخت و آب از چشمان او روان شد و گریه بسیار کرد آن ولد الزنا گفت ای دشمن خدا اگر پیر
کم عقل و خرفت نبود و ... نمی که ای دشمن خدا است که ترا از جراحت که آن بود که برخیزد و ... فرمود که ازین
بیرون آمد مردم گفت ای پسر زیاد و ای مردم عرب که بعد از این بنده شدید که حضرت سیدالشهدا حسین بن علی را کشتید
خود و ... حضرت امام حسین بن علی را که بهترین خلق بود کشتید ... و کار این زنا زاده را ... دنیا
بر شما ... گذاشت و ... کرد ... خدا از این ... خوار ... ای پسر زیاد ...
کردی ... حضرت رسالت ... ایشان ... آن ... بیرون رفت ... گفت ... اهل ...
اهل ... فاطمه را ... آن ... دل ... آن ...
... آن ... که ... آن ... زینب خاتون ...
پس ... حضرت ... زینب ... فاطمه ... خدا ...
... گفت حمد خدا را که شما را رسوا کرد و دروغ شما را آشکار ... زینب خاتون فرمود حمد خداوند را

دانستم

داشت بحضرت محمد بن عبدالله و پاک کرد ما را از رجس شک و گناه رسوا میشود فاسق و دروغ میگوید
که فاجر است ... حکیم خدا را که آن ... پسر زیاد جواب داد که دیدی خدا چه کرد با برادر تو و اهل بیت او
و ... زینب خاتون فرمود ... که آنها شهادت ... کشته شدند در روز حضرت ... میان تو
و ایشان جمع خواهد کرد و آن ... با چون تو ملعون مخاصمه خواهند نمود ... سلام ... ملعون
خواهد شد که ... آن ... خشم شد و حکم بقتل ... نکن ...
... گفت ... زیاد ... خدا ما را ...
و اهل ... زینب خاتون فرمود ... بزرگ
... اهل بیت ... کردی ... حاصل شده است
رای ... خون جگر فرمود ... پسر زیاد ... روشن شد ...
... زیاد ... روشن شد و او را ... دلهای او را چون ... روشن بود
... حضرت امام زین العابدین ... این
... علی بن الحسین است گفت ... علی بن الحسین را ... حضرت فرمود من برادری داشتم
داشت مردم او را ... گفت ... خدا او را کشت ... فرمود خدا ... میکند ...
... ابن زیاد ... حضرت ... زینب خاتون ...
قتل آن حضرت ... پسر زیاد ... این ...
این همه ... که ...
اول ... حضرت سجاد ...
ای ... پسر زیاد ...
خدا ... اهل بیت طهارت ...
در خانه ... زینب خاتون فرمود ...
احوال ... ما اسیر بودیم ...

از برنا و پیر بدین نامی آمدند سید محمد بن ابی طالب و دیگران روایت کرده اند که پسر زیاد چون از نماز فارغ شد
طلبید و در این باب خطبه خواند که در مثل آن ایام چنین یاد کرده اند که پس از کشته شدن حسین عمر گفت و شنید چون عبید الله زیاد
از عمر سعد استیفای نامه و سپاه را خواست عمر بن سعد از آن امتناع نمود و گفت نامه گم شد ابن زیاد گفت عذر و عذرات
و گم شدن کجاست باید آن نامه را بیاوری عمر گفت آن نامه برای تشنیع بردم و نصیحت من بغدری بدست آری عمر گفت
من ترا نصیحت کردم که ستوده قتل حسین شوی از من نشنیدی حالا که محض خبر بود عثمان برادر عبید الله گفت
راست میگوید من راضی بودم که تا قاتل حسین بودیم و ذلیل بودیم عمر گفت چه حقیم که احدی از کنانه
و خویشان من کرده گردم اطاعت پسر زیاد کردم و خداوند عادل را بخشم آوردم و پیرهم آمد قطع رحم کردم
و بیشمارم که آخر کار من چه خواهد شد چون پسر زیاد و عترت او شنید شهدا را به جوش فرستاد و خود به مسجد رفت
و بر فراز منبر گفت که حمد خدا را که حق را آشکار کرد و یزید و اتباع او را یاری نمود و کذاب پسر کذاب را کشت
عبد الله بن عفیف ازدی که از شیعیان اهل بیت بود برخاست و گفت ای پسر زیاد و ای اهل کوفه
در جمل و صفین با علی مرتضی بود یک چشم او در یکی و دیگری در صفین نابینا شده بود و از جای برخاست و گفت ای عبید الله کذاب پسر کذاب توئی و پدر تو و کسی که ترا امارت داد و پدر او ای دشمن خدا فرزند پیغمبر خدا را کشته
و بر منبر او در رو میروی و قتل فرزند پیغمبر در زبان میاری که در خود جواب آن عاجز گردی و ...
نور خدا که آیت تطهیر در شان ایشان است و در حق ایشان خدا و رسول خدا خود و عده داده که این ها را از
کفر نجات داده گفت که او کیست که چنین سخن گفت ابن عفیف گفت من بودم ای دشمن خدا و کشتی ذریت طاهره رسول خدا را
که مقصود آیه تطهیر اند و دعوی مسلمانی میکنی و اغوثاه و کجا اند اولاد مهاجر و انصار که انتقام کشند از این طاغی ملعون فاجر
اعنی زیاد پسر سمیه که بر سبیل انکار گفتند و آن جماعت در غضب آمد و آن ملعون مشتعل شد و در گلهای گردن
کلفت آن مرد دین گفت و امر کرد تا آن مرد را بگیرند و در بند کنند بزرگان قبیله و سادات بنو ازد
برخاستند و او را از عبید الله ملعون خلاص کردند آن مرد را به خانه او بردند پسر زیاد گفت به جمعی از سادات
مسجد بروند و آن مرد نابینا را بیارند چون این خبر به قبیله
ازد رسید جمعی کثیر جمع شده و...

ابن الاسدی بود

ابن ال مردی بعد از آن بر جای او ابن خبر داد که فرزند او بدین زیاد و او را با جمعی از بنی قیس و قبایل بسر را با محمد
اشعث کوفه فرستاد و جنگ ایشان و مقاتله سخت شد و جمعی بسیار از بنی اتفاق شاد و شهر را بگرفتند گفت تا محمد بن اشعث
و اصحاب عبد الله بن عفیف که با ابن عفیف آمدند در حقیقت بر در خانه او بکشتند و بخانه در آمدند با او بجای
برسیدند دختری داشت چون پدر را از دور دید شکر در خانه با خبر گشت از دختر شمشیر خود را خواست از دست تیغ
و دیده کور و بصیرت روشن نور را کرده شمشیر را از خود دور میکرد و میگفت انا ابن ذی الفضل عفیف الطاهر عفیف شیخی
و ابن ام عامر کم دارع من جمعکم و حاسر و بطل جدلته مغاور و آن دختر میگفت کاش من مرد بودم
و امروز با این فاجران قاتلان فرزند پیغمبر در پیش روی پدر جنگ میکردم و آن کافران از هر طرف که قصد میکردند دختر
پدر را با خبر میکرد و هر جا که میگفت دختر پدر با خبر شد تیغ را ازکار انداخت و جماعت حرکت میکردند تا از همه جوانب او را چون
حلقه کردند دختر فریاد و واویلاه برکشید و میگفت و دشمن خیره سر بر روی بدرم احاطه کردند و او را مدد کاری در این هنگام نیست
حال بگیرید و آن کور بیچاره تن تنها شمشیر میکرد تا آنکه همه جانب حلقه کردند و گوشش میکرد و در حرب میخواند و آن نامردان عاجز
کرده بود تا آنکه هجوم آوردند و آن عاجز را عاجز کرده و دست بسته نزد پسر زیاد بردند چون نظر آن پلید
بر آن نابینا افتاد گفت حمد خدای را که ترا ای دشمن خدا ذلیل کرد عبد الله گفت چرا ذلیل کرد اگر بینا بودمی
اگر چشم داشتم کار را بر تو تنگ میکردم ابن زیاد گفت چه گویی در حق عثمان ابن عفیف گفت ای
ولد از نای غلام بنی علاج وای پسر مرجانه ترا چه کار با عثمان اگر نیک کرد یا بد خداوند عزوجل
میان او و خلق او حکم خواهد نمود اگر تو راست میگویی از خود و پدر خود و یزید و پدرش باز پرس تا ترا از ...
هر دو خبر دهم گفت هیچ از تو نپرسم تا مرگ بکامت رسانم ابن عفیف گفت الحمد لله رب العالمین من پیش
پیوسته از پروردگار خود خواستم که شهادت نصیبم کند و سؤال میکردم که مرا شرف شهادت روزی کند
و دعا میکردم که شهادت من بر دست کسی باشد که ملعون ترین خلق خدا و دشمن ترین ایشان نزد خداوند باشد
تا چنان شد اکنون از شهادت نا امید گشته بودم و الحال الحمد لله خداوند عالم بعد از نومیدی روزی من کرد
عبد الله را دست و پای بسته روزی کرده و پای مردم گرفتار کردند پس پسر زیاد حکم کرد که آن بنده
را بکشتند و گردن زدند و بیاویختند و از آن داستان بغم رسید رحمة الله علیه روز دیگر امر کرد تا سر مطهر امام حسین

امام حسن و شمر را بر سر نیزه کرده و در کوچها و محلات چون آفتاب گردانیدند زید بن ارقم گوید که در حجره خانه خود نشسته
بودم ناگاه غوغای عام و خروش عوام بگوشم رسید سر از غرفه بیرون کردم سری غرقه بخون در میان سرها که بر نیزها
کرده بودند دیدم که چون آفتاب درخشنده و در آن [illegible] لبهای مبارکش حرکت
میکرد چون نیک گوش دادم سوره کهف تلاوت مینمود و باین آیه رسیده بود که ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم
کانوا من آیاتنا عجبا پس مرا موی بر تن راست شد و چون گوش داشتم شنیدم که [illegible]
و گفتم کرامی جگر گوشه خاتم انبیا امروز [illegible] اصحاب کهف [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
خواند که وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی زود باشد که بدانند آنها که ظلم کردند که بازگشت ایشان [illegible]
پس ابن زیاد [illegible] و نامه نزد یزید [illegible] باطراف [illegible] حضرت امام حسین
[illegible]
[illegible]
و چون نامه آن [illegible] بعمرو بن سعید رسید آن [illegible] در کوچه و بازارها و محلات مدینه [illegible]
[illegible] کربلا و در آن زمین [illegible] اصحاب امام و در آن [illegible]
بحشر کرد ایشان نه برآمد و حرم محترم [illegible] مسجد
[illegible]
[illegible] عمرو بن سعید [illegible]
عثمان [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه زنده [illegible]
[illegible] فاطمه زنده [illegible]

دگفته را

دگفته باورد [illegible] خبر شهادت [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
سعادت محروم [illegible] امام [illegible] شهادت فائز [illegible]
[illegible]
[illegible]
فعلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از آتش غم دل کباب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذی جعلنا من [illegible]
[illegible]
[illegible]

این همه جرمتی روا دارند سهل کهف بن قیم برد آنگه ان که سر آن سرور را بر سر نیزه دیدم گفتم آیا ممکن است که حاجت
مرا روا کنی چهار صد دینار طلا ازین کیسه بگیر گفت حاجت تو چیست گفتم حاجت من آنست که این زرها را ازین بگیری و مرا
روا شسته ایشان زمان بردن رفته سر ایشان در قفس منی گری آن به خبر زر را ازین گرفت و سر بردن رفت
روایت این شهرآشوب چون ملاعنت زر را خواست حاجت خود صرف کند سنگ سیاه صرف شده بود و در یک روی
آن نوشته بود ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و در روی دیگر نقش شده بود وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون قطب راوندی از منهال بن عمرو روایت کرده است که بخدا سوگند در دمشق دیدم که سر مبارک حضرت امام حسین
بر سر نیزه بود و کسی در پیش روی سر آنحضرت سوره کهف را قرائت نمود و چون به آن آیه رسیده بود که ام حسبت ان
اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا بقدرت خدا سر سید الشهدا بزبان فصیح و بیان بلیغ گویا شد و آواز
حزین ایشان در لب اعجاز قرین آن سرور خود شنیدم که فرمود قصه ما عجب تر از حکایات اصحاب کهف و رقیم
زود عجب تر است و این سخن در آن سخن اشارت جمله حضرت است برای طلب خون خود و آن طوایف چون اهل بیت
و صحابه کرامات صادره از سر آن سرور در سفر بوشیده نیست چنانچه سید طاوس و دیگران از ابو لهیعه
روایت کرده اند که گفت من در طواف خانه کعبه در طواف بودم و مردی گذر نمود که میگفت خداوندا مرا بیامرز و میدانم
که نمی آمرزی پس با او گفتم که ای بنده خدا بترس از خدا و مثل این سخنان بر زبان میاور که گناهان تو اگر مانند
قطرات باران و برگ درختان باشد ترک گناه کن و چون پشیمان شوی از رحمت حق مایوس مباش و با رجا باش
مأیوس مباش که خدا رحیم است و آن آمرزنده خلایق بگذار آن مرد با تو گفت که من در روز عاشورا
از برده شام خود برای تو بگویم ... بودم و در راه عراق تا شام که در آن منزلها رفقای چند در درون
سر آنحضرت اینها بودیم و بجهت آنکه از شهر ... بر سر منزل ... بر دو کاسه بهار ... 
از آن سر اطلاع یافتم چون بر انگاری ... که من با آن جماعت ... سر امام حسین در ... بودند بودیم
و هر شب با یک شراب خواری ... بیشتر از آن سرور در آن ... در میان نکند ... و شراب خوردیم
حرکات بیهوده لذت بردم تا در یکی از آن شبها ... خوابیدم و چون آنها خواب رفتند من بیدار بودم صداها شنیدم صدای
رعد ... من می شنیدم که هرگز چنان صداها نشنیده بودم و صداها شنیدم که کسی ندا در داد که محمد مصطفی می آید نگاه کردم

که درهای آسمان

که درهای آسمان گشوده شد و صدای جبرئیل ... و قعقعه سلاح مردان بگوشم رسید چون نیک نظر کردم
بچشم دیدم که حضرت آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و جناب مصطفی از آسمان علیهم صلوات الله الملک الرحمن با جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و کروبیان و حاملان عرش و ملائکه مقربان از آسمان بزمین آمدند پس جبرئیل نزدیک صندوق آمد و سر
انور سید الشهدا را بیرون آورد و بوسید و بسینه خود چسبانید و گریست و همه پیغمبران آن سر را بوسیدند و بوسیدند و گریستند
و بنور حضرت رسالت می گفتند و آنحضرت هم بحرت بر آن سر می گریست و تعزیت میگفت و در روایت دیگر ما بسیار گفت که ای فرزند
با فرزند من و نور دیده من چه کردند بنگاه جبرئیل نزد حضرت رسالت پناه آمد و عرض کرد یا رسول الله حضرت الله مرا حکم
فرموده است باطاعت حضرت تو در این امت پس یا شاه اگر خواهی زمین را فرمانم و برگون گردانم چنانچه بقوم لوط کردم
و قوم لوط را زیر و زبر کردانیدم آن رحمت عالمیان فرمود که نمیخواهم که ... در حضور حضرت الله ای جبرئیل مرا ... گفتند
پس آن حضرت خاتم انبیا با انبیا و ملائکه بنماز بر سر سید الشهدا نماز کردند و بر او صلوات بسیار فرستادند ناگاه گروهی از ملائکه
و بهای چابکاه نازل شدند و گفتند یا رسول الله خدا امر کرده است ما که از جانب او ما را بکشیم و بقتل این مردان از بهای ایشان
حضرت فرمود با بحر ما را به عمل آورند ایشان حربهای از آتش گشته در بدن هر که نزدیک شد آتش گرفت و سوخت
در ایشان قصد سوختن من کرد و پس من فریاد بر آوردم که الامان الامان یا رسول الله حضرت فرمود که برو خدا ترا نیامرزد
بیگاه چون صبح شد خورشید خاور ز افق جلوه گر شد دیدم که همه رفقای من خاکستر شده اند و بغیر از من هر که در روی
چون اهل آل محمد و سرهای شهدای اهل بیت و فخر آنها از زنگ ... سینه آن بیاده و لان شیخ در گریبانی کربلا
عمیاد و بیرق و ورق و دف و کف و دیگ نقاره و چوبک های گردان و داعله کردانی درت سراسر زبان و بر طرف جاهلانه
کرنای و دود و پرچم ... سیز آل امیه اهل کوفه و خرس شر ... چون آن سکانه و غوغا دیدند چنانچه ...
از آن قوم و خار گزیده اول به رود رسیده که خدا گرفت ... و جمعیت ... ساز و ... مسلط کردانند
کسی اگر ... ایشان ... حضرت امام زین العابدین ... آن احوال خوبی و ... و بعضی ... از ...
سوی کار ... های زمانه ... حال گیر الا ... خود ... بسیار ... آن ... گروهی
که در ... دیدم که ... سر امام حسین ... بودم ... در طریق شام ... در ...
و سر آنحضرت بر نیزه بود ... و چون ... کردم ... حضرت مشغول بودیم ناگاه دیدم که دستی از ...

و بر خاک ریخته شد و تعظیم و ولاء و بلاد و خون بر اندو او ار شمری با من بخون نوشت که ابا اینی که حلش را کشته و قبل از مرتش خبر را کت
انی شفاعت ببلانند و با رخالفت بیان نشدیم و گو هم که آن وقت بکمرم ما بلد شد و چون بکار خود مشغول شدیم بازان دست
ظاهر شده و مرک زنت بنجون کرد و نخلد بود که ایشان را شفاعت شده نخواهد بود و در روز فردا نخواهد شد بود و در عصا
و چون یکی از ما طلب کرد از ایکه را بیرون شد و چون گشت ما زنده شده و چون مهر روشن بود و بخون ان مسن است و خوش گشته
و شهید کرده حسین را هم حور مخالفت نموده حکم کرد خدا را حکم ظلم این راهب روز خود رفت و دو چراغ و مدد و ابر آن شرف
شرف بود از لطف حضرت سر آنسرا فتاده و دید که چون مهر نوری از سر آن بر کاسه سپهر جلوه گرفت تا بان حور زلیخا
کنیز را سعادت تا ابد نصیب شد از خط بک و کاری که می آید کوفه و عراق چون ما بیک اهل حجاز حسین را بغیر حق
کرده و حرمت زرک کرده نک جسم و جرات نوای نور و عزت این لطف شریعت بنی امیه آن دو کاو عادت صلاح و در نگاه
مانی و حال استقبال آنگاه حاجز بینی از بود و کار چون تا بینی حیله از روزگار بحق بکی از اکابر شام و در کریستان جلی ابرار
کوفه فدا از دستگاه مخالف را بحکم حکمت سازگرد این سر آن شهید سردار است که نزد ما آن سر از او کریستم و نیز در رهی
پسرم را است گفت حسین که برادر او امام حسن علیه السلام است و برهم پیغمبر ما و مادر او فاطمه زهرا است و جد پیغمبر با کعبه بحیا کان آن
حلال است که ما چاره را پیغمبر خود می خوانیم گفت لعنت خدا بر شما اگر پیغمبر ما محمد را فرزندی بود او را بر دیده جز دیده می نهادیم پس امیر ان گفت
که التماس من از شما آن است که ده هزار درم از ما بستانید و برات من رسیده است آن امانت را از من بگیرید و سر گروی این
که است نزد من باشد و چون وقت رحیل بود ان راس جلیل را سال از من باز گیرید و چون عمر را شد گفت زر را بگیرید و سر را
و چون وقت حرکت بود باز پس آرید و این راهب بحقیقت جمله مسر فرزند دلبند علی و فاطمه است و همیان زر که ده هزار درم بود
بود و هم از وی بر زراد بحضرت دار کفش سر برج فلک شاه و بخور و اخت و بخوش آن دا هم را که هم بحق بود و هم بحق عظیم
شمرده جمع آن نمود و در مجمع نهاده از سر را جهد مهر کرد و از دست فرستاده بحیرت از خود بسپرد و در سر قرار آن یک جامه داد و چون
راهب یکی او آن سر را به برخود در صومعه آن بوستان پر نور شد و صلای ملکی کو شش بسید که خوش با جمال تو آیا است خوش جمال
کسی که طلب حقت این بشر شد و دوست هم در او بوی بخان آن اشک کلام آن سر مطهر زاهد ما یک دل گرو معطر کرده است در بر
سجاده خود گذاشت و در ماتم آن گرده بود و درکم نو راهبه که بر روایتی و بگفت ای بزرگوار عیسی بن مریم بحق این بزرگوار که من را
شاه تا خطاب از کجور نازنین شرف آن دات و در این شجن لیکن کرد با من که با من سخن بگو که مر از رحمت خود با خبر گردانید تا کاه از زبری

انجا که ازاده

انجا زیر فرزند دلبند نبی ترتیب حجاز آواز بر دوشت که راهب بچه عیسی احوال شهیدان را است که این
سر سرای عزیمان را پس فرزند علی بن ابی طالب فرمود ای راهب منم فرزند دلبند محمد مصطفی منم جگر گوشه
علی مرتضی منم سرور سینه فاطمه زهرا منم تشنه لب و تن جدا که شده و تیغ اولاد نا حق شهید از تن
جدای صحرای کربلا راهب چون این سخنان جانسوز را از سر آن امام عالم اورد بنا آن کند از روز قیامت شنید بحیرت و
و صدا بگریه بر داشت و رو بر روی مبارکش گذاشت و گفت روی خود را از روی او نوشت بر نمیدارم تا وعده ننمایی
که من در فردای قیامت خود را شفیع تو میدارم تا کلمه از سر این تاج و افسر سید الشهدا صدا را که ای راهب تو نی
دردین و مذهب از شریعت رسول خداوند کلمه بگانه دین جدم در آی تا شفیع تو آیم در روز جزا راهب آنگاه
آمده از راه برآمد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس سر مبارک امام علم شهید
عوالم غیب و شهود سبول شفاعت فرمود و چون صبح شد راهب ترسم شام حرامزاده که بر در آن کلیسا حاضر بود فرستاد که سر سر علیه السلام
ازا راهب جدید الاسلام بگیرد راهب معذرت برخاست و بام دیر آمده عمر سعد را با بای در خواست
و از آن ملعون ده اخر در خواست که دیگر آن سر را بر سر نیزه نکند و کاهی ابیاد از داب آن سر را شان
دور ماکند گفت تو را بخدا تو کشنده سید هم و بجد صاحب این سر محمد مصطفی علیه صلوات الله الملک الاکبر
که این سر را چون بسر در صندوق نگذار ولیکن بخار ی بر سر نیزه نگذار عمر سر تا با حفاقت قبول کرد و نکرد
در راهب را هب بار دیگر ار رغبت بخدا آمده و فرصت را از دست نگذاشت و چون مردم دیر باز مانده از حرم جلیل
فانوس و کار تقا از در فرود آمده بصحرا گذاشت و در کوهها و صحراها خاصه صحراها از روی آگاهی
بعبادت حق جل و علا مشغول بود تا برحمت الهی و اصل آمد و چون لشکر شقاوت اثر رنگ حق
رسیدند عمر شقی زر خزینه دار خود را طلب نمود و پس از آنکه خط درست بود و مهر چون بر جوهر آن ان
گشود و دید که همه آن اشرفی ها دو بال شغال شده بود و بر یک روی آن نقش شده است که ولا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون و در روی دیگر مرقوم گشته که و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی زود
خواهند دانست ستمکاران که بکدام گردشگاه بازگشت خواهند گفت انا لله و انا الیه راجعون
زیان کار دنیا و عقبی شدم و آن سفال ها را گفت در آب ریختند علامه مجلسی رحمة الله علیه نظم کرد

که قصه این راهب ظاهر شدن این عجایب از سر انور فرزند سید الانبیا بسیار از فضلای شعرای
و دیگر کتب خاصه و عامه علی سبیل التطویل آورده اند و شعرای عرب و عجم هم این مضمون را در رشته
صحت نظم کشیده اند و بعضی از اهل اخبار وقوع این واقعه صحیح الاسناد را در منزل قنسرین دیده اند و جمعی
از اهل روایت حکایت کرده اند که آن راهب از جماعت یهود بوده و چون آن کرامات را
از سر مطهر آن سرور مشاهده نمود و بشرف اسلام مشرف شد جمعی کثیر از برنا و پیر خویش و تبار خود را
دعوت باسلام کرده و با ایشان نیز بشرف اسلام مشرف آمدند و چون آن کافران بیحیا از خدا و رسول
خدا حیا نکرده حرم محترم سید انبیا و اولاد امجاد سرور اولیا را پس از ورود بشام شامات دادی
با آن همه غوغا بر در مسجد جامع دمشق که مکان اسیران حیات آلوده برهنه کل سرخ بود باز داشتند
مردی پیر از اهل شام نزدیک ایشان آمد و با ره سخنان برایشان گفت از جمله آنکه الحمد لله که خدا شما را
کشت و شهرها را از شما راحت داد و یزید را بر شما مسلط گردانید و شما را بشهر شام خبره سر قتل شما شدند
چون سخن آن مرد کهن نام شد حضرت امام زین العابدین مومن آمد و گفت ای شیخ قرآن خوانده
گفت بلی حضرت این آیه را خوانده که خداوند جل وعلا میفرماید قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
گفت بلی حضرت فرمود ذوی القربی ماییم که حق تعالی مودت ما را مزد رسالت گردانیده است باز فرمود که
این آیه را خوانده و آت ذا القربی حقه گفت بلی حضرت فرمود که آنها ماییم که حق تعالی پیغمبر خود را
امر کرده است که حق ما را با ما عطا کند فرمود که این آیه را خوانده که واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه
وللرسول ولذی القربی گفت بلی حضرت فرمود که ماییم ذوی القربی که اقربای قرابای آنحضرتیم آیا
خوانده این آیه را انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا گفت بلی حضرت فرمود
که ماییم اهل بیت رسالت که حق تعالی شهادت طهارت ما داده است آن مرد پیر شامی چون
آن آیات کرامی را شنید و قدر حضرت رسالت را شناخت گریان شد و از سخنهای خود پشیمان
و عمامه خود را انداخت و سر خود را با آسمان افراخت و گفت خداوندا بیزاری میجویم بسوی تو از دشمنان آل محمد
صلی الله علیه وآله از انس و جان پس بخدمت فرزند سید بشر آمد و از آن عرض کرد که اگر توبه کنم توبه من قبول شود فرمود بلی

دانو

فرمود بلی با آن بار با پیش بار یکی کان در کرد و کرده بستی بار یکی کان در کرد و بسیار یعنی بار اگر توبه
شکسته بار او را فرمود توبه کرده و یزید ملعون دادور گشت و از حضرت امام محمد باقر در خبر است که چون فرزندان و خاهران و خویشان
سید الشهدا را نزدیک یزید پلید بی شرم و حیا بردند بر شتران بی عماری و محمل نشانیده بودند مردی از اشقیای شام گفت
ما هرگز اسیری نیکوتر از این قوم ندیده ایم و حرم ندیده ایم سکینه خاتون در جواب آن ملعون فرمود ما ییم اسیران آل
رسول و ما ییم خاهر شه کان کل گلستان بتول و در خبر است که در شام از سر مطهر فرزند محمد امام تشنه جگر بکرات می
شنیدند که میگفت از بابت تقیه و آگاه کرد آن قوم گمراه لاحول ولا قوة الا بالله و موافق روایت حضرت صادق
در آن حال که اهل بیت عصمت و جلال را وارد دمشق کردند از سیم بر طلیعه منافق بن منافق بحضرت امام زین العابدین
رسید و جراحات شمشیرهای جنگ جمل که بر سینه اش رسیده بود ظاهر گردانید و گفت آخر کی مغلوب شد حضرت فرمود
که اگر خواهی بدانی که کی مغلوب شد و کی غالب آمد چون وقت نماز شود و اذان و اقامت را بشنو و ببین که صدا آواز
نبی شرب و مجاز اواز کی بلند است و همچنین بلند خواهد بود تا روز قیامت و محشر و غیر از جد بزرگوارم پدر بزرگوارم سرور غالب
علی بن ابیطالب کی غالب خواهد بود تا وصول بحوض کوثر و سیراب کردن مردمان تشنه جگر پس یزید پلید مجلسی آراست
و تاج بر سر نهاده بر سر تخت نشست و سر امام مطهر را خواست و بتجرع شرب و بازی شطرنج مرده حت و یاران خود سرات
میداد و میگفت بیاشامید که این شرب مبارکیست که سر دشمن ما نزد ما گذاشته است و بدین واسطه ما دلشادیم و دشمنان ما
دل شکسته و ناشاد و آن ملعون زاده از کافر آن ناسزا بحضرت امام حسین و پدر و جد بزرگوار او که برگزیدگان رب العالمین
بودند میگفت و هر مرتبه که در قمار بر حریف خود غالب شده پیاله شراب زهرمار میکرد و چرعه نوش را در پهلوی
طشتی که سر آن امام مظلوم در آن بود میریخت پس هر که از شیعیان و دوستان ماست باید از شرب خوردن و شطرنج
باختن که کار دشمنان ماست بپرهیزد و هر که در وقت نظر کردن بشراب یا شطرنج حضرت امام حسین علیه السلام صلوات
و رحمت الهی بفرستد و بر یزید و آل یزید لعنت نماید خدا وعده کناهان او را بیامرزد اگرچه بعدد ستارگان آسمان باشد
بروایت علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام چون حضرت امام زین العابدین و اولاد امجاد حضرت خاتم النبیین را
بغل و زنجیر کشیده با مخدرات اهل بیت عصمت و جلالت که اسیر و شهر بشهر گردانیده بودند داخل مجلس یزید پلید کردند
یزید گفت الحمد لله که خدا پدر تو را کشت حضرت سجاد در جواب آن ملعون فرمود که لعنت خدا بر کسی که پدر مرا کشت یزید خشمناک شد

پرگسته

خرم

در غضب شد و حکم بقتل آن حضرت کرد حضرت فرمود که ای یزید اگر مرا خواهی کشت پس کی دختران بیکس و ضعیفان پیغمبر را بجانب
حضرت رسالت را بمأوای و منزل خود خواهد گردانید و حال آنکه محرمی بغیر از من ندارند ملعون بری از خدا او بنده شرمنده شد
و گفت تو ایشان را بمأوای برسان پس فرزند امام شهید را با ستر خود نشانید و سرها طلبید و بدست خود آن بر زمین زد
همان انجمن آن امام را از کردن امام زین العابدین پرسید که دوستی چرا خود را بریدن ای چه بد شدم حضرت فرمود از جهت آنکه دیگری
بر من شتابانند گفت راست گفتی پس آن ملعون سر را بعصیان کشت کما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم حضرت فرمود که این آیه
در حق دیگر است و این آیه در شان ماست که ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها لکیلا تأسوا علی
ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم یعنی نمیرسد شما را مصیبتی در زمین و نه در جانهای شما مگر در نامه که نوشته ایم که پیش از آنکه نفس شما را بیافرینیم
تا اندوهناک نشوید بر آنچه فوت شود از شما و شاد نگردید بآنچه داده است شما را پس فرمود که ما هم کاین عمل کرده ایم و بقضای حق تعالی
راضی شده ایم و محزون نمیگردیم بر آنچه از ما فوت شود و در دنیا و شاد نمیگردیم بآنچه بما رسد از نعمتهای دنیا بروایت شیخ ابن نما
دو کرات حضرت امام زین العابدین چنان بیان فرمود که ما دوازده نفر بودیم از مردان اهل بیت که ما را در ریسمان ابهم بسته بودند
و غلها در گردنهای ما که از زده بودند و با این حالت ما را بمجلس یزید پلید بردند من گفتم آنچه تو گمان میکنی که اگر حضرت
رسالت ما را با این حالت ببیند چه خواهد گفت پس فاطمه دختر حضرت امام حسین فرمود که ای یزید دختران حضرت رسالت را
اسیر کی پس حاضران همه گریستند و صدای گریه زنان از خانه یزید پلید بلند شد و آن ملعون بری از ایشان امر کرد که ریسمانها را بریدند
و غلها را برداشتند و سر مبارک حضرت امام حسین را در طشتی نهاده و نزد آن ملعون که بنشستند و چون نظر حضرت امام زین العابدین بر
سر پدر بزرگوار خود افتاد دیگر از تماشا در کشید و اشک خونین چون باران بر دامان بارید و بعد از آن هرگز کله گوسفند تناول
نخورد و چون زینب خاتون سر برادر در طشت دید و فریاد و ندبه بر آورد و شیون کرد و گریبان طاقت را چاک زد
و ناله های غمناک دلها را پاره پاره و سینه ها را چاک چاک کرد و فریاد و اسینا ای حبیب رسول خدا ای فرزند مکه و منی ای
فرزند دلبند فاطمه زهرا ای جگر گوشه محمد مصطفی بر آورد پس اهل مجلس آن نمیتوانستند
و یزید از حرم خود بجدی این پرسش آمد ساکت بود پس صدای زنی از آن حرم که در خانه یزید ظالم بود بلند شد
و فریاد دیگر با حسینا ای بزرگ اهل بیت رسول خدا ای فرزند محمد مصطفی و ای فریادرس بیوه زنان و یتیمان و ای کشته تیغ
اولاد زناکاران پس باز دیگر حاضران خروش بر آوردند و آن ولد الزنای بی حیا چوب خیزران طلبید و بر

دندان

دندان نورانی آن امام شهید میزد و میگفت لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل لاهلوا واستهلوا فرحا
ثم قالوا یا یزید لا تشل یعنی کاش اشیاخ و بزرگان بنی امیه که در جنگ بدر کشته شدند حاضر بودند و میدیدند که من چگونه
انتقام ایشان را کشیدم از فرزندان قاتلان ایشان پس مسرور و خوشحال میشدند و میگفتند ای یزید شل نشوی که بنیک انتقام
ما را کشیدی پس ابوبرزه اسلمی که از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و حاضر در آن مجلس بود گفت وای بر تو ای یزید چوب
بر لب و دندان حسین فرزند فاطمه میزنی و حال آنکه من دیدم که رسول خدا لب و دندان او و برادرش حسن را میبوسید
و میفرمود شما بهترین جوانان بهشتید خدا بکشد کشندگان شما را و لعنت کند ایشان را و معذب گرداند ایشان را بعذاب الیم و برساند
ایشان را باسفل درک جحیم پس یزید در غضب شد و حکم کرد که او را کشیدند و از مجلس بیرون بردند پس زینب خاتون دختر
امیرالمومنین حیدر برخاست و حمد خداوند و ثنا گفت و درود بر جد خود جناب محمد مصطفی فرستاد و آراسته کرد و فرمود
که ای گروه بد عاقبت باید آخر این کاری بود که تکذیب کردید آیات خدا را و سخریه و استهزا نمودید بر رسول خدا ای یزید آیا
گمان میکنی اینکه اطراف زمین را بر ما تنگ کردی و ما را اسیر نمودی و مانند اسیران ما را از شهر بشهر آوردی از خواری ماست
نزد خدا و بزرگواری تو در دنیا تکبر میکنی و شادمانی میشوی بر اینکه مراد تو حاصل است و ملک و پادشاهی تو منتظم و فراموش
خداوند نیست ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین یعنی گمان نبرند
آنکه ما مهلت کرده ایم کافران را بهتر است از برای ایشان مهلت نداده ایم ایشان را مگر برای آنکه زیاده کرده باشند گناه خود را
و از برای ایشان است عذابی خوار کننده ای فرزند آزاد کرده ما آیا از عدالت است که زنان و کنیزان خود را در پس پرده نشانده
و دختران حضرت رسالت را اسیر کرده بی کجاوه و محمل شهر بشهر میگردانی و در هر مجلس و محفل بی پرده در نظر نامحرم بپای داری
کربا ای بخدا آمدی و طاقت ما بسنده خدا هر چند بعید نیست این افعال از جماعت بد فعالی که جگر برگزیدگان خدا را گزیده باشند
و در بطن خون جگر گوشتان رسول خدا را میخورند و اینها همه نتیجه مقدمات کفر و ضلالت قدیم است و کینهای دیرینه شمشیرهای
بدر و احد را که فیما در رشته جان تو جوش میزند و قوم ای یزید غافل از روز پرسش و جدم را که جگر گوشه جدم بوده و بوده نیست
سر بریده بامیکنی و از روی بغض و عداوت بر روی اهل بیت رسالت نظر میکنی و با غایت بیشرمی از غایت شادی و خرمی
بر لب و دندان سید جوانان بهشت که بوسه گاه خاتم پیغمبران بود چوب میزنی و پروا نمیکنی و بکاب حیل اجابت خود را — خطبه حضرت زینب سلام
کافران گذشته که در جهنم اند توقع تحسین می بری و در ریختن خونهای اهل بیت رسالت که خورشید

فلک باشد و او برج جلال شد بسوی ایشان تقرب بجوی بخدا نکنند که رو دهد که با شیاع خود بری و آرزو کنی که کاش
آنچه گفتی نگفته بودی و آنچه کردی نکرده بودی و کاش از مادر متولد نشده بودی و اگر شده بودی وقت تمام خون ... بود
و چوب بر لب و دندان نزده بودی خداوند اگر حق ما را بگیر از کشنده ما را و بکش از ستم کننده بر ما انتقام ما را
و بغضب خود معذب گردان ریزنده خونهای ما و کشنده حامیان ما را و بخدا سوگند که پاره نکردی مگر
پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خود را و بجای جواب حضرت رسالت باشی در مقام انتقام کشیدن از خون ذریت
و آل و هتک حرمت نمودن عترت و آل در منزلهای کرامت و ابرار ز اجمعت متصل گردد و آنچه پراکنده گردیده ایشان را باشد
و حق ایشان را از ستمکاران ایشان گرفته باشد چنانکه خدا میفرماید که گمان مکن آنان را که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند
و نزد خدا روزی خورانند خدا حکم کننده است برای اهل ظلم و محمد کفایت کننده برای مخاصمه با تو و جبرئیل امین او را یاور
و ناصر و ظهیر خواهد بود و دانسته که معذب گردانی بعذاب خدا چنانچه آنان که ترا بر گردن مسلمانان سوار کردند و خلافت باطل ترا مستقر
گردانیدند در قرار معاقب آمده اند تو مرحوم خواهی بود مکان تو بدترست و یاور تو کمتر است گمان میکنم خدا را گرامی دانم و زبان
سرزنش تو میرانم ... این است که خطاب در تو فایده نخواهد بخشید و حق خاصی تو شمار خواهد کرد و وجوهی وارد
پس از آنکه دلهای سنگین و جانهای قساوت آمیز و بدنهای مملو از سخط خالق محرمات و از صحن تو و یاران تو و بدکرداران
گریان خواهد و سینهای چون طور سینای ایشان را ارباب غضب خدا کند چه سود و فایده بخشید و لعنت خدا بر جنهای که سلطان
در انجا آشیان کرده باشد و باعث شان ... شیاطین کنند آنچه تو گردی ای لعین بس عجب و جهی حیرت از قتل کشته
شدن پرهیزکاران و فرزندان پیغمبران و سلاله اوصیای پیغمبران و پرهیزکاران و نسلهای زناکاران ای فاجران خبیث
خونهای ما از دستهای شما میریزد و گوشتهای ما از دهانهای شما می ریزد اگر اکنون ما را غنیمت خود میشماری
زود باشد که موجب غرامت تو گردد و آنچه در دست تو پیش فرستاده است با و جزای آن رسد و نیست خدا ستم کننده
بر بندگان خود و بسوی خدا شکایت میکنیم و اوست پناه من و بر اوست اعتماد من پس هر مکری که داری بکن و هر سعی
که توانی بعمل آور و بدان که هر چند سعی کنی و توانی یاد ما را محو نتوانی کرد
و نام ما را از دفاتر محو نمیتوانی کرد و در هیچ زمانی عار آن از خود دور نمیتوانی کرد و زایل نمیتوانی کرد
گردید و نیست فکر تو مگر اندکی و نه ایام تو مگر اندکی و عنقریب جمعیت مردم از تو پراکنده خواهد



باشد و ندای لعنت حق از زبان منادیان حضرت عزت بر ظالمان و ستمکاران جاری خواهد گردید پس حمد میکنم خدا را که اول ما را
بسعادت و کرامت ختم نمود و آخر ما را برحمت و شهادت ختم فرمود و سؤال مینمایم از حق تعالی که ثواب ایشان را کامل سازد
و اجر ایشان را مضاعف سازد و احوال ما را نیکو گرداند بدرستی که خداوند رحیم و دوست است با ایشان و نعم الوکیل پس یزید لعین
گفت این سخنان از جگر سوختگان عجیب نیست و روی بسید سجاد امام عباد کرد و گفت ای فرزند حسین پدرت با من قطع رحم کرد
و رعایت حق من نکرد و در سلطنت من با من منازعه کرد و دیدی خدا چه نمود حضرت بر او کار او باینجا کشید حضرت سجاد زین العباد ندا در داد
که ای پسر معاویه و هند پیش از آنکه تو بوجود آئی پیوسته تاج رسالت و نبوت و پادشاهی و جلالت بر سر جد من پیغمبر بود و پیوسته لوای
سلطنت و خلافت در دست جد بزرگوارم علی بن ابیطالب بود و در جنگ بدر و احد رایت کفر و ضلالت در دست جد و پدر تو بود
بر تو وای یزید اگر بدانی که چه کرده ای و در باب پدر و برادر ان ما و اهل بیت من چه خطاها مرتکب شده ای هر آینه گریه ها کنی
و بر روی خاکستر نشینی و فریاد و واویلا و واشورا در تو بلاک در آورد و آری با شرم بداری پسرم حسین را که او بهترین
رسالت بود و در میان شما او فرزند رسول خدا و جگرگوشه فاطمه زهرا بود و نور دیده علی مرتضی شهر شهر بگردانی و بر در دروازه
میآویزی پس بشارت باد ترا بخواری و ندامت روز قیامت و بعضی از روایات از سخنان آن ملعون بی باک آن است که مر
یکی از خطیبان خود را امر کرد که آن حضرت را با پیغمبر نزدیک زن و در سخنان دفن کن چون آن ملعون آن امر را بجا آورد
و بر روی منبر رفت و اول مشغول بسب و بد گفتن شد و امام زین العابدین مشغول بذکر خدا بود پس از فراغ آن ملعون طلب چون شمشیر کشید و آن فرزند
امام شهید هر چند شهادت پدر و تلاوت کردن کشید دستی از خواهید اشد و ان آن لعین خورد و در دم لعنت زده جان بمالک دوزخ
سپرد و خالد پسر یزید چون آن حال را دید پدر خود پناه برد و بدو آنچه را که دیده بود عرض کرد سایبان خاسته طالع مکر کرد
که ان فاسد باغ را در میان باغ در آن قبر دفن کنند و حضرت از مجلس طلبید شیخ مفید و سید بن طاوس و دیگران بروایات
مختلفه از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام روایت کرده اند که چون ما را بمجلس یزید بردند در اول حال بر ما رقت کرد پس مردی
سرخ موی سرخ روی از اهل شام برخاست و مرا از یزید لعین بکنیزی خواست من از ترس بر خود لرزیدم و بجامه
عمه ام زینب خاتون چسبیدم عمه ام مرا تسکین داد و بآن شامی بعتاب خطاب فرمود که ای ملعون بی شرم اگر چه پدر زاده بنده ما را
نیز است و در زنگ ... خانواده طهارت شده و نیز تو بیکس اوریا ... که دختران برگزیدگان خدا را بکنیزی
توانی داد و یزید پلید بعار درآمد و گفت اگر خواهم میتوانم کرد زینب فرمود ای شقی که ... نمیتوانی کرد مگر آنکه از دین

ابن زیاد و کفر باطن خود را ظاهر ساخت این بجای بی ادب در مجلس شد و کستاخانه با دختر امیر عرب زینب گفت ای خبیث سخن بگوی
پدر و برادر تو از دین پدر برگشته رفت خاتون گفت ای ملعون به دین جد و دین پدرم و دین برادرم هدایت یافتی تو و پدر تو و جد تو
اگر مسلمان شده باشید معین از غایت حمق و کین به دختر امیر المؤمنین گفت دروغ گفتی ای دشمن خدا زینب دختر شیر خدا گفت
ای ملعون اکنون تو پادشاهی و سلطنت خود مغرور کرده هر چه بخواهی میکنی اگر جواب ترا نگاهم گفت شامی بار دیگر آن سخن را
در آن مجلس اعادت کرد یزید گفت ساکت شو خدا ترا مرگ دهد و به روایت دیگر ام کلثوم ملتفت گشته بآن شامی خطاب کرد
گفت ای بریده بخت ساکت شو و بدین سخن لب مگشای که اولاد انبیا خدمتکار اولاد زنا نشوند خدا زبانت را قطع کند
و چشمت را کور و دستت را خشک گرداند و سعادت را در آتش سقر فرماید هنوز نفرین دختر امیر المؤمنین تمام نشده بود که دعای
المعصومه مستجاب گردیده زبانش لال و دیده اش نابینا و دو دستش خشک شد پس ام کلثوم فرمود الحمد لله که حضرت حق جزء
از عقوبت دنیای دون تو چون شامی شوم رسانید و اینست جزای کسی که متعرض حرم محترم امام شهید مظلوم گردد و حرمت حضرت را
در باب ذریت او مرعی ندارد و به روایت سید بن طاوس در مرتبه دوم شامی از یزید پرسید که این زنان که بوده و در اسیری
ایشان کشته گشته و قتل و اسیر شان را از اسباب زنانه چیست یزید پلید گفت این دختر ام کلثوم و دختر زینب خواهر حسین است و این زن
زینب دختر امیر و حسین شامی گفت حسین پسر فاطمه و علی بن ابی طالب یزید گفت بلی شامی گفت لعنت خدا بر تو ای یزید
یزید عترت پیغمبر خود را بکشی و ذریت او را اسیر کرده شهر به شهر و دیار به دیار بکشی ای بیچاره و سنگ بحق قسم که من گمان کردم که اینان
اسیران رنگ و روم اند و فرنگ یزید پلید مستحق عقوبت شده گفت بحق آنکه حکم کنم که سرت ببرند از هم جدا کنند وقت را تک
و سرت را ببرید و حکم کرد که آن عاقبت بخیر را از جو گردن زدند پس آن ملعون امر کرد که اهل بیت طهارت را
بزندان بردند و حضرت امام زین العابدین را با خود بمسجد برد و خطیبی را بسعادت پلیسی امر کرد تا بر منبر رفت و بهتان بسیار
شنیع در حق آنحضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسن علیهما السلام گفت و در مدح معاویه و یزید مبالغه کرد و حضرت امام
زین العابدین بر او فریاد کرد که وای بر تو ای خطیب خدا را برای رضای مخلوق خشم آوردی جای خود را در جهنم مهیا دان و از یزید اجازت
خواست تا بمنبر رود و سخنان چند گوید که از روی صواب موجب خوشنودی خدا و بندگان باشد و اجر و ثواب حاضران گردد
یزید اجابت نکرد اهل شام التماس کردند که آن امام همام را رخصت ده که ما میخواهیم سخن وی بشنویم در آن مجلس یزید بر
گفت او اگر بر منبر برآید مرا و آل ابو سفیان را رسوا میکند گفتند این کودک چه تواند کرد یزید گفت که اگر این جوان کودک است ولی

از اهل

از اهل بیتی است که در شیر خوارگی بعلم و کمال و فضل و جمال آراسته اند مؤلف گوید الحمد لله الفضل ما شهدت به الاعدا چون طاقت
مبالغت اهل شام زیادت شد رخصت داد و آن زین عباد رسید سجاد مانند بدر منیر بر منبر بالا رفته بعد از حمد و ثنای ودود و درود بر حضرت خاتم الانبیا
و اهل بیت اصفیا صلوات الله علیهم اجمعین خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت ادا فرمود که حاضران را دیده ها گریان و دلها بریان
کرد پس فرمود ایها الناس خداوند ما اهل بیت رسول خدا را شش خصلت و هفت فضیلت بر سایر مردم عطا فرموده است ما را شش نعمت
داده عطا کرده است علم و دانائی و بردباری و جوانمردی و فصاحت و شجاعت و محبت ما را در دلهای مؤمنان قرار داده و فضایل
هفتگانه آنست که از ماست نبی مختار محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و از ماست صدیق اعظم علی مرتضی صلوات الله علیه و علی ابنائه
و از ماست جعفر طیار که با دو بال پرواز میکند با ملائکه سما و از ماست حمزه شیر خدا و از ماست فاطمه زهرا و از ماست دو سبط
این امت حسن مجتبی و حسین شهید کربلا ای مردم هر که مرا شناسد و هر که مرا نشناسد خبر میدهم شناسد
نام و نسب و حسب خود و نسب از باب جد و اب بر احوال او ایها الناس منم فرزند مکه و منا منم فرزند زمزم و صفا منم
فرزند آنکه برداشت مقام ابراهیم را از جای خود منم فرزند بهترین انبیا منم فرزند بهترین حاجیان و لبیک گویان و ساعیان و طواف
کنندگان بر گرد خانه خدا منم فرزند سوار شونده بر براق و سعد شونده بحجاب هوا منم فرزند آنکه سیر فرمود در شب لیلة الاسری
از مسجد الحرام بسوی مسجد اقصی منم فرزند آنکه جبرئیل رسید به برکت آن ذات جلیل بسدرة المنتهی منم فرزند من دنی فتدلی فکان
قاب قوسین او ادنی منم فرزند نماز گذارنده با ملائکه سما منم فرزند محمد مصطفی منم فرزند علی مرتضی منم فرزند آنکه بشمشیر ذو
حتی گویان قائل شدند به یکتائی خدا منم فرزند مجاهد کننده با اعدا در پیش روی رسول خاتم النبیین و صفا کننده با
اهل کین تا از حین و هجرت کرده با آنحضرت در هجرتین و بیعت نموده در بیعتین و او در بدر و احد و حنین و کافر جاحد
احد طرفة العین منم فرزند صالح مؤمنان و وارث انبیا پیغمبران و برانداز ملحدان و پادشاه مسلمانان و امیر مؤمنان
و نور مجاهدان و زین عابدان و تاج سر گریه کنندگان و صبر کنندگان و بهترین صبر کنندگان و بهترین نماز گذارندگان منم
فرزند موید بجبرئیل و منصور بمیکائیل منم فرزند حامی مسلمانان و ماحی ملحدان و قاسطان و مارقان منم فرزند اول کسی که اجابت
کننده بود دعوت پیغمبر خدا را از مؤمنان منم فرزند اول سابقان و برانداز متکبران و تیرانداز مشرکان و تیغ زن منافقان بر
سابقان و زبان حکمت عارفان و یاری کننده دین خدا بوده و ولی خدا و گلستان حکمت خدا بوده و صندوق علم خدا
بین جوانمرد سخی و شجاع زکی و برگزیده بطحی قطع کننده اصلاب مشرکان جواب آنکه جوش از همه کس خوشتر بود

و خویش در رزم از همه کس محکم‌تر بیشهٔ شجاعت بود و امیر میدان بسالت و شمشیر صاعقه بار خود سرهای کافران را [illegible]
بیاره شمع آبدار خویش آتش در خرمن عمر کفار میزد و شیر بیشهٔ حجاز بود و مرد مردانهٔ عراق شهسوار بدر و احد بود و برگزیدهٔ
خداوند احد و وارث المشعرین و ابو السبطین یعنی جدم علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و ملائکته و اهل الحسنیین پس فرمود منم فرزند
فاطمهٔ زهرا منم فرزند سیدهٔ نساء منم فرزند خدیجهٔ کبری منم فرزند مقتول بتیغ آل جفا منم فرزند آنکه بروی نوحه کردند جنیان
زمین و مرغان هوا منم فرزند آنکه سرش را بر نیزه زدند و گردانیدند در شهرها منم فرزند آنکه حرم او را اسیر کردند و ما [illegible]
اهل بیت و ما ائمه محل نزول ملائکه و مهبط علوم حق جل و علا و چندان از مدایح اجداد کرام و مفاخر آبای عظام خود را یاد فرمود که
خروش و غوغا از مردم برخاست و یزید را اگر بخلاف شورش مردم و [illegible] فتنه [illegible] برای دل [illegible] موذن را
گفت اذان اشارت کرد و چون موذن گفت الله اکبر حضرت فرمود خدا بزرگتر از هر چیزی است و چون موذن گفت اشهد ان لا
اله الا الله حضرت فرمود و شهادت میدهد باین کلمه مو و پوست و گوشت و خون من و چون موذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله حضرت
الخطاب بیزید و بمقام عتاب خطاب گفت ای یزید این محمد که رفعت نام او [illegible] جد منست یا جد تو اگر
گویی جد تست دروغ گفته و کافر شده و اگر گویی جد منست چرا عترت او را کشته و ذریت او را اسیر کرده [illegible]
یزید جواب ناگفته بنماز برخاست و این بهانه مردم را مشغول ساخت و محدثین روایت کرده‌اند که در مجلس یزید [illegible] یکی
از علمای یهود حاضر بود و گفت ای یزید این جوان کیست [illegible] گفت علی بن الحسین گفت حسین کیست یزید گفت پسر علی
ابن ابی طالب پرسید مادرش کیست یزید گفت فاطمه زهرا دختر رسول خدا یهودی گفت سبحان الله [illegible]
پیغمبر خود را کشتید [illegible] حضرت رسالت [illegible] ذریت او [illegible] اگر از حضرت موسی [illegible]
در میان فرزند زاده بود ما را گمان این بود که او را [illegible] پیغمبر شما [illegible] از میان شما [illegible] فرزند دلبند او را می‌کشید
و خلق می‌کشید [illegible] لعنت خدا بر شما باد [illegible] حکم کرد تا او را [illegible] یهودی برخاست
و گفت میخواهید مرا بکشید [illegible] در تورات خوانده‌ام که هر که ذریت فرزند پیغمبر را بکشد تا ابد
ملعون است و چون بمیرد در جهنم با آتش [illegible] و ابو لهیعه روایت کرده است که [illegible] ابو الاسود [illegible]
از بزرگترین علمای یهود [illegible] گفت [illegible] که میان من و داود [illegible] پدر فاصله است و چون یهود
مرا ملاقات می‌کنند تعظیم و تکریم می‌نمایند و خاک کف پای مرا برای شفا می‌برند و شما فرزند پیغمبر خود را می‌کشید [illegible]

و حال آنکه میان او و پیغمبر شما [illegible] دین شما بدترین آیینی است [illegible] ای یزید بشنید حکایت کلیسای
حافر الکلب گفت بگو تا بشنوم نصرانی گفت میان عمان و چین دریایی است که مسافت آن یکسال است و در آن میان معمور نیست
بغیر از یک شهر و آن شهر واقع در میان آبست و طول آن هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است بحساب اهل حساب و بر روی زمین
شهری بزرگتر از آن نشان نداده‌اند و آورده‌اند کافور و یاقوت و عنبر را از آنجا خبر داده‌اند و درختان [illegible] عود است و آن
جماعت بر ملت نصاری‌اند و در آنجا چندین کلیساست و اعظم از همه کلیساهای حافر است که بر روی دریاست و در محراب آن سم
دراز گوش عیسی [illegible] می‌گویند که آن سم [illegible] حقه از زر [illegible] و بقصد زیارت و طواف [illegible]
آن از اطراف اشراف و غیر اشراف هر ساله [illegible] و کیسه‌ها از سیم و زر بر آن [illegible] پس ای یزید نصاری [illegible]
گمان اینکه سم حماری که عیسی بر آن سوار شده [illegible] حاجات خود را از [illegible] الحاجات می‌خواهند
و شما پسر دختر پیغمبر خود را بکشید خدا برکت ندهد شما را در خود و در دین خود و چون نصرانی [illegible] حکایت بتفصیل گفت
یزید [illegible] نصرانی [illegible] اشارت کرد و گفت چون [illegible] نصرانی گفت میخواهی مرا بکشی
[illegible] گفت سبحان الله [illegible] پیغمبر شما را در خواب دیدم که مرا او [illegible] بهشت
داد و من تعجب کردم و شهادت میدهم بوحدانیت خدا و رسالت رسول خدا [illegible] وان سر مطهر را
برگرفت و بسینه چسبانید و می‌بوسید و می‌گریست [illegible] یا ابا عبدالله شهید گشت [illegible]
[illegible] روایت کرده‌اند که یزید لعین [illegible] امر کرد که سر انور [illegible] بر سر نیزه کرده
بر در قصر [illegible] نصب کردند و اهل بیت آنحضرت را گفت تا داخل خانه ملعون شوند چون مخدرات اهل بیت امام شهید
بسعادت [illegible] بخانه آن ملعون درآمدند زنان آل ابوسفیان [illegible] زیورهای خود را [illegible]
و لباس سیاه پوشیدند و بعد از آن [illegible] در ماتم آن امام شهید [illegible] سه روز و سه شب [illegible]
[illegible] و هند دختر عبدالله بن عامر که در آن وقت زن یزید [illegible] امام شهید [illegible]
اندرون خانه [illegible] بمجلس آن ملعون [illegible] در وقتی که مجلس عام [illegible] حضار از
اهالی شام [illegible] اولاد [illegible] کرد و گفت ای یزید
زینب دختر امیر المؤمنین و فاطمه زهرا [illegible] سر مبارک امام شهید [illegible]

فاطمه زهرا دختر رسول خداست بر در خانه بعضی بیکسی و صاحب سرا است بر در خانه چه بر رجب و رداء خود ابر سنده انگه
و او را ابر کرده است و گفت بردباری و او خود کن بر فرزند رسول خدا و بزرگ قریش جد و طیش و زینب گفت خدا انگه پیر بابا
پی چیاو را که او و کشش بادرت تعجیل کرده و من بر کشش آنحضرت راضی بوده ام پس اهل بیت شهید را در حرم سرای
خود جای داده و سه روز خانه آتش ماتم برپا بود و زنده و مخدرات گیسو پریشان و سینه چاک خاک بر سر بریخت و بر زبان اهل بیت
لعنت بر ابن زیاد و هر روز شنبه سجاد را بر سر خوان خود می‌خواند تا خواهش آنحضرت خانه خدا که او برای تعزیت خالی کردند و
صفحه قلوب دوستان اهل بیت علیهم السلام را از غبار منع به دستیاری اجازت زدوده حالی که هر خشنده زن و مرد در
عزای حسین اهل بیت چون شام غریبان سیاه پوش آمدند و زنان قریش و بنی هاشم که در شام بودند صبح تا جامه دریدند
و روزی چند ماتم آن شهید آل هاشم گریبان صبر را پاره کرده و از آب دیده و آتش جگر رخنه بر سینه سنگ و شراره بر دل
خاره زدند و شیخ ابن نما روایت کرده است که شبی دختر حضرت امام حسین سکینه گرفتار شور و شین در خواب دید که پنج ناقه
از نور پیدا شد و بر هر ناقه مرد پیری نورانی سوار بود و ملک بسیار از همه جانب ایشان چون دایره بر مرکز محیط وار گرد آمده
بود و با آن مردان خادم نورانی که بر ترکش بوی شاه‌ها همراه بود و چون آن ناقه‌ها از من گذشتند آن جوان نزد من آمد و گفت
ای سکینه جدت حضرت رسالت ترا با اکرام سلام می‌رساند گفتم بر رسول خدا باد از من هزار اکرام سلام تو کیستی گفت من از حور
بهشتم و پاک سرشتم گفتم آن پیران که بر شتران سوار شده چه کسان بودند گفت اول آدم صفی بود و دوم ابراهیم خلیل و سیم موسی کلیم
بود و چهارم عیسی روح الله گفتم آن مرد پیر جلالت که محاسن خود را به دست گرفته از ضعف می‌نشست و برمی‌خاست کیست گفت
جد تو بود رسول خدا شفیع روز جزا چون نام جد خود را شنیدم به سرعت هر چه تمامتر دویدم تا خود را به آنحضرت برسانم و شکایت
امت با او بنمایم ناگاه دیدم پنج هودج از نور پیدا شد و در میان هر هودج زنی ماهرویی ظاهر بود و چون رسیدم از آن حوری
پرسیدم که آن زنان کیستند که بدین زینت در آن هودج‌ها نشسته‌اند گفت اول حوا است مادر آدمیان دوم آسیه زن فرعون یعنی
از ایمان سیم مریم دختر عمران چهارم خدیجه زوجه طاهره رسول انس و جان گفتم آن زن پنجم کیست که از غم ناله برداشته است
و از هم دست بر سر گذاشته از درد گاه می‌نشیند و گاه بر می‌خیزد گفت جده تو فاطمه زهرا است معصومه دو جهان دختر پیغمبر
آخر الزمان که مادر پدر تست با درد تشنه لبان چون نام جده خود را شنیدم دویدم تا به هودج آن مخدره معظمه رسیدم
به پای محمل ایستادم و گریستم و فریاد کردم و گفتم ای مادر مظلومان ظالمان این امت انکار حق ما کردند و جمعیت ما را پراکنده نمودند

ای مادر حسین پدر مرا با هزار گونه شور و شین کشتند و بدن عزیزش که پرورده دامان امیر بدر و حنین بود به خاک و خون
آغشتند و مرا که چون در یتیم عظیم بوده ام یتیم کردند و پس از آن دستگیر و اسیر حضرت فاطمه آرام و سکینه را از دست داد
و چنین جواب فرمود که ای سکینه بس است سینه مرا مجروح کردی و دلم را پاره پاره اینک پیراهن سوراخ سوراخ حسینم
نور عینم را برداشته ام که نزد خداوند قهار گستاخ آمده طلب خون فرزند دلبندم کنم که به تیغ قاتلان او سوراخ قطرات
سلاح صفت گشته و مطلع آلوده بخون آمده است از ایشان نمایم و بعضی دیگر از بلایای اخبار که به ایشان وقوع حادث
معتبره از نهر اسناد از سکینه بنت حسین روایت کرده‌اند که گفت روزی به یزید پلید گفتم که دوش خوابی دیده ام اگر رخصت
دهی برای تو نقل کنم گفت بگو گفتم دوشب چون از نمازهای خود فارغ شدم بر حال کثیر الاختلال خود و سایر اهل بیت گریه
بسیار کردم و بسیار گریستم چون به خواب رفتم دیدم که درهای آسمان گشوده شده و نوری در میان آسمان و زمین ساطع
و حوریان بسیار چون آفتاب از افق بهشت طالع گشته بیرون آمدند ناگاه باغی دیدم در نهایت سبزی و خرمی و با انواع ازهار
و ریاحین آراسته و در میان آن قصری نظر کردم در نهایت رفعت و زینت و شرفات و غرفاتش بهم پیوسته در حیرت
بودم که دیدم پنج مرد پیر نورانی داخل آن قصر شدند از حوری پرسیدم که این قصر از کیست گفت از پدر تو حضرت امام حسین
گفتم این پنج مرد پیر نورانی که داخل این قصر رفیع بنیان شدند که بودند گفت اول آدم دوم نوح سیم ابراهیم چهارم موسی گفتم
پنجمی که با چشم گریان چون مردمان داغدیده دست خویش بر ریش گرفته بود که بود گفت ای سکینه نشناختی او جد تو حضرت
رسول الله بود که او را داغ پدرت است گفتم کجا رفتند گفت باتفاق ایشان به نزد پدرت حضرت امام حسین
گفتم و اکنون می‌روم نزد جدم و شکایت حال کثیر الاختلال خود را با او بگویم در این اندیشه بودم که ناگاه مردی خوشروی سوار
دیدم که با نهایت حزن و اندوه ایستاده بود و شمشیری در دست داشت گفتم این کیست گفتند جد تو علی بن ابیطالب است
پس نزدیک او رفتم و در روایت دیگر نزدیک حضرت رسالت شتافتم و گفتم یا جداه مردان ما را کشتند و موجب اسیری
و دربدری زنان ما شدند خونهای ما را ریختند و خانمان ما را با خاک و خون در آمیختند و حرمت ما را ضایع کردند و ما را
بر شتران برهنه نشاندند و نزد یزید پلید بردند پس جدم حضرت رسالت مرا در بر گرفت و گفت ای پیغمبران خدا ای ببینید که
امت من با فرزند دلبند من چه کردند پس آن حوری گفت ای سکینه ساکت باش و در پی مباش که حضرت رسول را
ملول کرده و اندوه دیگر بر او آوردی پس دست مرا گرفت و به سوی قصر رفت و چون داخل قصر شدم پنج زن در نهایت عظمت

درینجا

وطلعت حسن و بسیار نورانی بود و دیدم در میان ایشان زنی را از مخدرات عظیمه و نورانی تر دیدم که جامهای سیاه پوشیده بود
و موهای سر خود را پریشان کرده پیراهن خون آلوده در دست داشت هرگاه آن گرد بر میخاست دیگران هم برمیخاستند و هرگاه
می نشست دیگران هم می نشستند و در همه باب رعایت آن عفیفه جناب را منظور میداشتند از آن جوان پرسیدم که این خواتین
کیستند و از چه جهت چنین گریه میکنند گفت اول یکی حوا است مادر عالمیان و دیگری مریم مادر عیسی و دیگری خدیجه کبری
و دیگری ساره زوجه ابراهیم خلیل و دیگری هاجر مادر اسمعیل و آنکه پیراهن در دست دارد و ما او تمامی این زنان تعظیم و تکریم
مینمایند جده ات فاطمه زهرا است پس نزدیک جده مظلومم رفتم و گفتم ای جده ما مادر پدرم را کشتند و مرا اسیر کردند بی جده ام
بی اختیار سکینه را از دست داد و سکینه خود را بر سینه خود چسبانید و اشک از دیدگان چون رود روان کرد و آن
و آن خواتین گریه هم بسیار کردند و گفتند ای فاطمه خدا حکم خواهد میان تو و یزید در روز قیامت ناگاه دیدم از
آسمان دری گشوده شد و افواج ملائکه می آمدند و سر پدرم را زیارت میکردند و بالا میرفتند چون یزید خواب مرا شنید طپانچه
بر روی خود زد و گریست و گفت مرا با قتل حسین چکار بود و بروایت دیگر افتاده از آن خواب گرد و قطب راوندی
از اعمش روایت در بکار... است که من در کعبه طواف میکردم ناگاه مردی را دیدم که دعا میکرد که خداوندا مرا بیامرز
و میدانم که نخواهی آمرزید چون از سبب ناامیدی او سوال کردم مرا از حرم بیرون برد و گفت من از آنها بودم که در
لشکر عمر سعد لعین بودم و از آن چهل نفر که سر مبارک امام تشنه جگر بودیم تا شام و در آن راه معجزات مالا کلام از سر بزرگوار
آن امام شهادت فرجام مشاهده میکردیم و چون داخل دمشق شدیم روزی که سران سرور را بمجلس آن کافر بردند
قاتل آن امام یکی از سران سر سرور را بر دوش داشت و رجزی میخواند که رکاب مرا پرکن از طلا و نقره که پادشاه بزرگواری را کشته ام
و کسی را کشته ام که از همه کس بهتر بود و پدر و مادرش از همه بهتر بودند یزید گفت هرگاه میدانستی که چنین است پس چرا
او را کشتی و حکم کرد تا او را کشتند پس سر را در پیش خود گذاشت و چون بسیار شادی داشت و شادی بسیار میکرد و جمیع
اهل مجلس حضار او تمام کردند فایده نکرد چنانچه گذشت پس امر کرد تا آن سر سرور را برده در حجره عیش و شراب او نصب کردند
و مارا موکل بر آن سر کردند و مرا از معجزات عظیمه که از آن سر مشاهده کردیم وحشت عظیم دست داده بود و خوابم نمی برد
و چون پاسی از شب گذشت در فضای بی نجواب رفتند ناگاه صداهای عظیمه بگوشم رسید و منادی ندا در داد که ای
آدم فرود آی پس آدم با ملائکه بسیار فرود آمد پس ندای دیگر در داد که ای ابراهیم خلیل فرود آی پس آنحضرت جلیل

با

با ملائکه بسیار جلیل فرود آمد پس ندای دیگر در داد که ای موسی کلیم فرود آی پس موسی کلیم با ملائکه بسیار عظیم فرود آمد پس ندا
در داد که ای عیسی فرود آی حضرت عیسی با ملائکه بجد و جهد فرود آمد پس خلق عظیم از هوا بگوشم رسید و ندائی شنیدم که منادی
ندا در داد که ای محمد بزیر آی ناگاه دیدم که حضرت رسالت نازل شد با افواج ملائکه بسیار از آسمان و پس از نزول ملائکه
برد و ر آن که سر مبارک امام حسین علیه السلام در آنجا بود احاطه کردند و حضرت رسالت و اهل آن قبه شد و چون نظر انورش قبه
بر آن سر منور افتاد ناتوان شد و نشست ناگاه دیدم که آن نیزه خم شد و آن سر امام مظلوم از سر نیزه در روی مطهر آن سرور
افتاد و حضرت سر قرة عین را بر سینه نهاد و نزدیک حضرت آدم علیه السلام رفت و گفت ای پدر من آدم نظر کن که امت من
با فرزند دلبندم چه کرده اند در آن وقت من بر خود لرزیدم ناگاه جبرئیل نزد رسول جلیل آمد و گفت من موکلم بر زلزله زمین
دستوری ده که زمین را بلرزانم و چنان صدائی بگوش ایشان برسانم که تمامی را هلاک و با خاک یکسان گردانم حضرت
رحمة للعالمین دستوری بر زلزله زمین نداد پس جبرئیل گفت ای جان پاک دستوری فرما تا این چهل نفر ناپاک را هلاک کنم
پس پیغمبر جلیل فرمود اختیار با تو است ای جبرئیل و چون جبرئیل با هر یک از آنگروه که از جلیل نزدیک میکرد بر ایشان میدمید
و در ایشان آتش می افروخت و هر یک میسوخت تا نوبت بمن رسید از مخافت دلم طپید و زبانم باستغاثه منطلق گردید
حضرت فرمود او را بحال خود بگذارید و خدا او را نیامرزد و چنانچه خواهد بسم مرزید پس مرا گذاشتند و سر را برداشتند
و باتفاق خود بردند و بعد از آن شب دیگر کسی آن سر را ندید و عمر سعد لعین چون متوجه ری شد در عرض راه بجهنم واصل شد
و بمطلب نرسید مولف گوید که علامه مجلسی جد امجد داعی در باب سر مبارک سید الشهدا فرموده است که میان علمای عامه
خلاف بسیار است و ذکر اقوال ایشان بی فایده است و ساقط از درجه اعتبار و لیکن مشهور میان علمای شیعه آنست که
سرهای ام... حضرت امام زین العابدین سر پدر را با سایر شهدا بسعادت ایمن باتفاق خود آورده و در روز اربعین در کربلا بجهات ملحق
کرده و منقول است روایات بسیار بعید نمایند و احادیث بسیار دلالت میکند بر آنکه مردی از شیعیان آن سر مبارک را
دزدید و آورده و در بالای سر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دفن کرده و از این جهت است که زیارت سر نزد قبر آنحضرت است
و این روایت دلالت کرده بر آنکه حضرت پیغمبر سر منور فرزند تشنه جگر خود را در همان شب که زیارت آن امد همراه
خود برده و در اینکه در اشرف اماکن آن سر مستقر گردیده و در عالم قدس ببدن مقدس ملحق چه بحث اگرچه کیفیت و کیف آن
معلوم نباشد و ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده که یزید علیه اللعنه حضرت امام زین العابدین علیه السلام را با مخدرات

مطرات در موضعی حبس کردند که ایشان را از سرما و گرما نگاه نمیداشت تا آنکه پوستهای رویهای ایشان را آفتاب جلانید
برداشت و در آن ایام هر سنگ و کلوخی که از بیت المقدس برمیداشتند از زیرش خون تازه میجوشید و در هنگام طلوع
آفتاب چون یاقوت سرخ میدرخشید مردم گمان میکردند که بر در و دیوار چادر سرخی کشیده اند و با خون تازه
تا آنکه امام زین العابدین با زنان بصیرت دیگر تا یکی مسکن گردانید و در بحار الدرجات از حضرت صادق علیه السلام
مسطور است که چون سید سجاد فرزند امام شهید را نزد یزید پلید بردند امر کرد تا در خانهٔ خرابی ایشان را حبس کردند
چون اهل بیت آن خرابه رسیدند گفتند ما را در این خانه میاورند مگر آنکه خانه بر سر ما فرود آید غلامهای رومی
که بر ایشان موکل بودند بزبان خود با یکدیگر گفتند که ایشان از خراب شدن خانه بر سر ایشان میترسانند و از مخافت اذیت نمیدانند
این عمارت هراسان دیگر نمیدانند که فردا ایشان را خواهند کشت و از فکر اینها فارغ خواهند گشت و چنان گمان
داشتند که امام زبان ایشان را نمیفهمد و چون امام زین العابدین بر جمیع لغات با جمیعه همه نکات علم داشت فرمود
خدا انگاه که اینست چون روز دیگر شد ایشان از حبس مخلص کرده و سید بن طاوس و دیگران روایت کرده اند
که روزی حضرت امام زین العابدین علیه السلام در بازارهای شام راه میرفت منهال بن عمرو با آنحضرت در رسید پرسید
که چگونه شام کردی و در شام شامت فرجام چگونه صبح نمودی آن امام غریب مصیبت انجام گفت شام کردیم مانند بنی اسرائیل
در آل فرعون که فرزندان طایفهٔ بنی اسرائیل پیوسته بدست فرعونیان بقتل میرسیدند و زنهاشان اسیر و ذلیل
ای منهال عرب بر عجم فخر میکنند که محمد از عرب است و قریش بر سایر عرب فخر میکنند که آنحضرت از ایشان است و ما
که اهل بیت اوییم ما را کشتند و از دیار خود بیرون کرده اند و حق ما نمیدانند و از شهری بشهری ما را بسیر دادند پس
ما راضی هستیم بقضای خداوند چون رسیدیم انا لله و انا الیه راجعون و همچنین روایت کرده اند که روزی یزید پلید
حضرت امام زین العابدین و عمرو فرزند صغیر امام حسن علیه السلام را طلبید و عمرو کودک یازده ساله بود پس با عمرو گفت
که با فرزند من خالد کشتی بگیر عمرو گفت کشتی کار مردان بیکار است و غیر شمشیر در کار اگر خواهی شجاعت من و او را امتحان کنی کارد
بدست من ده و کاردی بدست او تا با او مقاتله و جنگ کنیم تا کشته شوم و یا بکشم یزید گفت این شجاعت را از پدران خود ارث
برده پس با حضرت امام زین العابدین گفت حاجتی از من طلب کن فرزند ابوتراب فرمود سه حاجت دارم اول آنکه امر کنی
تا سر پدر بزرگوارم را بمن بسپارند دوم آنکه حکم فرمائی که آنچه از ما غارت برده اند رد کنند سیم آنکه اگر اراده کشتن من داری

در کشتن کسی را همراه مخدرات رسالت و عصمت کنی تا ایشان را بحرم محترم جد خود برساند آن ملعون گفت ای پسر حسین دیگر تو روی پدر را
نخواهی دید و بسیار کس از کشتن تو هم خواهم گذشت و تو زنان را بمدینه خواهی برد و آنچه هم از شما بغارت برده اند من از مال خود عوض
خواهم داد حضرت فرمود ای یزید مال ترا نمیخواهم و چون مالها که از ما برده اند جامهها چند بود در میان اینها که جدهٔ ما حضرت سیدة النسا
فاطمه زهرا از ریسمان اینها بافته بودند و همچنین جامههای طیب پس یزید حکم کرد تا تمامی اینها را رد کردند و دویست دینار طلا هم برای ایشان
فرستاد زین العابدین آنها را بفقرا و مساکین شام و منصوری قسمت داد پس یزید فرزند امام شهید را با مخدرات عصمت از دمشق بسوی مدینه
گردانید آنحضرت از عقب بنیل دمشق بمدینه آمد و در خرابی شد و دیگر نزد فرزند بیحرمتی بدنیم جهت نام و در محل هجرت جد خود بدون
محل متوطن ایام از سعید بن مسیب روایت کرده اند که گفت چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید گردید در سال بعد از آن من بحج رفتم و فیض
شرف خدمت سید الساجدین امام زین العابدین را دریافتم پس در طواف حرم بودم ناگاه مردی را با دستهای بریده دیدم و روی مانند شب
تار سیاه و تیره دیدم که میگفت خداوندا بحق این خانه محترم که گناه من را بیامرز و میدانم که نخواهی آمرزید
من گفتم وای بر تو گرچه گناه کرده که چنین نا امید از رحمت حق گشته گفت من در لشکر کربلا در خدمت امام شهید ساربان جمال بودم در شب
بعد از روز شهادت پنهان در میان کشتگان رفتم تا آن امام ذی حشمت و جلال را از لباس شوکت و جلال برهنه کنم در کار برهنه
کردن بودم که ناگاه دیدم که خروش عظیم در صحرا افتاده و صدای گریه و نوحه بسیاری شنیدم و کسی را نمیدیدم و لیکن در میان
آن صداها صدائی را شنیدم که میفرمود ای فرزند شهید من و ای حسین غریب من ترا کشتند و حق ترا نشناختند و آب فرات را از تو منع
کردند من از استماع این اصوات ترسیده بیهوش در جوار کشته خود را در میان کشتگان افکندم و در آنحالت که نیک مشاهده کردم
سه مرد و کنیزی را ایستاده دیدم و بر دور ایشان ملائکه بسیار را دیدم و یکی از ایشان میگفت ای فرزند بزرگوار وای حسین مقتول
بسیف اشرار فدای تو باد جد و پدر و مادر تو ناگاه دیدم که حضرت امام حسین برخاست و نشست و فرمود لبیک یا جداه یا رسول الله
و یا ابتاه یا امیرالمومنین و یا اماه یا فاطمة الزهرا و یا اخاه و یا حسن مقتول بسم جفا بر شما باد از من سلام پس فرمود یا جداه کشتند مردان
ما را یا جداه اسیر کردند زنان ما را یا جداه غارت کردند اموال ما را یا جداه اطفال ما را تشنه طفل شیرخوارم را کشتند ناگاه دیدم
که خروش برآوردند و همه گریستند و حضرت فاطمه بحسرت میگریست و از همه بیشتر بیتاب بود و ماتم صد نوحه گر اینها حبیب
درد را با شدائد پس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود ای پدر بزرگوار ببین که چه کرده اند با این نور دیدهٔ من این امت جفاکار
ای پدر بزرگوار مرا رخصت ده که خون فرزندم را بر سر و روی مالم و چون خدا را ملاقات کنم بخون او آلوده باشم پس همان بزرگواران

و از جمله آنها مقتدی و سرایش و مخدرات آنحضرت
که در میان آنچه گذاشته شد صح

خون آن شهید مظلوم بخون آلوده شده و بر سر و روی مالیده و جامه خود زار به نید و نالید پس شنیدم که حضرت رسول صلعم
میفرمود که فدای تو شوم ای حسین من که ترا با سر بریده می‌بینم و در خون خود غلطیده‌ای فرزند گرامی کدام آزاده و بنده از خدا
و رسول شرم نکرد و پیاده و جامه ترا کند حضرت امام حسین ع عرض کرد که ای جد بزرگوار مردی شتردار با من بود و با او چه بسیار نیکیها
کردم و بجزای آن نیکیها او با من کرد و حال این مشکل بیان است حضرت رسالت نزد من آمد و فرمود که ای ملعون از خدا شرم نکردی
و از من شرم نکردی جگرگوشه‌ام را عریان کردی خدا روی ترا سیاه و دست سیاه گرداند و دستهای ترا قطع کند پس در همان
ساعت روی من سیاه شد و دستهای من قطع گردید و برای این دعا می‌کنم و میدانم که نفرین آنحضرت رد نمی‌شود و من امروز به
نجات نرسم و در بعضی از کتب معتبره روایت کرده‌اند که هند زن یزید گفت که چون سرهای شهدا را کربلا بشام آوردند شبی در خواب
دیدم که درهای آسمان گشوده شده و فوج فوج ملائکه نازل شده و در برابر آن سر مطهر صف کشیده و می‌گفتند السلام علیک یا ابا عبدالله
السلام علیک یا ابن رسول الله ناگاه دیدم که ابری از آسمان برآمده و مردان بسیار در میان آن ابر بودند و در میان ایشان مردی
بود در نهایت صباحت و صفا و نور و سیما چون بزمین رسید دوید تا خود را بآن سر رسانید و آن را بسینه خود چسبانید و لب
و دندان او را می‌بوسید و با نوحه و زاری و ناله و بیقراری آن را می‌بوسید و میفرمود یا بنی قتلوک و من شرب الماء منعوک
و ما عرفوک یعنی ای پسر کشته من آیا که تو فرزند دلبند من بودی ترا کشتند و از آشامیدن آب فرات ترا منع کردند مگر ترا نشناختند
که از شرافت سر تو بیخبر را بر سر قرار خواستند ای فرزند گرامی من منم جد تو محمد مصطفی و این پدر تست علی مرتضی و این برادر تست حسن
مجتبی و اینها عموهای تواند جعفر طیار و عقیل و حمزه و عباس و یک یک اهل بیت سعادت اساس را برشمرد هند گفت من از
دهشت خائف و ترسان بیدار شدم و چون نظر بدان سر بزرگوار رفتم دیدم که نوری از آن سر ساطع و با آسمان متصل است خواستم که یزید
بیدار کنم و بر خواب خود مطلع گردانم او را در حجره خواب خود نیافتم و بجستجوی او شتافتم دیدم در خانه تاریک رو به دیوار نشسته و
بر سینه از غایت بیم و مخافت چاک میگوید مرا با قتل حسین علیه السلام چکار بود صورت خواب را با او گفتم جواب نگفت
و از بیم و ترس زیاده برآشفت و صباح آن شام اهل بیت سید انام را طلبید و با احترام تمام در میان خانه خود منزل داد و حرمت
و اکرام و پرسش نمود بعد حضرت امام زین العابدین را طلبید و ایشان را با کلام خود محظوظ گردانید ایشان ع عرض کرد که جهت
ماتم سوی رسول خدا را اجازت کرده تا از خویش رخصت حاصل کنند و اهل بیت چند روزی ماتم داری
و گریه و سوگواری و تعزیت امام غریب قیام نمایند چون رخصت داد و خانه برای تعزیت داری برای ایشان مشخص کردید اهل

ماتم کنند

اهل

اهل بیت امام شهید جامه‌های سیاه پوشیدند و زنان قریش و بنی هاشم که در شام بودند صبح آنجا آمدند و بر ایشان گریستند و خاک بر سر و جامه کشیدند
و در موافقت اهل بیت تعزیت و کربت پوشیدند و سوگوار شدند و تا هفت روز در جزع و زاری و نوحه و بیقراری کوشیدند و چون روز هشتم شد یزید
اهل بیت طهارت و امام زین العابدین را طلبید و با فرزند امام شهید گفت من از خطای خود نادم و با حسرت تمام پس از ایشان عذرخواهی و دلجویی
فاقون مهربانی و سپاس ساز کرد و باز در توقف شام و اینکه اهل بیت جواب که محبوب سید انام و جایگاه این حجاز ادای سفر و بنیاد
بلند ساخت چون مسئول ماذون کرد محملهای زین برای ایشان ترتیب داده و دولت و بار زر از جهت خرج ایشان با کمال ادب فرستاد و گفت
عوض اهانات که بجهت شما واقع شد ام کلثوم گفت ای یزید چه بسیار کم حیائی تو برادران و اهل بیت مرا کشته و مال عوض آن جان
واقع گشته که بیندازی که امام و فرزندان رسول را بریکر جگرگوشه رسول مدنی بنهایت رسید روایت شیخ مفید و دیگران که یزید بشیر بن نعمان را که از جمله
اصحاب پیغمبر بشیر بود طلبید و بکمال کرد بعد که مردی از اهل شام که صلاح و سداد و دیانت و امانت داشت همراه اهل بیت نماید تا
بخدمت حضرت امام در منزل و بدرقه سفر و کارسازی امور ایشان بسر برده کوتاهی نکند و مروت و کرم خود را بمانند که سفر را بجا
و علامت رکاب سید سجاد و صلوات الله علیه مأمور روانه شد و چون آن جناب قدم سعادت بر رکاب مجلس گذارد بکلمات تعظیم و تکریم
تکمیل شد و گفت که جهت رفع تشریف و تشریف نعمت خدا این نیاد و بیاد باد که آن آل فرود شد و خاک این جهت برباد داده
و اگر من کاری آن به نهاده بودم آن امام شهید هر چه از من می‌طلبید باجابت مقرون می‌کردیدم و آن مظلوم کشته نمی‌گردید اما باید که بسوی
ناحیه آن حضرت من برسید و هر چه حاجت داشته باشند طلب نماید تا مقرون اجابت آید و نعمان را با احترام ایشان تاکید تمام کرد و گفت
با ایشان چون بار راه بسیار بند و ایشان را در هر جا که خواهند فرود آرند و خود دور رود و در مراعات ایشان کوتاهی ننماید و چون
امام زین العابدین باتفاق اهل بیت با آفاق از شام بیرون آمده نزدیک عراق رسیدند از نعمان رخصت رفتن بکربلا و زیارت
کشتگان خود را نمودند و طلبیدند نعمان بحکم امام زمان روانه کربلای شهدا گردید و از توقف جابر بن عبدالله انصاری و گروهی
از بنی هاشم و جمعی از اقارب کرام آنحضرت از مدینه بزیارت آن امام مظلوم از زر و بوم آمده بودند و چون اهل بیت طهارت و اسرای غم
محنت بکربلا رسیدند نگهای افتاد و زیارت آن تربت مقدس کرده و چندان گریست و افغان و دلیری و درد و سوز
خود نکابت کرد که از خروش حضرت سید الساجدین امام زین العابدین سه روز در آن زمین اقامت فرموده و جمعی کثیر از زنان و مردان
فراوان نوحه‌گر و درد آن جمع آمده بخاک تربت نشسته و غبار اجابان را در دل چون هر کدام بخون خویش آغشته از آن اشک خونین از فغان
گریه و در بن بزمین نرمی خست که از جهای آن خاک پاک تعزیت بجان درست آنگاه به ناله و اه سیدان مطلع طرافراب لامع را داع گفت

بکتاب مدینه خبر غیبت رو داکشته و چون سواد مدینه بر مردمک دیده نمودند کمان رام کوشید از دست رشته جان کرفت حضرت ام سلمه
در مکان رسالت پناه اهل جلال فرموده و فرمود که خبرهای ناگوار رابیاد داشته و سر برده بکلون آنحضرت را جمیعه جرع کرد دون بکلوم نشسته و هر کس
خبری صاحب حس شنید برای تعزیه و پرسش روی نهاد پس از آن سر خیل اهل ماتم امام ام بشیر بن جذلم را که از رفقای آنحضرت بود
طلبیده و حس مکران کرده که خدا رحمت کند پدرت را که بکو شاعر بود تو نیز بسبب ابر از آن پدر داری رنک بالقتاب سر نموده کای
اکر از سپهر بانکانت شعری چند در مرثیه بر رم کوی و بسوی شهر رفته بر سر هر کوچه و کوی بکو که آمد فرزند سید الشهدا در بیرون
شما با تمامی اسرا و مردم را از ورود کاروان بلا کار محنت آگاه کردان بشیر را از این اشارت بشارت حاصل سوار اسب شده کشته بسوی دیگر
ماتحت و پس از وصول آن حرم رب محمد رسول صلی الله علیه وآله بنوحه وزاری و ناله و بیقراری این ابیات را انشاء آمد یا اهل یثرب
لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرار الجسم منه بکربلا مضرج والراس منه علی القناة یدار تعنی ای مدینه اقامت مکنید که حسین مظلوم
کشته شد و این سبب جانانه سیلاب اشک از دیده ها می روان آمدن تن نازنینش در کربلا بیابان خاک و خون افتاده مطلقان نشسته و
سر مبارکش بر نوک نیزه ها در شهرها کردانند و فریاد برکشیدم که ای کجانب حسین تا علما و خواهران و خاصان حضرت رسول الله و جان ایشان
نزدیک شهر رسیده اند و من پیک ایشانم بسوی شما خبر آل عبا با سیاه از درد غم بر دوش برده است بردر دو از جنبه ماتم بی زیارت ایشان
نوردیده مشتاقیه که تا سعادت قیض و کون دریابید چون این آوازه حالکداز کشته شدن حسین در سواد و در بین یثرب بلند
کاژ قند انداز کشت ورزک و کوچک نکاه ماتم را تیره ریزود و هم اهل ماتم این خبر وحشت فرجام کوشزد کردید همگی بتوان در جال جا بر و
انصار و مخدرات محال بنی هاشم از صغار و کبار مرد و زن از خانه و زنان مصون زنان که شوهران رفته بود بسوی سفر جانی
خسته جکر پای برهنه کشوده سر نوشیده و روی بیرون آمد و کیسوی حسین بوی بقا و فراد های خود را از هر سوی در جستجوی سوی کان و
مویه کنان از دل جوشان و از سینه خروشان با کریه و زاری و ناله و بیقراری بیرون آمدند و جنان ماتمی بر پا شد که هرکز کسی مدینه را
بدان حالت ندیده نکرده بود و واعظی روزی از آن تنگ تر ندیده بود و هم خواهی از آن عظیم تر نشنیده بود همه مردم نیز ترکیب
شتاب می نمودند و می کشتند ای وای این چه آوازه جانکاه بود و درد و دوای و اندوه بما رسید بنیه ما تازه کردی این چه حلقه
ماتم بود که در کوش ما کشیدی و چه جنک با دو و جهان سینه ای ما را خراشیدی که کیستی و از کجا می آیی بیکانه یا آشنا کفتم پسر
جذلم و هوای خود مولی حسین را کنیز خادم مرا بسوی شما فرستاده است و خود با عیال آن امام غریب در خارج فرود آمده چون
این خبر وحشت اثر را از وی شنیدند همه اهل مدینه از مردان و زنان سر و پای برهنه کریه کنان و سینه زنان با کمال درد و غم بیرون

چند کروهی تا خیم ایشان بیرون شتافتند با بهار بر شده بود و از مردم تو دیک و دور یکدیگر کسی دیده نبود را و عبور چون نزدیک خیام والا مرتبه رسیدند
از اسب پیاده کردیدند هم جرعه می‌نوشیدند دخل خیمه امام را ماتم شوم از هجوم عام و خروش عوام را می جستیم چون نتوانستیم داخل خیمه شده جمیع
اهل ماتم شده و سپهر پرده سرای عرش را خالی از آفتاب بلند مسند و نکاه امامت را بی خداوند و اختران برج شرف را بی پدر
و دختران فلک رسالت را سر بزانوی غم نهاده و پس از ملاقات حضرت امام زین العابدین شتافتند و آنحضرت را هم چون ماتمش
کریان شسته دیدند و سیلاب سرشک دیده کانش چون رود جیحون را در با سوی جسته و آه دل درد مندش با سمان پیوسته و با تمامی
کوه و در و آب از دیده نمناک پاک و رخسار را بجای آب بدان می شستند و خروش واحسیناه و غوش واین و فلک هفتمین رسید و اشک اهل
زمین با سمان چون باران از آسمان بزمین جاری بکردید مردم فوج فوج دسته دسته بپایه سریر سعادت نظر سر فرود آوردند و پروانه
وش دور آن شمع محفل نبوت را کرفته بودند خارج مدینه چون صحرای کربلا شده و از غبار غم روی خورشید ناپیدا و اشک خاک خونین
با سمان رسیده و آتش دل بکرسوزند ساکنان شعله از هوا بر زمین کشید چون طغیان کریه آنحضرت فرو نشست برخاست و مردم را خاموش
اشارت نمود و این خطبه فصیح عبارت را ادا فرمود و فرمود حمد و سپاس خداوندی را که پروردکار عالمیان است و آمده خلایق رحیم و
جهان و دادست صاحب روز جزا و خالق ارض و سما و از ادراک عقول دور است و رازهای جهان نزدیک بر عظائم امور و
مصائب دهور حامد و شاکرم و در محنتهای بزرک او ذره و با نقمای صبر بر انداخته و ازین جسم و صابر پس فرمود ایها الناس خداست
همه که مبتلا کرد اینه ما را به بدترین بلاها و رخنه در اسلام شد و بزرکترین رخنهایی جوانان جنان را کشتند و سر مطهرش را بر نیزه
زدند و شهر بشهر و دیار بدیار حوالی شهید و از کرد آمدند و این مصیبتی است که مثل آن هرکز اتفاق نخواهد افتاد و کدام دل
بعد از این ماتم جانکداز و مصیبت غم پرور از شادی پر خواند شد و کدام دیده باز فرو ریزش اشک خونین بر زمین آزاد بخشش که است
آسمان بکریان و دریاها با امواج روان و درختها با ارکان و درختها با شاخ و اغصان و ماهیان با انفاس سوزان و
مرغان پرنده و جاسه از آشیان و ساکنان نواحی کربلای معلی از جنیان و کروبیان و حاملان عرش خداوند مهربان
در بیکار کران نکران آمده و کریسته ایها الناس ای قلب لا یتصدع لقتله ام ای فواد لا یحن الیه کدام دل از این
محنت بشکافته و کدام سینه از این مصیبت که چشمه کردیده ای اهل مدینه با ما چه کردند و دشمنان بیدین چون ما را اسیر
کردند و چون اسیرای ترک و دیلم دل بکر کردند و بر شتران برهنه نشانیدند و از شهر بشهر کشانیدند و دیار بدیار کردانیدند
بخدا سوکند اکر پیغمبر در کشش و قتل کردن ما و برانداختن نسل نیل و دودمان قبیل با ایشان سفارش بکرد بر آنچه کردند زیاده

قرة العین سید الشهدا ... ابی عبدالله الحسین علیه السلام

که دو بچه‌اش طفل داشت از امام حسین ؛ زفرق تا بقدم کشته است بیش از پوشش ؛ ستاده گوشه چاچانه و جامه‌اش ؛ از ملاحظهٔ آن حالت
فرمود و مشاهدهٔ روهای تو پوشیده و تمام جامه‌ها تمام نسیا پوشیده ؛ بعزت بهم جوشیده و خروشیده و بجوشیده و بکوشیده و دل را
برکشیده و گفت در روضه مجمع محشر شور و شیون است امروز گویا که حوزان قتل حسین است امروز چون دیدهٔ عدی بسوختن آن نور دیده نگرده
و نگشته حاضر خود کرده باسوز دل الحجت کجاست شمع شبستان شهید تقلیس ؛ چه شدم ای پدر مهربان امام حسین ؛ بگو کجاست راس خدا
که پیداست ؛ زهر طرف که نظر میکنم بهو ندیست ؛ از سخنان جان سوز فاطمه جگر سوخته آتش اندوه از سر هر بازار کشیده و حضرت امام زین العابدین
بخواهش ام کلثوم ام المؤمنین از مسجد با اهل حرم بخانه آمده و در گوشهٔ احزان یعقوب صفت نشست ؛ پیش از امام عاشق کنار جست ؛ جانب دار
فوت و خارجیت ؛ باگه بر سر صاحبی تحتی که از اهل قتله بخشید حیث و روشن است که بحمد سادات آنحضرت در تفصیله سه سال نفس نفیسه
محل شد و است که بعضی از علمای جاریکو زلعن یزید کرده اند برای آنست که لعن بر سر کار معدوم است گشته به بخاری مجسم مراد وی و یزید معاوی
کرده است که از معاوده و معاشه سرزده بی تفاوت در کار زشت ابوبکر و عمر گذشت در بعضی ام مردان زرشت و اول جنس خشت
سرشت با برقش و ابجمل عمل بیان و در اهل بود بدعت بجهان بی امر المؤمنین الحسن که اهل بر ما نوشته یزید بجانب ده
پسر عمر عبدالله که معاذ و عمر که با یزید نوشت که در بیت علم بنده و حسب نسبت برگشته شدن سید الشهدا و زیبت بی محمد یزید در
جواب نوشت که ما رسیدیم که نساء ساخته و پرورده و بساطهای گسترده و مندهای برسران کوشیدیم و در حقاق حق خود چشم پوشیدیم
اگر حق با ما بود برای طلب خویش مقاتله کردیم و اگر حق دیگران بود این اول شیٔ است که پدرت در روزگار بنیاد کار نهاده است حق
برادرش روانه است حقاکه مکروه شتم یم یزید کردن واجب خوشبختانه مام و کردن واجب و در جمیع کلام الله مسطور است که روزی
بیاد آورده که ابوسفیان برخر خود سوار است و یزید و معویه از پیش و پس او در کشیدن و راندن آنجا رزفتار فرمود لعن الله الراکب
والقائد والسائق وگفته حکیم فردوسی با این صورت مطابق ؛ داستان ستمکران گذشته ؛ که از دو کس او یزید پرسید ؛ او
بناحق حق را از ما بگرفت ؛ پسر او مر قرزند بیغمبر بزد ؛ بر او لب و دندان پیغمبر گشت ؛ با و راه حکم هم بر پیغمبر ؛ بر چنین قوم تو لعنت
نمی شرشت باد ؛ لعن الله بر یزید ؛ و بر اعوان یزید ؛

[illegible]

وحسن ... مسموم

فواعجبا من رزية من هو

نحره منحور وصدره على التراب عفير

مستور ورأسه على الرماح مشهور

دامي الوريدين وباكي العينين

ومقطوع الودجين مولانا

ومولاه الله مني